

# سفرنامہ عتبات، ہندو حج

سید محمد حسین تقوی قزوینی

(۱۲۶۵-۱۳۵۸ ش)

تحقیق و تصحیح

محمد علی باقرزادہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

- دباجه ..... ۱۷
- مقدمه ..... ۱۹
- درنگی بیشتر در باب مؤلف و سفر وی ..... ۲۵
- آثار علمی و فعالیت‌های تألیفی ..... ۲۷
- نکات کلی و دستاوردهای سفرنامه‌های حج ..... ۳۵
- ویژگی‌های سفرنامه قزوینی ..... ۳۶
- روش کار و توضیح برخی عبارات مؤلف ..... ۴۱
- مرحوم حاج میرزا محمدحسین تقوی قزوینی به روایت تصاویر ..... ۴۴

### شروع سفر به عتبات

- شروع سفر از قزوین به سمت قریه سلطان آباد و سیاه‌دهن ..... ۵۹
- وصف قریه نهاوند در ادامه سفر ..... ۶۰
- دومین روز سفر و خرابی مرکب ..... ۶۱
- توصیف قریه قرخ بلاغ در مسیر حرکت مجدد ..... ۶۲
- میان‌ه خاک قزوین و همدان ..... ۶۳
- وصف آب‌گرم و خواص آن ..... ۶۳
- ورود به آوج ..... ۶۴
- ورود به امیریه و دشت همدان ..... ۶۵

- ۶۵..... کاروانسرای قریه دیان.....
- ۶۶..... شهر همدان در دامنه کوه الوند.....
- ۶۷..... سفرنامه مکه میرزا محمود، دو سال پیشتر و گزارشی از وضعیت همدان.....
- ۶۸..... عبور از حاجی آباد و گردنه‌های اسدآباد و ورود به قریه اسدآباد.....
- ۷۰..... قصبه کفادر و راه فرعی به قم و اراک.....
- ۷۰..... گزارشی از وضعیت کفادر.....
- ۷۱..... قرای صحنه و قلعه حسن خان در ادامه مسیر.....
- ۷۲..... بیستون شیرین و فرهاد.....
- ۷۳..... کرمانشاه، مقصد بعدی.....
- ۷۸..... ادامه مسیر از قریه ماهی دشت و هارون آباد.....
- ۷۹..... وجود صنعت در قریه کَرنند.....
- ۷۹..... گزارشی از طاق کَرّی و قریه سرپل.....
- ۸۰..... توجه نویسنده به اماکن رفاهی دولتی.....
- ۸۱..... قصر شیرین.....
- ۸۲..... قوره تو، ابتدای خط شمندفر.....
- ۸۴..... شروع حرکت به سمت بغداد و وجود آستان امامزادگان بین راه.....
- ۸۵..... حرکت به سمت کاظمین با واگون دو اسبه.....
- ۸۷..... توصیف شهر بغداد و شط دجله.....
- ۸۸..... وصف کاظمین و برخی اوضاع اجتماعی آن.....
- ۸۹..... حرکت به سمت کربلا و گزارشی از برخی قرا و دیگر مطالب مربوطه.....
- ۹۲..... قصد نجف اشرف به همراه جنازه.....
- ۹۴..... اخذ جواز دفن در وادی السلام.....
- ۹۵..... نماز جماعت صحن به امامت مرجع بزرگ، آسید ابوالحسن اصفهانی و دیدار با ایشان.....
- ۹۷..... گزارش عمومی شهر نجف و بناهای آن.....

## فهرست کتب

- عزم مجدد کربلا..... ۹۸
- رفتن به حلّه با دلیجان..... ۹۹
- قریه طوبرج در مسیر حلّه..... ۱۰۰
- در مسیر بصره..... ۱۰۲
- گشتی در حلّه..... ۱۰۳
- توصیف مسیر بصره و شهر بصره..... ۱۰۳
- گذر از سموات و عشّار..... ۱۰۳

## **سفر به بمبئی**

- علت سفر به بمبئی..... ۱۰۵
- مارگیر، محل توقف کشتی‌های بمبئی..... ۱۰۶
- حرکت به سمت بمبئی با کشتی سلطانی - پستی انگلیسی و گذر از محمّره و عبّادان در خاک ایران..... ۱۰۷
- ذکر برخی جزئیات کشتی انگلیسی..... ۱۰۹
- جابه‌جایی مسافر در بندر بوشهر..... ۱۱۰
- جزیره هنگام در بین مسیر، ورود به دریای هند..... ۱۱۱
- کوه‌های مسقط در ادامه مسیر دریایی..... ۱۱۲
- کیلومتر شمار دریایی..... ۱۱۲
- نزدیک بمبئی و لنگر انداختن کشتی..... ۱۱۴
- اندر ماجرای رشوه..... ۱۱۵
- مسافرخانه‌ای در بمبئی وقف بر زوّار شیعه..... ۱۱۵
- مختصری از سیاحت بمبئی هندوستان..... ۱۱۶
- اوضاع فرهنگی شهر بمبئی..... ۱۱۸
- گزارش مختصری از جوّ عقیدتی بمبئی..... ۱۱۸
- وسایل حمل و نقل بمبئی..... ۱۱۸

- ۱۲۰.....نقش استعمار انگلیس بر هندوستان.....
- ۱۲۱.....برخی آداب و رسوم مردم شهر.....
- ۱۲۴.....توصیف جزئیات باغ وحش بمبئی.....
- ۱۲۶.....وصف پرندگان باغ وحش بمبئی.....

### خروج از بمبئی به سمت جدّه

- ۱۳۱.....خروج از مسافر خانه به سمت بندر کراچی و ماجرای معاینات و بررسی بلیطها.....
- ۱۳۳.....اول خاک هندوستان از سمت ایران.....
- ۱۳۴.....خروج از دریای هند و ابتدای بحر احمر.....
- ۱۳۴.....رسیدن به عدن و شرحی از یمن.....
- ۱۳۵.....جزیره قُمران در ادامه مسیر دریایی، محل قرنطینه حجاج.....
- ۱۳۷.....توقف در جزیره‌ای قبل از جدّه، جهت قرنطینه.....
- ۱۳۸.....جدّه و شرحی مختصر از وقایع و اوصاف آن.....
- ۱۳۹.....قصد مدینه پیش از مکه و قبل از شروع اعمال حج.....
- ۱۴۰.....زیارت حضرت حوّا عليه السلام.....
- ۱۴۱.....مختصری از اوصاف جدّه.....
- ۱۴۲.....تکدی به بهانه زیارتنامه خوانی.....

### در مسیر مدینه

- ۱۴۵.....ما أودی نبی مثل [ما] أودی [است].....
- ۱۴۶.....منزل ذهبان در مسیر مدینه.....
- ۱۴۷.....کُظیمه، منزل بعدی.....
- ۱۴۸.....اخذِ خواه از حجاج.....
- ۱۵۰.....رابوق، منزلی مخوف.....
- ۱۵۱.....شرحی در باب رابوق.....
- ۱۵۱.....سه راهی رابوق.....



## فهرست ۹

- ۱۵۲ ..... مستوره در شش فرسنگی رابوق، منزل بعدی.....
- ۱۵۳ ..... بئر شیخ و بنار احسانی، دو منزل دیگر.....
- ۱۵۴ ..... به سمت شقیه و مطالبه مکرر اخوه از سوی اعراب بومی.....
- ۱۵۶ ..... شمه‌ای در شقاوت اخوه بگیران در مسیر وطر.....
- ۱۵۷ ..... ماجرای حجاج در منزل وطر از مزدوران خودی و زورگیری اعراب شقی.....
- ۱۶۰ ..... انصراف حجاج از عزیمت به مدینه و تأکید مقومین بر ادامه مسیر.....
- ۱۶۱ ..... عزم مجدد بازگشت به مکه.....
- ۱۶۲ ..... همکاری سید وهابی با حجاج ایرانی.....
- ۱۶۳ ..... رسیدن به بئر درویش پس از چهار روز.....
- ۱۶۴ ..... مسجد شجره و ختم شر زورگیران.....
- ۱۶۶ ..... توفیق زیارت پیغمبر ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام.....
- ۱۶۷ ..... زیارت شهدای احد.....
- ۱۶۷ ..... دستور استرداد پول حجاج از طرف شریف مکه.....
- ۱۶۷ ..... توصیف شهر مدینه و حرم نبوی ﷺ.....
- ۱۶۸ ..... غربت بقیع.....

## در مسیر مکه و انجام اعمال حج

- ۱۷۱ ..... بازگشت از راه غائر.....
- ۱۷۲ ..... مسجد شجره و نیت احرام در راه بازگشت.....
- ۱۷۲ ..... بئر ماشیه، توقفگاهی دیگر.....
- ۱۷۳ ..... ادامه مسیر باز هم از غائر.....
- ۱۷۴ ..... سطحه غائر، منزلی در هشت فرسنگی بئر ماشیه.....
- ۱۷۵ ..... ادامه مسیر به سمت شقیه، صعوبت راه و قتل چند حاجی.....
- ۱۷۷ ..... ادامه مسیر و بنار ابن حسانی.....
- ۱۷۸ ..... بئر شیخ و مستوره، دو منزل دیگر.....

- ۱۸۰..... شعری از آقای استرآبادی در وصف اعراب مستوره.
- ۱۸۱..... هجوم مجدد راهزنان در نزدیکی رابوق.....
- ۱۸۲..... وصول به کُظیمه پس از گم کردن راه.....
- ۱۸۳..... ذهبان در مسیر بازگشت از مدینه.....
- ۱۸۴..... جدّه در مسیر بازگشت از مدینه.....
- ۱۸۴..... شایعه قتل تمامی حجاج در بین راه.....
- ۱۸۵..... بُحره در پنج فرسنگی جدّه.....
- ۱۸۶..... علمین، علامت ابتدای حرم.....
- ۱۸۷..... ششم ذی الحجّه و انجام اعمال عمره تمتع.....
- ۱۸۸..... بیان اختلاف در فرعی فقهی.....
- ۱۸۸..... منی و عرفات، ادامه اعمال حج.....
- ۱۸۹..... ورود محمل عایشه با ساز و موزیک از مصر.....
- ۱۹۰..... اقامه عشائین در مسجد خیف و حرکت به سمت مشعر.....
- ۱۹۱..... صحرای عرفات در ادامه مناسک.....
- ۱۹۱..... قنات زبیده، همسر هارون الرشید.....
- ۱۹۲..... اختلاف فریقین در حرکت از عرفات.....
- ۱۹۳..... زیبایی شب مشعرالحرام.....
- ۱۹۳..... اختلاف فریقین در وقوف به مشعرالحرام.....
- ۱۹۴..... بقیه مناسک: رمی و قربانی و تقصیر.....
- ۱۹۴..... بازگشت به مکه و ادامه مناسک.....
- ۱۹۴..... نیابت احتیاطی و بیتوته در منی.....
- ۱۹۵..... رمی جمرات سه گانه.....
- ۱۹۵..... وصف شریف مکه.....
- ۱۹۷..... آغاز بازگشت متناوب حجاج به اجازه شریف.....

## فهرست ۱۱

- تظلم نزد شریف از اعراب بین‌الحرمین ..... ۱۹۸
- زیارت بزرگان منسوب به پیامبر اسلام ﷺ ..... ۱۹۸
- ارائه صورت پرداختی حجاج به اعراب زورگیر جهت شریف مکه ..... ۱۹۹
- قربانی دو گوسفند جهت کفاره احتیاطی ..... ۲۰۰
- نماز جمعه اهل تسنن در مسجدالحرام ..... ۲۰۰
- عید غدیر و زیارت غدیره ..... ۲۰۱
- قائله تقسیم مجیدیه بین حجاج ..... ۲۰۲
- مختصری از سیاحت مکه ..... ۲۰۴
- موقعیت آب‌وهوایی و وضعیت عمومی، اقتصادی و بهداشت مکه ..... ۲۰۴
- وصف اولاد ذکور شریف مکه ..... ۲۰۶
- ذکر برخی اوصاف ظاهری مسجد و بیت‌الله الحرام ..... ۲۰۷
- هنگام وداع با سرزمین وحی ..... ۲۰۸
- شرح قهوه‌خانه‌ای در بخره ..... ۲۰۹

## کاروان در مسیر بازگشت از حج

- تصمیم‌گیری درباره مسیر بازگشت ..... ۲۱۳
- ذلت قونسولی ایران ..... ۲۱۴
- حرکت با کشتی اکبری به سمت بصره ..... ۲۱۵
- مرگ یک نفر از عماله کشتی در دریا و انداختن مرده اهل تسنن به آب ..... ۲۱۶
- جزیره قُمران در مسیر بازگشت ..... ۲۱۷
- عدن در ادامه مسیر بازگشت ..... ۲۱۷
- گذر از بحر احمر و ورود به دریای هند ..... ۲۱۸
- سوت زدن مکرر کشتی به جهت هوای ابری ..... ۲۱۸
- پیاده شدن عمانی‌ها در بندر مسقط ..... ۲۲۰
- مروراید ذبیل در سواحل خلیج فارس ..... ۲۲۱

- ۲۲۲..... لنگر انداختن در دهنه فو به خاطر جزر دریا.
- ۲۲۳..... عبادان و برخی اوصاف آن.....
- ۲۲۴..... محمّره و قصر در ادامه مسیر دریایی.....
- ۲۲۴..... مرز دریایی ایران و عراق.....
- ۲۲۵..... مارگیر بصره در ادامه بازگشت.....
- ۲۲۵..... عشار، مقصد بعدی.....
- ۲۲۵..... چندی در باب بصره.....
- ۲۲۷..... شب زفاف در ماشین پُستی.....
- ۲۲۹..... شب عاشورا در کربلا.....
- ۲۳۰..... درگیری عزاداران حسینی.....
- ۲۳۱..... میهمانی فرزندان سید هاشم قزوینی.....
- ۲۳۱..... ضیافت میهمانی در مقام حضرت حرّ.....
- ۲۳۲..... شایعه قتل زوّار بین کربلا و کاظمین.....
- ۲۳۲..... زیارت‌های مکرّر حرمین و دید و بازدید از دوستان و مهمانی‌ها و.....
- ۲۳۵..... مختصری از سیاحت کربلا.....
- ۲۳۵..... حرکت به سوی نجف.....
- ۲۳۶..... خان‌شور در هفت فرسنگی کربلا.....
- ۲۳۷..... نجف، پای درس آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در مسجد طوسی.....
- ۲۳۸..... وادی السلام، بر سر مزار حاج آقا.....
- ۲۳۸..... عزیمت به کوفه.....
- ۲۴۰..... شنا در شط فرات.....
- ۲۴۱..... اندکی از اوصاف مسجد کوفه.....
- ۲۴۲..... دریافت رساله آقا سید ابوالحسن.....
- ۲۴۳..... عزم مجدّد کربلا.....

## فهرست ۱۳۸۵

- مختصری از سیاحت کلیات نجف اشرف..... ۲۴۳
- وضعیت حوزه علمیه و علمای برجسته نجف..... ۲۴۵
- بازدید از دو کارخانه در کربلای معلی..... ۲۴۵
- عزم مجدد به مقام حضرت حر..... ۲۴۶
- کربلا و زیارت و روضه..... ۲۴۶
- گشتی به سمت راه بغداد و گزارش مشاهدات..... ۲۴۷
- دفع نحوست سیزده صفر..... ۲۴۹
- در پی علت کم‌خوابی..... ۲۵۰
- آقای آسید ابوالحسن در نجف..... ۲۵۲
- نزاع سینه‌زنان نجف و کاظمین..... ۲۵۲
- افزونی زوآر کربلا از حجّاج..... ۲۵۳
- اربعین حسینی در کربلا..... ۲۵۳
- مریضی و کسالت چند روزه..... ۲۵۴
- زیارت وداع سیدالشهداء علیه السلام..... ۲۵۶
- بارگاه عون، مسیب و محمودیه در مسیر کاظمین..... ۲۵۶
- کاظمین و کم‌رونقی مراسم عزاداری صفر..... ۲۵۷
- قصد سامره و ماجراهای آن..... ۲۵۸
- بارگاه عسکریین علیهم السلام و شمه‌ای از اوضاع سامره..... ۲۵۹
- صعوبت بازگشت به کاظمین..... ۲۶۱
- مختصری از سیاحت سامره..... ۲۶۲
- اندکی از وضعیت شهر، خرید و فروش سیادت..... ۲۶۲
- گزارشی مختصر از وضعیت بغداد..... ۲۶۳
- عزم مراجعت به ایران..... ۲۶۴
- قبر ابوحنیفه در معظم..... ۲۶۴

- ۲۶۵.....سید قزل رباط و غوره تو در مسیر بازگشت.....
- ۲۶۶.....گزارشی از قصر شیرین و گمرکخانه آن.....
- ۲۶۷.....پرداخت رشوه برای جلوگیری از تفتیش.....
- ۲۶۸.....وصول به میان طاق و ماجرای انجیر طاق فرهاد.....
- ۲۷۰.....قُرّای کَرِنْد و هارون آباد در ادامه مسیر بازگشت.....
- ۲۷۰.....منزلی مناسب در ماهی دشت در راه کرمانشاهان.....
- ۲۷۱.....توقفی در کاروانسرای توپخانه و تلگراف به قزوین.....
- ۲۷۲.....نزاع بین مسافری و حادثه کالسکه.....
- ۲۷۳.....گذر مجدد از بیستون و خرابی کالسکه.....
- ۲۷۴.....قریه سَمَنقان در دو فرسخی صحنه.....
- ۲۷۵.....تعمیر کالسکه و حرکت به سمت اراک و قم.....
- ۲۷۶.....توقفی یک‌شبه در پَرَسَبه ملایر و حرکت به سمت اِخچ آباد و گزارشی مختصر از این دو قریه.....
- ۲۷۷.....هفت شتر مرده در حسین آباد.....
- ۲۷۸.....قرای قوزین، امامزاده و شهوه، منازل بعدی.....
- ۲۷۹.....گزارشی از قریه ساروق، ملکی احتشام نظام عراقی.....
- ۲۸۰.....میهمانی‌های متعدد در شهر سلطان آبادِ عراق عجم.....
- ۲۸۰.....مختصری از سیاحت عراق عجم.....
- ۲۸۳.....قرای ابراهیم آباد و راگرد و خروج از اراک.....
- ۲۸۳.....ورود به خاک قم، منزل طلاب.....
- ۲۸۴.....اعتصاب خَبازهای قم.....
- خبر ورود رضاخان وزیر جنگ جهت سفر به شیراز برای استقبال از احمدشاه در بازگشت از فرنگ
- ۲۸۴.....
- ۲۸۵.....[۲۱۹] مختصری از سیاحت قم [آب شور قم].....
- ۲۸۷.....وضعیت مدرسه فیضیه و دارالشفاء.....

## فهرست ۱۵۸۵

- ۲۸۸..... باقرآباد در مسیر خروج از قم به سمت تهران به قصد شاه عبدالعظیم حسنی علیه السلام
- ۲۸۹..... ماجرای دریاچه حوض سلطان.....
- ۲۸۹..... علی آباد، در ادامه مسیر.....
- ۲۹۰..... قریه حسن آباد مؤثق الملک.....
- ۲۹۱..... کارخانه قند ناصرالدین شاه در کاربزرگ.....
- ۲۹۱..... زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، مقصد دیگر کاروان حجاج.....
- ۲۹۴..... مختصری از سیاحت طهران.....
- ۲۹۷..... یادی از مدرسه مروی و مسجد شاه.....
- ۲۹۸..... گلابه از عدم اهتمام به مساجد و حوزه‌ها و اماکن مذهبی.....
- ۲۹۹..... دید و بازدیدها و فتح قزاق‌ها در جنگ با لرها.....
- ۳۰۰..... کرایه درشکه جهت حرکت به سمت قزوین.....
- ۳۰۲..... کرج و توابع آن در ادامه مسیر بازگشت.....
- ۳۰۳..... قریه کوندح و دیزج، استقبال از کاروان حجاج.....
- ۳۰۴..... پایان سفر.....
- ۳۰۵..... بیان منظوم مشکلات منزل وطر در راه مدینه.....
- ۳۰۹..... **برخه اسناد و اوراق ضمیمه مرتب با مؤلف**
- ۳۳۳..... **کتابنامه**





## دیباچه

سفرنامه‌ها یکی از شیرین‌ترین میراث‌های برجای مانده از فرهیختگان و نویسندگان است و در این میان، سفرنامه‌های حج که یادگاری از ره‌یافتگان حریم دوست می‌باشد، گنجینه‌ای ارزشمند برای مشتاقان این مسیر و جست‌وجوگران این راه است. سفرنامه مرحوم حجة الاسلام سید محمدحسین تقوی که شامل خاطرات سفر ایشان به عتبات و هند و سرانجام حرمین شریفین است، یکی از نمونه‌های شیوا و پرمحتوا از این سفرنامه‌هاست که مؤلف محترم آن با حساسیت بر موقعیت جغرافیایی شهرها و آبادی‌هایی که از آن عبور کرده و یا با بزرگانی که مجالست داشته و اتفاقاتی میمون و مبارک و گاه ناخوشایندی که بر او گذشته با قلم روان و عالمانه به نگارش در آورده است.

پس از اینکه این اثر توسط بازماندگان مؤلف به پژوهشکده حج و زیارت ارائه شد، جناب آقای محمدعلی باقرزاده از سوی پژوهشکده کار تصحیح و تحشی آن را بر عهده گرفت که اینک به همت پژوهشکده منتشر می‌شود. پرداخت به تاریخ اجتماعی و گزارش نکات جزئی، تیزبینی در گزارش‌گری، روانی قلم و روحیه تکاپوگر و دانش و فضل نویسنده، بر غنای این نوشته افزوده است. امید اینکه خداوند مؤلف محترم را غریق رحمت خاصه الهی گرداند و او را در زمره بهترین

## ۱۸ سفرنامه عتبات، هندو حج

حجاج و معتمرین محشور فرماید. در پایان ضمن تشکر از مصحح محترم، امید است این اثر مور توجه صاحب نظران قرار گیرد.

گروه تاریخ و سیره

پژوهشکده حج و زیارت

## مقدمه

امروزه که سفرهای چندساعته رفت و برگشت به سرزمین وحی را شاهدیم، شاید تصور و درک این که در گذشته چگونه زائران و حجاج برای انجام این فریضه الهی، دل به دریای مشکلات راه می‌زدند و حتی در برخی موارد، دست از جان شسته، با انجام وصیت، بدین راه پرخطر و دور و دراز گام می‌نهادند و یا در طی مسیر، با خطرات عظیم جانی و مالی روبه‌رو می‌شدند، چندان برای ما آسان نباشد؛ مسیر پرفراز و نشیبی که به صورت پیاده، یا با مرکبی چون اسب و استر و شتر گرفته تا دوچرخه و سه‌چرخه و طرّاده و واگون‌های اسبی و اتومبیل و کشتی و قطار انجام می‌شده و اکنون به سریع‌ترین و آسان‌ترین شکل، با استفاده از هواپیماهای سریع‌السیر طی می‌شود.

از دیگر سو داشتن سواد، در زمانی که سفرنامه‌نویس ما می‌زیسته، برای هر کسی مقدور یا مهم نبوده است؛ چه رسد به این که دست به قلم برده و متنی تألیف کند. این است که اهمیت کار چنین بزرگانی در عرصه فرهنگ و تاریخ این مرز و بوم، رخ می‌نماید که از جهات گوناگون برای جامعه علمی ما مفید است.

چنین شخصیتی که مرجع مشکلات مردم منطقه خود و عالمی اثرگذار بوده و به امور اقتصادی و کشاورزی نیز اهتمامی ویژه داشته، نمونه‌ای از عالمان دلسوز و راستین شیعه است که خود را از مردم جدا ندانسته و همواره در راه کمک به خلق خدا کوشیده‌اند.

همت والای این مرد را باید در طی مسافرت ۸ ماهه به سه کشور عراق، هند و حجاز مشاهده نمود که چگونه با انبوهی از حوادث و مشکلات، خاطرات هر روز خود را هرچند در یک یا نیم صفحه هم که شده، به یادگار گذاشته است؛ آن هم با اطلاعاتی که به دست آوردن آنها در آن برهه، بسیار دشوار می نمود که این امر نشان از آگاهی و اهل مطالعه بودن حاجی مسافر ما دارد؛ به ویژه برخی اطلاعات جغرافیایی و تاریخی و تحلیل های سیاسی و گاه اجتماعی که از مشاهدات خود به دست می دهد.

این نوشتار، علاوه بر این که در بردارنده دیدگاه های خاص مؤلف به قضایا و حوادث پیش آمده می باشد، ادبیات نوشتاری و گاه گفتاری زمان وی را نیز بازتاب می دهد که به تناوب و تناسب در میان متن به چشم می خورد و هر جا لازم بوده یا اطلاعات نگارنده مجال می داده، در ابواب مختلف، به بیان نظریات و دانسته های خود پرداخته است.

در این جا لازم است بدین نکته اشاره کنیم که مطالب این سفرنامه، بر اساس دانسته ها، مشاهدات و نظرات مؤلف آن است و همه واقعیات و حقایق یک ملت یا کشوری که گذر مسافر ما بدان افتاده است را گزارش نمی کند؛ زیرا ایشان در زمان و شرایطی خاص و مدت محدود سفر و بر اساس مطالعات و دریافت های پیشین تحقیقات میدانی که در هنگامه سفر انجام داده است، این سفرنامه را نگاشته تا گوشه ای از تاریخ این سرزمین و دیگر کشورهایی که در طول سفر دیده را منعکس کند.

بی شک، عصر قجری را می توان به شهادت آثار موجود، دوران رواج و اوج فرهنگ خاطره نگاری و سفرنامه نویسی دانست که بسیاری از این تألیفات و گزارش ها در مجموعه ۸ جلدی «پنجاه سفرنامه حج قاجاری» به کوشش حجة الاسلام والمسلمین دکتر رسول جعفریان گردآوری شده است.

هرچند تاریخ سفرنامه حاضر پهلوی است، ولی درک چهار شاه قجری با مسائل

## مقدمه ۲۱

مربوطه به هر یک، دید روشنی در بررسی رخدادها و حوادث پیش آمده به نویسندگان بخشیده است که گاه در متن سفرنامه، اشاراتی بدان می‌نماید.

مسیر سفر حج، گاهی از راه زمینی، گاه از راه کوه و گاه از راه دریایی می‌گذشته است که هر کدام از این راه‌ها به دلیل شرایط خاص جغرافیایی و امنیتی، با مشکلاتی همراه بوده است.

در این بین، برخی حجاج مسیر دریایی را برگزیده و به‌خصوص از دریای هند، در مسیر رفت یا بازگشت گذشته‌اند؛ البته بدون این‌که وارد بنادر هند بشوند که اختصاراً به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) سفر فخرالدین جزائری به سال ۱۳۴۰ ق که در مسیر رفت از دریای هند گذشته است.

ب) سفرنامه ایازخان قشقایی به سال ۱۳۴۰ ق که در مسیر رفت و بازگشت از دریای هند صورت گرفته است.

ج) سفرنامه از شخصی ناشناخته به سال ۱۳۱۷ ق که در مسیر رفت از بندر عباس و سپس دریای هند گذشته است.

د) سفرنامه شهاب تربتی در سال ۱۳۱۷ ق که در مسیر بازگشت، از جدّه و عدن و دریای هند گذشته است.

ه) سفرنامه ملاابراهیم کازرونی به سال ۱۳۱۵ ق که بازگشت وی از مسیر جدّه، عدن و اقیانوس هند بوده است.

و) سفرنامه دختر فرهاد میرزا به سال ۱۲۹۷ ق که در راه بازگشت از جدّه، به دریای هند رسیده است.

ز) سفر نجم‌الملک در سال ۱۲۹۶ ق که مسیر رفت وی از اقیانوس هند بوده است.

ح) سفرنامه محمدعلی بروجردی به سال ۱۲۶۱ ق که رفت و بازگشت وی از دریای هند بوده است.

ط) سفرنامه حج کشمیری به سال ۱۱۵۴ ق که در مسیر بازگشت از جده، به بندر مخا و اقیانوس هند رسیده و سپس به سمت هند و بندر «هوگلی» رفته است.

به جز این موارد، سفرنامه‌نگارانی نیز خاطرات سفر خود را حتی از دل دریای هند و شهر بمبئی و دیگر شهرهای هند گزارش کرده‌اند که باز هم از میان سفرنامه‌های قاجاری در این باره به ۴ سفرنامه اشاره مفصل‌تری می‌کنیم:

۱. سفرنامه نائب‌الصدر (۱۲۷۰ شیراز - ۱۳۴۴ ق، مشهد) که در مسیر بازگشت از مناسک حج، از طریق اقیانوس هند به بمبئی رسیده و سفرنامه خود را «تحفة الحرمین و سعاده الدارین» نامیده است.

وی که لقب موروثی «نائب‌الصدر» را از ناصرالدین شاه گرفت، و لقب طریقتی «معصوم علیشاه» را از ملا سلطانعلی (پیشوای سلسله طاووسیه گنابادی) دریافت کرد، این سفر را از شوال سال ۱۳۰۵ ق آغاز و تا صفر ۱۳۰۶ که هنگام بازگشت وی می‌باشد، به انجام رساند.

مؤلف نیز مدتی از اواخر عمر خویش را رئیس اوقاف گرگان و گناباد بوده است. وی به دلیل بی‌پولی و درماندگی در تعیین راه بازگشت، به پیشنهاد یکی از تجار اصفهانی، عازم بمبئی می‌شود و خرج سفر را مقروض وی می‌گردد.

وی پیشتر یک بار به سال ۱۲۹۷ ق به هند سفر کرده بوده و گزارش دیده‌ها و شنیده‌های خود را نگاشته است و در این مجال، تنها به بیان مقداری از احوال مردمان و گزارش روزانه سفر و بیان حالات کسانی که با آنان ملاقات کرده، بسنده می‌کند. درباره برخی مشایخ آن زمان در بمبئی و تاریخچه مذهب اسماعیلیه نیز مطالبی را آورده است. در موارد متعددی، شاید به دلیل مشرب عرفانی که داشته، از دنیا و دنیاپیشگان بدگویی می‌کند و روش آنان را مذموم می‌دارد و در اکثر موارد نیز این عبارات را با اشعار یا نثرهای مسجع همراه می‌کند؛ از جمله در صفحه ۲۸۸ نسخه چاپ سنگی این سفرنامه چنین آمده است: «هنگامه غریبی است؛ با این حال آن قدری

که مردم به سازنده کشتی بخار اعتماد دارند، به خالق بخار اعتقاد ندارند». و در صفحه ۲۹۱ خلاصه وصف حال ساکنین هندوستان و مذاهب مختلفه ایشان را به نظم درآورده و به نقل چند بیتی اکتفا می‌نماید:

مرا دست قضا افکنند چون باز بسوی مرز هند از ملک شیراز  
در آن کشور گروهی از هنودند که آنجا سالها هستند و بودند  
یکی پوزش بر گوساله برده یکی خورشید را یزدان شمرده  
سوی دیگر گروه شوربختی توسل جسته هر دم از درختی  
کشیده بر جبین همچون پلنگی هزاران شکل و هرشکلی برنگی  
ز بول گاو این یک شست و شویش ز آب گنگ آن دیگر وضویش  
گروهی دیگر از گودرز و بهمن گزیده اندر آن کشور نشیمن  
ولیکن اصلشان بر باد رفته نژاد خویششان از یاد رفته  
به ظاهر جمله بر قانون زردشت به باطن خالی از هر کیششان مشت  
گروهی نیز آنجا از یهوداند که از هر فتنه آنجا خوش غنوندند  
گروهی چند هست از اهل اسلام که ننگ آرد اگرشان بشمرم نام  
اگر زایشان شمارم هر فضیحت بسی شرم آرم از صاحب شریعت  
گروهی کاندر آن کشور عزیزاند گروه بی‌تمیز انگریزند  
مسخر کرده ملکی را به تزویر به حیلت برده آهو از کف شیر  
سراسر در خیال مال خویش‌اند به خود نوشند و بر هر فرقه نیش‌اند  
فتوت پیش‌شان گم‌گشته نام است وفا در ملت ایشان حرام است

۲. دومین سفرنامه، متعلق به بانو علویه کرمانی است که به سال ۱۳۰۹ ق از کرمان حرکت کرده و در مسیر رفت به مکه معظمه، در بمبئی توقف داشته است. هرچند نام دقیق وی به دست نیامده، ولی از فحوای سفرنامه وی و ملاقات و دیدارهای وی با برخی صاحب منصبان

در داخل و خارج، چنین برمی آید که از طبقه اشراف و حاکم جامعه بوده است.

این مسیر به آن دلیل انتخاب شده که از در آن زمان، بندر عباس کشتی مستقیم به جده نمی رفت و وی به ناچار به بمبئی رفته تا همراه حجاج سنی و شیعه آن بلاد، با کشتی عازم حج شود؛ هرچند برحسب روایات زنانه، تحمل وضعیت بهداشتی کشتی و بعضی افرادی که رعایت این جهات را چه در بمبئی و چه در داخل کشتی نمی کرده اند، رنج آور بوده است.

وی ده روز را در بمبئی می ماند و به دیدن شهر و باغ وحش و باغ ملکه انگلیس می رود که این بخش از سفرنامه برای معرفی وضعیت بمبئی و جنبه های تمدنی و نوین آن جالب است.

۳. سفرنامه سوم، مربوط به میرسید احمد هدایتی (۱۳۳۴ ش) است که در شعبان ۱۳۳۸ ق از ایران به عراق و از راه دریا به وسیله کشتی پُستی و دولتی به کراچی و سپس بمبئی و بعد از راه دریا به بندر جدّه رفته و در مسیر بازگشت نیز سری به کراچی و بمبئی زده و سپس به عتبات عراق رفته و در پایان به ایران بازگشته است. در دیدار از کراچی، به دیدن باغ وحش و بتخانه شهر کراچی رفته است که مصادف با شورش استقلال طلبان هند بوده است.

وی هنگامی که قصد داشته از بصره و عتبات با کشتی به جده برود، چنین می نگارد: مراجعت به عتبات کردیم؛ معلوم شد کشتی سیار مابین بصره و جده یکی بیشتر نیست و عده کافی مسافر گرفته و ما باید بلیط کشتی بین بصره و کراچی گرفته، از آنجا با کشتی دیگر به جده برویم.

جالب این که در کراچی هم موفق به تهیه کشتی نشده و با راهنمایی مطلعین و با زحمت فراوان عازم بمبئی می شود تا به همراه حجاج کاروان، از بمبئی عازم جده شوند و پس از فراز و نشیب های فراوان، با کشتی «نورانی» عازم می شوند و پس از



انجام مناسک حج، با کشتی «شجاع» دوباره به بمبئی باز می‌گردند. این بار هم اندکی به گردش در بمبئی اختصاص داده و از باغ وحش معروف بمبئی (باغ رانی)، چند مسجد و کلیسا و بتکده دیدن می‌کند.

۴. چهارمین اثر، سفرنامه حج «منشی‌زاده» است که در رمضان سال ۱۳۳۹ ق از طریق دریای هند به جدّه رفته و اعمال حج را انجام داده و در مسیر بازگشت نیز از بندر عدن و اقیانوس هند به بمبئی رسیده است. این سفرنامه از آخرین سفرنامه‌های قجری است که توسط یک روحانی محترم یزدی با نام محمدحسین منشی‌زاده (۱۳۲۳ش) صورت گرفته. وی پس از انجام مناسک حج، به مقصد بمبئی سوار کشتی می‌شود؛ جایی که یزدی‌های بسیاری از جمله برادر و برادرزاده وی نیز بودند. علت این سفر، غیر از تنگدستی، اجرای وصیت برادر در انتقال جنازه وی به عتبات است. در این سفر، گزارش‌های تفصیلی از روزهای اقامت خود در بمبئی و نواحی آن می‌دهد و حتی به بازگویی بعضی فیلم‌هایی که در آن شهر دیده و حمام مخصوص یزدی‌ها در بمبئی می‌پردازد.

## درنگی بیشتر در باب مؤلف و سفر وی<sup>۱</sup>

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج میرزا محمدحسین تقوی قزوینی، عالم خاندان تقوی قزوینی، به سال ۱۲۶۵ هجری شمسی در قزوین چشم به جهان گشود. وی فرزند مرحوم آیه الله حاج میرزا باقر، فرزند مرحوم آیه الله حاج سید حسن،

---

۱. بیشتر این اطلاعات را از آقای سید محمد باقر تقوی (فرزند مؤلف) طی جلسه مشترکی که با ایشان داشتیم، براساس نوشته‌ای که به تاریخ اردیبهشت ۱۳۹۲ تنظیم و در اختیار قرار دادند، دریافت کردم. نیز از جناب حجة الاسلام والمسلمین محمودی که از وابستگان به این بیت معظم می‌باشند، کمال تشکر را دارم که با پی‌گیری‌های فراوان، بر امر تحقیق و تصحیح و نشر این اثر همت گماشتند و بی‌هیچ چشمداشتی و تنها با هدف حفظ چنین آثار و نشر فرهنگ تشیع، مواد کار را در اختیارم نهادند تا مطالب ارائه شده، به شکلی بهتر تدوین شود.

فرزند مرحوم آیه الله الماهر الامیر محمدباقر، فرزند مرحوم آیه الله میر مؤمن می باشد و برابر شجره نامه خاندان تقوی که توسط مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی رحمته الله علیه استخراج شده است. ایشان با ۲۷ واسطه از طریق زید بن علی بن حسین رحمته الله علیه، به امام العارفین و سید الساجدین، امام زین العابدین رحمته الله علیه می رسند.

وی از خاندان علم و تقوا و سرشناس قزوین و از شاگردان مرحوم آیه الله میرزا محمود رئیسی، از علما و مفسرین بنام قزوین بوده است. از ایشان نقل است که استادم به من فرمودند: فلانی! چنانچه مایل هستی، زبان روسی را به شما بیاموزم و بدین ترتیب، زبان روسی را از استادم (مرحوم رئیسی) البته محرمانه فرا گرفتم. زندگی وی مقارن با سلطنت چهار پادشاه قاجار و دو شاه پهلوی بوده است.

مرحوم تقوی برای امرار معاش، از وجوهات و سهم امام رحمته الله علیه استفاده نمی کردند و به کشاورزی اشتغال داشتند و بر اساس اسناد موجود، از مالکین بزرگ و یکی از تولیدکنندگان مهم گندم در قزوین بودند.

ایشان در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ قمری، با عده ای از اقوام و دوستان به سفر حج مشرف می شوند و سفرنامه ارزشمندی از این سفر می نگارند که بیانگر سختی های بسیاری است که انجام این فریضه الهی در آن زمان داشته است.

ایشان ۶ پسر و ۱۱ دختر داشته اند و با احتساب نوادگان، تا پایان سال ۱۳۹۱ شمسی، از ایشان تعداد ۱۵۴ نفر برجای مانده است که ۲۰ نفر آنان دار فانی را وداع گفته اند و ۳ نفر از نوادگان ایشان نیز در جریان دفاع مقدس، به درجه رفیع شهادت نایل شده اند.

ایشان از طرفداران امام خمینی رحمته الله علیه بودند و سال ها پیش از ۱۳۴۲، ارادت بسیاری به آن شخصیت بزرگوار ابراز می نمودند و در سخنرانی تاریخی امام راحل در مسجد

اعظم قم، حضور داشتند و پس از مصائب و وقایع دردناک سال ۱۳۴۲ شمسی، اشعاری در وصف انقلاب و حضرت امام سروده‌اند. پسر ارشد ایشان، آقای سید عبدالله تقوی، اواخر ماه مبارک رمضان ۱۴۳۵ بدرود حیات گفتند و سرکار علیّه حاجیه خانم صغری تقوی - دامت عزّتها - متولد ۱۲۹۸ هجری شمسی، در حال حاضر بزرگ و افتخار خاندان تقوی هستند.

سرانجام، این شخصیت روحانی و دلسوز و کارگشای مردم، به سال ۱۳۵۸ شمسی (یک سال پس از انقلاب اسلامی ایران) بدرود حیات گفت.

### آثار علمی و فعالیت‌های تألیفی

۱. سفرنامه حج و عتبات (عراق و هندوستان و حجاز): سفرنامه‌ای است که به صورت گزارش روزانه از جریان مسافرت خود و منازل بین راه از قزوین تا مکه مکرّمه و بالعکس نگاشته است.

تصویر نسخه خطی آن توسط یکی از بستگان مؤلف، برای پژوهش، در اختیار کتابخانه پژوهشکده حج و زیارت در قم قرار گرفته که نگارنده، با تهیه تصویر دیجیتالی از تمام صفحات سفرنامه، مقدمات این کار را آغاز کرده است. این نسخه که به خط خود مؤلف و ظاهراً مسودّه اوست، به خط شکسته نستعلیق عادی و در صفحاتی ۱۷ یا ۱۸ سطری تنظیم شده است.

### ۲. رمان فرانسوی

مشمول بر داستانی عاشقانه با شخصیت‌هایی فرانسوی و در حال و هوای آن کشور است که در ۱۵۲ صفحه و به خط خود نگارنده، در دسترس است.

نام از آنکه  
 شیخات فریک دهو اطرافان نقتصر صدای رعد درین گوش می رسد و در دگر  
 اطراف نقان می خورد و رشته آمل می خورد صدای چنانند و گاهی شکر که کینفر از نروان  
 عراق را نقان می خورد که گاه قدری هم از آن کینفر در حساب بود در زیر آب  
 سرد می ساید بدو روز ابر که تازه آمده روی ماه را بگوید انقضای وقت است  
 مجرب است شروع می شود میوه ان نقتصر در اطراف راه رود مایات سلف گاه  
 در کوه پشته در جایی ماه و حرف نریزه بیکه سفید صاف می شود در جاده  
 در کوه دس حرف را از آن انقضای وقت است در نقتصر در نقتصر  
 با گاه بگریته بسیار در جایش تر جم کردن شد رفت جلوی عجزه شین مجرب است  
 چه بود و در ماران شوی بنا کرده یا با یک قدری گوش راه بخرم را بست  
 گفت شب هم این طوفان داران می گذارد جهت بهم نماید در کوه  
 عراقی انقلاب هم از ماران است در کوه سکر که گفت نه کوه هم  
 حله شد و کوه می کند در کوه انقضای وقت است در کوه دس و بهر وقت  
 در کوه دس ماری صرست انظیر اشکات جهت در سق عزم نقتصر و کوه  
 در کوه آه در کوه اشکات انقضای وقت است باز ناکند در میان اطراف راه  
 کجا در کوه چسب پرده آن در کوه ~~کوه دس~~ کوه دس  
 شروع کرد و بقدم زن و کجا کشیدن کجا در کوه کینه نقتصر در کوه  
 بند نکت را که در روی بند کوه گرفت زن که صدای خود را در سدران

صفحه نخست رمان مؤلف که به خط خویش نگاشته است



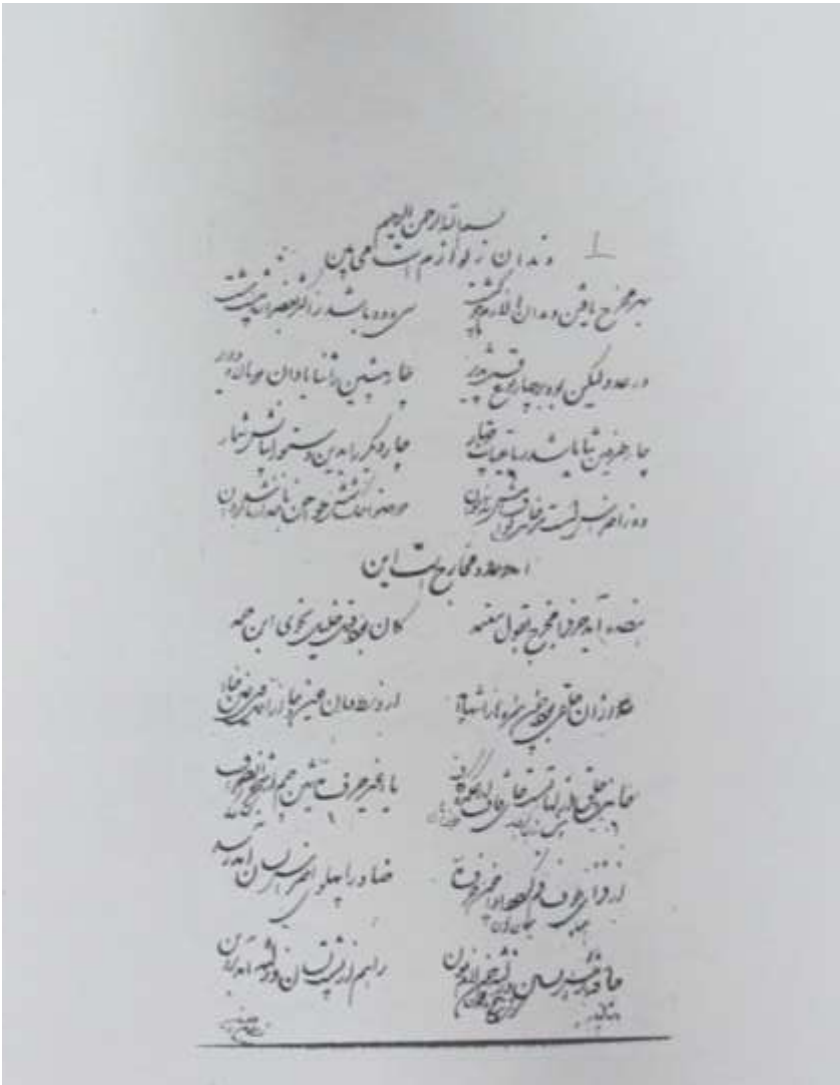
### برگ پایانی رمان به خط مؤلف

۳. شعر (خانوادگی، سیاسی، تجوید منظوم)

مرحوم تقوی قزوینی، اهل ذوق و ادب نیز بوده و به تناسب و در وصف بسیاری از اعضای خانواده و برخی دوستان و آشنایان شعر سروده است. نیز درباره حضرت امام خمینی علیه السلام با توجه به ارادتی که به ایشان داشته، ابیاتی دارد. همچنین در علم تجوید نیز در ۱۴ صفحه قواعد این علم را به نظم درآورده است که مجموع آنها بیش از ۷۰ صفحه می باشد. تصویر نمونه‌هایی از این سروده‌ها در ذیل آمده است:

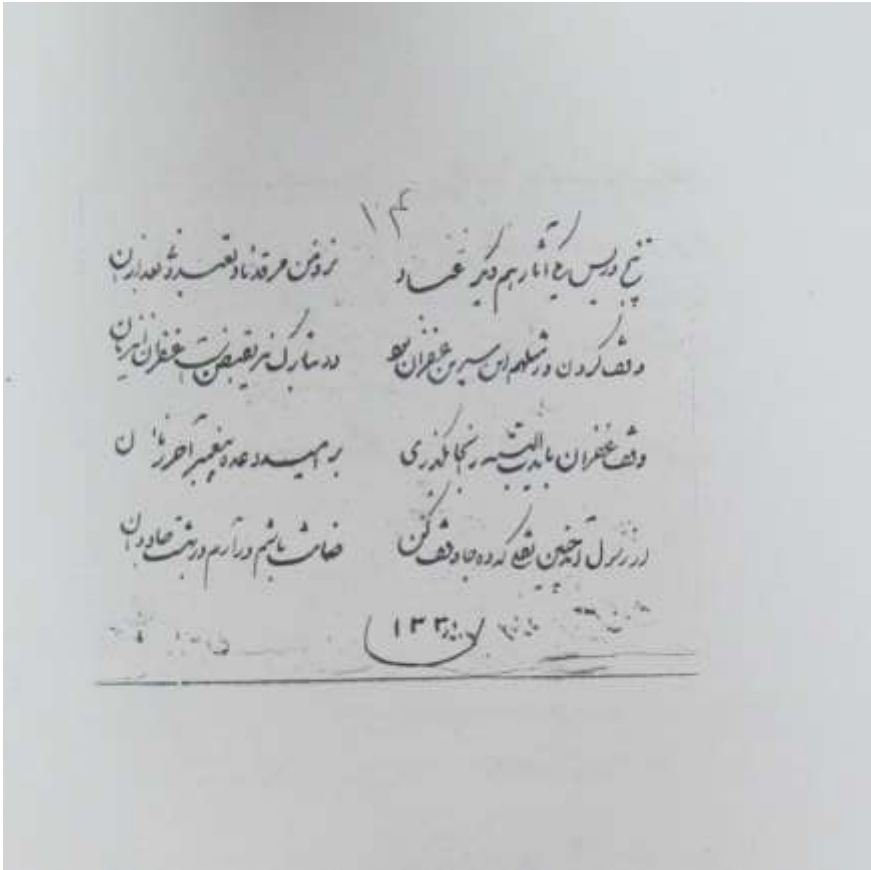
<p>تعبیست ۴۰ او بود بهت تو عشق          در وصفات خوب بر سر است          میدان زانیش هر چه بی نظیر است          در گفتن عیوب گمانه زبان بود          خالی هم در صفات بد و است گناه          از صفات خوب نالیش خارا داد          جادیش <del>چو پادشاه</del> پادشاه بیخواب بود است</p>	<p>این فایده نام مستی شایع          از صفات خوب بر سر است          در وقت خنده داری خود بیشتر است          با چشمان خود هر کسی مهربان بود          جامع بر صفات حسن با بدان صنم          مکن به جعفر نفس کم فتم پشود          گر خواب اور در دوش او خواب است</p>
<p>در این سخن شکی نماند که کمتر</p>	
<p>گردد. آنکه هر چه نردیت تمام          در بخشش بود در گران در بهادری          اندر نیفت گند نیک کسی به دهر          در نزد کتر ناس بی نزد خالص          چون گفته خدا تر کردی ادای خود          در زرد خالفت تو شدی مقضی الملام          قلب نکرده؟ طرف خویش کن          خالی کرد از رضا خود که با ری خرد است          چشم نه خدمت با بال هم قدم</p>	<p>حجراتی گفتند جو نرد نیک نام          در زلف عطف خود پادشاهی          همه تر گویت در شبست زنده در          تعریف شرح در <del>خود</del> خود در نام          بی تر و خند بر در خدا خود          هم گفته سپهر هم گفته و نام          در این سرا نو نداد بی زمین کنی          در آن سرا بهشت بیز جایی است          با رب همیشه جایی او با رب هم</p>

نمونه‌ای از اشعار مرحوم تقوی قزوینی که در وصف همسرش و حاجی عباس سروده است



صفحه آغازین تجوید منظوم مرحوم تقوی قزوینی که به سال ۱۳۳۰ و در ۱۴ صفحه تنظیم

شده است



صفحه انجामین تجوید منظوم مرحوم تقوی قزوینی



حضرت روح الله  
 حضرت سیدنا  
 حضرت صاحبزادگان  
 نامیکه سرور و جلال  
 سنا کرد و پیش بر صفت  
 سبب که در تاریخ حال  
 قدم کرد و بر سر آرد  
 نظر سال به آرد و  
 ردا گشت و آن شهر  
 بر اوست حق گو  
 شهر قیام بر سر  
 همان شهر است  
 چون در آن شهر  
 بر رده بجا آمد  
 را نمود و آن شهر  
 بر رسته در آن شهر  
 بر رسته حق زو  
 و در آن بر رسته

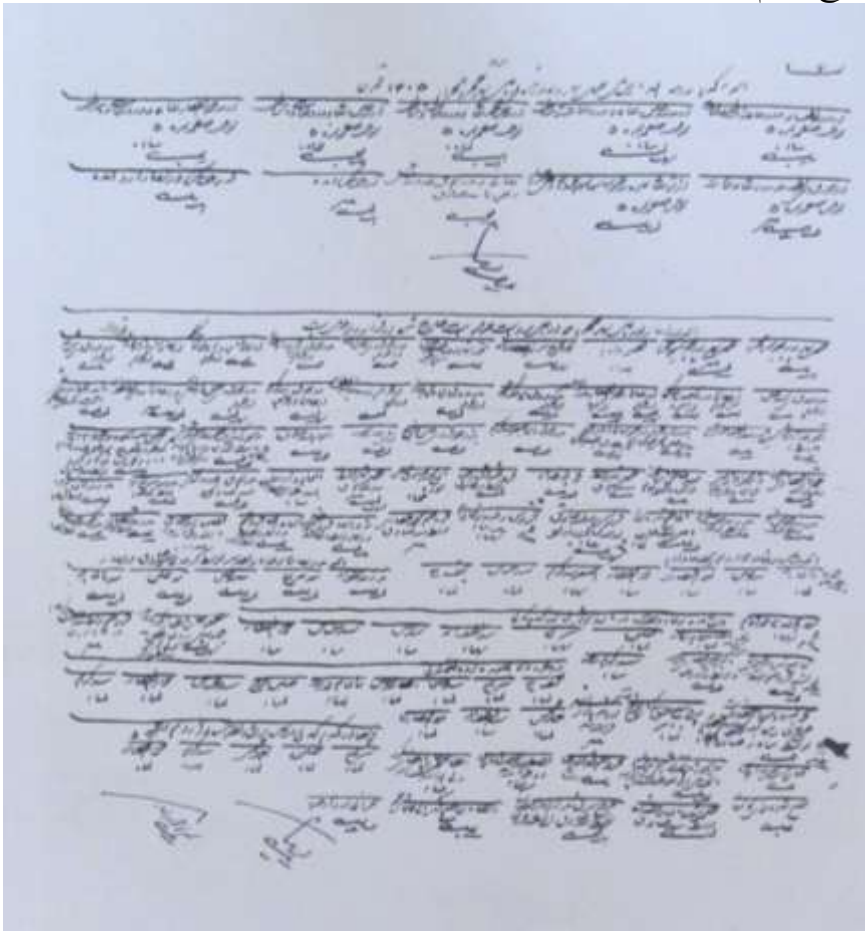
حضرت روح الله  
 حضرت سیدنا  
 حضرت صاحبزادگان  
 نامیکه سرور و جلال  
 سنا کرد و پیش بر صفت  
 سبب که در تاریخ حال  
 قدم کرد و بر سر آرد  
 نظر سال به آرد و  
 ردا گشت و آن شهر  
 بر اوست حق گو  
 شهر قیام بر سر  
 همان شهر است  
 چون در آن شهر  
 بر رده بجا آمد  
 را نمود و آن شهر  
 بر رسته در آن شهر  
 بر رسته حق زو  
 و در آن بر رسته

اینها بر سر آرد  
 بر رسته در آن شهر  
 بر رسته حق زو  
 و در آن بر رسته

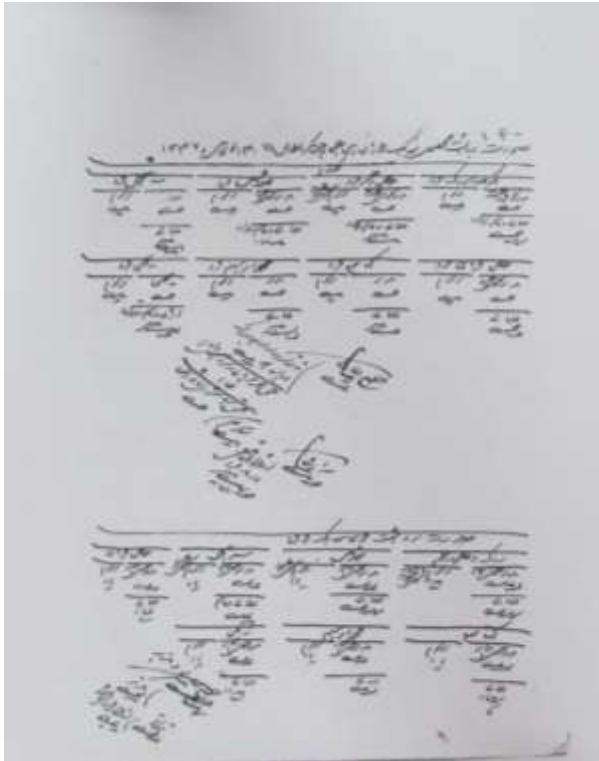
سروده‌ای از مرحوم تقوی قزوینی در وصف امام خمینی

۴. یادداشت‌هایی به سیاق

این بخش شامل دست نوشته‌های مرحوم قزوینی است که در ضمن حدود ۵۰۰ برگه سند، صورت برداشت محصولات گوناگون، مطالبات رعایای قرای مختلف، مخارج انجام شده و دیگر موارد مورد نیاز را بر حسب سال نگاشته است.



صورت گندم برداشتی رعایای قریه به سال ۱۳۰۵ ق



سندی دیگر در باب برداشت محصول اراضی سهمی مؤلف و بنی اعمام به سال ۱۳۴۷ ق

### نکات کلی و دستاوردهای سفرنامه‌های حج

- در این گونه سفرنامه‌ها، گاه مشرب فکری نویسنده، افراد همراه نویسنده، حوادث پیش آمده، آداب و اعمال و مناسک حج و... بیان می‌شود که هرکدام برای افراد در تخصص‌های گوناگون قابل استفاده می‌باشد.
- با توجه به این که نویسندگی، حاکی از قابلیت‌های علمی و فرهنگی نویسنده بوده، تقریباً در بیشتر مواردی که مطالعه کرده‌ام، این سفرنامه‌ها توسط افراد حکومتی و صاحب‌منصبانی که درجات علمی نسبتاً بالایی هم داشته‌اند، انجام گرفته است.

- مباحث جغرافیایی و شناخت منازل راه حج از طریق اطلاعات برآمده از سفرنامه‌ها و راهنمایی‌هایی که گاه برای این کار، سوء استفاده‌های عجیبی می‌کردند و با گرفتن مبالغ گزاف، حتی حاجیان را در نیمه راه رها می‌کردند، از دیگر جنبه‌های این سفرنامه‌هاست.
- مدت زمانی که برای این سفر اختصاص می‌یافته و خطرات و احتمال حوادث وخیم و حتی مرگ و انداختن اجساد به دریا، چنانچه در سومین سفرنامه یاد شده در ذیل، مندرج است.

### ویژگی‌های سفرنامه قزوینی<sup>۱</sup>

هر متنی به تناسب موضوع و نیز لحاظ زمان و جغرافیای تدوین آن متن، امتیازات و اختصاصاتی دارد که آن را از سایر متون متمایز می‌سازد. سفرنامه مرحوم قزوینی نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این بخش به پاره‌ای از این جهات اشاره می‌کنیم.

#### • نوشتاری

از ویژگی‌های این متن دست نوشته، شکل نوشتاری و گاه گویشی یا ویرایشی این اثر است که با آنچه در زمان ما مرسوم است، متفاوت است.

به کارگیری کلماتی چون «برخواستیم» به جای برخاستم، «انگریزی» به جای انگلیسی، «نردبامی» به جای نردبان، «دوچار» به جای دچار و «شلوق» به جای شلوغ در این نوشتار به وفور دیده می‌شود. نیز حذف واو در اصطلاحات مقداری مانند «یک فرسخ نیم» به جای «یک فرسخ و نیم».

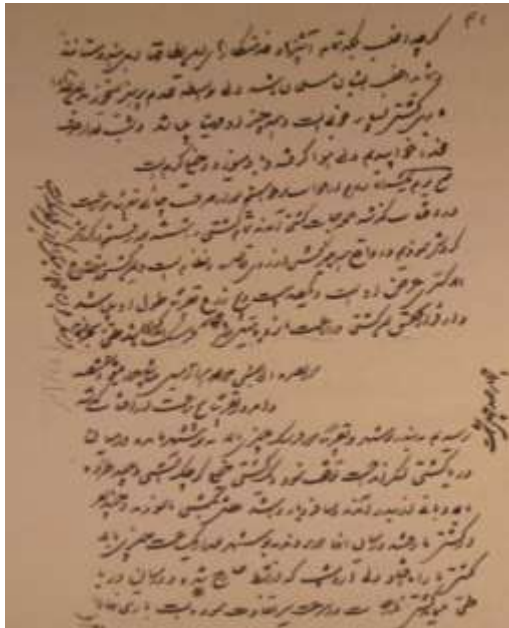
---

۱. خاطر نشان می‌شود که در این قسمت، بیشتر به آن بخش از سفر اشاره می‌شود که نویسنده در کشور هند و بندر بمبئی بوده و مشاهدات و دریافت‌های خود را به سبکی که مرسوم خودش بوده، نگاشته است؛ چون در این قسمت با تفصیل و توضیح بیشتر و بهتری به بیان وقایع پرداخته است. همچنین در مقاله‌ای با عنوان «هند در مسیر حجاج ایرانی» که توسط بنده تدوین شده نیز بیشتر بدین جهات پرداخته شده است (مجموعه مقالات همایش هند: ج ۳، نشر مؤسسه تاریخ علم و فرهنگ).

• دقت در بیان مقادیر زمانی و مسافتات

توجه ویژه به بیان مساحت‌ها و مسافتات و ساعات روز و شب، حتی به اندازه ربع ساعت و نیم‌فرسنگ و... برای نمونه نوشته است: «این کشتی هفده زرع الا کسری عرض اوست و یکصد بیست و پنج زرع تقریباً طول او می‌باشد و از قرار تحقیق، این کشتی در ساعت، پانزده میل که چهار فرسنگ الا کسری باشد، طی بحر می‌نماید. و از بصره الی بمبئی دو هزار چهارصد چهل هشت میل می‌باشد که می‌شود ششصد فرسنگ؛ چون چهار میل انگریزی یک فرسنگ است.»

توضیح دیگر این‌که مقدار مسافت طی شده در هر روز را غالباً در پایان گزارش روزانه یا پایان هر منزل گزارش کرده است؛ مثلاً می‌گوید: امروز، ۸ فرسخ پیموده‌ایم.



صفحه‌ای از نسخه موجود در پژوهشکده حج و زیارت (قم) به خط مؤلف

حاوی اشاره مؤلف به مساحت کشتی خودشان به شکل دقیق و نیز بیان مسافت بین بصره و بمبئی و بعضی جزئیات دیگر

• توصیف وسایل حمل و نقل

می دانیم که یکی از جهات ترقی و علامات تمدنی هر شهر یا کشوری را می توان در نوع وسایل ارتباطات و حمل و نقل آن دانست که نویسنده ما، در همه سفرنامه-اش، از این نکته نیز غافل نبوده و به تناسب به این بخش نیز پرداخته است؛ گاه به صورت کلی و گاه با بیان جزئیات؛ وسایلی چون «شمندر»،<sup>۱</sup> «درشکه»، ماشین، کشتی، دوچرخه بارکش، «واقون».

در صفحه ۴۹ نسخه یاد شده آمده است:

«و در خیابان های بزرگ تمام دو خط واگون است؛ یکی به جهت آینده و یکی رونده و از قرار تقریر خود اهالی، ده هزار اتومبیل کرایه ای میان شهر دارد، ولی دورشکه کرایه متجاوز از ده هزار است و تعداد واقون ها را نفهمیدم؛ گویا متجاوز از هزار باشد و به قوه راه می رود که توسط سیمی است که در بالا کشیده شده و یک آهن بلندی در بالای واقون متصل است به سیم که آن سیم به قوه می کشد....»  
«گویا متجاوز از ده هزار این شهر (بمبئی) دوچرخه بارکش دارد که به توسط دو گاو یا یک گاو نر بار حمل می کند در میان شهر و دوچرخه های کوچکی باری هم هست که دو نفر آدم یا یک نفر حرکت می دهند».

• توصیف آب و هوا و فرهنگ مردم و وضعیت ظاهری و تاریخ شهر

متنی که در صفحه ۴۷ نسخه مذکور آمده، نمونه این توصیفات است:

«( بندر بمبئی) بسیار بزرگ است و اول بندر است در هندوستان، ولی بزرگ تر از این شهر و آبادتر شهر دیگر هست؛ مثل کلکنه و غیره و همه طور ملت و مذهب در این شهر هست، از مسلمان شیعه و سنی و آب پرست و آفتاب پرست و آتش پرست و

۱. قطار.

گاو و گوساله پرست و غیره و غیره. و اغلب، بل اکثر اهالی به واسطه بد [ی] آب و هوا سیاه چهره و سبز چهره و کوچک و بد ترکیب هستند».

همچنین در باب بعضی رسوم و آداب مردم شهر که گاه تعجب وی را برانگیخته، در صفحات ۵۱ و ۵۲ سفرنامه خود چنین می گوید:

«و در شب بیست سوم رمضان در پشت منزل، کثر جمعیتی دیده شده که لهو و لعب می نمودند. رفتن به مناظره؛ آن جا دیدم جایی را زینت نموده اند و چراغ های برق آویخته اند و چند نفری نشسته اند و ساز و طرب می نوازند، ولی آلات لهو و لعب آنها نه به مثل آلات لهو و لعب ایران بود و جمعیت کثیری از هندوان در روی نیمکت و صندلی نشسته اند و ایستاده اند و شخصی یک قهوه سینی در دست دارد و چیزی در میان آن سینی شعله می کشد و آن شخص در مقابل مردم می رود یا از دوده آن شعله و یا چیز دیگری است به مثل دوده از میان سینی برمی دارد و به پیشانی مردم می کشد و مردم هم از او برمی دارند [و] به پیشانی او می مالند و در هر محله امشب این بساط است؛ یعنی هندوان.

(ص ۵۱) و از یک نفر ایرانی که سال هاست متوقف در بمبئی است، تحقیق نمودم؛ اظهار نمود که امشب شب عید بزرگ این ملت است، به مثل شب عید نوروز ایرانی ها که در سالی یک شب چنین جشنی دارند.

... ایضاً در فردای آن روز در میان خیابان، صدای سازی شنیده شد. بعد از ساعتی دیدم جمعیت کثیری می آیند و یک زنی پیشاپیش همه می آمد، ولی زینت نموده اند و خود را حرکت می دهد به طور غریبی و چند زن دیگر هم در دنبال او، چیزی از چوب به مثل قفس در دست دارند، در میان آنها چیزی می سوزد. بعد زنان زیادی از دنبال آنها می آیند.

بعد از تحقیق معلوم شد که این زنی که در جلوی همه است، عاشق شده و مجنون شده است؛ او را می‌برند به این نحو در بتخانه نزد بت خودشان که عاقل شود. خیلی ترتیب مضحکی بود.

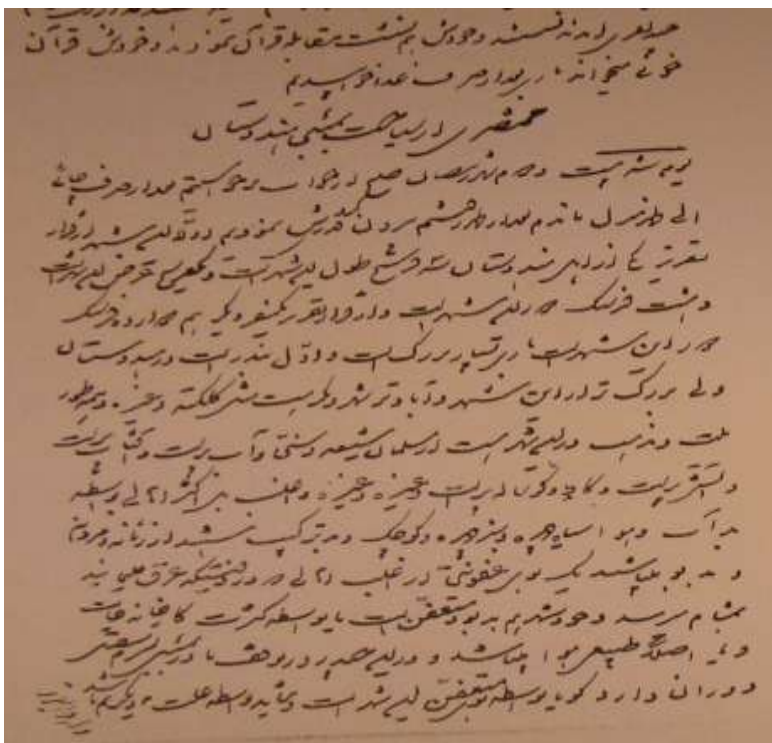
و ایضاً در این چند روز توقف ما در بمبئی، همه روزه جشن و سرور یکی از اهل مذاهب بود.

در آغاز صفحه ۴۹ نسخه در اختیار، مسافر ما به برخی جهات فرهنگی و عقاید دینی مردم بمبئی، پرداخته است:

و در این شهر فقط دو مدرسه می‌باشد آن هم متعلق به ایرانیان است که به لسان اهل هند، مغول می‌گویند به عجم‌ها و شاید مدارس هم داشته باشند، ولی بنده ندیدم و نفهمیدم. اگر باشد [هم] مدرسه‌ای نیست که ترتیب تمدن را تعلیم نمایند. و در این شهر شانزده هزار ایرانی هست، ولی سنی از شیعه بیشتر است و شیعه‌های این شهر دو مسجد دارند و دو حمام، ولی سنی‌ها بیشتر دارند و بت خانه‌های زیادی در اغلب کنار خیابان‌ها می‌باشد که مسجدهایی از انسان و گاو ساخته‌اند و صبح که می‌شود، بت پرست‌ها عبادت می‌نمایند و خادم یک نشانه قرمزی که گویا جوهر است، به پیشانی این جماعت می‌زند که معلوم است؛ بعد جزئی وجهی به آن خادم بتخانه می‌دهند.

آنچه می‌تواند اطمینان خواننده را از گزارش‌های مؤلف جلب کند، بیان منصفانه و بی‌غرض محاسن و معایب فرهنگی، تمدنی و وضعیت عمومی شهر و ساکنین آن است که با نگاه تیزبین نویسنده و دقت او در بیان جزئیات، نیز با مقایسه مطالب آن با سایر سفرنامه‌های هم موضوع و هم‌زمان که به برخی از آنها در همین جستار اشاره رفت، چنین برمی‌آید که حاجی ما از این جنبه نیز برخوردار بوده است.





صفحه‌ای دیگر از سفرنامه قزوینی، نسخه به خط مؤلف

(شروع گزارش مؤلف از سیاحت بمبئی و بیان جزئیات بیشتر و برخی آداب و رسومی که خود شاهد آن

بوده یا از اهل تحقیق پرسیده است)

### روش کار و توضیح برخی عبارات مؤلف

برای رعایت امانت، بیشتر کلماتی که در متن موجود است و امروزه به شکلی

دیگر نوشته می‌شود را تغییر نداده‌ام، مگر مواردی که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌کنم:

- همان‌طور که در متون گذشته مرسوم بوده، حرف «گ» را «ک» می‌نوشتند که

حتی‌الامکان اصلاح شده است.

- به جای کوچه‌ای، «کوچه‌های» درج شده است.
- به جای کلمه «نهار»، «ناهار» و به جای کلمه «چائی»، «چایی» آورده‌ام.
- کلمه «برخواستیم» یا «برخواستم» را تبدیل به «برخاستیم» یا «برخاستم» نموده‌ام.
- به جای کلماتی چون «به بندیم» یا «به بیند»، «بیندیم» یا «بیند» گذاشته‌ام.
- به جای «سؤال»، «سؤال» نهاده‌ام.
- در تمام متن، به جای «نقط»، «نفت» را جایگزین کرده‌ام.
- در تمام متن، به جای سوت، صوت نوشته شده که اصلاح شده است.
- «اند» در همه موارد از کلمات جمع جدا شده؛ مانند «یهودی‌انند» که به شکل «یهودی‌انند» تغییر یافته است.
- در مواردی هم «ه» را تبدیل به «ت» نموده‌ام؛ چون: تجاره = تجارت؛ جهه = جهت.
- الف ممدوده در حال اضافه، به یا تبدیل شده است؛ مانند اداء = ادای؛ فقراء = فقرای.
- کلمه «شلقوق» در تمام متن به همین شکل نوشته شده که به «شلوغ» اصلاح شده است.
- در مواردی که «ه» معنای «ای» می‌دهد، بدان تبدیل شده است؛ مانند صفحه ۱۱۹ دستنویس، عبارت «جاوه‌ها» که به صورت «جاوه‌ای‌ها» اصلاح گردیده است.
- برخی اصطلاحات مؤلف محترم معنای خاصی دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوید «همه جا سیر نمودیم»، یعنی یکسره حرکت کرده‌اند و راه آمده‌اند و جایی که می‌گوید: «صدمه کلی»، یعنی آسیب بسیار.
- مؤلف محترم در بیان اوقات و ازمان، بر اساس وقت اذان و مقدار ساعت گذشته از شب عمل کرده است؛ مثلاً «قرب نیم ساعت از ظهر گذشته»، یا «قرب یک ربع به غروب» و یا «یک ساعت از شب گذشته». وقتی مؤلف می‌گوید: «فلان جا اراضی خوب و حاصل خیزی داشت»، باید حرف او را به عنوان کارشناس و شخصیتی که خود، کشاورزی باتجربه و دارای املاک فراوان است و با انواع زمین‌ها و کشت‌ها آشنایی دارد، پذیرفت.
- نکته دیگری که در این نوشتار مشهود است، ایراد جملات کوتاه و بریده بریده

است که شاید مطابق اهداف نویسنده، قابل توجه باشد، ولی کار ویرایش صوری و محتوایی متن را دشوار می‌سازد؛ هرچند در موارد متعدد، جملات طولانی با عبارات معترضه نیز بسیار دیده می‌شود.

مطلب آخر این که گاهی نویسنده از مفرد به جمع و گاهی برعکس منتقل شده است، که در برخی موارد، مراد از لفظ جمع، شخص نویسنده بوده است، اما بنابر آنچه مرسوم است که خودمان نیز گاهی چنین عمل می‌کنیم و برای شخص خود، ضمیر جمع می‌آوریم، مثلاً به جای «من را ندیدی؟» می‌گوییم: ما را ندیدی؟، یا «ما آمدیم» به جای «من آمدم»؛ ایشان نیز چنین عمل نموده است که در این موارد با توجه به قرائن می‌توان منظور نویسنده را دریافت هرچند؛ در برخی موارد هم دشوار است. در این مرحله، مسیر رفت و بازگشت در این سفرنامه را به ترتیب مرور می‌کنیم:

### مسیر رفت

قزوین، جندقبار، قریه سلطان‌آباد، قریه سیاه‌دهن، قریه نهاوند، قریه قرخ بلاغ، قریه آسیان، قریه آوج (کوه‌های آوج و سلطان بلاغی)، دشت همدان، امیریه (متعلق به حسام الملک همدانی)، قریه دیان (ملکی حشمة السلطنه همدانی)، همدان، حاجی‌آباد، قریه اسدآباد (گردنه‌های اسدآباد)، قصبه کفادر، صحنه، قریه قلعه سن‌خان، قریه بیستون، کرمانشاه، قریه ماهی‌دشت، قریه کِرنَد، قریه سرپل، قوره تو، کاظمین، محمودیه، قریه مسیب (گنبد طفلان مسلم و گنبد عون)، کربلا، نجف، کربلا، طویرج، حله (همان بابل قدیم)، قصبه سماوات (در مسیر حله به بصره)، بصره، بندر محمّره، عبّادان، بندر بوشهر، (کوه‌های) مسقط، جزیره هنجام، دریای هند، بمبئی (ساحل کراچی)، مکلا (بندرگاه یمن)، بحر احمر، عدن، قمران، جدّه، ذهبان، کُظیمه، رابوق، مستوره، بئر شیخ، بئار احسانی، شُفیه، وَطْر، بئر درویش، مدینه (مسجد شجره)، بئر ماشیه، سطحه غایر، شفیه، بئار احسانی، بئر شیخ، مستوره، رابوق، کُظیمه، ذهبان، بُحره، حرم مکی، منی، عرفات، مسجد خیف، مشعر، عرفات، مکه، منی.

### مسیر بازگشت

بُحره، جدّه، قمران، عدن، بحر احمر، دریای هندوستان، بندر مسقط، خلیج عمان و فارس، ذَبیل، بندر عباس، بوشهر، عبّادان، مارگیر بصره، عشّار، کربلا، کربلا، خان شور، نجف (وادی السلام، مسجد کوفه، مسجد سهله، مسجد صعصعه)، بازگشت به کربلا (حرّ و حمیدیه)، بارگاه عون، مسیب، محمودیه، کاظمین، سامره، غوره تو، قصر شیرین، طاق فرهاد، میان طاق، قریه کردند، قریه هارون آباد، قریه ماهی دشت، بیستون، قریه سَمَنقان، صحنه، کنگاور، قریه پَرَسبِه، قریه اِحچ آباد، حسین آباد، قریه قوزین، قریه امامزاده، قریه شهوه، قریه ساروق، شهر سلطان آباد، ابراهیم آباد، قریه راگرد، قم، باقرآباد، گل تپه، علی آباد، قریه حسن آباد، عبدالعظیم (شهر ری)، طهران، کرج (برغان)، کردان، یانس آباد، قریه کوندح، دیزج، قزوین (پایان سفر).

### مرحوم حاج میرزا محمد حسین نقوی قزوینی به روایت تصاویر



تمثال مرحوم مؤلف در ۳۰ سالگی



تصویر برادر بزرگ مؤلف، حجة الاسلام والمسلمین میرزا محمدحسن تقوی قزوینی به سال ۱۳۰۴ ش

که بارها مؤلف محترم از او با نام «داداش» نام برده است



سمت چپ: حاج میرزا محمد حسین تقوی (مؤلف) به همراه صبیبه‌ها (صغری خانم و عذرا خانم) به سال

۱۳۰۴ ش

سمت راست: حاج میرزا محمد حسن تقوی به همراه فرزندان (سید محمدباقر، سید محمدرضا و

سید ابراهیم)



ردیف اول از چپ: آقا سید محمدباقر - حاج میرزا محمدحسین - حاج سید اسدالله - آقا سید عبدالأحد

- آقا میر هبتالله - آقا سید رضی - عباس پاسبان - حاج احمد

ردیف دوم از چپ:..... - آقا سید کاظم - سید محمدصادق - آقا سید ابوالقاسم - آقا میریوسف - آقا

سید محمد - حاج میرزا محمد حسن

ردیف سوم از چپ: آقا سید رضا - آقا سید محمد مهدی - آقا سید علی رضا - حاج سید احمد



ردیف اول از بالا، راست به چپ: حاج محمد - حاج احمد علی - سید ابوطالب - اکبر صرافها - سید محمدهادی - سید عباس - محمود - ابوالقاسم - محمد شهیدی - یوسف تقوی

ردیف دوم: میر محمد تقی - سید علی اکبر - سید ابوالفضل - سید محمود - میر عبد الصمد - سید حسین معزی - میر حسین - سید سلیمان - میر اسماعیل - سید ابراهیم - سید محمد رضا

ردیف سوم: سید اسدالله - میر محمد حسین<sup>۱</sup> - سید احمد - سید محمد مهدی - سید عباس - سید علی آقا - میرزا محمد حسن - سید محمد - سید علی رضا

ردیف چهارم: سید علی معزی - سید سعید - سید محمد - سید کاظم - سید ناصر - سید مصطفی - طاهره تقوی

۱. مؤلف محترم به همراه برادرش میرزا محمد حسن (شماره ۷ از همین ردیف) به دلیل ممنوعیت دیکتاتوری رضاخان و خلع لباس، بدون لباس روحانیت می‌باشند.





تصویری تاریخی از اعضای جامعه حسینی مسجد آقای تقوی قزوین که آقا سید عباس تقوی و حاج

میرزا محمدحسین تقوی از بزرگان این جامعه بودند

ردیف سوم از پایین (روحانیون):

نفر دوم: شیخ حسن دانش - نفر سوم: حاج میرزا محمدحسین تقوی - نفر چهارم: آقا سید عباس

تقوی - نفر ششم: حاج میرزا محمود رئیسی - نفر نهم: آقا سید علی اکبر تقوی

همچنین آقا میر اسماعیل، آقا میر حسین، آقا سید محمد رضا، آقا سید محمود و آقا سید محمد تقوی

در این تصویر حضور دارند.



اسامی روحانیون از چپ به راست: حاج آقا ادیب مجابی، شیخ حسن دانش، آقا سید علی اکبر تقوی، سید یوسف، حاج میرزا محمدحسین تقوی، آقا سید عباس تقوی، حاج میرزا محمود رئیسی

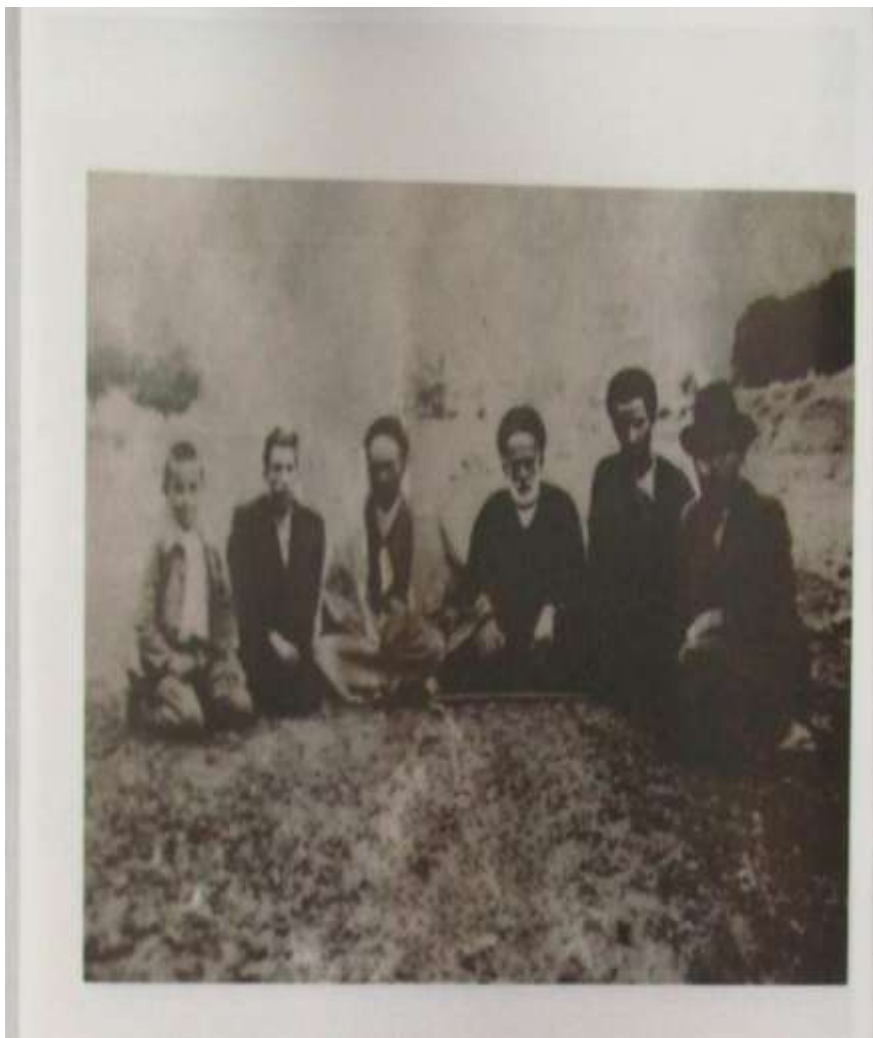


از چپ به راست: آقا سید عباس تقوی، حاج میرزا محمود رئیسی، حاج میرزا محمدحسین تقوی، حاج

شیخ حسین دانش، میراسماعیل تقوی، میرحسین تقوی



حاج میرزا محمد حسین تقوی، حاج باقر عبا یاف و آقا میر اسماعیل تقوی



از راست به چپ: آقا میراسماعیل، سید علی اکبر، آقا سید عباس، حاج میرزا محمدحسین، آقا

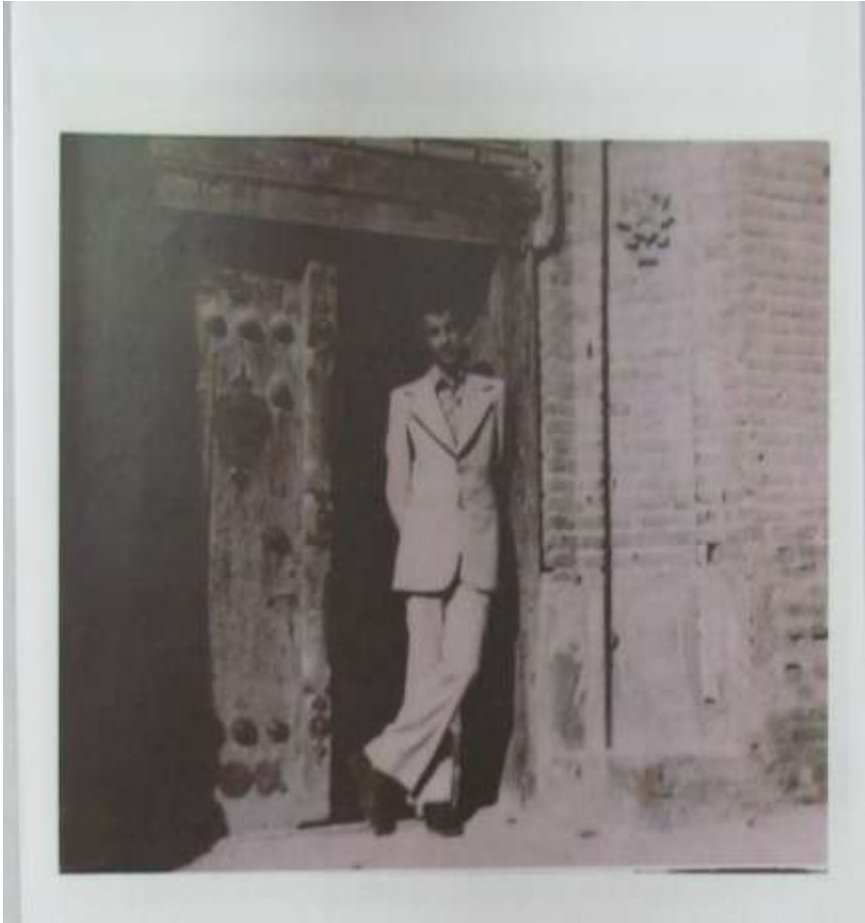
میرحسین و سید احمد تقوی



از سمت راست: آقا مصطفی شهیدی، سید مهدی تقوی، سید عبدالحسین تقوی، آقا میراسماعیل تقوی، آقا سید علی اکبر تقوی، حاج میرزا محمدحسین تقوی، آقا سید محمدرضا تقوی، حاج محمود حکیم افضل و سید محمدباقر تقوی (به سال ۱۳۵۴ ش)

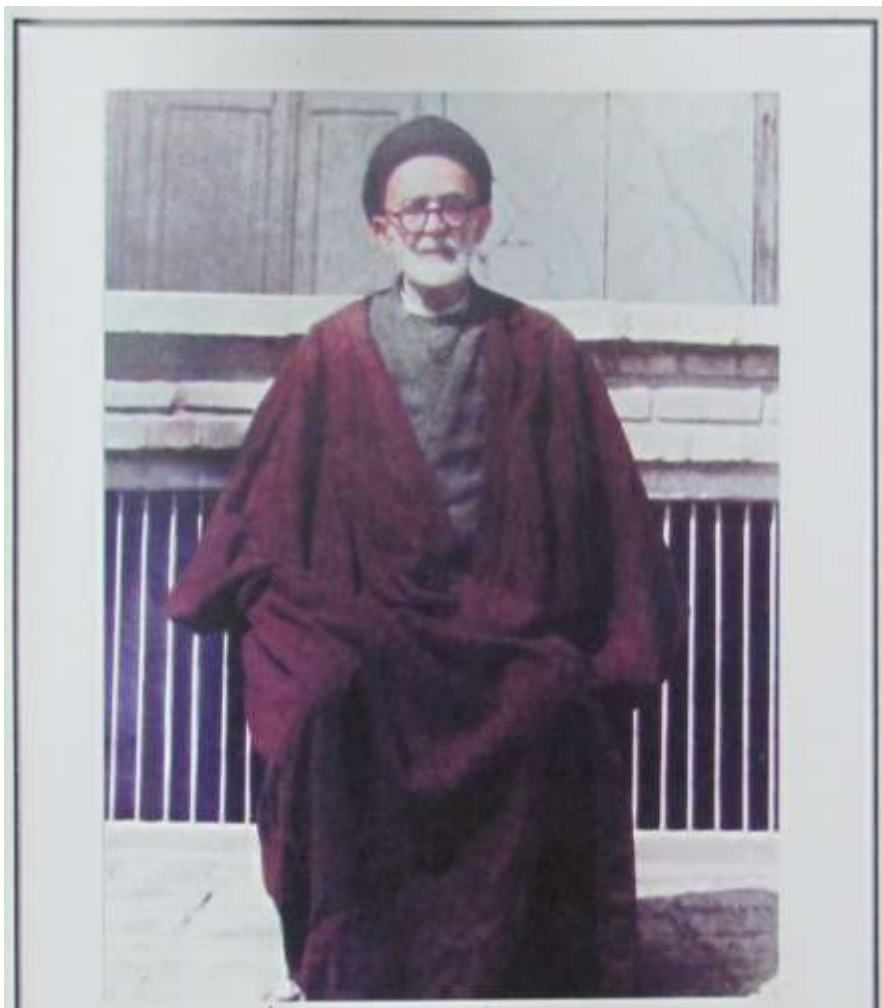


اسامی از راست به چپ: حاج میرزا محمدحسین تقوی، آقا سید علی تقوی و حاج آقا ادیب مجابی



درب منزل حاج آقا میرزا محمدحسین تقوی، معروف به منزل آقای تقوی که از هنگام اذان صبح تا اذان مغرب به روی مردم و مراجعین باز بود و تا سال درگذشت مؤلف (۱۳۵۸ش) وجود داشته.





تصویر مرحوم مؤلف، به سال ۱۳۵۴ ش



تصویر مؤلف در اواخر عمر ایشان

### شکرانه

در ختام این مقال، جا دارد از همه بزرگوارانی که در به ثمر رسیدن و انتشار این گونه آثار می کوشند تا در پاسداشت میراث دینی و مذهبی کشورمان گامی برداشته و خدمتی نموده باشند، از جمله جناب حجت الاسلام و المسلمین محمودی (مدیر محترم مجمع الفکر الاسلامی)، حجت الاسلام و المسلمین فقیه محمدی جلالی - بحرالعلوم (مدیر گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت) و دیگر دست اندرکاران آن مجموعه و همچنین از همسر گرامی که با صبر و مدارا، آرامش فکری مرا در محیط منزل فراهم نمودند، صمیمانه سپاسمندم.

محمدعلی باقرزاده

قم - جمعه ۲۰ رمضان ۱۴۳۵

۲۷ تیرماه ۱۳۹۳

## شروع سفر به عتبات

بعد از حمد بر خداوند قادر یکتا و درود بر محمد مصطفی و آل او علیهم السلام

### شروع سفر از قزوین به سمت قریه سلطان آباد و سیاه‌دهن<sup>۱</sup>

امروز که یوم چهارشنبه، چهاردهم شعبان المعظم است، مطابق بیست و دوم برج حمل سنه ایت ثیل ترکی<sup>۱</sup> که مطابق با سنه یک هزار و سیصد و چهل هجری شمسی نبوی صلی الله علیه و آله از قزوین<sup>۲</sup> با آقای محمدحسن اخوی و متعلقه ایشان و یک نفر ملازم، کربلایی محمد نام که بدجوانی نیست، شخص ملایم و مسلمانی است، حرکت کردیم

۱. سال سگ.

۲. زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد آرد: قزوین شهر بزرگ و آبادی است در فضایی از زمین پهناور و بلند دارای خاکی نیکو و باغ‌های بسیار با درختان فراوان و گیاهان خوب که مانند آن در دیگر شهرها نیست. این شهر مرکب از دو شهر است در میان یکدیگر، شهر کوچک که شهرستان نامیده می‌شود، دارای بارو و دروازه‌هایی است که شهر بزرگ آن را فرو گرفته و آن نیز بارو و دروازه‌هایی دارد. موستان‌ها و باغستان‌ها از هر طرف به شهر بزرگ احاطه دارد و مزارع نیز به باغستان‌ها محیط است. آنجا را دو وادی است که یکی را «دره دیزج» و دیگری را «زنزک» گویند. از بناهای تاریخی آن مسجد شایگان و مسجد شهرستانک و مسجد دهک و مسجد باب المشبک چسبیده به بارو است و آنها جایگاه‌هایی هستند که ابدال به آنها می‌روند و از جاهای شگفت‌آمیز آن، مقصوره جامع است که آن را امیر زاهد خمارتاش، غلام عمادالدوله صاحب قزوین بنیاد کرده است. گنبد بی مانند آن در غایت ارتفاع و خربزه‌ای شکل است و ساختمان زیبا و بلند آن، نه در شهرهای اسلام مانند دارد و نه در شهرهای کفار. گورستان باب المشبک قزوین مزار بسیاری از دانشمندان و شهداء و صلحاء و پارسایان است.

شهر قزوین در دامنه سلسله جبال البرز سر راه شوسه تهران - رشت - آذربایجان - کردستان واقع و فاصله آن نسبت به شهرهای مجاور به شرح زیر است: قزوین به تهران ۱۴۰ هزار گز، به رشت ۱۸۷ هزار گز، به زنجان ۱۷۴ هزار گز و به همدان ۲۲۹ هزار گز.

به بیرون شهر، الی بیرون درب جندقبار، جلوی مقبره مرحومه والده حاج میرزا یعقوب امینی که نعش مرحوم والد، آقای میرزا محمدباقر - اعلی الله مقامه - که قرب<sup>۱</sup> شش سال است مرحوم شده‌اند، در همین مقبره مدفون بودند<sup>۲</sup> و از آنجا نعش مرحوم والد را حمل به دستگاه نموده، که عبارت از یک کالسکه چهار اسبه است که الی قصر شیرین کرایه نموده شده و ما علماء و سایر از آقایان سلسله‌گی و سایرین که به عنوان مشایعت تشریف [۱] آورده بودند، خداحافظی نموده، حرکت نمودیم الی قریه سلطان‌آباد که یک فرسنگی قزوین است و متعلق به حاج میرزا یعقوب امینی است. قریه بزرگ خوبی است و دارای یک قنات است و در آنجا صرف چایی شد و بعد از مکث اندکی، با عده [ای] از آقایان سلسله‌گی که تا آنجا تشریف آورده بودند، خداحافظی نموده و از آنجا حرکت نمودیم تا قریه سیاه‌دهن که پنج فرسنگی قزوین است و جزء املاک دولتی است.

قریه بسیار بزرگ خوبی است و باغستان انگور زیادی دارد و در آنجا آقا کاظم آقا، نواده مرحوم حاج محمدحسن تاجرباشی که سمت باجناق دارند با آقای داداش<sup>۳</sup>، تشریف آورده بودند از قریه آقا شیخ حصار که متعلق به خودشان است، پذیرایی فرمودند.

### اوصاف قریه نهانوند در ادامه سفر]

بعد از صرف نهار و چایی با ایشان و آقای اقتدارالسلطان، اخوی متعلقه آقای داداش، ایشان هم الی آنجا تشریف آورده بودند، خداحافظی نموده، سوار شدیم الی قریه نهانوند<sup>۴</sup> رانندیم.

۱. قریب؛ نزدیک.

۲. طبق گفته‌های آقای محمودی از بستگان مؤلف، نعش والد ایشان مدتی در این مقبره در قزوین به امانت بوده است.

۳. عبارت «با آقای داداش» در حاشیه چپ درج شده است.

۴. قصبه ای است جزء دهستان دودانگه بخش ضیاءآباد شهرستان قزوین در ۸ هزارگزی جنوب شرقی ضیاءآباد و ۲ هزارگزی جنوب راه شوسه قزوین به همدان، در جلگه معتدل هوایی واقع است و ۳۳۸۰ تن سکنه دارد. آبش از خرورد، محصولش غلات و کشمش و یونجه و قیسی و بادام و پنبه و کنجد و کرچک و گردو، شغل مردمش زارعت و گلیم و جاجیم بافی است. (لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۱).

تقریباً یک ساعت به غروب مانده بود که وارد شده و امروز هشت فرسنگ قطع مسافت نموده‌ایم. و این قریه بسیار خوبی است.

قرب هشتصد خانوار رعیت‌نشین دارد؛ متعلق به سید بحرینی است و اراضی بسیار خوبی دارد که از برای زراعت خیلی خوب است و حاصل خیز است و دارای چندین قنات است و از رودخانه خررود<sup>۱</sup> و ابهررود هم آب می‌گیرند.

غرض، وارد به سرایی شدیم که تقریباً چند سال مختصری است که ساخته و آباد شده و منزل [۲] خوبی داشت، گرفتیم، ولی امشب همه کسالت داریم، چون چندین هنگام است که خواب کاملی ننموده‌ایم و برخلاف عادت و معمولی، همه روزه حرکت نموده‌ایم. آقای اخوی از اول شب خوابیدند و ما هم دو ساعت از شب رفته، به اتفاق همراهان، بعد از صرف چایی و غذا خوابیدیم.

## ادومین روز سفر و خرابی مرکب<sup>۱</sup>

یوم پنجشنبه، پانزدهم شهر شعبان، صبح از خواب برخاستیم و چایی را صرف نمودیم، سوار شده، حرکت کردیم.

پانصد قدمی بیش از منزل دور نشده بودیم که چرخ دستگاه معیوب شد. پایین آمدیم و چون سورچی<sup>۲</sup> ما کامل از علم خودش نبود،<sup>۳</sup> نتوانست درست نماید؛ اظهار نمود که مهترم<sup>۴</sup> را می‌فرستم به قزوین چرخ را ببرد درست نماید، بیاورد.

چون چاره نبود؛ لهذا قبول نموده و مهتر خودش را سوار نمود به یکی از اسب‌ها، ولی

---

۱. نام رودی است که در ولایت قزوین جاری می‌باشد و پس از اتصال با ابهررود و کردان تشکیل رود شور را می‌دهد. (لغت نامه دهخدا، یادداشت بخط مؤلف).

۲. درشکه چی.

۳. درکارش مهارت نداشت.

۴. آن که اسب‌ها را تیمار می‌کند.

توانست چرخ را همراه خود سواره ببرد؛ فلذا آقای داداش کاغذی به قزوین جهت مشهدی احمد نام که به نظریه او این دستگاه اجاره و کرایه شده، نوشتند که چرخ دیگری بدهد بیاورند. و سورچی<sup>۱</sup> کاغذ را به مهتر داده، مهتر حرکت نمود از برای قزوین. ما هم حرکت نمودیم از برای گردش از برای خود قریه که هزار قدمی، از جاده کنار بود.

چون قدری رفتیم، فسخ عزیمت نمودیم، بازگشتیم از برای باغات آن قریه، رفتیم به باغ محصورى که منحصر بود میوه آن باغ به انگور، الا این که جزئی درخت میوه هم [۳] داشت و قاعدتاً هم باید حاصل خوبی بدهد. از آن جا مراجعت نمودیم به سمت منزل و در بین راه هم کربلایی محمد می آمد عقب ما؛ اظهار کرد که چرخ را درست نمودند. آمدیم منزل، دیدیم یک دستگاه کالسکه از سمت قزوین آمده و سه نفر مسافری از اهل رشت با او هستند و سورچی او، از بین راه، مهتر را برگردانیده، آمده چرخ را درست نموده اند.

### [توصیف قریه قِرخ بُلَاغ در مسیر حرکت مجدد]

سوار شدیم؛ بعد از قطع مسافت چندی، وارد به قریه قِرخ بُلَاغ<sup>۲</sup> شدیم و این قریه متعلق به مصطفی خان افشار است و قریه کوچکی است. تقریباً بیست خانوار است و اراضی خوبی ندارد، ولی چشمه های آب بسیاری دارد و واقع در جنب رود خررود است. بعد از صرف ناهار و چایی، چند گاری از سمت همدان پیدا شد و حاج محمد

۱. روی «را» خط خورده است.

۲. به معنی چهل چشمه، دهی است از دهستان حاجیلو از بخش کبودرآهنگ شهرستان همدان واقع در ۲۴۰۰ گزی باختر قصبه کبودرآهنگ و ۳۰۰۰ گزی باختر پیرانبار. موقع جغرافیایی آن تپه ماهور و سردسیر است. سکنه آن ۲۵۵ تن است. آب آن از قنات و محصول آن غلات، لبنیات، انگور، حبوبات و شغل اهالی زراعت و گله داری و صنایع دستی زنان قالی بافی است. راه مالرو دارد، تابستان از پیرانبار اتومبیل می توان برد. (لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۵).

علی قزوینی، مشهور به «دادا» که تقریباً پنج ماه بود از قزوین به سمت کربلا مسافرت نموده‌اند، در میان گاری‌ها بودند.

بعد از تعارفات و روبوسی، تشریف آوردند منزل ما؛ تقریباً یک ربع نشستند و چایی صرف نمودند. خداحافظی نموده، تشریف بردند و ما هم سه به غروب مانده، حرکت نمودیم.

### [میان‌ه خاک قزوین و همدان]

بعد از طی دو - سه فرسنگی، در بالای کوهی، برج مختصری ساخته بودند. معلوم شد بعد از تحقیقات که علامت حدود میان‌ه خاک قزوین و همدان می‌باشد و امروز عبور ما غالباً از میان کوه‌ها است، ولی منظره بدی ندارد. چون خط راه شوسه، در کنار خررود واقع است، تماشای رود را می‌نماییم.

### [وصف آب‌گرم و خواص آن]

بعد از طی مقداری [۴] از راه، رسیدیم به آب‌گرم، ولی در خاک قزوین است. قبل از رؤیت آن، برج بالای کوه که در صفحه پشت نوشته‌ام، رؤیت شد. و این آب‌گرم وصل به رود خررود است که توسط پلی که بر رود بسته شده، عبور از رود می‌نماید و در آن طرف، سنگی مستطیل از کنار جاده جدا شده، اِلی وسط رودخانه قطع شده و تقریباً هفت اِلی هشت زرعی ارتفاع این سنگ است از زمین رودخانه و چند زرعی عرض این سنگ است و در بالای آن سنگ، چهار حوض کوچکی از آب است که از میان آن حوض‌ها می‌جوشد، ولی نه جوششی که از گرما باشد؛ جوشش چشمه است و آب این حوض‌ها در گرمی متفاوت است.

و در پایین آن سنگ، وصل به آب رودخانه، گودال آبی هست که آبش از آب‌های بالای آن سنگ قدری گرم‌تر است و از زیر همان سنگ جاری است و گرمای این آب

از ماده گوگردی است که از گوگرد می‌آمد.

و فرورفتن در این آب‌ها از جهت امراض سوداوی و جلدی نافع است و آقای داداش به واسطه مختصر درد زانویی که گاهی دارند، اِلی زانو در میان آب فرو رفتند. بنده هم متابعت نموده اِلی زانو فرو رفتم و مسافرینی که صبح به هم ملحق شده بودیم، اهل رشت هستند؛ آن‌ها هم فرو رفتند، ولی نه همه آن‌ها، یکی از آن‌ها.

بعد از نیم ساعت مکث، حرکت کردیم. مقداری که طی نمودیم، یکی از آقایان سلسله‌گی که آقا سید کاظم نام دارند، پسر مرحوم آقا سید سلیمان هستند و در قریه آسیان که یک فرسنگی آب گرم است، در بین راه ملاقات شد. بعد از روبوسی و تحقیقات، از یکدیگر جدا شدیم.

و این رود خررود سه - چهار شاخه است:

یک شاخه او از سمت دست راست جاده آمده، در آب گرم می‌رود و شاخه‌های دیگری هم دارد، ولی منبع این آب، کوه‌های آوج و سلطان‌بلاغی است.

## اورود به آوج<sup>۱</sup>

غرض، یک ساعت از شب گذشته، وارد به قریه آوج<sup>۱</sup> شدیم. بعد از صرف چایی و شام، شب را خوابیدیم و امروز هشت فرسنگ پیمودیم. [۵] صبح یوم [جمعه] شانزدهم شعبان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی حرکت نمودیم آمدیم. امروز اغلب سرما در میان کوه‌ها است و برف زیادی دارد. اِلی پایین‌گردنه سلطان بلاغی، همه جا آمدیم، ولی هوا سرد است.

۱. نام محلی به راه قزوین و همدان، میان بولچی و سلطان بلاغ در ۲۶۲۵۰۰ گزی طهران، و در آنجا پستخانه و تلگرافخانه هست. (لغتنامه دهخدا). امروزه به نام آوه، در مسیر قم به سمت ساوه قرار دارد و بخش وسیعی را دربر می‌گیرد.



## اورود به امیریه و دشت همدان]

از گردنه سلطان بلاغی که پایین آمدیم، وارد به دشت همدان شدیم، ولی خیلی آبادی اطراف او کم است و اراضی خوبی دارد. قرب نیم ساعت از ظهر گذشته آمدیم به امیریه<sup>۱</sup> که متعلق به حسام‌الملک همدانی است. این قریه جدید البناء است؛ هنوز حمام احداث نکرده‌اند و اراضی او تعریفی نیست.

بعد از صرف چایی و ناهار، سوار شدیم. مقداری که راه آمدیم، اراضی شورزار بود که تا چشم کار می‌کرد، بالای راه و پایین راه نمک‌زار نمایان نمود، ولی آب‌های زیادی از اطراف راه جریان داشت، اما طعم خوبی ندارد؛ چون سیر او از زمین‌های نمک‌زار است. در میان اراضی لم‌یزرع جاری می‌شد و اطراف جاده را بسیار خراب و باتلاق نموده که ممکن نیست عبور از آن اراضی، مگر از خط شوسه.

## [کاروانسرای قریه دیان]

همه جا راندیم. قرب یک ربع به غروب مانده، وارد به کاروانسرای خرابی شدیم که دو - سه منزل مختصری داشت؛ آن هم تماماً آرامنه که از همدان به سمت قزوین می‌رفتند، گرفته بودند. در چند قدمی بالا، قهوه‌خانه بود؛ رفتیم در میان قهوه‌خانه. صاحب قهوه‌خانه خودش رفت بیرون.

و این کاروانسرا و قهوه‌خانه راجع به قریه دیان است که مقداری از کاروانسرا دور است و این قریه دیان بسیار بزرگ است؛ تقریباً قرب سیصد خانوار است و ملکی حشمة السلطنه همدانی است. جزئی هم کسان دیگر مالک‌اند. قنات بسیار خوبی دارد که تقریباً دارای سه سنگ آب است [۶] ولی آبش خوب نیست. و امروز دوازده فرسنگ راه طی نموده‌ایم. امشب بعد از صرف چایی و غذا خوابیدیم.

---

۱. دهی است از بخش رزن شهرستان همدان با ۱۷۷ تن سکنه. آب آن از قنات و چشمه و محصول آن غلات و حبوب است. (لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵).

## [شهر همدان در دامنه کوه الوند]

[فراق یار که پیش تو برگ گاهی نیست بیا و بر دل من بین که کوه الوند است  
باد است بگوش من ملامت و اندوه فراق کوه الوند<sup>۱</sup>]

صبح یوم شنبه، هفدهم شعبان از خواب برخاستیم. بعد از خوردن چایی سوار شدیم؛ همه جا آمدیم. تقریباً قریب ظهر وارد شهر همدان شدیم و امروز پنج فرسنگ قطع مسافت نموده‌ایم.

و این شهر در دامنه کوه الوند<sup>۲</sup> واقع است و این کوه، کوه پربرف و پرآبی است. رودخانه‌ها از این کوه جاری است که از یک فرسنگ به همدان مانده، اطراف جاده نهرهای آب و رودخانه‌ها جاری است که جنبین راه، تمام سبزی کار [ی] است و جزئی هم محصول غله کاشته شده و در میان سبزی کار [ی] ها و اطراف نهرها، درخت‌های زیادی است، ولی اغلب درخت بید است و نزدیک به شهر، دباغخانه‌های بسیاری است که آب سیاهی از آن‌ها جدا شده، به بعضی از سبزی کار [ی] ها جریان دارد.

۱. گلستان سعدی.

۲. نام کوهی است بلند در نواحی همدان. گویند دوازده هزار چشمه آب از دامن آن کوه برمی‌آید. (برهان قاطع) الوند یا ارونند، کوه همدان است و گویند آن کوه چشمه بسیار دارد. (انجمن آرا). حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (چ لیدن ج ۳، ص ۱۹۱ آرد: کوه الوند در قبله شهر همدان است و کوهی معروف، دورش سی فرسنگ بود، هرگز قله آن از برف خالی نبوده است و از بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید. در جغرافیای طبیعی کیهان ص ۵۹ آمده: در جنوب همدان کوه مشهور به الوند به ارتفاع ۳۷۴۶ متر واقع شده و سنگهای آن از جنس خارا و کوارتز و قسمت عمده سال را در برف مستور است. این کوه دارای دره های سبز و خرم و آبهای فراوانی است و در دامنه آن معادن بسیار بخصوص معدن گرانیت یافته میشود؛ انتهی. این کوه دارای معادن نفت است.  
پیرنیا در ایران باستان ص ۱۶۲۲ آرد: در کوه الوند نزدیک دیهی موسوم به عباس‌آباد که در قرب همدان است، کتیبه‌ای از داریوش به پارسی قدیم عیلامی و آسوری هست.

## اسفرنامه مکه میرزا محمود، دو سال پیش تر و گزارشی از وضعیت همدان

غرض، وارد همدان شدیم و شهر پر جمعیتی است. از قراری که استاد اجل خودم، حاج میرزا محمود در سفرنامه خودشان که دو سال قبل مشرف به مکه شدند، در آنجا تعداد نفوس همدان را تقریباً شصت هزار نفر می نویسند؛ ولی شهر قدیمی است. بناهای او تمام به طرز قدیم است، الا این که بناهای جدیدی که بنا می کنند، فی الجمله به طرز جدید می ماند، ولی شهر کثیفی است و اغلب اشخاص او، خصوص کسبه او انصاف ندارند؛ همین که فهمیدند که ایشان غریب است، قیمت متاعها را از قاعده انصاف می گذرانند.

باری، ناهار خورده شد و فی الجمله هم خوابیدیم. بعد از خواب رفتیم به حمام نزدیک منزل ناهار بود، ولی حمام بسیار بد و کثیفی است و خیلی کهنه، به طرز حمام دهات است. از قرار تقریر اهل حمام، در پنجاه [و] پنج سال قبل، ساخته از زیر خاک برآمده. [۷] بعد از حمام، رفتم به سمت بازار، قدری گردش نمودم. [بعد] مراجعت به سمت منزل نموده، بعد از صرف شام خوابیدیم.

صبح یوم یکشنبه، هیجدهم، از خواب برخاستیم. بعد از خوردن چایی، به اتفاق آقای اخوی رفتیم به بازار سرای میرزا کاظم، حجره حاج اسدالله تاجر. خود ایشان تشریف برده بودند به عتبات؛ با رفیق ایشان آقا میرزا عبدالله صحبت شد.

به توسط ایشان قدری وجه نقد داده شد، برات بغداد از یهودیها گرفته شده، مراجعت به منزل نمودیم. رفقای رشتی آمدند منزل، به اتفاق سورچی که از قزوین آمده بودند، همان دستگاه او را کرایه کردند الی قصر شیرین. عمل او را خاتمه داده، کاغذی هم نوشته شد در بین، ایشان تشریف بردند. بعد از صرف چایی و ناهار رفتیم بازار. بعد از مراجعت از بازار، رفتیم منزل رشتیها بعد از خوردن چایی رجعت به

منزل نمودیم بعد از صرف شام و غذا خوابیدیم.

صبح یوم دوشنبه، نوزدهم، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی سوار شدیم، حرکت کردیم. همه جا عبور ما از دامنه کوه الوند بود. منظره خوبی داشت. در تحت کوه، آبادی‌های زیاد و نه‌های آب بسیاری از کوه الوند در جریان بود.

### عبور از حاجی آباد و گردنه‌های اسدآباد و ورود به قریه اسدآباد

همه جا آمدیم الی حاجی آباد<sup>۱</sup>، ولی منزلگاه درستی نبود؛ در میان کالسکه، چایی و ناهار صرف شد و سورچی هم قورموتی<sup>۲</sup> به مال‌ها داد و سوار شدیم.

عبور ما از گردنه‌های اسدآباد<sup>۳</sup> بود؛ گردنه‌های سختی و پرتگاهی بود، ولی جاده چون شوسه شده است، محل اطمینان است، و لکن همسفرهای ما که سه نفر از اهل رشت هستند، یکی از اسب‌های کالسکه آن‌ها بسیار شرور بود؛ در چند جا از خط جاده خارج شد [۸] و اختیار را از دست سورچی خارج نمود. اگر در جاهای پرتگاه بود، خیلی سخت بود، ولی همه جا خدا حافظ بود.

باری، به سر قلّه کوه که رسیدیم، ابری بالا آمد و باد شدیدی وزید و خیلی سخت

۱. قریه‌ای کنار راه همدان و کرمانشاهان میان بیل وری و رحیم آباد، در ۵۴۱۰۰۰ گزی طهران. (لغتنامه دهخدا)

۲. مخلوط کاه و یونجه و جوکه به اسب دهند.

۳. ناحیتی از بلوک همدان. حد شمالی مهربان، حد شرقی چهاربلوک، حد جنوبی کنگاور و توپسرکان و حد غربی سنقر. عده قری ۱۲۴، جمعیت در حدود ۳۷۰۰۰ تن، مرکز آن نیز اسدآباد که در راه همدان به کرمانشاه است و گردنه معروفی دارد که در موقع زمستان غالباً از برف مستور میشود و قصبه اسدآباد در دامنه آن قرار گرفته. (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۸۳)؛ و آن کنار راه همدان و کرمانشاه میان شهرآب و دهنبران در ۴۳۴ هزارگزی تهران است و پستخانه و تلگرافخانه دارد و مولد سیدجمال الدین اسدآبادی متخلص به افغانی است. یاقوت گوید: اسدآباد شهری است که اسدبن ذی السرو الحمیری به هنگام عبور از آنجا با تبع عمارت کرد و ایرانیان سین را به معجمه ساکن تلفظ کنند و آن شهری است که تا همدان یک منزل راه است و بین آن و مطایح کسری سه فرسنگ است و تا قصر اللصوص چهار فرسنگ و جماعتی بسیار از اهل علم و حدیث بدانجا نسبت دارند. (معجم البلدان).

شد و مشغول باریدن شد. ایلی قریه اسداباد که در تحت کوه و گردنه واقع است. تمام راه را بارید و سورچی و اشخاصی که در بیرون بودند، به آن‌ها سخت گذشت. غرض<sup>۱</sup> ورود به قریه اسداباد نمودیم؛ تقریباً یک ساعت [و] نیم به غروب مانده بود. بعد از صرف چایی با آقای داداش بیرون آمدیم، قدری در میان قریه گردش نمودیم. این قریه مالکین او فرمانفرما و صاحب‌اختیار و سایر از رجال و خوانین دیگرند و قریه بزرگی است. از قول خود اهل قریه، تقریباً هشتصد خانوار است و دارای دویست دوکان، شاید هم بیشتر باشد، ولی تقریباً یک قسمت از سه قسمت از دکاکین او بسته است.

و دارای سه و چهار مسجد است که آثار و بناء آن‌ها نشان از قدیم‌الایام می‌دهد. و دارای سه حمام است و چند حمام دیگر هم خراب دارد و در هفت فرسنگی **تویسرکان**<sup>۲</sup> و هفت فرسنگی همدان واقع است، ولی از توابع همدان است و نایب الحکومه او در تحت تبعیت حکومت همدان است.

ولی افسوس مقداری از این قریه را جماعت قشون روس در جنگ با عثمانی‌ها که

---

۱. عبارت نسخه: عرض.

۲. تویسرکان قصبه‌ای است در حوالی و جانب شمالی نهاوند.... (انجمن آرا) (آندندراج). وجه تسمیه آن از دو کلمه توی و سرکان ترکیب شده و نام دو قصبه بزرگ قدیمی است. توی شهر فعلی و سرکان نام قصبه‌ای است در ۶ هزار گزی شمال توی. در حال حاضر قصبه سرکان همان سرکان نامیده می‌شود، ولی توی به تنهایی گفته نمی‌شود و کلمه تویسرکان نام خاص شهر مرکز شهرستان است.

شهرستان تویسرکان در دره‌های دامنه جنوب باختری کوه الوند واقع است و شعبه‌های مختلف این کوه از هر سمت، شهرستان تویسرکان را فراگرفته است. کوه‌های خان گرمز، کمزرد، کلیان و سیاه دره از ارتفاعات این شهرستان بشمار می‌آیند. رودخانه‌های مهم آن کرزان رود و خرم‌رود است. محصول عمده این شهرستان غلات و میوه و خشکبار و توتون و پنبه و پوست و پشم و چوب و صنایع دستی قالی و قالیچه است. این شهرستان از سه دهستان تشکیل یافته است:

یک- کرزان رود با ۳۶ آبادی و ۴۱۰۰۰ تن سکنه دو- خرم رود با ۳۹ آبادی و ۱۷۰۰۰ تن سکنه سه- قلقل رود با ۴۰ آبادی و ۱۹۰۰۰ تن سکنه.

عبور و مرور می نمودند، خراب نموده اند و اسباب زحمت اهالی این قریه خیلی شده اند. غرض، بعد از صرف غذا در شب خوابیدیم.

### [قصبه کفادر و راه فرعی به قم و اراک]

[۹] صبح یوم سه شنبه، بیستم از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی سوار شدیم [و] حرکت کردیم **إلی قصبه کفادر**، ولی نرسیده به قصبه کفادر، به فاصله هزار قدمی تخمیناً مانده، دست چپ، راهی است که به عراق و قم می رود.

غرض، نزدیک به قصبه کفادر راهدارخانه ای است که باج از عابرین راه شوسه می گیرند و آقای آقا میرزا علی اکبر آقا، برادر آقا کاظم آقا که در اول سفرنامه، شرحی از ایشان نوشته شده، در قریه سیاه دهن قزوین، نواده مرحوم حاج محمدحسن تاجر باشی است، یکی از اجزاء این راهدارخانه هستند. ایشان جلوی راهدارخانه گردش می نمودند، تشریف آوردند جلوی دستگاه؛ بعد از شناختن یکدیگر و بعد از تعارفات رسمی، به اصرار زیاد فرمود که بایست برویم منزل.

از دستگاه پیاده شدیم، رفتیم در میان یکی از اطاق های راهدارخانه که از جانب دولت ایران تازه احداث شده است. پذیرایی فرمودند و بعد از صرف ناهار، خبر از کفادر آوردند [که] چون امروز راه دور است، کالسکه دیگر حرکت نمی کند و شب را توقف در این قصبه دارد.

غرض، شب را هم ایشان نگه داشتند و رئیس هم تشریف آوردند منزل ما.

### [گزارشی از وضعیت کفادر]

بعد از پذیرایی و صرف چایی و شام، در همان جا خوابیدیم، ولی این قصبه اصلاً خالصه<sup>۱</sup> است و دارای دکانین زیاد و اراضی بسیار خوب است. در واقع قصبه [ای]

۱. یعنی متعلق به دولت و حکومت.

است قرب هزار خانوار است از قرار تحقیق، ولی منظره بسیار خوبی و باصفایی دارد از حیث اشجار و سبزه‌زار. و این قصبه کفادر، اول خاک کرمانشاهان<sup>۱</sup> است که نایب‌الحکومه او از جانب حکومت کرمانشاهان می‌آید و اول خاک کردستان است. امروز شش فرسنگ پیمودیم.

### قرای صحنه و قلعه حسن خان در ادامه مسیر

[۱۰] صبح یوم چهارشنبه، بیست [و] یکم از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، با آقا میرزا علی اکبر و رئیس راهدارخانه خداحافظی نموده، حرکت کردیم. امروز راه ما تمام، گردنه و کوه است و خداوند هم خیلی حفظ نمود از گردنه‌ای که سرازیر به سمت **صحنه**<sup>۲</sup> می‌شود؛ چون خیلی سرازیر بود، اسب‌ها اختیار را از دست

---

۱. شهر کرمانشاه یکی از شهرهای مهم باختر کشور است. در زمان سلاطین ساسانی بنا شد و بانی آن بهرام چهارم، ملقب به «کرمانشاه» بود و به نام بانی آن نامیده شد. ۴۷ درجه و ۵ دقیقه طول و ۲۴ درجه و ۱۹ دقیقه عرض و ۱۴۱۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. کرمانشاه در دامنه کوه سفید و ۶ هزارگزی جنوب رودخانه قره سو واقع شده است. هوای آن سرد و سالم و بری است. از ابنیه قدیم و قابل ملاحظه مسجد عمادالدوله، مسجد حاج محمدتقی، مسجدجامع، مسجد وکیل الدوله معروف به مسجد حاج شهبازخان، مسجد شاهزاده، تکیه معاون الملک و تکیه بیگلربیگی را میتوان نام برد. تصفیه خانه نفت ملی ایران در شمال خاوری این شهر کنار رودخانه قره سو ساخته شده که نفت خام از چاههای نفت شاه به آنجا می‌رسد و تصفیه می‌شود. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵). در اطراف شهر کتیبه‌ها و نقوش بسیار از دوره ساسانی موجود است. در زمان آل بویه بناهایی ساخته شده که همه خراب شده است. پس از جنگ حلوان قشون اسلام کرمانشاه را بدون مقاومت مستخر کرد و چون در سر راه شرق به غرب بود اهمیت یافت. از زمان صفویه به بعد که دولت عثمانی کردستان را تصرف کرد، کرمانشاه اهمیت بیشتری پیدا کرد و شاهان صفوی بخصوص شاه اسماعیل در آنجا استحکامات بسیار ساختند. طاق بستان در نزدیکی این شهر در کنار چشمه بزرگی ساخته شده است. (از جغرافیای سیاسی کیهان، ص ۴۵۳) لقب این شهر دارالدوله است. (لغتنامه دهخدا، یادداشت مؤلف)

۲. یکی از بخش‌های شهرستان کرمانشاهان. در شمال باختری شهرستان است: قرای بخش از رودخانه‌های گاماسیاب، دینور و شعبات آنها و چشمه‌ها مشروب می‌شود. محصول عمده بخش غلات آبی و دیمی، چغندر و حبوبات، لبنیات، تریاک و توتون می‌باشد. در این بخش چهار رشته کوه اصلی و چندین رشته منشعب از آنان مشاهده می‌شود. (از فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۵).

سورچی گرفته، به سمت درّه که در کنار جاده است حرکت کردند. هر قدر که سورچی اهتمام نمود، نتوانست نگه‌داری نماید. بالاخره ملازم ما خود را از جلوی کالسکه به زیر انداخته، رفت از پایین، جلوی اسب‌ها را نگه داشت.

غرض، آمدیم از قریه صحنه هم گذشتیم، وارد به قریه قلعه حسن خان شدیم و این قریه کوچکی است؛ تقریباً پانزده خانوار است و آب زیادی دارد و کردنشین است و این آب از رود بزرگی جدا می‌شود که آن رود منبعش از کوه‌های صحنه و اطراف او می‌باشد.

### [بیستون شیرین و فرهاد]

[آواز تیشه امشب از بیستون نیامد گویا به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد]

بعد از صرف چایی و ناهار حرکت کردیم؛ آمدیم همه جا الی قریه بیستون<sup>۱</sup> و امروز هشت فرسنگ پیموده‌ایم و کوهی است از کوه‌های سمت راست جدا شده و آمده الی جاده شوسه و تقریباً این کوه نصفه است و نصف دیگر را گویا بریده‌اند و تمام سنگ است و مشهور به کوه بیستون است و فرهاد معروف، قبل از آمدن اسلام به ایران، یک تکه کوچکی از این کوه را حجاری کرده و چند عکس از سنگ برآورده و در تحت آن عکس‌ها، صفحه‌ای هم حجاری نموده‌اند، ولی این حجاری را فرهاد ننموده. از بعضی کلمات او که خیلی به صعوبت خوانده می‌شود، ولی مطلب او معلوم نیست و از قرار تقریر یکی از مسافرن طهرانی که همراه ماست، گویا وقف‌نامه همین قریه است که از برای سرای شاه عباس مرحوم که در این قریه بنا کرده است، وقف شده است؛ الخبر یحتمل الصدق والكذب.

۱. دهی از دهستان چمچال بخش صحنه شهرستان کرمانشاه است و ۸۵۰ تن سکنه دارد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵).



غرض، عجب است از قدرت الهی، یعنی نه از قدرت الهی، از مطلبی که خیلی کمتر بنده دیده‌ام، بلکه هیچ ندیده‌ام [۱۱] در تحت این کوه که جاده شوسه است و در تحت جاده شوسه به فاصله پنجاه زرع<sup>۱</sup> در چهل زرع تخمیناً مقدار پانزده سنگ<sup>۲</sup>، بلکه بیست سنگ رعیتی، آب صاف خوشگوار سردی می‌جوشد و در میان روخانه جریان دارد. تقریباً دویست زرع از جاده که پایین می‌رود، آب رودخانه چهل سنگ تقریباً می‌شود و گویا هرچه پایین‌تر، بیشتر می‌شود.

و از قرار تقریر یکی از اهل قریه که قرب یک فرسنگ که پایین‌تر می‌رود و آب رودخانه که از سمت صحنه می‌آید و دو سه رودخانه دیگر که در بین آن روخانه و بین این چشمه‌های این قریه است، داخل یکدیگر می‌شوند؛ به طوری که عبور با مال به آن طرف آب ممکن نیست، الا این که در دو - سه نقطه کرجی<sup>۳</sup> کوچکی دارند، مترددین به آن سمت رود، توسط کرجی عبور به آن طرف می‌نمایند.

غرض، این قریه سی خانوار رعیت نشین گرد دارد و مالکین این قریه خورده مالکند و هوای این جا از قزوین و همدان به درجات گرم‌تر است. و از این قریه، سه فرسنگ که به سمت جنوب می‌رود، وارد به خاک لرستان می‌شود و تا حکومت نشین لرستان تقریباً چهار منزل می‌باشد. غرض، بعد از گردش و صرف شام خوابیدیم.

### [کرمانشاه، مقصد بعدی]

صبح یوم پنج‌شنبه، بیست و دوم [شعبان]، از خواب برخاستیم، ولی تقریباً دو ساعت قبل از اذان صبح، چون شب گذشته منزل ما خوب نبود، جانورهای زیادی

۱. هر زرع اندکی بیش از یک متر است.

۲. مقیاسی قدیمی برای سنجش میزان آب.

۳. نوعی قایق کوچک؛ زورق.

داشت؛ نگذاشتند که استراحت نماییم.

غرض، بعد از صرف چایی و فریضه صبح، تقریباً یک ربع از اذان [۱۲] گذشته حرکت کردیم. قریب دو ساعت به ظهر مانده، وارد کرمانشاه شدیم و امروز شش فرسنگ پیمودیم، اما این شهر کرمانشاه در دامنه کوه اتفاق افتاده. وارد شهر شدیم، منزلی گرفته شد؛ بعد از صرف ناهار و چایی، عصر رفتیم به اتفاق آقای داداش گردش، ولی این شهر از همدان نسبتاً بهتر است و آثار شهریت او بیشتر است و اغلب عمارات او به طرز قدیم است؛ مگر بناهایی که تازه احداث می‌شود [که] به طرز جدید است و رودخانه از وسط شهر عبور می‌نماید و بعضی از کنارهای رود، غرس اشجار نموده‌اند و عمارات فوقانی که در لب رود واقع است، بسیار خوش منظره‌ای دارد.

غرض، مقداری که گردش نمودیم، رسیدیم به تکیه و حسینیه که تازه احداث شده است و متعلق به معاون‌الملک است که یکی از رجال و متمولین این شهر است، ولی بسیار خوب بنا نموده.

رفتیم جلوی درب تکیه، یکی از ملازمین معاون‌الملک که جلوی درب تکیه ایستاده بود تعارف نموده، رفتیم گردش نمودیم. خود تکیه و محوطه تکیه را به دقت مشاهده نمودیم.

تمام این تکیه و محوطه او کاشی کار[ی] است، ولی تمام را از کاشی عکس انداخته بودند؛ عکس ائمه اطهار و شهدای<sup>۱</sup> کربلا و آقایان و مجتهدین. و از سقف تکیه که یک گنبدی است، چهل چراغ و جارهای زیادی آویخته بودند. غرض، خیلی قشنگ ساخته بودند، در واقع خرج کلی نموده و زحمت زیادی کشیده است.

۱. متن: شهداء.

خواستیم که بیرون بیایم، ملازم معاون‌الملک اصرار و تعارف زیادی نمود که چایی حاضر است و خود آقا هم در اطاق تشریف دارند. غرض، محض دلجویی و تشویق همچه شخصی که این‌طور نوکری به خامس آل عباس<sup>علیهم‌السلام</sup> نموده و می‌نماید، بر خود لازم [۱۳] دانسته، رفتیم.

میان اطاق، خود معاون‌الملک نشسته بودند. بعد از سلام به ایشان، تواضع نمودند و اصرار نمودند میان اطاق دیگر رفتیم. خودشان هم تشریف آوردند [و] وارد اطاق شدیم. تمام مبل و میز بود به طرز حالیه.<sup>۱</sup> بالای یک مبلی نشستیم. بعد از تعارفات و صحبت‌های خارج و داخل و بعد از صرف چایی و پذیرایی، [از] ایشان خداحافظی نموده، بیرون آمدیم، ولی این شخص، شخص مسلمان و شخص صحیحی به نظر آمد. غرض، آمدیم به منزل، بعد از صرف شام خوابیدیم.

صبح یوم جمعه، بیست و سوم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، آقای داداش مشغول نوشتن کاغذ شدند. برخاستم رفتم گردش در میان بازار؛ رسیدم به مسجد عمادالدوله. گردش نمودم و چند حجره طلبه‌نشین هم دارد، ولی چندان طلبه ندارد. از قرار تحقیق، این شهر، مثل سایر از شهرهای ایران، طلبه محصل ندارد، الا اندکی که آن هم در خدمت آقایان این شهر در خانه می‌روند تحصیل می‌کنند.

بیرون آمدم، رفتم الی میدان توپخانه. میدانی است مربع مستطیل، ولی میدان قشنگی است. وسط او یک حوض خوبی است و جنبین حوض، باغ‌های گل‌کاری است که هنوز مشغول گرفتن باغچه و نشاط<sup>۲</sup> گل هستند و اداره حکومتی و نظمی هم در این میدان است که از وسط میدان، داخل ادارات می‌شود، ولی عمارات ادارات هم علیحده است.

---

۱. مُد روز.

۲. شاید منظور «نشاء» و کاشت باشد.

از آنجا مراجعت نمودم، رفتم میان شهر، کنار رودخانه که در وسط شهر واقع است؛ ولی شهر آباد [و] خوبی است و پرجمعیت است، ولی عابرین سبیل او بسیار است، چون مالالتجاره انگلیسی از سمت بغداد می‌آید، حاملین عبور بسیار می‌مانند.

[۱۴] و اهالی این شهر غریب‌نوازند و مهربان هستند؛ گرچه اغلب اکراد هستند، ولی کلیتاً از اهل همدان با انصاف‌ترینند. غرض، بعد از دو - سه ساعت گردش، آمدم به منزل و عصر هم رفتم قدری گردش نمودم، مراجعت به منزل نمودم. و در این شهر بایستی تذکره عبور از کارداران دولت ایران گرفت، ولی سه رقم تذکره می‌دهند:

- پیاده، هر نفری دو تومان [و] دو هزار دینار؛

- و از شخص سوار، سه تومان [و] سه هزار؛

- و از شخص اعیان و ملاک، پنج تومان [و] سه هزار.

- و اداره انگلیسی هم پاس می‌دهد.

چون از قصر شیرین داخل خاک انگلیس می‌شوید<sup>۱</sup>، هر سفری یک تومان می‌گیرد. پیاده و سوار فرقی ندارد، ولی در همه آن‌ها از تذکره و پاس، طایفه نسوان معافند؛ فقط اسم یک نفر زن یا دو نفر به میزان عدد نسوان، هر قدر باشند در تذکره مردهاشان می‌نویسند و جنازه را هم باز می‌نمایند؛ بعد از رؤیت که تازه و متعفن نباشد؛ مهر می‌نمایند و هفت هزار [و] سی شاهی دولت ایران می‌گیرد ورقه می‌دهد، و سه تومان انگلیسی‌ها می‌گیرند، ورقه می‌دهند.

غرض، امروز کربلایی محمد ملازم رفت تذکره و پاس را گرفت و چون جنازه مرحوم حاج آقا هم همراه بود، او را هم ترتیبش را داد، آورد ورقه‌هایش را و عصر هم رفتم به حمام که نزدیک منزل بود؛ حمامی که متعلق به معاون کتاب است. بسیار

۱. چون عراق در آن دوران مستعمره انگلستان بوده، چنین گفته است.

حمام خوبی است، در رختکن و خود گرمابه، نهرهای متعددی از آب در جریان است. خیلی مصفاً است و تقریباً ده - دوازده سال است که احداث شده است. بعد از استحمام، مراجعت به منزل نمودم، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

[۱۵] صبح یوم شنبه، بیست و چهارم، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، تقریباً یک ساعت [و] ربع از آفتاب گذشته، سوار شدیم، حرکت کردیم. تقریباً یک فرسخ که از کرمانشاهان دور شدیم، به یک قهوه‌خانه رسیدیم که یک بیرق بالای قهوه‌خانه نصب کرده بودند.

دفعاً دو نفر گُرد از خدا بی‌خبر بیرون آمدند و چند قطار فشنگ کمر بسته بودند؛ جلوی کالسکه ما را و رفقای ما را گرفتند، نگه داشتند و اظهار کردند کالسکه‌ها را کنار جاده ببرید و تمام احوال و ائصال خودتان را پایین بگیرید؛ بایستی تفتیش بشود که طلا و نقره همراه نداشته باشید، و یک اعلانی هم داد که بخوانید.

خواندیم، نوشته بود به خط چاپ که بایستی از سرحد ایران طلا و نقره خارج نشود، مگر هر نفری بیست تومان معاف است از جهت مخارج. و ما هم در کرمانشاهان اجازه بیست تومان معافی را گرفته بودیم.

بالاخره تمام خُرد<sup>۱</sup> و ریز را پایین گرفتیم<sup>۲</sup> و فرمان داد به طور تحکمانه که تمام را باز نمایند. باز نمودیم. ابتداءً احوال و ائصال رفقای ما را تفحص نمود و هر سری بیست تومان معاف نمود و رسید به تفتیش ما، ولی پیری التفات نمود.<sup>۳</sup>

در این بین، دوچرخه و گاری‌های زیادی از سمت قصر آمدند و فریاد نمود: نگه

---

۱. متن مخطوط: خورد. این کلمه در بسیاری موارد دیگر هم آمده که گاهی اصلاح شده و گاه به همین شکل درج شده است.

۲. پایین آوردیم.

۳. یعنی ذره‌ای توجه نکرد.

دارید فوری. فرمان او را از روی عدم التفات پی نکردند. بعد از التفات آن‌ها خیلی به چستی و چالاکی حرکت نمود، ولی خیلی به سرعت رسید به یکی از سورچی‌ها، کتک زیادی آن بی‌چاره را زد.

بعد ما اظهار نمودیم که اجازه بدهید احمال و اثقال را ببندیم، ولی بعد از دیدن تذکره‌های ما که در کرمانشاهان گرفته بودیم، اجازه داد، [بارهای مان را] بستیم [۱۶] و حرکت نمودیم، ولی خدا می‌داند از این تندی و تغیر آن‌ها چه بر ما گذشت! بلی، ما ایرانی‌ها همین که یک تسلط مختصری به دو نفر پیدا نمودیم، همین‌طور خودمان را مالک رقاب و مولای آن دو نفر می‌دانیم، از خود بی‌خود می‌شویم.

### ادامه مسیر از قریه ماهی‌دشت و هارون آباد

غرض، حرکت نمودیم، قریب ظهر وارد به قریه ماهی‌دشت<sup>۱</sup> شدیم. این قریه تقریباً سی خانوار رعیت‌نشین است و ملکی مرحوم معتضد الدوله کرمانشاهانی است. بعد از صرف ناهار و چایی سوار شدیم و تذکره جنازه ما را هم امضاء نمودند، حرکت کردیم، ولی امروز راه ما صعب است و اغلب از میان کوه‌ها می‌گذرد و گردنه‌های صعب و سختی دارد.

همه جا آمدیم، قریب نیم ساعت به غروب مانده، وارد به قریه هارون آباد شدیم. این قریه هم تمام کردنشین است و تقریباً هفتاد خانوار است. بعد از صرف چایی و شام خوابیدیم. و امروز ده فرسنگ پیمودیم.

---

۱. ماهی‌دشت و هارون آباد و فیروزآباد از بلوکات کرمانشاهان است. حد شمالی آن روان‌سر و حد شرقی آن کرمانشاه و حد جنوبی لرستان و حد غربی رود کرند است. اراضی آن حاصلخیز و ییلاق ایل‌های کلهر و سنجایی است. (از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۴۵۴).

## اوجود صنعت در قریه کړند]

صبح یوم یکشنبه، بیست و پنجم [شعبان]، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، سوار شدیم. کالسکه ما حرکت نمود؛ همه جا آمدیم إلی قریه کړند<sup>۱</sup>. قریه بسیار خوبی است و بزرگ است و صنعت کار خوبی دارد از حیث قفل سازی و تیشه سازی و سایر چیزهای حدیدی. در واقع گمان نمی کنم در اغلب از شهرهای ایران این طور صنعت کار و این قبیل کارگر داشته باشد.

غرض، بعد از اندک توقفی، حرکت کردیم. امروز ناهار را در میان کالسکه صرف نمودیم؛ چون در وقت زوال ظهر در سیر بودیم. همه جا آمدیم، وارد جنگل شدیم. گرچه امروز تمام سیر ما از میان جنگل و کوهها بود و طریق ما هم بسیار صعب است، خیلی به زحمت آمدیم.

## اگزارشی از طاق کړی و قریه سرپل]

غرض، بعد از ظهر در میان دره مختصری که بین جنگل است و کنار راه و آب مختصری هم داشت، پیاده شدیم و چایی را صرف نمودیم [۱۷]، ولی خیلی مصفاً بود؛ چون تمام کوه دره [و] جنگل است و پر اشجار می باشد و همه منخضّر و باصفا است.

غرض، حرکت کردیم، به زحمت از بالای کوه به سمت دره حرکت می کنیم. تمام

---

۱. قصبه مرکز بخش کړند، در دامنه کوهی بنا شده و منظره باصفا دارد. گردنه پاطاق که یکی از نقاط مهم نظامی غرب است در مغرب آن قرار دارد. از شمال به زهاب، از مشرق به ماهیدشت، از جنوب به لرستان و از مغرب به عراق محدود است. (از جغرافیای غرب ایران صص ۷۴ و ۷۵. قصبه مرکزی بخش کړند از شهرستان شاه آباد و سردسیر است و تابستان آن معتدل، از این جهت گردشگاه مردم شاه آباد و قصرشیرین است. در حدود ۵ هزار نفر که اکثر اهل حق هستند در آنجا سکونت دارند. صنعت حدادی و کشت میوه و بخصوص انگور در کړند رونق دارد. دو زیارتگاه به نام مقبره بنیامین و پیرموسی از آثار قدیم و مورد توجه اهل حق این منطقه است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۵).

راه نشیب و فراز سختی است. در بین راه آمدم در لب راه، طاقی نمایان شد مشهور به طاق کرّی. تقریباً چهار زرع [و] نیم چیزی بالا،<sup>۱</sup> دهنه طاق است و شش یا هفت زرع ارتفاع او است و سه زرع هم طول او است و محل تعجب نیست؛ تعجب او در این است که تمام دیوار و طاق او از سنگ ساخته شده. تقریباً سنگ‌هایی نصب نموده‌اند که دو خروار وزن او است. شاید بیشتر و کمتر هم باشد.

غرض، همه جا آمدم، ولی از کوه که پایین آمدم، مقداری که مسافت نمودیم، تقریباً یک ساعت به غروب مانده، ورود به سرپل<sup>۲</sup> نمودیم. قریه بزرگی است و اراضی خوبی دارد و در جلوی ده، رودخانه است که آب زیادی دارد و کنار رود مصفاً است، ولی در میان ده، منازل کثیفی دارد که مسکن ممکن نشد. ولی افسوس که با وجود این همه بی‌منزلی، سرایی که مرحوم شاه عباس بنا نموده در این قریه، تمام خراب و کثیف و عن‌قریب است که یکسره از بین برود.

### [توجه نویسندگان به اماکن رفاهی دولتی]

خداوند رحمت کند همچو سلطانی را که در همه جاهای ایران منازل مهیا نموده که اسباب راحتی عابرین سبیل باشد، ولی حالیه دولت ایران تعمیر آن را متحمل نمی‌تواند بشود که این طور بناهای عالی منهدم نشود.

۱. یعنی کمی بیشتر.

۲. از قرای معروف بلوک ذهاب و قصر که در محل اتصال دو رود در قصر شیرین بنا شده. از دوره های قدیم مسکون بوده و در این نقطه، دمرگان کتبه‌ای یافته که از حیث حجاری قدیم‌ترین آثار صنعتی آسیا و متعلق به «آنوبانی نی» است و این کتیبه در تخته سنگی در ۳۰ متر ارتفاع کنده شده و مجسمه شاه را که پا بر روی اسیری گذاشته نشان می‌دهد که از الهه نی‌نی دو اسیر می‌گیرد که دماغ یکی را مهار کرده و اسرای دیگر در زیر و کتیبه‌های آن به واسطه قدمت کاملاً خوانا نیست، ولی از نظر تاریخی بسیار مهم است. (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۴۵۶). سرپل ذهاب نام محلی کنار راه کرمانشاه و قصر شیرین میان پاتاق و قره بلاغ در ۷۲ هزار گزی تهران. (لغتنامه دهخدا)



وضع ایران در این اوان این است با وجود این که عایدات حالیه دولت ایران، به درجات از سابق اضافه شده، ولی افسوس که باز هم کفایت [۱۸] متصدین ادارات را نمی‌کند، تا چه رسد که پردازد به این نحو امورات مملکتی؛ نمی‌دانم از بی‌حسی دولت است، یا ملت، و یا هر دو. غرض، بعد از صرف چایی و شام خوابیدیم و امروز دوازده فرسنگ پیمودیم.

صبح یوم دوشنبه، بیست و ششم [شعبان]، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی حرکت کردیم.

در وقایع دیروز، شرحی در خصوص سرای مرحوم شاه عباس نوشته بودم؛ امروز مطلبی عجیب هم ملاحظه نمودیم؛ علاوه بر این که دولت در صدد آبادی و تعمیر و حفظ این سرای شاه عباس مرحوم برنیامده، هر دستگاہی هم مبلغ دو قران از سورچی از بابت کرایه گرفتند. به به! عجب مطلبی است! گویا از جانب حکومت سرپل، این وجه را می‌گیرند.

باری، همه جا آمدیم؛ بیرون قریه سرپل چند نفری آمدند تمام احوال و ائقال ما را گردیدند، تفتیش نمودند که طلا و نقره از ایران خارج نشود!

### [قصر شیرین]

بعد از تفتیش، سوار شدیم آمدیم؛ یک فرسنگ به قصر شیرین مانده، مجدداً دو نفر آمده تفتیش نمودند احوال و ائقال ما را. سوار شدیم، حرکت نمودیم آمدیم به قصر شیرین و امروز پنج فرسنگ قطع مسافت نمودیم، ولی بیرون قصر قلعه نمودار شد، با سنگ و آهک ساخته بودند. خیلی دیوار ضخیمی، ولی شبیه به دو قلعه وصل به هم خیلی بزرگ که بعضی از تکه‌های دیوار قلعه که باقی بود، نشان از قدیم می‌دهد

---

۱. متن مخطوط: نه شود.

که ما از وسط قلعه‌ها عبور نمودیم، ولی میان قلعه‌ها مسطح بود. معلوم نبود عماراتی که خراب شده باشد. ولی هوای قصر خیلی عفن و گرم است، بسیار بد هوا می‌باشد. و اطراف قصر امروز که سی و چهار روز از حمل گذشته است، جو درو می‌نمودند.

بعد از ساعت توقفی در قصر شیرین، عرابه گرفته شد، چون کالسکه را تا الی قصر [۱۹] کرایه نموده بودیم و احوال و ائقال را حمله به عرابه نمودیم و چون وسایل نقلیه هم موجود نبود، رفقای رشتی ما هم با همان عرابه ما حرکت نمودند.

از قصر سوار شدیم میان عرابه، ولی خیلی آلت ناقله بدی است. در واقع خیلی به ما و همراهان ما بد گذشت؛ حتی به طوری که نزدیک بود که آقای داداش از عرابه بیفتند.

### اقوره تو، ابتدای خط شمندفر

باری، آمدیم، چون مسافت از قصر [شیرین] الی قوره تو<sup>۱</sup> که پای شمندفر است، یک فرسنگ است. تقریباً یک میدانی به قوره تو که مانده بود، رودخانه نمایان شد و این همان آبی است که از سرپل می‌آید و در آن نقطه، آن رود سرحد بین خاک ایران و انگلیس است. و در لب رودخانه، دو چادر بزرگی به نظر آمد؛ گاری ما را نگه داشتند؛ دو - سه نفر اکراد با دو - سه نفر شکملی آمدند از جهت تفتیش طلا و نقره؛ احوال و ائقال ما را حمل به زیر نمودند، خیلی به سختی تفتیش نمودند و عیال آقای داداش را گفتند بروند میان چادر که در آن چادر چند زنی بودند که زن‌ها را تفتیش نمایند.

بعد از زحمات و متحمل شدن شدائد زیاد، تذکره ما را گرفتند و تذکره جنازه را هم گرفتند و قول کشیدند و احوال و ائقال رفقای ما را هم تفتیش نمودند، بعد اجازه

---

۱. نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی قصرشیرین. محصول آن غلات، دیم و صیفی کاری. شغل سکنه آن زراعت و گله داری است. این دهستان از ۸ آبادی کوچک تشکیل شده و جمعیت آن در حدود ۹۵۰ تن و قرای مهم آن هدایت، شهسواری و برار عزیز است. (از فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۵)

حرکت دادند. حرکت کردیم، مقداری از راه را هم طی نمودیم و مقداری هم خودمان پیاده قطع مسافت نمودیم.

تقریباً چهار ساعت به غروب مانده، وارد به قوره تو شدیم، ولی ماشین بغداد گذشته بود و مسافرینی که از بغداد آمده بودند، احمال و ائقال آن‌ها را گمرک نمودند. بعد مال ما را هم دیدند و گمرکی ما نداشتیم. آمدیم یکی از اطاق‌های حصیری را که از جهت مسافرین تهیه نموده بودند، گرفتیم [۲۰] و این اطاق‌های حصیری پانزده اطاق است و خود ماشین‌خانه هم خیلی مختصر است و منزل مستحفظین ماشین‌خانه و قراولان و حکیم و گمرک‌چیان، اغلباً میان چادری است که در اطراف ماشین‌خانه به طور تفرقه<sup>۱</sup> زده شده.

معلوم است که خیال اداره بودن در این قوره تو را ندارند که دستگاهی مفصل و عماراتی که لازم این اداره بزرگ است بنا نمایند. معلوم است که خیال، زیاد نمودن خط ماشین است به سمت ایران، ولی به واسطه عدم قبول دولت ایران که امتیازات خودش را به انگلیس بدهد، در این جا به طور ناقصی اداره او مانده است.

غرض، عصر رفتیم گردش و شب را هم به واسطه نبودن ماشین، توقف نمودیم که فردا حرکت نماییم؛ چون همه‌روزه ماشین دو ساعت به ظهر مانده از بغداد می‌آید و تقریباً یک ساعت از ظهر گذشته حرکت به بغداد می‌نماید. شب را بعد از صرف چایی و غذا خوابیدیم.

صبح یوم سه شنبه، بیست [و] هفتم از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم به اتفاق داداش و رفقای رشتی گردش. ملاحظه شده که ناسوزی از رودخانه که تقریباً پانصد قدم یا بیشتر فاصله به منزل ما داشت، گذارده‌اند به سه انبار آب از آهن که نزدیک منزل گذارده بودند که تقریباً هرکدامی سه - چهار گُر آب می‌گرفت و از هرکدامی دو شیر در جریان بود که به سهلی، مسافرین و اهل ماشین‌خانه، آب می‌گرفتند.

۱. به طور پراکنده.

## آشروع حرکت به سمت بغداد و وجود آستان امامزادگان بین راه

باری، تقریباً امروز ظهر بود که ماشین آمد و پنج ساعت [و] ربع به غروب مانده حرکت نمود. سوار شدیم، حرکت کردیم و هر نفری نه روپیه [و] یک آنه<sup>۱</sup> کرایه گرفتند و کرایه جنازه هم نه روپیه الا ربع روپیه گرفتند، ولی جنازه‌ها به تفاوت است در کرایه.

[۲۱] و آستان سیدهای متعددی در بین راه دارد؛ ولی یک آستان سید خیلی بزرگی است که از قوره تو مفصل تر است و در هرکدام از آنها توقف می‌نماید به تفاوت. در یکی از آنها تذکره ایرانی و پاس انگلیسی را رؤیت می‌نمایند و ملاحظه می‌کنند و امضاء می‌نمایند.

همه جا آمدیم، رسیدیم به کوهی که در دو نقطه زیر کوه را شکافته و شمندفر از آن جا عبور می‌نماید، ولی خیلی مختصر است و کوه‌های زیادی هم از بالا اِلی تحت او شکافته، ولی سر او باز است که شمندفر عبور می‌کند و تقریباً از روی ساعت، این شمندفر، هر ده دقیقه، یک فرسنگ طی می‌کند، ولی توقف او در آستان سیدها زیاد است و در بین راه‌ها هم که آمدیم، هوا بسیار گرم است و در همه جا غله درو می‌نمایند. قراء و دهات خیلی کم است در بین راه و شب را هم در سیریم. اِلی نیم ساعت به اذان صبح مانده در حرکتیم که در آن موقع رسیدیم به ماشین‌خانه بغداد.

پایین آمدیم، رفتیم در یک محوطه خرابه که پشت ماشین‌خانه [بود] و در آن جا ما را نگه داشتند و احمال و ائقال ما را رؤیت نمودند از جهت گمرک، و چایی از قهوه‌خانه آن جا صرف شد و نماز صبح خوانده شد.

و از قوره تو اِلی بغداد، از قرار تقریر یکی از اهل ماشین‌خانه، بیست و پنج فرسنگ

۱. یک چهارم روپیه.

و دو خمس فرسنگ است و توقف ما در شمندفر، ۱۴ ساعت [و] سی دقیقه شد. صبح یوم چهارشنبه، بیست و هشتم، در آن محوطه خرابه ماشین خانه، بعد از صرف چایی، عرابه و درشکه حاضر بود. عرابه گرفته شد؛ احوال و ائصال را نقل نمودیم به عرابه و کربلایی محمد را هم با عرابه فرستادیم إلی کاظمین و خودمان به اتفاق سید مرتضی نامی از خدام کاظمین که جلوی درشکه ما نشست، حرکت نمودیم إلی آن طرف جسر و این سید کسی است که در محوطه خرابه ماشین خانه به اتفاق چند سید دیگر که آمده‌اند از برای بردن زوآر به خانه‌هاشان که در تمام مشاهد رسم است، این سید ما را [۲۲] به هر زبانی بود، خانه خودش برد و اشخاصی که مشرف شدند، ترتیب را می‌دانند.

### **[حرکت به سمت کاظمین با واگون دو اسبه]**

غرض، از جسر عبور نمودیم، رسیدیم به خطّ واگون. پایین آمدیم [و] نقل به واگون نمودیم. اول آفتاب بود که هنوز واگون تازه می‌خواست حرکت کند و این واگون به وسیله خط آهن به توسط دو اسب حرکت می‌کند و هر نفری چهار آنه که ربع روپیه است، کرایه می‌گیرند إلی کاظمین.

باری، به توسط واگون حرکت نمودیم إلی کاظمین و در بین راه، باغ‌های متعددی است که اغلب را درخت خرما غرس نموده‌اند. دست راست، شطّ بغداد است که در جریان است و تقریباً یک فرسنگ مسافت بین بغداد و کاظمین است.

آمدیم در کاظمین پیاده شدیم، رفتیم در منزل سید. بعد از اندکی، به اتفاق آقای داداش رفتیم به حمام. بعد از حمام آمدیم منزل، صرف ناهار نمودیم، رفتیم به حرم کاظمین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

به به! عجب گلزاری است<sup>۱</sup> و دستگاه سلطنتی است. سلاطین روی زمین آرزو می‌برند ساعتی در این آستان مقدس، ساعتی بانی شوند:

عجب صحن و سرایی اندرین گلزار می‌بینم معطرتر ز مشک عنبر تاتار می‌بینم

باری، بعد از خاکساری به آن ارض اقدس و نائل شدن به زیارت بقعه متبرکه، عودت به منزل نمودم. بعد از اندکی خواب، مجدد احرام عتبه آن ارض مقدس را بستم. بعد از زیارت و خواندن عشائین، مراجعت به منزل نمودم.

بعد از صرف غذا، شب را خوابیدیم.

صبح یوم پنج‌شنبه، بیست و نهم شعبان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت بقعه متبرکه علیه السلام به اتفاق آقای داداش رفتیم به بغداد، براتی [۲۳] که از همدان گرفته بودیم از یهودی‌ها الی بغداد، او را گرفتیم و براتی از قزوین به بانک شاهی داشتیم، او را هم گرفتیم.

و در زمان رفتن، سر جسر رسیدیم؛ جسر را برچیده بودند به واسطه کشتی کوچکی که از سمت بصره در شط می‌آمد که عبور بنماید.

و ازدحام غریبی بود این طرف جسر از آدم و اتومبیل و درشکه و عرابه و غیره. وقتی که جسر را بستند، از جسر عبور نمودیم به آن طرف آب، ولی ممکن نبود به واسطه کثرت عبور اتومبیل و درشکه و غیره از وسط خیابان؛ چون از هر دو سمت به واسطه برچیدن جسر، توقف نموده بودند و بعد از بستن از هر دو طرف، ازدحامی بود.

باری، تلگرافی از جهت قزوین خواستیم مخبره نماییم. ورود را مخبره نمودیم، ولی به لفظ انگلیسی که در حجره آقا محمد علی تاجر همدانی، منشی او از برای ما نوشت که کاغذی هم سفارش از حاج محمد مهدی تاجر اردکانی از قزوین داشتیم. پسر آقا محمد علی، او را هم دادیم و به توسط ایشان مقداری روپیه خریدیم.

۱. در متن مخطوط، «کلزاربست» دیده می‌شود.

## [توصیف شهر بغداد و شط دجله]

باری، این شهر بغداد بسیار بزرگ است و شط دجله از وسط بغداد عبور می‌کند که شهر در دو سمت دجله واقع است و طرفی که سمت کاظمین است، او را بغداد کهنه و آن طرف را بغداد نو می‌نامند. و آب دجله در این روزها زیاد شده است و مقدار تعیین این آب ممکن نیست و یکی از نه‌های بزرگ دنیا می‌باشد و منبع این آب از سمت قفقاز و ولایت ارمنستان است.

و نه‌های دیگری هم در بین راه وصل به این شط می‌شود و این نهر می‌رود به دریای بصره که خلیج فارس و دریای عمان و بحرالهند و بحر احمر است. تتمه وصل به یکدیگر است، ولی از آب‌های خوب و خوشگوار و محلّلی می‌باشد و کشتی [۲۴] از بصره به بغداد از این شط می‌آید.

و خود شهر بغداد، شهر خوبی است و پرجمعیت و آباد است و از حیث تجارت، مرکزیت دارد و مال التجاره از سمت هندوستان به ایران و از سمت ایران به هندوستان و انگلستان از این شهر عبور می‌نماید، ولی طرح عمارات دارالخلافه طهران از بغداد خوشگل‌تر و بهتر و عالی‌تر است، اما درشکه و اتومبل و عرابه شهری از تهران بیشتر در میان شهر عبور می‌کند و اغلب تجار او و متمولین او، فرقه یهودیانند.

و هوایش خیلی گرم است و نسبت به شهریت خودش، نظافت ندارد چندانی و جمعیت در بغداد، غیر عرب بر عرب غلبه دارد. از قرار تحقیق چهارصد [و] پنجاه نفر جمعیت دارد، ولی خیلی تعجب دارد: این شطی که از بغداد عبور می‌نماید، گمان من این است که در روی کره، این طور شط بزرگی از میان هیچ شهری عبور نمی‌نماید؛ ولی با وجود این مطلب، آب جاری در میان این شهر هیچ دیده نشد، و گویا علت این باشد که شهر از نهر بلندتر است و آب نمی‌نشیند به خود شهر. و این شهر پایتخت عراق عرب است.

## اوصاف کاظمین و برخی اوضاع اجتماعی آن<sup>۱</sup>

غرض، بعد از صرف ناهار و چایی در بغداد و تصفیه کارهای لازم، در واقون<sup>۱</sup> نشستیم، آمدیم به کاظمین<sup>۲</sup>، ولی این شهر کاظمین در ذیل بغداد واقع است و یک فرسنگ فاصله به بغداد دارد و از قرار تقریر و تحقیق یکی از اهل اطلاع، این شهر دارای پنجاه هزار نفوس است و عمارات او به طرز قدیم است؛ مگر بناهایی که در این سنوات اخیر بنا شده و بنا می‌شود، به طرز جدید است.

۱. واگن.

۲. کاظمین = کاظمیه: مدفن امام موسی کاظم علیه السلام و امام محمد تقی علیه السلام که شهر کوچکی است پهلوی بغداد. (فرهنگ نظام ذیل لغت کاظم). مقابر قریش است که سپس مدفن حضرت امام موسی کاظم امام هفتم شیعه اثناعشریه و حضرت ابوجعفر امام محمدتقی علیه السلام گردیده و به کاظمین یا مشهد کاظمین مشهور شده. در باب موقع کاظمین در کتاب «تاریخ کاظمین» آمده است: «با توجه به این که در میانه مشاهد پنج‌گانه عراق، مشهد کاظمین از همه زیباتر است و شهر کاظمیه هم از بلاد مستحدثه اسلامی می‌باشد و اگر هم یکی. دو قرن به علل سیاسی و جهات مذهبی و با ناامنی تهی از سکنه افتاده و یکی. دو قرن هم عمران آنجا محدود و جمعیت آنجا مرکب از خدام مشهد و عمله موتی و متصدیان سراهای زواری و رباط‌های مسافری گشته بوده، طولی نکشید که توجه امامیه بدین نقطه منعطف و تدریجاً جمعی از شیعیان مقیم بغداد به واسطه ضیق مکان و نداشتن خانه و گرانی ارزاق و اختلافات مذهبی از بغداد به کاظمیه منتقل و بساختن خانه و لانه پرداختند و جمعی از اهالی هم در پرتو عقاید مذهبی از آنجایی که مجاور بقعه امامین هم‌امین را خوش داشته، میمون می‌پنداشتند، برای سکونت خویش در حوالی مشهد کاظمین بناهایی احداث کردند. این جمعیت غالب شب‌ها را در کاظمیه بیتوته کرده، روزها جهت کسب معاش به بغداد می‌رفتند و در نتیجه، کاظمیه توسعه یافته، احداث راه آهن میانه محله کرخ بغداد و کاظمیه برای ایاب و ذهاب واگن اسبی هم پیش از پیش موجب عمران کاظمین شد و غالب تجار شیعه بالخصوص ایرانیان مقیم بغداد را از آنجا به کاظمیه کشانید.

هر چند که از تاریخ حدوث شهر کنونی کاظمین بیش از دو قرن نمی‌گذرد، ولی باید دانست که این شهر بارها از نظر آبادی و عمران و کثرت سکنه واجد اهمیت گردید و پس از چندی به واسطه برخی سوانح و ایجاد بعضی انقلابات و اختلافات مذهبی و مسلکی دیگر باره ویران و تهی از سکنه گردید و باز هم پس از رفع انقلابات در پرتو عقیده و ایمان از نو آبادان شد و بیش از پیش سکنه یافته است و در هر حال جایگاه فرقه جعفریه و آشیانه علویه و مرکز ثقل علمای امامیه بوده است. (از تاریخ کاظمین ص ۱۱ الی ۱۶)



و اغلب اهالی، شیعه و مسلمان و از عرب‌اند و شط بغداد هم از کنار این شهر عبور می‌کند، [۲۵] ولی اهالی، فی الجمله بی‌انصاف و خون‌سردند و اهل بغداد، خون‌گرم‌ترند. باری، بعد از صرف چایی و خواندن نماز ظهرین، عصر رفتیم به زیارت بقعه متبرکه و نماز عشائین را خواندیم و زیارت نمودیم، عود به منزل نمودیم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم جمعه، سلخ شعبان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم به حمام جهت غسل جمعه و زیارت، ولی بسیار حمام‌های کثیفی دارد؛ در واقع جماعت وحشی دارد. در وسط حمام نشسته، به طور حیوان حرکت می‌نمایند و بدون تطهیر داخل گرمابه شده. غرض، بیرون آمدن به اتفاق آقای داداش و آقا سید محمد خدام کربلایی رفتیم به بازار گردش کردیم.

و یک بازار جدیدی در سه ناحیه احداث نموده‌اند؛ خیلی قشنگ و پرعرض است. و رفتیم به مریض‌خانه، تذکره جنازه را از حکیم گرفتیم، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف نهار و خواب و چایی، عصر رفتیم به صحن مقدس؛ بعد از زیارت و اداء عشائین، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### **[حرکت به سمت کربلا و گزارشی از برخی قرا و دیگر مطالب مربوطه]**

صبح یوم شنبه، غره شهر رمضان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت بقعه متبرکه، رفتیم به عرايه‌خانه و توسط حمّال، احمال و اِثقال را حمل به عرايه‌خانه نمودیم، ولی این عرايه‌خانه که معروف است، در واقع همان دلیجان ایران است. و سوار شدیم، حرکت نمودیم به سمت کربلا؛ ولی چون راه شوسه نیست و خراب می‌باشد، فلذا به این علت، حرکت زیادی دارد که خیلی ما<sup>۱</sup> را تکان داد.

---

۱. در متن چنین دیده می‌شود: خیلی یارا.

آمدیم به محمودیه که شش فرسنگی بغداد است و در آنجا اسبها را عوض نمود [ه]، حرکت نمودیم [۲۶] إلى قریه مسیب<sup>۱</sup> راندیم. و در این مسیب، رود فرات از بین دهکده عبور می کند و در چند فرسخ بالاتر، نهری از این رود جدا نموده اند که مسمی به نهر حسینیه، به سمت کربلا در جریان است و نهرهای دیگری جدا نموده اند از جهت اراضی زراعت کار و نخلستان های خرما که مشروب شوند. و از این قریه مسیب إلى طفلان حضرت مسلم<sup>۲</sup>، تقریباً نیم فرسنگ است که از میان جاده، گنبدهای آنها معلوم است.

۱. مسیب نام شهری در ساحل رودخانه فرات است که در حدود ۴۲ کیلومتر از «حله» فاصله دارد، این شهر بر روی زمین های: «مسیب بن نجبه فزاری» بنا گردید، شخص مذکور یکی از رهبران جماعت توأبیین بود که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به خون خواهی او برخاستند، وی نیز در نبرد «عین الورد» در سال ۶۵ هـ ق به شهادت رسید. (راهنمای اماکن زیارتی و سیاحتی در عراق، ص ۳۳۸).

شهر کربلا دارای دو راه ارتباطی است یکی از این راهها، راه کربلا بغداد است که از شهر (مسیب) می گذرد و طول آن بالغ بر ۹۷ کیلومتر است و راه دوم راه نجف کربلاست و در هر دو مسیر باغها و نخلستان های متعدد گرداگرد کربلا و راه های ارتباطی را فرا گرفته است. (راهنمای اماکن زیارتی و سیاحتی در عراق ص ۱۸۲)

۲. آرامگاه طفلان مسلم؛ این آرامگاه در راه کربلا- بغداد، در سه کیلومتری شهر مسیب. این دو کودک به نام های محمّد و ابراهیم، فرزندان حضرت مسلم ابن عقیل هستند که پس از شهادت پدرشان به شهادت رسیدند، آرامگاه این دو کودک صحن و سرای باشکوهی داشته و بر قبر هر یک گنبد و ضریحی قرار دارد. این زیارتگاه در غرب شهر مسیب در کنار شط فرات، در چهار فرسخی کربلا و از توابع استان کربلا، واقع شده و توسط یک راه فرعی به جاده اصلی کربلا- بغداد می پیوندد. آستانه دارای صحنی بزرگ است که در اطراف آن حجره هایی جهت سکونت زائران احداث شده است و در وسط صحن مطهر، حرم آستانه واقع است که دارای دو گنبد کاشی کاری است، درب اصلی آستانه به صحن بزرگ باز می شود و در مقابل در ورودی صحن، ایوان مستطیل شکل و سرپوشیده ای است و در دو طرف ایوان مذکور کفش کن قرار دارد و از همین ایوان، دو درب ورودی به داخل حرم مطهر باز می شود و در وسط حرم، ضریح مقدّس و صندوقی که روی هر یک از قبرهای شریف را پوشانده واقع است و بر روی هر قبر، یک گنبد کاشی کاری، باشکوهی زیبا بر پا شده است. (دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۶۳).

و این نهر فرات، آب زیادی دارد و گل آلود است و از شطّ دجله بغداد، آب او کمتر است، ولی سرعت سیر او از دجله بیشتر است. جسر [ی] در بالای او از تخته بسته‌اند که عربانه را نمی‌گذارند از روی جسر عبور نماید.

در آن طرف جسر، عربانه که رسید، پیاده می‌نمایند و توسط حمّال، احمال و ائقال مسافری را حمل به آن سمت جسر می‌نمایند و عربانه دیگری در آن سمت جسر حاضر است که مسافری، توسط آن عربانه‌ها حرکت می‌کنند. و ما تقریباً دو ساعت [و] نیم در مسیب معطل شدیم.

بعد از اوقات معطلی‌ها، حرکت نمودیم به سمت کربلا و تقریباً یک فرسخ به کربلا مانده، گنبد و بارگاه حضرت عون نمایان شد. پیاده شدیم، زیارت مختصری نمودیم، سوار شدیم.

غرض، بعد از ساعتی، ورود به کربلا نمودیم. در میان میدان بزرگی که در وسط میدان یک عمارت عالی بنا نموده بودند که اداره بلدیه<sup>۱</sup> کربلا می‌باشد و اطراف میدان، قهوه‌خانه‌های زیادی است که نیمکت گذارده بودند و جمعیت کثیری نشسته بودند من باب التفرّج.

باری، آقای آقا سید محمدرضای عرب و خدام که از سمت والده‌شان منسوب به سلسله خودمان می‌باشد - یعنی والده ایشان از فامیلی خودمان می‌باشد - و علاوه بر این نسبت، [۲۷] نسبت صهری هم دارند، در آن میدان پیدا شدند و ما پیاده شدیم. بعد از روبوسی و تعارفات رسمی، رفتیم منزل ایشان و احمال و ائقال را هم توسط حمّال، نقل به منزل ایشان نمودند.

باری، بعد از صرف چایی، رفتیم به حمام<sup>۲</sup> و غسلی جهت زیارت نمودیم، بیرون

---

۱. شهرداری.

۲. ظاهراً به اشتباه، در متن «به حمام» درج شده است.

آمدیم، رفتیم در روضه مقدسه حضرت سیدالشهداء علیه السلام. بعد از خاکساری به آن ارض اقدس و زیارت، رفتیم به [حرم] حضرت ابوالفضل و بعد از زیارت، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم یکشنبه، دوم شهر رمضان، از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی، رفتیم به زیارت خامس آل عباس علیهم السلام بعد از عتبه بوسی آن آستانه و آستانه [حضرت] ابوالفضل العباس علیه السلام آمدیم منزل. بعد از صرف ناهار، قدری خوابیدیم. از خواب برخاستیم، چایی خوردیم، رفتیم به اتفاق آقای داداش و آقای آقا سید محمدرضا، در نخلستان بیرون کربلا گردش نمودیم. نزدیک به غروب مراجعت به منزل نمودیم و شب را بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل، دیدنی از ما نمودند. بعد از صرف شام، پنج ساعت از شب گذشته خوابیدیم.

### [قصده نجف اشرف به همراه جنازه]

صبح یوم دوشنبه، سوم [شهر رمضان]، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، آقای آقا شیخ لطیف که یکی از خدام نجف اشرف می باشد، تشریف آوردند منزل. بعد از صحبت و تعارفات معمولی، خودمان رفتیم بیرون، در خیابان یک اتومبیل دریست گرفتیم إلی نجف اشرف به مبلغ سی روپیه انگلیسی.

بعد رفتیم قدری گردش. به آقای آقا سید عبدالجواد آقا، آقازاده آقای حجة الاسلام آقا میرزا آقای مرحوم، کاغذی از قزوین داشتیم، دادیم. قریب ظهر شد، آمدیم منزل. بعد از صرف ناهار و چایی [۲۸] تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، رفتیم به اتومبیل خانه و جنازه مرحوم حاج آقا را هم حمل به اتومبیل نمودیم، ولی صاحب اتومبیل امتناع از رفتن نمود که احوال و اثقال شما زیاد است، در صورتی که فقط یک

چمدان<sup>۱</sup> و یک لحاف و یک فرش برداشته بودیم، تتمه احوال و ائصال را در منزل گذارده بودیم.

باری، بعد از گفتگوی او با آقای آقا شیخ عبداللطیف و سایر از آقایان دیگر، پنج رویه اضافه نمودند. باری، حرکت نمودیم، چهار ساعت [و] بیست دقیقه به غروب مانده بود، از شهر بیرون آمدیم و از نخلستان‌ها هم بیرون رفتیم. دشت بی‌پایانی ملاحظه شد که تا چشم کار می‌کرد، زمین مسطح و همواری بود، ولی اغلب اراضی، ریگ نرمی بود که از کربلا <sup>۲</sup>إلی نجف، یک سنگی که ده سیر وزن او باشد، دیده نشد، الا یکی؛ گویا آن را هم<sup>۲</sup> مسافریین انداخته بودند.

و همه جا یک فرسنگ نهری که از شط فرات جدا نموده بودند، فاصله تا جاده داشت، بعضی جا دو فرسنگ، بلکه بیشتر، و در دست چپ جاده واقع است در وقتی که به سمت نجف اشرف عبور می‌کنند. و لب نهر همه جا <sup>۳</sup>إلی نجف نخلستان زیادی بود و <sup>۴</sup>إلی نجف، دو - سه آبادی در کنار نهر دیده شد، تتمه بیابان خضری بود.

غرض، رانندیم و اتومبیل خیلی به سرعت در سیر بود و دو فرسنگ [و] نیم به نجف مانده، گنبد مطهر نمایان شد. چون زمین مسطح است، به قاعده آشکار است گنبد مطهر. یک ساعت [و] بیست دقیقه به غروب مانده، وارد به نجف اشرف شدیم و از کربلا <sup>۵</sup>إلی نجف، سیزده فرسنگ مسافت دارد و ما در سه ساعت قطع نمودیم؛ در صورتی که یک ساعت الا کسری در بین راه توقف نمودیم و در واقع دو ساعت، چیزی بالا، این مسافت بعیده را طی نمودیم.

غرض، آقا شیخ محمد، پسر آقای آقا شیخ لطیف که در کربلا ملاقات شده بود،

---

۱. در نسخه خطی، «چمه‌دان» درج شده است.

۲. عبارت متن: آنهم را.

جلو آمدند، ما را بردند در منزل مرحوم [۲۹] حاج شیخ امینی منزل دادند و چون احمال و اثقال همراه نبود، همه‌طور پذیرایی نمودند. بعد از صرف چایی، رفتیم به حمام جهت غسل زیارت.

بعد از حمام، احرام روضه مقدسه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بستیم. بعد از ورود به آن صحن و حرم امن آن حضرت، گلستانی دیده شد که در دو دنیا مثلش کسی رؤیت نموده و نخواهد نمود. بعد از عتبه‌بوسی و زیارت آن آستان ملک پاسبان، مراجعت نمودیم. بعد از صرف غذا و چایی، خوابیدیم.

### اخذ جواز دفن در وادی السلام

یوم سه شنبه، چهارم رمضان، صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رفتیم به حرم. بعد بیرون که آمدیم، رفتیم در بیرون شهر به حکومتی<sup>۱</sup> از جهت گرفتن جواز دفن جنازه و پسر آقا شیخ لطیف خدام هم همراه بودند. مبلغ ده روپیه [و] چهار آنه پول دادیم و جواز گرفتیم.

آمدیم در وادی السلام، وصل به قبر مرحوم مغفور آقای آقا میرعبدالصمد قزوینی خودمان. دستور به حفار دادیم قبری در آنجا حفر کند. خودمان رفتیم در صحن مقدس، جنازه مرحوم حاج آقا را که شب برده بودیم به صحن، در میان یکی از حجرات، از آنجا نقل دادیم به حرم. بعد از طواف و خواندن زیارتنامه، بردیم به وادی السلام دفن نمودیم.

از آنجا مراجعت نمودیم، رفتیم منزل. بعد از صرف نهار، فی الجمله خوابیدیم. بعد از خواب، چایی صرف شد. آقای آقا میرزا قزوینی تشریف آوردند منزل و امانتی هم داشتند، ردّ نمودیم.

۱. دارالحکومه؛ استانداری.

## نماز جماعت صحن به امامت مرجع بزرگ، آسید ابوالحسن اصفهانی و دیدار با ایشان]

بعد از تشریف بردن ایشان، رفتم به صحن مقدس، نماز مغرب را با حجة الاسلام آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی<sup>۱</sup> خواندم. بعد از نماز رفتم به حرم، زیارت نمودم،

۱. سید ابوالحسن اصفهانی (مدیسه‌ای) از مراجع تقلید شیعه در سال ۱۲۸۴ در روستای «مدیسه» لنجان اصفهان به دنیا آمد. نسبش با ۳۲ واسطه به موسی بن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان، می‌رسد. وی از اولاد و احفاد امامزاده محمود طیار (مدفون در: شهرستان دنا در استان کهگیلویه و بویراحمد) می‌باشد. دروس ابتدایی را در زادگاهش آغاز نمود و سپس برای فراگیری علوم دینی به حوزه علمیه اصفهان مهاجرت کرد و از حلقه درس آیات عظام کلباسی، چهارسوقی خوانساری (نوه آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خوانساری میرکبیر)، درچه‌ای جهانگیرخان قشقایی استفاده کرد. در سال ۱۳۰۷ به حوزه‌های علمیه نجف و سامرا رفت و از اساتیدی چون: میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی، فاضل شربیانی، محمدحسن مامقانی، سید محمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی، میرزا محمدتقی شیرازی و شیخ الشریعه بهره برد. پس از درگذشت آخوند خراسانی، به تدریس پرداخت و به عنوان یک مجتهد و نامزدی برای مرجعیت دینی مطرح گردید. در زمان حیات میرزا حسین نائینی و آقا ضیاءالدین عراقی، بسیاری از فقها، محفل علمی و فقهی او را برتر دانستند؛ تا جایی که پس از مرگ میرزا محمدتقی شیرازی میرزای دوم، مرجعیت دینی در او متمرکز شد و این انحصار تا ۱۰ سال به طول انجامید. در جریان انقلاب ۱۹۲۰ عراق وی در حمایت از مردم عراق فتوایی به شرح زیر صادر نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم سلام بر همه، بالخصوص برادران عراقی وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می‌گرداند که در حفظ حوزه اسلام و بلاد اسلامی تا که قدرت دارند بکوشند و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را که مشاهد ائمه هدی (ع) و مراکز دینی ما در آنجاست، از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم. من شما را بر این موضوع دعوت کرده و ترغیب می‌نمایم. خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق فرماید (ابوالحسن الموسوی الاصفهانی).

پس از انقلاب ۱۹۲۰ این دو مرجع بزرگ نقش مقابله‌گرانه با قیمومیت را ادامه دادند و بیعت با ملک فیصل اول را رد کردند. کسی که انگلیسی‌ها او را به عنوان پادشاه عراق تعیین کرده بودند. ملک فیصل، به منظور قانونی جلوه دادن حاکمیت خویش، اعلام برگزاری انتخابات کرد. علما چون می‌دانستند وی دست‌نشانده انگلیس است و به منظور تحکیم حکومت خود می‌خواهد انتخابات برگزار کند، با انتخابات فرمایشی به مخالفت برخاستند. سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی فتوا به حرمت مشارکت در انتخابات مجلس نمایندگان را دادند. دولت عراق عکس العمل نشان داد و آیت‌الله مهدی خالصی را که انتخابات را تحریم کرده بود، تبعید نمود. در اعتراض به تبعید وی، میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی راهی ایران شدند و حکومت عراق نیز با شیوه ناپسندی که حکایت از اخراج و تبعید آنان داشت، با ایشان برخورد کرد؛ ←

آمدن منزل. تقریباً یک ساعت [و] نیم چیزی بالا از شب گذشته، به اتفاق پسر آقا شیخ لطیف و آقای داداش رفتیم منزل حجة الاسلام آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی، چون روز خبر نموده بودیم و آقا اجازه [۳۰] وقت مسطور را داده بودند، وارد شدیم به منزل آقا.

بعد از اندک زمانی، خود آقا بیرون تشریف آوردند؛ بعد از تعارفات رسمی و پرسیدن آقا از حال ما و بعد از صحبت‌های خارج، اجازه مرخصی گرفته، بیرون آمدیم، ولی تقریباً شصت سال از سن مبارک ایشان می‌گذرد و محاسن سفید است و خیلی کم حرف می‌باشد. خداوند طول عمری به ایشان عطا فرماید. غرض، آمدیم منزل، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم چهارشنبه، پنجم [ماه رمضان] از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی، ولی همه ما کسل و خسته هستیم، خوابیدیم. بعد از خواب، آقای داداش با متعلقه خودشان رفتند به حکیم؛ بنده رفتم به حرم. بعد از زیارت، مراجعت به منزل نمودیم. بعد، بنده مجدداً رفتم به اتفاق آقای داداش [به] حکیم. بعد از دیدن نبض ما، طبیب اظهار نمود که حال شما خوب است، الا این‌که به واسطه گرمی هوا، صفرای شما زیاد شده است؛ ترشی‌آلات استعمال نمایید. بعد از رجعت از طبیب، آمدیم منزل؛ بعد از نهار خوابیدیم. بعد از بیداری از خواب و صرف چایی و چون امروز حالم خراب است و خوب نیست، بیرون رفتم.

→ ولی از آن جا که تبعید علما به زیان انگلیس و عراق تمام شد، ایادی انگلیس به تلاش برخاستند و برای پایان دادن مسئله تبعید علما به گفت‌وگوهای دیپلماسی پرداختند و مسئله را به پایان بردند و علمای تبعیدی را به نجف بازگرداندند. اصفهانی در اثر سانحه‌ای پس از بازگشت به کاظمین در شب نهم ذی‌حجه ۱۳۶۵ در ۸۱ سالگی درگذشت و در حرم علی بن ابیطالب علیه السلام دفن شد. (جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، ج ۲، چ ۳، نشر معروف، قم: ۱۳۸۵ ش).



نزدیک به غروب رفته به حرم و زیارت و نماز خواندم، آمدم منزل. بعد از خوردن غذا، حاج محمدحسین و اخوی زاده او، آقا میرزا عبدالباقی تاجران کرمانی که ساکن در نجفاند و آقا میرزا عبدالباقی، داماد آقای حاج ملا علی اکبر سلطانی قزوینی می‌باشند و کاغذی سفارش و امانتی از آقای حاج ملا علی اکبر از جهت ایشان داشتیم؛ تشریف آوردند، تقریباً دو ساعت از شب گذشته، بعد از صحبت‌های زیاد، تشریف بردند.

بعد، به اتفاق آقای داداش و پسر آقا شیخ لطیف رفتیم منزل آقا سید ابوتراب، اخوی زاده آقای حاج سیدباقر قزوینی، روضه. از آنجا مراجعت نمودیم، فی الجمله در صحن گردش نمودیم و رفتیم به مقبره مرحوم حجة الاسلام [۳۱] حاج میرزا ابوالحسن شیرازی. بعد از نثار فاتحه به روح مبارک آن آقا، مراجعت به منزل نمودیم، بعد از فی الجمله وقفه، خوابیدیم.

صبح یوم پنجشنبه، ششم [رمضان] از خواب برخاستیم و چایی را هم خوردیم، ولی باز هم امروز سرم درد می‌کند و کسالت دارم. رفته بیرون، بعد از زیارت، رفتیم به وادی السلام. قبر مرحوم حاج آقا را رویش را برچیدند. مراجعت کردیم، رفتیم به منزل رشتی‌ها. بعد از صرف چایی، آمدم غذا صرف شد و فی الجمله خوابیدیم. بعد از خواب و چایی، رفته گردش به وادی [ی] السلام، فاتحه خواندیم. چون شب جمعه است، خیلی مصفاً بود، ولی هوا خیلی گرم است.

### اگزارش عمومی شهر نجف و بناهای آن

این شهر نجف، شهر پرجمعیتی است، ولی خود شهر، کوچک است و خانه‌های کوچک دو مرتبه دارد؛ بلکه سه مرتبه و کوچه‌های<sup>۱</sup> ضیقی دارد و از اطراف عمارات

۱. نسخه: کوچهای.

فوقانی را جلو آورده‌اند؛ به طوری که وصل به هم شده است؛ ولی شهر آباد خوبی است و دارالعلم و قبة الاسلام است.  
و شب را بعد از نماز و زیارت، مراجعت به منزل نمودیم، بعد از صرف غذا، خوابیدیم.

### [عزم مجدد کربلا]

صبح یوم جمعه، هفتم رمضان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم به حرم، زیارتی نمودیم، رفتیم به اتومبیل خانه، اتومبیل گرفتیم الی کربلا به مبلغ بیست و چهار روپیه. تقریباً یک ساعت [و] ربع از آفتاب گذشته، حرکت کردیم به سمت کربلا. تقریباً سه ساعت و نیم الی کربلا قطع مسافت نمودیم، آمدیم نزدیک‌های منزل آقا سید محمدرضا، توسط ایشان منزل دربست گرفته شده، بد نیست.

بعد از صرف نهار خوابیدیم. بعد از خواب، چایی صرف شد؛ بعد رفتیم در میان بازار، قدری گردش نمودیم. رفتیم به حرم. بعد از زیارت، آمدیم به منزل [۳۲]، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم شنبه، هشتم رمضان، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و ز[یا]ارت در حرمین شریفین، رفتیم گردش و سفارش‌نامه از حاج محمد مهدی اردکانی قزوینی داشتیم الی کربلا به حاج محمدحسین خرّم شاهی. او را به او دادیم و سفارشی از ایشان به بمبئی گرفتیم. بعد از فی الجملة گردش و خرید پارچه احرام، آمدیم منزل. آقا شیخ لطیف [از] خدام نجف اشرف نیز تشریف آوردند.

بعد از صرف نهار رفتیم بیرون جهت خرید بعضی از لوازمات بین راه. عصر رفتیم به صحن و مراجعت نمودیم و شب را احباب آقا سید عبدالجواد، پسر مرحوم آقای حجة الاسلام آقا میرزا آقای خودمان تشریف آوردند منزل. بعد از فی الجملة توقفی در خدمت ایشان، رفتیم به منزل آقای آقا سید محمدعلی حلاّدی. این سید

معروفی است در عراق عرب و خیلی محترم است و صاحب طایفه و عشیره است در حله. در چهار پشت بالاتر او، با سلسله ما یکی می‌شویم. از فامیلی ما می‌باشد و مشهور است به قزوینی و سید جلیل خوبی است و از آقای آقا سید عبدالجواد درخواست کرده بودند که ما برویم در منزل ایشان.

وارد شدیم، خیلی احترام نمودند و بعد از احوال‌پرسی از فامیلی و خودمان، صحبت خارج نمودیم، ولی زبان فارسی را خیلی کم می‌داند و آقای آقا سید عبدالجواد ترجمه از برای ما و او می‌نمودند. بعد مراجعت نمودیم، رفتیم در صحن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و آقا سید محمدعلی هم در صحن خودشان مجلس روضه داشتند، آمدند صحن. قدری نشستیم، آمدیم منزل، خوابیدیم.

صبح یوم یکشنبه، نهم شهر رمضان که از خواب برخاستیم، بعد از خوردن چایی، بیرون آمدم، رفتیم به حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آقای داداش هم آمدند، رفتیم به بازار، لوازمات راه خریده شد.

ظهر را در منزل، بعد از صرف ناهار و چایی و خواب، رفتیم بیرون [۳۳] به عکاسخانه، جهت انداختن عکس که از جهت تذکره که داریم، لازم است. به اتفاق آقای داداش و کربلایی محمد و آقا شیخ لطیف رفتیم چهار نفری عکس انداختیم. عکاس اظهار کرد: فردا عکس شما را می‌دهم.

آمدیم بیرون، بعد از تشریف به حرمین شریفین، مراجعت به منزل نمودیم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [رفتن به حله با دلجان]

صبح یوم دوشنبه، دهم رمضان المبارک، بعد از برخاستن از خواب و خوردن چایی، رفتیم گردش؛ بعد آمدیم منزل. بعد از صرف ناهار و چایی رفتیم بیرون جهت

گرفتن وسایل نقلیه از جهت حله<sup>۱</sup>، ممکن نشد، ولی رفقای رشتی‌ها، چهار نفر شدند از کربلا و یک نفر از انزلی آمد به آن‌ها ملحق شد. آن‌ها یک عرابه گرفتند که فردا، یوم سه‌شنبه حرکت نمایند به حله.

آمدیم منزل و شب را به اتفاق آقای آقا سید محمدرضا رفتیم [تا] شاید شب، وسایل نقلیه فراهم نماییم؛ ممکن نشد، ولی دو - سه عدد مشک آب جهت بین‌الحرمین خریدیم، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم سه‌شنبه، یازدهم رمضان، بعد از صرف چایی رفتیم بیرون، به اتفاق آقای آقا سید محمدرضا، جهت گرفتن وسیله نقلیه. رفتیم یک دلیجان گرفتیم به بیست [و] پنج روپیه الی حله که فردا اذان صبح حرکت نماییم. بعد، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف چایی و نهار و خواب، رفتیم بیرون. بعد از زیارت آمدیم منزل. بعد از جمع نمودن احوال و ائقال و خوردن غذا، فی‌الجمله خوابیدیم، ولی کربلایی محمد ملازم، بیدار ماند که صبح را زودتر حرکت نماییم، خواب نباشیم.

### آقریه طوبرج در مسیر حله

[۳۴] صبح یوم چهارشنبه، دوازدهم [رمضان] از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، حمال آمد، احوال و ائقال ما را نقل به عرابانه‌خانه نمود. بعد از توقف زیادی،

---

۱. حله = مزیدیه = جامعان (از منتهی الارب). یاقوت چنین آرد: حله بنی مزید شهر بزرگی است که میان بغداد و کوفه واقع شده و به جامعان موسوم است. طول آن ۶۷ درجه و سدس و عرض آن ۳۲ درجه است. معدل النهار ۱۵ درجه و درازترین روزها بچهارده ساعت و ربع میرسد. اول بار سیف الدوله صدقه بن منصور بن دبیس بن علی بن مزید اسدی بدانجا فرود آمده و آن را آباد ساخت. وی در آنجا عمارات و منازل باشکوهی بنا کرد و خود با لشکریانش در آنجا سکونت گزید و از آن پس تجار به آنجا رفت و آمد پیدا کردند و تا زمان حیات سیف‌الدوله از بهترین شهرهای عراق بشمار بود.

## شروع سفر به عتبات ۱۰۱

حرکت نمودیم. تقریباً نیم ساعت به آفتاب مانده، همه جا آمدیم به طویرج<sup>۱</sup> که سه فرسنگی کربلا می باشد و طرفین راه، تمام حاصل غله زراعت نموده بودند که مشغول درو بودند.

حاصل های خوبی بود، گرچه امسال، حاصل های عراق عرب، تمام خوب است و اراضی نمکزار است، ولی طویرج، قریه بزرگ بسیار خوبی است و یک شعبه نهر فرات از مسیب آمده از اینجا عبور می نماید. جسر بزرگی بسته اند که عربانه ما را، مال هایش را باز نمودند از روی جسر، بردند به آن طرف و خود عربانه را توسط چند حمال بردند به آن طرف و از این طویرج، توسط غفّه<sup>۲</sup> از روی فرات می روند به نجف و از نجف به کربلا می آیند.

و بعد از اندک مکثی، حرکت کردیم به سمت حله. تقریباً یک فرسنگی هم آمدیم، طرفین راه محصول غله بود، ولی بعد از یک فرسخ، دیگر زراعت نبود، ولی اراضی نمکزارش کمتر بود.

همه جا آمدیم اِلی حله. در بیرون شهر حله جسری به روی نهری بسته اند که این نهر، یک شعبه از فرات است، جدا شده و از حله عبور می نماید و همه جا به قدر کفایت آب از این نهر برمی دارند، تتمه او می رود، داخل دریای بصره می شود، ولی نهر

---

۱. طویرج = طویریج، نام قدیمی شهرستان هندیه واقع در نزدیکی کربلا در کشور عراق است که در عصر روز عاشورا حدود ۲ میلیون عزارادار هروله کتان و بر سر و سینه زنان از آن جا برای یادآوری حادثه عاشورا به سمت مرقد حسینی حرکت می کنند. این مراسم از نام روستا و قبیله ای در نزدیکی کربلا گرفته شده است. ظاهراً اهالی این روستا در زمان حسین بن علی علیه السلام در واقعه کربلا می خواسته اند به باری حسین برونند، اما به موقع نرسیده اند و از آن سال به بعد، دیگر شیعیان عراق هم به آن روستا می روند و از آنجا تا کربلا را می روند. (ر.ک: مدخل «اربعین» در برنامه تبیان).

۲. احتمالاً نوعی شناور مثل قایق است.

بزرگی است که غفّه و کشتی خیلی کوچک آتشی هم از این نهر عبور می‌کند که دیده شد.

## [در مسیر بصره]

و از جسر عبور نمودیم به آن طرف جسر، ماشین‌خانه است. پیاده شدیم، وارد ماشین‌خانه شدیم، ولی ماشین بصره<sup>۱</sup> فردا صبح حرکت می‌کند و تقریباً پنج ساعت به

---

۱. شهری از کشور عراق در کنار شط العرب در نزدیکی محرمه (خرمشهر). گویند این لفظ معرب «بس راه» است. (ناظم الاطباء)

مؤلف معجم البلدان آرد: بصره عراق، طولش ۷۴ درجه و عرضش ۳۱ درجه و از اقلیم سیّم است. بصره در سال چهارده هجری شش ماه قبل از کوفه شهر شد. اقطاع و قرای بصره زیاد و درباره او در اشعار شعرا مدح و ذم بسیار شده است و از جمله عیوب آن را متغیر بودن هوای آن دانسته‌اند که ساعتی لباس زمستانی و ساعت دیگر لباس تابستانی بتن باید کرد. و از محاسن آن وفور نخل و اهل علم آن است. بنا بنقل حمد الله مستوفی در نزهة القلوب مردم آنجا اکثر سیاه چهره و اثناعشری‌اند و زبانشان عربی مغیر است و پارسی نیز گویند. این شهر بندر تجارتی بزرگ عراق است، متصل به حاشیه بیابان به مسافت کمی در باختر شط العرب و کشتی‌ها از راه دو نهر میان بصره و شط العرب آمد و رفت می‌کنند. معنی لغوی این کلمه را سنگ‌های سیاه دانسته‌اند در زمان عمر بن خطاب به سال هفده هجری ساخته شد و زمین‌های آن میان قبایل عرب که پس از انقراض سلطنت ساسانیان بدانجا مهاجرت کردند تقسیم گردید و به‌زودی آباد و یکی از دو پایتخت عراق گردید. نزهة القلوب، مرآت البلدان، ج ۱، المنجد، قاموس الاعلام ترکی، ج ۲.

گذشته از این که مرکز تجارتی مهمی بود، در روزگار خلافت عباسیان از مراکز فرهنگی نیز به‌شمار می‌رفت و پس از انقراض عباسیان از رونق افتاد و در معرض جنگ‌های ترکان و ایرانیان قرار گرفت و در دوران جنگ جهانی اول که به‌وسیله راه آهن به بغداد ارتباط یافت و دریانوردی در شط العرب دایر شد، این شهر رونق گذشته‌اش را از سر گرفت. بصره را نخلستان‌های بسیار فرا گرفته است. بیشتر صادرات و واردات عراق از این بندر است. ارتفاع آن نسبت به سطح دریا دو متر است. جنگ مشهور جمل میان حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و عایشه در این شهر روی داد. فرودگاه و ایستگاه راه آهن دارد و از زمان استقلال عراق بسیار توسعه یافته است. با هند تجارت وسیعی دارد و در پیرامون آن بهترین خرما به‌دست آید.

## شروع سفر به عتبات ۱۰۳

غروب مانده، از سمت بغداد، شمندفری آمد که دو مرتبه مراجعت [۳۵] به بغداد نمود و در ساعت سه از شب رفته، شمندفری هم از سمت بصره آمد. بعد از مقداری توقف، حرکت به بغداد نمود.

### [گشتی در حلّه]

باری، عصر رفته به شهر حلّه گردش. شهر خوبی به نظر آمد و در لب شط، شهر واقع شده و عمارات به طرز جدید، در طرفین شط ساخته‌اند. خیلی خوش منظره دارد و شهر آباد خوبی است و یهودی زیادی دارد.

مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا فی الجمله خوابیدیم، ولی هوای شهر حلّه گرم است، ولی شب او فی الجمله بهتر است، اما پشه‌های زیادی دارد و از قرار مسموع، این شهر حله، همان شهر بابل قدیم است که در تواریخ نوشته‌اند.

### [توصیف مسیر بصره و شهر بصره]

صبح یوم پنجشنبه، سیزدهم رمضان از خواب برخاستیم. بعد از صرف چائی، تقریباً اذان صبح سوار شدیم به ماشین که از بغداد آمده بود و بلیط هر نفری هیجده روپیه، فی الجمله بالا خریدیم و قدری کرایه احمال و ائقال هم از ما گرفتند.

### [گذر از سموات و عشار]

غرض، حرکت کردیم. امروز هوا بسیار گرم است و باد زیادی است؛ به طوری که در میان اطاق ماشین در زحمت هستیم<sup>۱</sup>. همه جا آمدیم؛ در بین راه رسیدیم به سموات؛ قصبه‌ای است و شط فرات از سمت راست جاده عبور می‌کند که بالای او جسری بسته‌اند و ماشین از روی او می‌گذرد و به سمت دست چپ جاده می‌رود به

---

۱. در اینجا متن، جای چند کلمه خالی گذاشته شده است.

سمت بصره، ولی این بیابان که امروز به نظر می‌رسد، قراء و آبادی الی سموات فی الجملة در اطراف جاده می‌باشد و از سموات [۳۶] الی بصره، قراء و آبادی خیلی کم است؛ یعنی از ماشین کمتر دیده می‌شود.

امروز همه را در سیریم، ولی آستان سیدهای زیادی در بین راه واقع است که شمندفر توقفش در آستان سیدها زیاد است. شب شد، باز هم در سیریم. صبح [یوم جمعه]، چهاردهم [رمضان]، تقریباً دو ساعت از آفتاب گذشته، به بصره رسیدیم و از ابتدای رفتن ما در میان ماشین الی زمان بیرون آمدن، بیست [و] هفت ساعت الاربع شد و تقریباً و از قرار تحقیق، از حله الی بصره پنجاه یا شصت فرسنگ می‌باشد، علی اختلاف<sup>۱</sup> الاقوال.

از ماشین خانه بیرون آمدیم؛ دو عدد درشکه کرایه نمودیم الی عشار<sup>۲</sup> بصره که یک شهر کوچکی است در کنار شطّ و تقریباً به خود بصره نیم فرسنگ مسافت دارد. آمدیم و از ماشین خانه هم الی عشار، نیم فرسنگ چیزی کم مسافت دارد و از میان خیابان و جاده شوسه که دولت انگریزی<sup>۳</sup> ساخته عبور نمودیم و در وسط راه‌ها، تمام قیر ریخته‌اند. و ماشین خانه بصره بسیار بزرگ است و اداره قشونی زیادی هم وصل به ماشین خانه، ولی متفرق ساخته‌اند و در اطراف جاده الی عشار و شهر، نخلستان‌های زیادی می‌باشد.

---

۱. در متن، الاختلاف درج شده است.

۲. نقل از داستان باریافتگان ص ۱۰۳: وجه تسمیه «عشار» آن است که قدیماً اینجا محل گمرک خانه «بصره» بوده که قیمت ده یک، مال التجاره‌های وارده و صادره را به عنوان گمرک می‌گرفته‌اند. متدرجاً خانه‌ها و تجارتخانه‌هایی آنجا احداث شده و یک شهر قشنگی گردیده است.

در ص ۹۹ همان کتاب: ساحل «عشار» که بندر جدید «بصره» است. (میرسید احمد هدایتی / به اهتمام سیدعلی قاضی عسکر، داستان باریافتگان، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۴ ش)  
۳. منظور انگلستان است.



## سفر به بمبئی

### [ علت سفر به بمبئی ]

غرض، رفتیم به عشار، بعد از خوردن چائی، رفقای رشتی‌ها را در این جا ملاقات نمودیم و آنها بلیط کشتی را از جهت بیست و سوم [رمضان] گرفته بودند که حرکت نمایند و از قرار تحقیق معلوم شد که در پنجم ایلو دهم شهر شوال، کشتی جدّه حرکت می‌نماید.

رفقا رفتند بلیط کشتی را رد نمودند و پول‌هاشان را گرفتند و دلال آمد. بعد از تحقیق، معلوم شد که دو کشتی فردا به سمت بمبئی<sup>۱</sup> می‌رود و در بمبئی کشتی جدّه زیادتر است و سفارش‌نامه هم پسر آقا محمود فخری از نجف از حاج [۳۷] محمدحسین کرمانی داشتیم. رفتیم نزد او دادیم و از او هم تحقیق نمودیم.

او هم صلاح در رفتن بمبئی دید و عصر هم رفتیم در میان کشتی‌های کوچکی که در کنار شط واقع است، گردش نمودیم و قرار شد که سید دلالی، صبح از جهت ما

---

۱. بندری در هند، مرکز ایالت بمبئی، واقع در جزیره‌ای در بحر عمان. دارای ۲۸۳۹۰۰۰ تن سکنه. مرکز صنعت نساجی، ساخت اتومبیل، هواپیماسازی، مصنوعات مکانیکی، استخراج آهن، آهنکاری و صنایع شیمیائی است. (از فرهنگ فارسی معین)

بلیط کشتی بگیرد که حرکت به بمبئی نمائیم، اما این شط که در این جا داخل دریای بصره می شود، چهار شط است:

شط بغداد و شط دیاله که شط یعقوبیه است و شط فرات و شط محمّره<sup>۱</sup> است که از سمت ایران می آید و تمام، در دهنه دریا داخل یکدیگر می شوند و وارد به دریا می شوند. شب را بعد از صرف شام خوابیدیم.

### امارگیر، محل توقف کشتی های بمبئی]

صبح یوم شنبه، پانزدهم رمضان از خواب برخاستیم. بعد از صرف چائی، توسط سید دلال کشتی رفتیم به تذکره خانه انگلیسی، تذکره ایرانی را که قول کشیده بودند، گرفتیم. بعد دو نفر دلال کشتی آمدند که امروز صبح کشتی جدّه آمده، در بیست [و] پنجم رمضان حرکت می کند.

غرض، آمدیم با آقای داداش و یکی از سیدهای دلال، درشکه کرایه نمودیم الی مارگیر که محل توقف کشتی ها است و تقریباً یک فرسنگ [و] نیم از شهر بالاتر است. رفتیم کشتی ها را ملاحظه نمودیم. از یک کشتی معروف به احمدی که عازم بمبئی بود بالا رفتیم؛ تماشا نمودیم و رفقای رشتی های ما احمال و ائقال خود را برده بودند بالای کشتی و بلیط خود را گرفتند و ما هم از رئیس جويا شدیم که کشتی چه وقت حرکت می نماید؟ اظهار نمود: یک ربع ساعت دیگر.

خیلی افسوس خوردیم که احمال و ائقال ما در عشار است [و] تا برویم بیاوریم، به کشتی نمی رسیم! غرض، آمدیم از کشتی پائین و رفقای رشتی ماندند که حرکت

---

۱. محمّره نام قدیم خرمشهر است، شهری به خوزستان در ساحل شرقی کارون آنجا که کارون به شط پیوندد در چهارده هزارگری آبادان و ۱۲۰ هزارگری اهواز. پلی آن را به جزیره آبادان متصل سازد. ر.ک: سفرنامه حاج نجم الملک به خوزستان، ج دبیرسیاقی، ص ۸۹ - ۹۹ و خرمشهر شود. (لغتنامه دهخدا).

نمایند. آمدیم پائین، دیدیم که کشتی سلطانی دولتی انگلیسی و پستی در بندر حاضر است. تحقیق نمودیم معلوم شد که چهار ساعت [۳۸] به غروب مانده، حرکت به بمبئی می‌نماید.

آمدیم به اتفاق سید دلال فوراً اتومبلی گرفتیم الی عشار حرکت نمودیم، رفتیم منزل، توسط حمال فوراً احوال و ائقال را حرکت دادیم تا خیابان و در آنجا به اتفاق یک سید دلال دیگر که بنا شد او بیاید و بلیط کشتی ما را از خود رئیس کشتی از جهت ما بگیرد، راهنمایی نماید. دو اتومبیل گرفتیم الی مارگیر، فوری حرکت به سرعت نمودیم، رسیدیم. توسط حمال، احوال و ائقال را حمل به کشتی نمودیم. سید جای ما را درست نمود و رئیس را دید که بلیط بدهد. او گفت: خودم می‌دهم. حق زحمتی به سید دادیم، او رفت و رئیس آمده، اسم‌های ما را نوشت، رفت.

## **حرکت به سمت بمبئی با کشتی سلطانی – پستی انگلیسی و گذر از محمّره و عبّادان در خاک ایران]**

غرض، راحت شدیم و ناهار خوردیم و چائی صرف نمودیم، رفتیم به بالای صفحه کشتی<sup>۱</sup> تماشا نمودیم. و کشتی در چهار ساعت به غروب مانده حرکت نمود.

مقداری که طی نمودیم، کشتی رسید به بندر محمّره<sup>۲</sup> که خاک ایران است و تویی از بالای کشتی انداخت و از طرف محمّره هم جواب دادند. از قرار معلوم و تحقیق، سلام داد و جواب شنید.

---

۱. عرشه کشتی.

۲. خرمشهر.

غرض، همه جا در سیریم، رسیدیم به عبّادان<sup>۱</sup> که او هم در کنار شط واقع است و جزء ایران است و در کنار بندر، در خشکی شهر اتفاق افتاده و معدن نفتی که تازه به امتیاز انگلیس بیرون آمده و کارخانه جات معدن نفتی زیادی به نظر رسید و نه عدد کشتی هم در لنگرگاه لنگر انداخته بودند و در وسط شط، هرکدام به فاصله یک میدان ایستاده بودند که به نوبه نطف بارگیری کرده.

و این محمّره و عبّادان در تحت حکومت شیخ خضعل<sup>۲</sup> است، و هوا امروز خراب است، خیلی باد و ابر است.

غروب که شد، کشتی لنگر انداخت. معلوم شد که کشتی [۳۹] به ابتدای دریا رسیده است، چون اِلی حال در وسط شط سیر می‌کرد و آب دریا در مدّ و جزر است و دهنه دریا که شط باشد، آب کم شده است یا به واسطه علت دیگری است که معلوم ما نشد.

غرض، بعد از اندکی توقف، حرکت نمود و کشتی احمدی که رفقای ما با او حرکت نموده بودند و تقریباً سه ساعت قبل از کشتی ما از بندر بصره حرکت نموده بود، مغرب به او رسیدیم و از او گذشتیم؛ چون کشتی ما سلطانی است و پُستی است، خیلی سریع‌السير است. در لنگرگاه که لنگر انداختیم، او رسید، جلو رفت، [اما] مجدداً بعد از حرکت، باز کشتی ما جلو افتاد.

---

۱. بندری است در مصب شط العرب موسوم به دماغه گُسه. درازای آن ۶۴ هزار گز و پهنای آن از ۳ تا ۲۰ هزار گز، حد شمالی و شرقی آن کارون و بهمشیر [بهمن شیر] و حد غربی شط العرب و جنوبی خلیج فارس. عرض جغرافیائی آن ۳۱ درجه و ۲۱ دقیقه شمالی و طول جغرافیائی آن ۴۸ درجه و ۱۷ دقیقه شرقی، و فاصله آن تا اهواز ۱۱۵ هزار گز است. سابقاً به مناسبت مقبره منسوب به خضر که در حوالی بهمشیر است جزیره الخضر نامیده می‌شده است. و آبادان را به عربی عبّادان گویند. (لغتنامه دهخدا)

۲. منظور شیخ خزعل است.

## اذکر برخی جزئیات کشتی انگلیسی]

باری، این کشتی ما کشتی بسیار خوبی است و جدید البناء است و اغلب، عسکر انگلیسی حرکت می‌دهد و مسافر خارج خیلی کم دارد، ولی عسکر در مرتبه تحت منزل دارند و پنج - شش مرتبه تقریباً دارد. و عملجات کشتی، تمام اهل هندوستان اند و در وسط کشتی آشپزخانه دارد که اهل سند، طبّاحی می‌کنند و هرکس بخواهد، در اطاق معین خیلی قشنگی، در آن جا می‌رود غذا میل می‌نماید.

این اطاق دارای میزهای زیادی است که دور تمام این میزها صندلی گذارده‌اند و در وسط هر میزی، یک گلدانی است [که] گل سبز دارد و خیلی قشنگ. و این اطاق و اسباب اطاق تمام به طرز عمارات فرنگ است؛ خیلی قشنگ و سفید است، ولی اغلب که دیده شد، خورندگان غذا در این اطاق، تمام انگلیسی و فرنگی است، مسلمان غذای اینها را نمی‌خورد.

[۴۰] گرچه اغلب، بلکه تمام آشپزها و خدمتکارهای این اطاق‌ها اهل هندوستانند و شاید اغلب ایشان مسلمان باشند، ولی به واسطه عدم پرهیز، نمی‌خورند این غذا را. باری، کشتی بسیار خوبی است و همه چیز او مهیا می‌باشد. و شب، بعد از صرف غذا خوابیدیم، ولی هوا گرفته و باد می‌وزید و خیلی گرم است.

صبح یوم یکشنبه، شانزدهم [شهر رمضان] از خواب برخاستیم. بعد از صرف چائی، تقریباً دو ساعت از آفتاب گذشته، عملجات کشتی آمدند تمام کشتی را شستند. بعد رفتیم در گردش، گردش نمودیم.

در واقع همه چیز کشتی از روی قاعده و نظام است و این کشتی هفده زرع الا کسری عرض او است و یکصد [و] بیست و پنج زرع تقریباً طول او می‌باشد و از قرار تحقیق، این کشتی در ساعت، پانزده میل که چهار فرسنگ الا کسری باشد، طی بحر

می‌نماید. و از بصره الی بمبئی دوهزار [و] چهارصد [و] چهل [و] هشت میل می‌باشد که می‌شود ششصد فرسنگ؛ چون چهار میل انگریزی، یک فرسنگ است.

### [جابه‌جایی مسافر در بندر بوشهر]

و امروز تقریباً پنج ساعت از آفتاب گذشته، رسیدیم به بندر بوشهر و تقریباً دو فرسنگ چیزی بالا به بوشهر مانده، در میان دریا کشتی لنگر انداخت، توقف نمود و یک کشتی خیلی کوچک آتشی<sup>۱</sup> و چند طراده بادبانی از بندر آمدند و مسافر و بار داشتند، نقل به کشتی ما نمودند و چند نفر از کشتی ما رفتند در میان آنها که بروند به بوشهر.

بعد از یک ساعت چیزی بالا، کشتی ما راه افتاد، ولی از دیشب که از شط خارج شده و در میان دریا طی می‌نماید، کشتی ما به درجات در سرعت سیر تفاوت نموده است. باری، ناهار را [۴۱] صرف نمودیم، فی الجمله خوابیدیم. بعد از خوردن ناهار رفتیم در میان کشتی گردش نمودیم. [با] بعضی از دوستان و رفقای که در میان کشتی تهیه نموده بودیم، فی الجمله صحبت نمودیم.

بعد از سمت شمال یک رشته کوه‌هایی پیدا شد که همچو تقریر نمودند که آن سمت کوه‌ها، خشکی است و خاک ایران است. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم دوشنبه، هفدهم شهر رمضان از خواب برخاستیم، چائی را صرف نمودیم، قدری در میان کشتی گردش نمودیم.

با یک جوان ایرانی که خیلی معقول بود [و] دیروز گذشته، از بندر بوشهر آمده به

۱. کشتی بخار.

کشتی که قونسول فرانسه را که از بصره به پاریس می‌رود و در میان همین کشتی ما می‌باشد، آمده او را ببیند؛ چون این جوان، نائب قونسول فرانسه است در بندر بوشهر و حالا به اتفاق قونسول، به بمبئی می‌رود، گردش نمودیم، فی الجمله صحبت نمودیم. الغرض، ظهر شد. بعد از خوردن ناهار خوابیدیم. بعد از ناهار و خواب و چائی، رفتیم گردش، باز هم به اتفاق آن جوان گردشی نمودیم إلى عصر و دو ساعت به غروب مانده، به کوه‌های مسقط رسیدیم که در سمت دست راست ما واقع است و در سمت چپ، کوه‌های دیگری هم هست، ولی متفرق و کوه‌هایی هم در دور می‌باشد، ولی متصل به یکدیگر می‌باشد که در آن سمت کوه‌ها، خشکی است و آخر خاک ایران است که بلوچستان و کرمان می‌باشد.

و امروز عصر از خاک ایران خارج شدیم [و] وارد دریای هند شدیم و خلیج فارس و بحر عمان هم تمام شد.

### جزیره هنگام در بین مسیر، ورود به دریای هند]

و امروز صبح چند جزیره هم در میان آب دیده شد [۴۲] که یکی از آنها، جزیره هنجام<sup>۱</sup> است که متعلق به دولت ایران است و چند خانواری در آن جا سکنه دارد و گمرک‌خانه هم دولت ایران دارد که کشتی‌های مترددین را گمرک می‌نماید.

باری، إلى مغرب در کشتی مشغول گردش هستیم و مغرب که شد، دو سه کوه کوچکی در دست چپ ما یعنی در سمت شمال دیده شد، ولی هرکدام فاصله از یکدیگر داشتند و در روی یکی از آنها یک روشنائی دیده شد که هر بیست ثانیه تقریباً

---

۱. هنجام = هنگام، جزیره‌ای است از بخش قشم شهرستان بندرعباس. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۸ و لغتنامه دهخدا).

دو دفعه دنبال هم می‌درخشید، مثل برق<sup>۱</sup>.

بعد معلوم شد که در شب، علامت راه می‌باشد که کشتی‌های مترددین ملتفت راه شده، کشتی را به سمت کوه نبرند که دوچار صدمه و غرق شوند که بقوه الکتریه در آن‌جا می‌درخشید به تفصیل مذکور. در واقع خیلی عجیب بود.

### [کوه‌های مسقط در ادامه مسیر دریایی]

باری، دست چپ ما آن کوه‌ها است و در دست راست، کوه‌های مسقط است که رشته‌کوه بزرگی است و از قرار تحقیق، یک سمت کوه‌های مسقط<sup>۲</sup> وصل به خشکی می‌باشد که سمت جنوب کوه‌ها باشد؛ العهده علی الراوی و تقریباً یک ساعت از شب گذشته، یک کشتی هم از سمت هندوستان آمده به طریق بصره عبور نمود. باری؛ شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [کیلومتر شمار دریایی]

یوم سه‌شنبه، هیجدهم رمضان از خواب برخاستیم. بعد از خوردن چائی رفتم گردش در ذیل کشتی. ساعتی دیدیم که به پشت ساعت رشته [ای] بسته‌اند و آن رشته

---

۱. مانند چراغ‌های چشمک زن امروزی که در چراغانی‌ها و بالای برخی دکل‌ها و برج‌ها دیده می‌شود و از فاصله بسیار دور نیز قابل رؤیت می‌باشند.

۲. شهری است با نعمت بسیار به ناحیت سریر و از وی برده بسیار افتد به مسلمانی. (حدود العالم). شهری است به ساحل دریای عمان (منتهی الارب). شهری است از نواحی عمان در آخر حدود آن در سمت دیگر یمن و در ساحل دریا. (از معجم البلدان). دارالملک عمان و اعظم بلاد آن مکان است. در میان کوهستان اتفاق افتاده سه جانبش گرفته و سمت شمالیش گشاده در کنار بحر است و آبش از چاه. و آن معرب مسکت است. (از انجمن آرا و آندراج ذیل مسکت). پایتخت سلطنت نشین عمان است با ۷ هزار تن سکنه و آن بندری است بر خلیج عمان. صادرات آن مروارید و عاج و پوست است و بیشتر روابط بازرگانی آن با بمبئی و شهرهای خلیج فارس می‌باشد. (لغتنامه دهخدا)



تقریباً صد زرع در میان دریا در پشت کشتی کشیده می‌شود و آن رشته حرکت می‌کند چرخ می‌خورد و ساعت کار می‌کند.

بعد از تحقیق معلوم شد [۴۳] که این رشته در میان دریا کشیده می‌شود و ساعت کار می‌کند و از ساعت ملتفت می‌شوند که کشتی در مدت یک ساعت چه قدر طی مسافت می‌کند.

بعد آمدم در وسط کشتی، ماشین و کارخانه را دیدم.<sup>۱</sup> در واقع عقل حیران است که چه ترتیب این ماشین را وصل به هم نموده و چه قدر آلت چرخ و غیره دارد! العظمة لله! این جنس آدمیزاد قابل چه قدر ترقیات می‌باشد! ولی امروز اهل کشتی فی الجمله منقلب‌اند؛ یعنی از دیروز مغرب که از کوه کوچک برق‌دار<sup>۲</sup> که رد شدیم و واصل [به] دریای هند شدیم که خلیج فارس و عمان الی آن کوه تمام شد که متعلق به دولت ایران است و کم‌کم کشتی در حرکت می‌باشد، ولی امروز عصر انقلاب بیشتر شد، حتی بعضی از اهل کشتی منقلب‌اند؛ به طوری که قی عارض شد و بنده هم منقلب شدم، ولی قی ننمودم. باری؛ شب را بعد از غذا خوابیدیم.

صبح یوم چهارشنبه، نوزدهم رمضان از خواب برخاستیم؛ بعد از صرف چائی، رفتیم گردش نمودیم. امروز چیزی رؤیت نشد که باعث بر نوشتن بشود؛ فقط بعضی از ماهی‌های ریزه دیده شد که از آب بیرون می‌آمدند، مثل گنجشک از روی آب پرواز می‌نمودند، مقداری بعد دو مرتبه به میان آب فرو می‌رفتند.

باری، بعد از صرف ناهار و چائی و خواب بعد از ظهر و بعد از غذای شب خوابیدیم، ولی امروز کشتی، حرکت زیادی ندارد.

صبح یوم پنجشنبه، بیستم رمضان از خواب برخاستم، بعد از صرف چایی [۴۴]

۱. منظور موتور خانه کشتی است.

۲. منظور تپه فانوس دریایی است.

قدری در میان کشتی گردش کردیم. بعد از صرف غذا و ناهار، خوابیدیم. بعد از خواب رفتیم گردش. و کشتی از بعد ظهر، قدری در سرعت خودش سست شد و از قرار تحقیق که به بمبئی نزدیک شدیم و می‌خواهند که فردا اول صبح وارد بمبئی شویم، نصف شب وارد نشویم. باری، شب را بعد از غذا خوابیدیم.

### آنزادیک بمبئی و لنگر انداختن کشتی]

صبح یوم جمعه، بیست [و] یکم رمضان، دو ساعت به آفتاب مانده، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رسیدیم به نزدیک بمبئی و از دور، بمبئی چراغ‌هایش پیدا شد که در کنار دریا نمایان شد، ولی در سه نقطه از اطراف بمبئی، چراغ برق می‌درخشید و موقوف می‌شد، مجدداً درخشندگی می‌نمود؛ مثل نزدیک مسقط و اول دریای هند که از برای راه نمودن جهازات بود که راه را اشتباه نکنند و مطابق اسکله که لب دریا ولنگرگاه است، بروند.

باری، جهازات زیادی از دو فرسنگ مانده به بمبئی لنگر انداخته بودند و [کشتی‌ها] همین قدر که هوا روشن شد، لنگر انداخت. کشتی ما تقریباً نیم فرسنگ به اسکله مانده، ولی منظره بسیار خوبی از میان کشتی داشتیم. اطراف ما تمام جهازات لنگر انداخته و چراغ‌های آنها روشن بود و چراغ‌های خود بمبئی یعنی خیابان‌ها تمام چراغ برق [به] ترتیب روشن بود.

باری، تقریباً سه ساعتی در آن نقطه ایستادیم که جهازاتی که قبل از ما آمده بودند، به نوبه داخل شوند تا این که نوبت به ما برسد. و در آن توقف ما، دو سه کشتی کوچکی آمد [و] وصل به کشتی ما نگه داشتند و چند نفر داخل کشتی ما شدند و یکی از آنها کسی بود که آمد تمام تذکره‌های مسافری کشتی را دید و مهر چایی نمود، رفت.

غرض، بعد از سه ساعت توقف، کشتی ما راه افتاد رفت به جلوی اسکله لنگر

انداخت و [۴۵] ما را پایین آوردند. توسط حامل، اَحمال و اَنقال خودمان را بردیم به امر انگریزی‌ها به گمرک‌خانه. تمام مسافریں هم آمدند. یک نفر انگریزی آمد [و گفت] که: بارها را تمام باز نمائید، باید گمرک شود.

### اندر ماجرای رشوه

باری، به راهنمایی یک سیدی از اهل هندوستان که در کشتی ما بود، چند رویه به عنوان رشوه به او دادیم، او اجازه رفتن به ما داد. نه [فقط] ما این کار را نمودیم، بلکه اغلب مسافریں همین‌طور نمودند. این رشوه بی‌انصاف معلوم است در تمام کره جاری است و نفوذ او در همه ربع مسکون، از سلاطین مقتدر دنیا بیشتر است.

باری، بیرون آمدیم. یک نفر که اصلاً ایرانی بود و در کشتی به اتفاق ما بود، ولی حالیه ساکن هندوستان است، او آمد همراهی به ما نمود، دو دورشکه از برای ما گرفت و به سورچی گفت که آقایان را ببر به فلان نقطه.

اَحمال و اَنقال را حمل به درشکه‌ها نمودیم، سوار شدیم. ما را آورد در میان شهر، در یک مسافرخانه پیاده شدیم.

رفتیم اطاقی گرفتیم؛ قدری راحت شدیم و نهار صرف نمودیم. بعد از ظهر رفتیم به اتفاق یک سیدی از اهل نجف که آقا سید صاحب نام دارد و دو نفر هم رفیق و نوکر دارد و در میان کشتی با هم دوست شدیم و عازم مکه است، رفتیم به حَمّام که مختصّ به اهل شیعه است. لباس خودمان را عوض نمودیم، بیرون آمدیم.

### امسافرخانه‌ای در بمبئی وقف بر زوّار شیعه

عصر رفتیم گردش؛ شب آمدیم منزل، دیدیم صاحب منزل ما سفره می‌دهد،<sup>۱</sup> ولی به هندوستانی‌های مسلمان، نه به شخص خارج. معلوم شد که این شخص صاحب

۱. غذا می‌دهد.

این مسافرخانه، پدرش حاجی دیوجی نام، شخص شیعه بوده و این مسافرخانه را وقف نموده بر زوار شیعه و موقوفاتی دارد [۴۶] و از اول ماه رمضان سفره می‌دهد و آدم خوبی است.

این پسر حاجی دیوجی، ولی پیرمرد است و آیندگان و خورندگان سفره او تمام شیعه هستند. بعد از رفتن مردم، چند نفری آمدند نشستند و خودش هم نشست. مقابله قرآن نمودند و خودش قرآن خوبی می‌خواند. باری، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### مختصری از سیاحت بمبئی هندوستان

یوم شنبه، بیست و دوم شهر رمضان، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چائی، الی ظهر منزل ماندم. بعد از ظهر رفتیم بیرون، قدری گردش نمودیم. اولاً این شهر از قرار تقریر یکی از اهل هندوستان، سه فرسخ طول این شهر است و یک فرسخ عرض این شهر است و هشت فرسنگ دور این شهر است، و از قرار تقریر یک نفر دیگر هم، دوازده فرسنگ دور این شهر است.

باری، بسیار بزرگ است و اول بندر است در هندوستان؛ ولی بزرگ‌تر از این شهر و آبادتر، شهر دیگر هست مثل کلکنه و غیره. و همه طور ملت و مذهب در این شهر هست. از مسلمان شیعه و سنی و آب‌پرست و آفتاب‌پرست و آتش‌پرست و گاو و گوساله‌پرست<sup>۱</sup> و غیره و غیره.

و اغلب، بل اکثر اهالی به واسطه بد[ی] آب و هوا سیاه‌چهره و سبزچهره و کوچک و بدترکیب هستند، از زنانه و مردانه، و بدبو می‌باشند. یک بوی عفونتی از

۱. در متن: گوساله پر است.

اغلب اهالی که در وقتی که عرق می‌نمایند به مشام می‌رسد و خود شهر هم بدبو و متعفن است؛ یا به واسطه کثرت کارخانه‌جات و یا اصلاً طبیعی هوا می‌باشد.

و در این چند روز توقف ما در بمبئی، سرم متصل دَوَران دارد؛ گویا به واسطه بوی متعفن این شهر است و شاید به واسطه علت بد دیگر هم باشد.

[۴۷] و از قرار تقریر یکی از اهل اطلاع، این شهر دارای هیجده (۱۸) لک نفوس است که هر لکی صد هزار نفر، که به حساب ایران می‌شود سه کروار [و] سیصد هزار نفر انسان؛ ولی اغلب انسان صورتی هستند [و] در واقع از بهائم حساب می‌باشند.<sup>۱</sup> و متمول در این شهر زیاد است، ولی تمام مایه تجارت است و یا از کمپانی امتیازات و غیره و مستغلات<sup>۲</sup>، ولی ملک زراعت و ملک خود شهر که زمین باشد، راجع به دولت است. و در شهر، هر کس هر مقدار زمین لازم داشته باشد، از دولت باید اجاره نماید، بعد بناء نماید به طور دلخواه و همه ساله مال الاجاره زمین را به دولت بپردازد.

و در این شهر، خانه به مثل ایران دارای محوطه و باغچه و اطاق نیست؛ بلکه منزل‌خانه و خانه‌های این شهر همان دکاکین و مغازه‌هایی است<sup>۳</sup> که در خیابان‌ها و در کوچه‌ها بنا نموده‌اند. فوق آنها را از سه مرتبه الی پنج مرتبه اغلب بناها و الی هفت مرتبه بعض بناها ساخته و منزل و خانه‌هاشان می‌باشد که در تحت مغازه و فوقانی، تمام منزل سکنا است.

و بعض از هندوها منزل ندارند و شب‌ها در میان کوچه‌ها و کنار خیابان‌ها زندگی

---

۱. یعنی در ظاهر انسانند و در واقع حیوان.

۲. عبارت نسخه: مستقلات.

۳. عبارت متن: مغازه‌ها ایست.

می‌نمایند و آنهایی هم که منزل دارند، از ادنی مراتب ناس، به واسطه گرمی، شب را در کنار خیابان‌ها و کوچه‌ها می‌خوابند؛ ولی خیلی وحشیانه زن و مرد نزد یکدیگر وصل هم می‌خوابند. نمی‌دانم علت [چه] چیز است که دولت انگلیس درصدد تربیت این جماعت بر نمی‌آید و تأسیس مدارس بزرگ نمی‌کنند؟! گویا می‌ترسد که متمدن شوند، استقلال بخواهند و آن منفعت کثیری که از این [۴۸] جماعت می‌نماید، سخته وارد بیاید.

### اوضاع فرهنگی شهر بمبئی

و در این شهر فقط دو مدرسه می‌باشد؛ آن هم متعلق به ایرانیان است که به لسان اهل هند، مغول می‌گویند به عجم‌ها. و شاید مدارس هم داشته باشند، ولی بنده ندیدم و نفهمیدم، اگر باشد مدرسه‌ای نیست که ترتیب تمدن را تعلیم نمایند.

### گزارش مختصری از جو عقیدتی بمبئی

و در این شهر شانزده هزار ایرانی هست، ولی سنی از شیعه بیشتر است. و شیعه‌های این شهر دو مسجد دارند و دو حمام، ولی سنی‌ها بیشتر دارند. و بت‌خانه‌های زیادی در اغلب کنار خیابان‌ها می‌باشد که مسجدهایی از انسان و گاو ساخته‌اند و صبح که می‌شود، بت‌پرست‌ها عبادت می‌نمایند و خادم، یک نشانه قرمزی که گویا جوهر است به پیشانی این جماعت می‌زند که معلوم است. بعد جزئی وجهی به آن خادم بتخانه می‌دهند. و اغلب عمارات و مغازه‌های این شهر، از سه مرتبه است الی پنج و شش مرتبه، قلیلی هم هفت مرتبه دارد.

### اوسایل حمل و نقل بمبئی

و در خیابان‌های بزرگ، تمام دو خط واگون است؛ یکی به جهت آینده و یکی رونده. و از قرار تقریر خود اهالی، ده‌هزار اتومبیل کرایه‌ای میان شهر دارد، ولی

دورشکه کرایه، متجاوز از ده هزار است و تعداد واقونها را نفهمیدم؛ گویا متجاوز از هزار باشد و به قوه راه می‌رود که توسط سیمی است که در بالا کشیده شده و یک آهن بلندی در بالای واقون متصل است به سیم که آن سیم به قوه می‌کشد.<sup>۱</sup> و هر واقونی دو اطاق متصل به یکدیگر است و گویا متجاوز از یکصد نفر، هر واقونی حرکت می‌دهد.

و خط شمندفر هم از بمبئی متصل به تمام هندوستان است که همه جا سیر می‌کند. و گویا متجاوز از ده هزار، این شهر دو چرخه بارکش دارد که به توسط [۴۹] دو گاو، یا یک گاو نر بار حمل می‌کنند در میان شهر. و دو چرخه‌های کوچک<sup>۲</sup> باری هم هست که دو نفر آدم، یا یک نفر حرکت می‌دهند.

و اغلب اهالی این شهر مزدور هستند، از زنانه و مردانه؛ از قبیل حمالی و عمله‌جات کارخانه‌جات و غیره و غیره. ولی خود شهر خیلی کثیف است، فقط در میان خیابان‌ها که از جانب دولت تنظیف می‌شود و عصرها و صبح‌ها توسط ترمبه آب‌پاشی می‌شود.

و عمارات بسیار عالی دارد که در ایران هیچ دیده نشده، الا در طهران که اندکی به مثل عمارات دیده شده و تازه در بعضی بلادهای ایران که بناء جدیداً می‌نمایند اندکی به مثل این عمارات می‌باشد، ولی خیلی کم. و تمام عبورگاه این شهر چنان است، مگر اندکی کوچه‌های بزرگی دارد که آنها هم در واقع خیابان است.

و در بعضی از کنارهای خیابان‌ها اشجار می‌باشد که از قبیل مرکبات و غیره و نارجیل و خرما و اشجار دیگر است، ولی افسوس که شهر به این بزرگی، آب جاری

۱. منظور نگارنده، تراموای برقی است.

۲. متن: کوچکی.

ندارد و آب خوراکی شیرین از دو نقطه وارد شهر نموده‌اند: یک نقطه از بیست فرسنگ توسط ناسوز داخل شهر نموده و نقطه دیگر، چند فرسنگی بیشتر نیست که توسط لوله‌های آهن و شیرهای زیاد در هر خانه جاری می‌شود و خود شهر وصل به دریا می‌باشد.

### نقش استعمار انگلیس بر هندوستان]

و دولت انگلیس عایدی بسیاری از این شهر می‌برد؛ یعنی از تمام هندوستان. روح دولت انگلیس بسته به هندوستان است. روح اهالی هندوستان را در واقع گرفته است و خودش را صاحب روح نموده.

و مملکت پرمفعتی است از همه حیث، و همه ادیان در این مملکت آزاد است [۵۰] و هر ملتی شعائر ملی<sup>۱</sup> خود را آشکار نموده، به طریقه خود حرکت می‌کند، ولی از برای مسلمین خیلی سخت است در این سرزمین از حیث معاشرت با کفار؛ یعنی مسلمان متقی.

و از کثرت جمعیت، در این شهر بمبئی در خیابان‌هایی که خط واقون است، عابرین سبیل به زحمت عبور می‌نمایند و بازار مخصوص، مثل ترتیب بازارهای ایران و عربستان ندارد؛ بلکه در طرفین تمام خیابان‌ها، مغازه و دکاکین است و گندم‌کار و برنج‌کار در اطراف این شهر است و معلوم است که برصا<sup>۲</sup> دریا به واسطه برنج‌کاری

۱. متن: مَلّتی.

۲. برشکال [بَرّ / بَرّ] = برسات، و در بهار عجم نوشته که لفظ هندی است و نزد فقیر مؤلف کتاب، مفرس برسکال است که بسین مهمله باشد؛ چه در هندی برس بمعنی بارش و کال بمعنی وقت. (غیاث اللغات). شعری از باقر کاشی: فروز میکده باقر اگر حریف می رسید خم به ته و برشکال میگردد (آنندراج). نیز در ص ۱۳۰ «داستان باریافتگان»، آن (= برسات) را موسم باران هند معرفی کرده است.



است که در تابستان در اطراف دریاها می‌شود؛ [به] خصوص دریای هند. و خداوند قادر متعال، باران را در تابستان می‌فرستد که محصول برنج هم عمل آمده؛ این است که در باد و باران، دریا تلاطم و انقلاب دارد.

### اِبْرُخِی آداب و رسوم مردم شهر

و در شب بیست [و] سوم رمضان، در پشت منزل، کثرت جمعیتی دیده شد که لهو و لعب می‌نمودند؛ رفتم به مناظره آن‌جا. دیدم جائی را زینت نموده‌اند و چراغ‌های برق آویخته‌اند و چند نفری نشسته‌اند و ساز و طرب می‌نوازند، ولی آلات لهو و لعب آنها نه به مثل آلات لهو و لعب ایران بود.

و جمعیت کثیری از هندوان در روی نیمکت و صندلی نشسته‌اند و ایستاده‌اند و شخصی یک قهوه سینی در دست دارد و چیزی در میان آن سینی شعله می‌کشد و آن شخص در مقابل مردم می‌رود، یا از دوده آن شعله و یا چیز دیگری است به مثل دوده، از میان سینی برمی‌دارد و به پیشانی مردم می‌کشد و مردم هم از او برمی‌دارند به پیشانی او می‌مالند. و در هر محله، امشب این بساط است؛ یعنی هندوان.

[۵۱] و از یک نفر ایرانی که سال‌هاست متوقف در بمبئی است تحقیق نمودم؛ اظهار نمود که امشب شب عید بزرگ این ملت است، به مثل شب عید نوروز ایرانی‌ها که در سالی یک شب، چنین جشنی دارند.

بعد از ساعتی ازدحام، جمعیت آن معرکه متوجه یک جای دیگر شدند که روبروی آن مجلس بود. شخصی در بالای سکوئی ایستاده بود؛ چیزی به مثل نقل‌های خیلی ریزه به مردم می‌داد؛ مردم می‌گرفتند و می‌خوردند.

ایضاً در فردای آن روز، در میان خیابان، صدای سازی شنیده شد. بعد از ساعتی دیدم جمعیت کثیری می‌آیند و یک زنی پیشاپیش همه می‌آمد، ولی زینت نموده‌اند و

خود را حرکت می‌دهد به‌طور غریبی، و چند زن دیگر هم در دنبال او، چیزی از چوب به مثل قفس در دست دارند، در میان آنها چیزی می‌سوزد؛ بعد زنانه زیادی از دنبال آنها می‌آیند.

بعد از تحقیق معلوم شد که این زنی که در جلوی همه است، عاشق شده و مجنون شده است؛ او را می‌برند به این نحو در بتخانه نزد بت خودشان که عاقل شود. خیلی ترتیب مضحکی بود.

و ایضاً در این چند روز توقف ما در بمبئی، همه روزه جشن و سرور یکی از اهل مذاهب بود. سیاحت‌های قریبی داشت؛ من جمله عروس‌های چندی دیده شد که عروس را با داماد، روز و بعضی را شب در میان درشکه یا کالسکه یا اتومبیل نشانیده و در جلو و عقب، درشکه‌های زیادی از کسان داماد و عروس نشسته و یک دسته موزکچی در جلو مشغول زدن موزیک بودند. و اگر در شب بود، چراغ‌های گاز که چهار شاخه، پنج شاخه، ده شاخه در جلو و عقب درشکه‌ها می‌کشیدند.

[۵۲] و یک عروسی دیده شده که خیلی مضحک بود؛ علاوه بر زینت نمودن خود عروس، داماد را هم زینت نموده و گل زده بودند؛ در میان شهر، شب و روز گردش می‌نمودند.

باری! گاوهای ماده زیادی در میان شهر مطلق العنان نموده‌اند و خیلی محترمند و بسیار فربه شده‌اند، چون هر جا برود و هر چه بخورد، آن‌قدرها جلوگیری نمی‌نمایند و اشخاص گاوپرست که عبور می‌نمایند، دست را به پشت گاو، یا سر گاو، یا مقعد گاو کشیده، به سر و روی خود می‌مالند.

عجیب‌تر آن‌که نقل نمودند - ولی بنده ندیدم - که دست زیر ماتحت گاو ماده گرفته، در وقت شاشیدن گاو، و بعد بول گاو را به سر و روی می‌مالند و از این عمل شنیع، تقریباً به خدای خودشان که گاو باشد می‌جویند. باری! داستانی است که ممکن

نیست انسان با یک ماه - دو ماه توقف در این شهر، ملتفت بشود.

و در میان بعضی خیابان‌های مفصل بزرگ، بتخانه‌های زیادی می‌باشد و یک بتخانه بزرگی و قشنگی دیده شد که هنوز ناتمام بود و مشغول ساختن بودند. از قرار تقریر یک نفر، دو سال است که مشغولند به ساختن این بتخانه و هنوز تمام نشده و یک چراغانی دیده شد که در دو نقطه شب چراغان نموده بودند. تمام چراغ‌های آن‌جا چراغ برق بود و هر نقطه، متجاوز از دوهزار چراغ زده بودند. خیلی قشنگ؛ از چراغانی‌های ایران به درجات بهتر.

و در وسط شهر، جائی است که او را **افیظ** می‌گویند و عمارات بسیار عالی ساخته بودند، هفت مرتبه و هشت مرتبه که در واقع، هر دستگاه عماراتی متجاوز از ده کرور یا پانزده کرور تومان ایرانی خرج شده بود.

و یک پست‌خانه [ای] دولت ساخته است که در چندین سال [۵۳] قبل، از قرار تقریر یک نفر اهل اطلاع، بیست [و] چهار لک روپیه خرج نموده است؛ در صورتی که از این عمارت مفصل‌تر و بزرگ‌تر و قشنگ‌تر در عمارات دولتی و ملتی، در بمبئی بسیار است و از این قیاس باید کرد عمارات عالی و بزرگ را که چه قدر خرج نموده‌اند!

و میدانی دیده شد خیلی بزرگ و اشجار زیادی و گلکاری در وسط به باغچه‌های مختلف نموده بودند و اطراف تمام عمارات عالی و بزرگ ساخته بودند. و در وسط، در چند نقطه سایبانی ساخته بودند از جهت اشخاصی که می‌خواهند واقون سوار شوند و صبر نمایند تا واقون هر نقطه که می‌خواهند برسد.

بسیار قشنگ و تمام خیابان‌های پایین این میدان که دیده شد، خیلی قشنگ‌تر و نظیف‌تر از خیابان‌های بالای شهر، و تمام را قیر ریخته بودند و باز هم مشغول بودند و این منازل عالیه و خیابان‌های بزرگ خوب، مسکن خود انگلیسی‌ها است.

## [توصیف جزئیات باغ وحش بمبئی]

و در بالای شهر، باغ وحشی است که به لفظ هندی‌ها باقرانیه باغ می‌گویند. بسیار باغ بزرگ و باغ عالی می‌باشد و از همه نوع گلکاری و گل‌خانه<sup>۱</sup> و اشجار جنگلی و حزیره (؟) و درختان میوه مثمره و غیر مثمره در آن باغ موجود است و عجایب باغی است؛ ولی افسوس که آب جاری و حوض‌هایی که لیاقت این باغ‌ها را دارد، نیست! هر چند خیابانی، یک شیر آبی است؛ گذارده‌اند که از جهت خوراکی خودشان و آب‌پاشی به باغچه‌های گل‌کار.

و اشجاری دیدم که هیچ ندیده بودم، خیلی غریب بود! و عمارات عالی در چند نقطه این باغ [۵۴] بنا نموده‌اند و در وقت ورود به باغ، از درگاه معینی ورود می‌نمایند و در وقت خروج، از در معینی که وصل به هم است، و در اول باغ، جنب درب باغ یک دستگاه عمارت خیلی عالی چندمرتبه دیدم و در میان آن عمارت، مجسمه‌های غریبی گذارده‌اند در میان شیشه‌لوق‌های مخصوص، از مجسمه‌های حیوانات و طیور و جبال و سایر از مجسمه‌های دیگر. در واقع خیلی شبیه مجسمه است.

مجسمه‌های حیوانات، بعضی را از پوست حیوانات که میان او را پر نمودند، و بعضی را از سنگ و غیره ساخته‌اند و بعضی انتیقه‌های<sup>۲</sup> عجیبی در میان شیشه‌لوق‌ها گذارده‌اند. در واقع صنعت‌های غریبی است.

و در میان باغ، از انواع جانورهای وحشی و اهلی و انواع طیورهای اهلی و وحشی و جزایری و بری و بحری که در میان قفس‌های آهن بزرگی که در میان باغ به فاصله

---

۱. عبارت نسخه: گل خوانه.

۲. آنتیک؛ عتیقه.

قرار داده‌اند؛ من جمله در میان قفسی از آهن که به‌طور محوطه قرار داده‌اند، فیلی دیده شد که یک دست و یک پای او را زنجیر نموده بودند و علف نزد او ریخته بودند که با خرطوم خود علف‌ها را جمع نموده در دهن خود می‌نهاد و می‌خورد، ولی به زحمت.

بسیار عجیب بود! قدرت خداوند خود را مشاهده نمودیم که این حیوان با این عظمت جثّه [را] مطیع یک نفر آدم ضعیف نموده که مستخدم او یک نفر هندی صغیرالجثّه بود و چنان از آن آدم می‌ترسید که به‌طوری که آمد از جهت او علف ریخت و با چوبی به او زد، آن حیوان خود را به عقب کشید و خود را جمع نمود که آثار ترس از آن حیوان معلوم بود.

[۵۵] من جمله شیری دیده شد که در میان یک قفس کوچکی گذارده بودند که به اندازه خود<sup>۱</sup> همان شیر بود. در واقع، مهابت سلطنتی از ناحیه او پیدا بود. و چند جای دیگر هم، در میان اطاق متعدد و شیرهای متعدد دیده شد؛ انواع اقسام. باری، حیوانات زیاد، انواع آنها که هر حیوانی بر چند نوع است: از نوع شیر و گرگ‌های متعدد و خرس‌های متعدد و پلنگ‌های متعدد؛ ولی هر یک پلنگی در میان یک اطاقی. و حیوان تیرانداز [ی] که سر او به مثل سر موش بود و سایر از بدن او تیرهای منقشی بود، به اندازه یک قلم.<sup>۲</sup>

و نوعی از راسو که حیوانی است سیاه به مثل شغال، ولی فی الجمله درشت‌تر. و از انواع آهو و گاو کوهی و بز کوهی و مارال و گوزن و گاو اهلی و شتر اهلی و دو عدد حیوانی دیده شد شبیه به قاطر، ولی قاطر نبود؛ به مثل یک پلنگ منقش، ولی

۱. متن: + خود.

۲. منظور، خارپشت است.

نقش‌های او نه به مثل گُل گُل، بلکه مستطیل،<sup>۱</sup> و دو رأس گوره خر، ولی رنگ آنها سفید و زرد خیلی کم‌رنگ و یکی نر و یکی ماده.

و سه عدد سگ آبی دیده شد که در میان حوض آبی که با یکدیگر شنو<sup>۲</sup> می‌نمودند در آب، به قدر سگ‌های کوچک، ولی هیچ چیز آنها به مثل سگ‌های اهلی نبود. و بوزینه‌های زیادی در قفس‌های متعدد و اطاق‌های زیاد ریخته بودند. انواع بوزینه‌ها تقریباً هشت - ده نوع بوزینه درشت و ریزه.

ولی طعمه‌هایی که به حیوان‌های درنده می‌دادند، از سوراخ‌های پنجره‌های آن که مشبک بود، گوشت‌ها را قطعه قطعه نموده در سوراخ‌ها می‌ریختند نزد آنها و در وقت نظافت منزل‌های آنها خصوص شیرها و ببرها، اطاق دیگری وصل به اطاق آنها بود که آنها را به توسط دری که در آن پنجره بود، باز می‌کردند و طعمه می‌گذارند، آن حیوان از آن اطاق می‌آمد در آن‌جا، بعد در را می‌بستند [۵۶] می‌آمدند آن اطاق را تمیز می‌نمودند.

### اوصف پرندگان باغ وحش بمبئی]

باری، انواع طیور، هر کدام در اطاق‌هایی که روی او را طور کشیده بودند ریخته بودند. انواع مرغ آبی و لک‌لک و کبوتر و طوطی و قمری و گنجشک و سار و یک نوع مرغ بزرگی بود که سه مقابل لک‌لک از حیث پاها و گردن و اندام و خیلی قشنگ منظره داشت<sup>۳</sup> و طاو[و]س و کبک و انواع آنها در اطاق‌های معین موجود بود.

۱. منظور گوره خر آفریقایی است.

۲. گویش محلی از کلمه «شنا» است.

۳. احتمالاً منظور، دُرنا یا فلامینگو است.

و شتر مرغ‌های متعددی دیده شد که در واقع انسان حیرت می‌نمود<sup>۱</sup> از ترکیب و جثه و خلقت آنها. در واقع کلیه این باغ تماشایی و دیدنی است و هر کدام از این اطاق‌های حیوانات از وحوش و طیور، خدمتکار معین دارد و در وقت غذا، آنها را غذا می‌دهد. ولی این باغ، نه جامع تمام حیوانات وحوش و طیور است، بلکه خیلی از وحوش و طیور را دارا نیست، ولیکن در کلکته، باغ وحشی است از قرار تقریر هندی‌ها که از این باغ بمبئی بهتر است.

باری، در این توقف بمبئی، سیاحت‌های قشنگی شد از همه حیث؛ ولی افسوس که شهر به این بزرگی و خوبی، به قدری کثیف و متعفن است و بدی هوای او به درجه‌ای است که اشخاص انگریزی‌ها و اشخاص متمولین این شهر، عصرها که می‌شود، تمام پراکنده می‌شوند به اطراف؛ به بیلاقات و یا کوه‌هایی که در نزدیکی شهر و در میان دریا است و عمارات قشنگی ساخته‌اند و به آن‌جا می‌روند. و مسافرینی که در این فصل، ورود به این شهر می‌نمایند، اغلب آنها ناخوش می‌شوند.

دلیل: در این مسافرخانه که ما هستیم که اغلب مسافرین او ایرانی هستند، بعضی ناخوش هستند و هنوز مشغول دوا خوردن [۵۷] می‌باشند و چند روزی است که آقای داداش با متعلقه ایشان ناخوش شدند و قادر بر رفتن نزد حکیم نیستند و حکیم منزل می‌آید و مشغول مداوای ایشان هستیم. خداوند خودش صحت مرحمت فرماید. و اشخاصی هم که سلامت می‌باشند، در واقع سلامت حقیقی نیستند.

غرض، از قرار تقریر اهالی<sup>۲</sup>، اغلب ناخوشی سخت این‌جا مرض طاعون است که گویا الآن هم در بعضی از نقاط تشریف دارد.

---

۱. متن: مینمودند.

۲. به گفته اهالی.

و این هوا همین طور کثیف است تا اِلی اول تابستان که باران می‌آید که این سه ماه تابستان را قدری هوا بهتر می‌شود.

باری، بعضی از روزها که می‌روم گردش، سیاحت، مخصوص از ترتیب خود اهالی می‌شود؛ از عروسی آنها و عزای آنها. من جمله در جلوی منزل ما عروسی بود که داماد را با عروس، هر دو را زینت نموده و هندوها هر دو را دوش گرفته و موزیک مخصوص خودشان را در جلوی آنها می‌زدند و شخصی در جلوی آنها شمشیری در دست گرفته، متصل حرکت می‌داد و به دور سر خود می‌گردانید و شخصی دیگر دو سیم در دست گرفته و سر آنها را مشعل نموده، آتش زده بودند و به دور سر خود می‌گردانید.

از عجایبات بمبئی، با وجود این کثافت هوا و کثافت خود اهالی، کیک<sup>۱</sup> و پشه و شپش ندارد! عجیب‌تر آن‌که یک مرغی حمله به یک سگی نمود و سگ فرار نمود. باری، در چند نقطه از میان شهر، شمندفر عبور می‌نماید و در چند نقطه پلی بسته‌اند و از زیر خیابان عبور می‌نماید. در دور شهر همه جا خط شمندفر سیر می‌نماید؛ از جهت خود مسافرت اهالی از بالای شهر به پایین شهر و هم از جهت سایر بلاد.

[۵۸] باری از جهت بلیط کشتی اولاً ما را بردند به مسافرخانه دیگری؛ سه آبله<sup>۲</sup> به هرکسی در بازوی چپ او کوبیدند، نوشته دادند. آن نوشته را دلال برد [و] بلیط کشتی آورد و یوم ششم شهر شوال اَحمال و اَنقال را خر نمودند<sup>۳</sup>، بردیم به کشتی که - ان‌شاءالله - یوم یکشنبه، هفتم برویم در کشتی از جهت حرکت به جدّه.

۱. کک.

۲. آبله کوبی = تلقیح مایه آبله به بدن برای جلوگیری از ابتلا به بیماری آبله. (فرهنگ عمید)

۳. بار کردند.



ولی هوا دو سه روزی است به واسطه آمدن باران قدری تفاوت نموده، بهتر شده است، که از قرار معلوم، بیست روز به تابستان مانده، موقع باران آمدن هندوستان است و موقع برصات دریا می‌باشد. ولی - الحمد لله - حال آقای داداش و متعلقه ایشان فی الجمله بهبودی حاصل گشته و خودم هم مبتلا به پیچ معده شده‌ام، به واسطه کثرت خوردن سکنجبین و آب یخ؛ ولی حکیم دوا داده است - ان شاء الله - امید است بهبودی حاصل شود.

و در سابق و چند صفحه قبل نوشته‌ام که شماره اتومبیل این شهر به ده هزار می‌رسد؛ یعنی از قرار تقریر اهالی، ولیکن خودم یک اتومبیل نمره بیست و چهار هزار [و] چهارصد [و] چهل [و] هشت خواندم؛ نمی‌دانم مطلب [چه] چیز است؛ نمره اتومبیل شهری است، یا این که نمره دیگری است؟! یعنی از بزرگی و کثرت جمعیت این شهر مستبعد نیست که این مقدارها اتومبیل داشته باشد.

غرض، یوم یکشنبه، هفتم شهر شوال، صبح رفتیم که حرکت نمایم طرف کشتی؛ پلیس‌های جلوی مسافرخانه مانع شدند و چون سه روز به حرکت مانده، به واسطه [۵۹] ناخوشی آقای داداش و گرمی منزل، از مسافرخانه اولی نقل مکان کردیم به مسافرخانه معروف به «واری بندر» که به بندرگاه کشتی نزدیک‌تر بود و یک نفر از اهل سنت ساخته است و خیلی قشنگ و بزرگ است و دو نفر پلیس، همیشه در جلوی درب مسافرخانه قراول ایستاده‌اند و همه چیز این مسافرخانه تحت قاعده می‌باشد.



## خروج از بمبئی به سمت جدہ

**اخراج از مسافر خانہ بہ سمت بندر کراچی و ماجرای معاینات و بررسی بلیطها]**

باری، بعد از ساعتی، اجازه خروج از مسافر خانہ دادند. رفتیم بہ اتفاق رفقا در بین خیابانی کہ در اول بندر واقع است، ما را نگہ داشتند. در کنار خیابان چند اطاقی از آہن ساخته بودند؛ تقریباً دو ساعتی معطل شدیم.

بعد از دو ساعت حکیم آمد، زنانه را بردند در اطاق دیگری و حکیم زن رؤیت نماید و ما را ہم بردند بہ میان اطاق بزرگی بہ صف نظام نگہ داشتند. بعد از اندکی، شخصی آمد ما را شماره نمود. بعد از او شخصی آمد اظهار نمود کہ لباس های خودتان را از روی شکم های خود رد نمایید و شکم هاتان را برهنہ نمایید. گمان نمودیم کہ می خواهند شکم های ما را بدرند. باری، چاره نداشتیم جز اطاعت کردن.

بعد شخصی آمد [و گفت] کہ: بلیط کشتی را در دست گرفته، نزدیک شکم های خود بدارید. تمام اطاعت نمودند، گویا روز قیامت ہم همین شکل است. باری، با شکم های برهنہ و نامہ اعمال در دست گرفته در هوای اطاق حبس شدہ و گرم شدہ و عرق ریزان ایستادیم. بعد از مدتی حکیم آمد، [۶۰] در چہرہ ہر کسی نگاہ می کرد و دست بہ روی قلب او می گذاشت، می گذشت.

باری، سه نفر خیلی معصیت‌کار بودند؛ گرفتند از میان صف‌های نظام بردند. بعد از تحقیقات زیاد، دو نفر را رها نمودند و یک نفر را به واسطه ناخوشی که داشت اجازه حرکت ندادند. بعد یک نفر دیگر آمد [و] یک باسمه<sup>۱</sup> جوهری به روی بلیط کشتی و پشت دست هرکسی زد، اجازه خروج دادند.

بعد مردم ازدحام نموده از درب اطاق خارج شدند. هرکسی بی‌اختیار به سمت بندرگاه کشتی می‌رود، ما هم رفتیم در بندرگاهی که کشتی ما ایستاده بود، رسیدیم. بعد از اندکی، چند نفر پلیس آمدند [و] خیلی به تشدد، تمام حجاج را بردند به میان اطاقی و درب را بستند و جلوی درب ایستادند. به قدری هوای اطاق گرم شد که قلب‌ها مضطرب شد. بعد از ساعتی اجازه خروج دادند و مردم ازدحام نمودند، به طوری که تصور نمی‌شد.

هرچه نمودند پلیس‌ها که شاید به آهستگی مردم خارج شوند، امکان نپذیرفت و چون عده [ای] از حجاج، اعراب بحرین بودند، آنها بسیار شلوغ می‌نمودند؛ ناچاراً پلیس‌ها با چوب و شلاق مردم را عقب زدند. بعد از اندکی باز اجازه خروج دادند، باز ازدحام زیاد شد، مجدد مانع شدند و جلوی درب را پلیس‌ها گرفتند. بعد از اندکی، باز اجازه خروج دادند. باز ازدحام نمودند، باز مانع شدند، ولی در هر ازدحامی یک عده از نفوس مردم خارج [۶۱] می‌شدند.

باری، به زحمتی هرچه تمام‌تر بیرون آمدیم از میان اطاق [و] به سمت نردبانی که از کشتی به خشکی گذارده بودند، حرکت نمودیم. در آنجا هم اعراب ازدحام نمودند، باز پلیس‌ها به ضرب چوب دور نمودند.

۱. باسمه (ترکی) = چاپ، طبع (ناظم الاطباء)؛ چاپ روی پارچه یا عکس چاپ شده (فرهنگ فارسی معین، لغتنامه دهخدا).

غرض، به زحمت بسیار در کشتی سوار شدیم و رفتیم در جایی که دیروز تهیه نموده بودیم، نشستیم؛ ولی بسیار هوا گرم بود و تقریباً چهار ساعت به غروب مانده، حرکت نمودیم. همین که دو ساعتی سیر نمودیم [و] در وسط دریا رسیدیم، کشتی خیلی متحرک شد و به تلاطم آمد. اهل کشتی تمام منقلب شدند و استفرغ نمودند. بالاخره الی یوم صبح چهارشنبه در تلاطم بود؛ به طوری که اغلب اهالی کشتی در این سه روز غذا نخوردند و همین طور افتاده بودند و راه رفتن ممکن نبود. خیلی به زحمت راه می رفتیم و به طوری هم باد می وزید که حدّ وصف نداشت و به طوری آب دریا متلاطم و مواج بود که کوههایی از آب بالای هم سوار می شد.

### اول خاک هندوستان از سمت ایران]

و صبح چهارشنبه کشتی ساکت شد. معلوم شده که نزدیک به ساحل کراچی<sup>۱</sup> رسیده. بعد از دو ساعتی رسیدیم به کراچی که این کراچی، اول خاک هندوستان است از سمت ایران و بسیار خوش هوا می باشد که همیشه حکومت بمبئی، ساکن کراچی است؛ یعنی اغلب اوقات. و از لب بندرگاه الی خود شهر، یک فرسنگ مسافت دارد و از خود اهالی معلوم است که خوش هوا می باشد و چون درشت استخوان تر و قوی تر و خوش رنگ ترند از مردمان بمبئی. غرض، در بندرگاه [۶۲] عده [ای] حجاج که معطل و منتظر کشتی بودند، ایستاده بودند. بعد از ساعتی، نصف دیگر کشتی را که هم از جهت حجاج کراچی نگه داشته بودند و نصف دیگر را به حجاج بمبئی داده بودند، از آن سمت پله کانی به زمین گذاردند. حجاج با احمال و اّتقال خود بالا آمدند و تقریباً پنج ساعت کشتی لنگر انداخته بود و چهار ساعت به غروب مانده حرکت نمود.

---

۱. کراچی = کراچی: بندر معتبر شبه قاره هند است که پیش از اسلام آباد پایتخت کشور مسلمان پاکستان بود. این بندر در کنار دریای عمان واقع شده و مرکز صدور پنبه و غلات است. (لغتنامه دهخدا)

بعد از مدتی که به وسط دریا رسید، همان حال اولیه را کشتی پیدا نمود؛ باز مجدد مردم افتادند و استفراغ نمودند و باز هم باد شدیدی از روبه‌روی کشتی می‌وزید، به‌طوری که مانع از راه رفتن است.

### خروج از دریای هند و ابتدای بحر احمر<sup>۱</sup>

باری، همین‌طور کشتی در تلاطم بود تا این‌که در یوم پنجشنبه، هیجدهم شوال، صبح رسیدیم به مکلّا<sup>۱</sup> که بندرگاه یمن است. تقریباً ده - دوازده فرسنگ از دور، کوه‌های مکلّا نمایان بود و از دریای هند خارج شدیم و به دریای بحر احمر وارد شدیم و کشتی آرام شد، ولی باز باد می‌وزید، فی‌الجمله ساکت‌تر.

### ارسیدن به عدن و شرحی از یمن<sup>۲</sup>

فردای آن روز که یوم جمعه، نوزدهم شوال بود، صبح دو - سه ساعت از آفتاب گذشته، به عدن<sup>۲</sup> رسیدیم و از دو سمت، کوه‌های بلندی بود؛ از میان آن دو کوه گذشتیم. در واقع بغازی<sup>۳</sup> بود، در آن سمت بغاز، کشتی لنگر انداخت و چند کشتی دیگر هم بود، و یکی از آن کشتی‌ها، کشتی حجاج بود که از سمت بصره آمده بودند.

---

۱. مکلّا یکی از شهرهای آباد کشور و دومین شهر بزرگ یمن جنوبی بعد از عدن است. مکلّا شهری است تاریخی که قدمت آن با حضرموت یکسان است. شهر مکلّا پایتخت استان حضرموت کنونی می‌باشد. این شهر در کرانه دریای عرب واقع شده است.

۲. عدن شهری است از شهرهای مشهور یمن، واقع بر ساحل دریای هند. منطقه‌ای است که تا حدودی کم‌آب است، آب مشروب آنها از چشمه و رود تأمین می‌شود. وضع تجارتي خوبی دارد و محل تجمع تجار و مراکب هندی است. از محصولات آن قهوه است که صادر می‌شود و مروراید خوب هم از آنجا حاصل می‌گردد. به قول ابومحمد الحسن بن احمد الهذلی، عدن قدیم ترین بازارهای عرب است و آن ساحلی است که کوهی بدان احاطه کرده است بین عدن و صنعاء ۶۸ فرسخ است. (از معجم البلدان و تاریخ ادبیات ایران: ادوارد براون، ج ۳، ص ۳۳۴ و حدود العالم).

۳. بُغاز = بوغاز؛ کلمه ترکی و در اصطلاح جغرافیا قطعه بازو ماندندی از دریا که تنگ گشته و مابین دو قطعه زمین واقع گردد و دو دریا را به هم مرتبط کند؛ مانند بُغاز داردانل (ناظم الأطباء).  
آبراه تنگ و تنگه دریا (از فرهنگ نظام).

آن هم قبل از ما رسیده، لنگر انداخته بود.

و این عدن در جزء یمن است و در تحت حکومت انگریزی است؛ ولی نه به طور هند و عراق عرب، [بلکه] فقط اسمی از حکومت دارد. [۶۳] و تمام اهل یمن در تحت اطاعت امام اعظم می‌باشند؛ چون زیدی مذهب می‌باشند اغلب و طاعت امام خودشان را واجب می‌دانند.

باز سه - چهار ساعتی کشتی توقف نمود و ذوغال سنگ برداشت و حجاج هرچه لوازمات از قبیل خوراکی و غیره لازم داشتند، از طرّاده‌هایی<sup>۱</sup> که نزد کشتی آمده بود، خریدند. بعد حرکت نمود، و کشتی حجاج بصره، قبل از ما حرکت نموده بود. باری، بعد از حرکت کشتی، دریا بسیار آرام بود و ماهی‌های زیادی در دریا که کشتی را می‌دیدند، خود را به سرعت از میان آب بیرون می‌انداختند، بعد فرو می‌رفتند. تقریباً دو زرع و سه زرع از میان آب جست‌وخیز می‌نمودند و می‌آمدند در جلوی کشتی شناوری می‌نمودند و با کشتی حرکت می‌نمودند. و مرغ‌های زیادی در روی آب گردش و پرواز می‌نمودند.

### **[جزیره قُمران در ادامه مسیر دریایی، محل قرنطینه حجاج]**

و شب، بیستم شوال، عصر رسیدیم به قُمران<sup>۲</sup>. و شب را کشتی لنگر انداخت و صبح حجاج را پیاده نموده بودند، توسط طرّاده‌هایی که از قُمران آورده بودند، بردند به جزیره.

---

۱. طرّاده، مؤنث طراد: کشتی تندرو، قایق و زورق، علم و درفش (فرهنگ فارسی معین).

۲. جزیره قُمران واقع در دریای سرخ و شمال جزیره به فاصله چهل میل از آن و در فاصله ۴۸۰ مایلی جدّه قرار گرفته است. در این جزیره ساختمان‌های متعددی جهت قرنطینه بهداشتی از سوی دولت عثمانی بنا گردیده بود؛ به طوری که این تعداد برای ورود مسافرین و قرنطینه آن کافی به نظر می‌رسید. در صورتی که دولت ورود هندی‌ها و جاوه‌ای‌ها را به بندر جدّه منوط به داشتن پروانه بهداشتی از قُمران قرار می‌داد، نه تنها به سود این سرزمین، بلکه به سود تمامی کشورهای جهان بود و از سوی دیگر برجسی که فرنگیان به مکه نسبت داده و ادعا می‌کنند که بیماری وبا از مکه سرچشمه گرفته و جهانیان را مبتلا می‌نماید، بر طرف می‌گردد. (سفرنامه حجاج: محمد لیبب بتنونی مصری، ترجمه هادی انصاری، ص ۱۶۴).

تقریباً از موضع توقف کشتی إلى جزیره، هفتصد - هشتصد قدمی فاصله داشت و احمال و ائقال، تمام در میان کشتی ماند، فقط به اندازه کفایت مؤنهٔ یک شبانه‌روز همراه برداشتیم.

باری؛ این جزیره در وسط بحر واقع است که مکان قرنطینه حجاج است و تا خود قُمران تقریباً نصف فرسنگی مسافت دارد. و آن جزیره علی‌حده است و از جزء خاک یمن است و در دست انگریزی‌هاست؛ ولی بخش عدن است.<sup>۱</sup>

ما را بردند [۶۴] به میان اطاقی و خورد [و] ریزی که جزئی به همراه برده بودیم، در میان اطاق گذاردیم و لباس‌های ما را کردند و هر نفری یک لنگ دادند؛ بستیم و لباس‌ها را ریختند به میان مکینه که بُخور بدهند. بعد ما را عریاناً به میان اطاق باریک مستطیلی به صف نظام نگه داشتند.

بعد اول شماره نمودند؛ بعد از مدت مدیدی آمدند، هر نفری یک حلبی کوچک مدوّرری دادند که از جهت آب شیرین گرفتن از جهت اکل. و به طوری هوا حبس بود که تمام قلب‌ها مضطرب شد و رنگ‌ها خفه شد. بعد از ساعتی، حکیم آمد، تمام را معاینه نمود.

بعد ما را بردند به میان اطاق دیگری که در سقف او، آهن‌های مشبک بود و از آن شبکه‌ها<sup>۲</sup> آب می‌ریخت سر ما. بعد بردند به اطاق دیگری، در آن‌جا نشستیم.

بعد از مدتی، لباس‌های ما را از ماشین بیرون آوردند و تمام گرم بود.

لباس‌ها را پوشیدیم، بیرون رفتیم و احمال و ائقال ما را از میان اطاق اولی بیرون برده بودند و هرکس احمال و ائقال خود را برداشت و رفت در میان اطاق‌های

۱. یعنی جزو عدده است.

۲. متن: شبکه‌ها.



حصیری که تقریباً بیست [و] پنج اطاق است و هر اطاقی تقریباً چهار زرع عرض و ده زرع طول دارد، منزل گرفتند.

ولی زنانه‌ها را علی حده در میان اطاق علی حده برده بودند؛ عریان نموده بودند و حکیم زنانه معاینه نموده بودند. و شب را در آن جا بودیم.

صبح آمدند ما را حرکت دادند. توسط [۶۵] همان طراده‌های روز قبل رفتیم به میان کشتی، ولی کشتی حجاج بصره را هم در میان اطاق‌های دیگر و محصوره سیم خاردار دیگری منزل دادند و قرنطینه نمودند که صبح بعد از ما، آن‌ها را بردند به میان کشتی خودشان، ولی عده حجاج آن کشتی، تقریباً پانصد - ششصد نفری ایرانی بود و سیصد نفری از هندی و اعراب بودند و عده حجاج کشتی ما تقریباً پنجاه نفر اهل ایران و یکصد [و] پنجاه نفر از اهل اعراب بحرین و هفتصد [و] پنجاه نفری از اهل هند بودند.

### **[توقف در جزیره‌ای قبل از جده، جهت قرنطینه]**

غرض، حرکت کردیم یوم چهارشنبه، بیست [و] چهارم شوال، سه ساعت از آفتاب گذشته رسیدیم به جدّه. تخمیناً سه فرسنگ به جدّه مانده، کوه‌هایی در میان آب نمایان بود که بعضی را دو زرع و بعضی را یک زرع و بعضی را سه زرع - شاید بیشتر و کمتر هم باشد - آب روی کوه‌ها را گرفته و ما از میان درّه‌ها عبور می‌نمودیم، و شب خیلی سخت است عبور از این نقطه.

باری، در میان آب، کشتی لنگر انداخت و طراده‌ها آمدند، تمام احوال و انتقال را حمل به طراده‌ها نمودیم. خود ما هم سوار شدیم، ولی طراده ما تمام ایرانی بودند. بردند ما را به یک جزیره کوچکی که تخمیناً سیصد زرع در سیصد زرع بود و چند اطاقی ساخته بودند. ما را پیاده نمودند و احوال ما را در میان طراده نگه داشتند و به قدر کفایت مؤنه یک شب، با خودمان بردیم.

در جزیره ما را قرنطینه نمودند. در آن جا منزلی گرفتیم [و] شب را [۶۶] در آن جزیره بودیم، ولی به مثل قمران ما را اذیت نمودند؛ فقط بیست و چهار ساعت در آن جزیره توقف داشتیم. صبح به اجازه حکیم حرکت نمودیم، در میان طراد[ه]ها که در لب جزیره از روز گذشته توقف داشتند، نشستیم. به قدر دو ساعت [و] نیم در روی آب در سیر بودیم تا رسیدیم به جدّه.

### اجده و شرحی مختصر از وقایع و اوصاف آن

تقریباً از جزیره الی جدّه، دو فرسنگ مسافت داشت. ما را از میان طرادّه پیاده نمودند؛ داخل یک محصوره نمودند. جلوی درب محصوره، هر نفری یک رویه [و] نیم کرایه طرادّه گرفتند. چون طرادّه‌ها دولتی است، کرایه را دولت می‌گیرد، و در آن محصوره، مطوفین حاضر بودند و این مطوفین، اشخاصی هستند به مثل خدّام عتبات و اسم‌های ما را نوشتند.

از آن جا رفتیم در گمرک‌خانه که در لب دریا واقع است و اّحمال و اّثقال خود را از طرادّه بیرون آوردیم و بردیم به گمرک‌خانه و در گمرک‌خانه، چند نفر از جانب حکومتی تفتیش می‌نمایند از جهت مال گمرکی و از جهت مجیدی، پول عثمانی،<sup>۱</sup> که گمرک، مال‌التجاره را می‌گیرند و هر قدر هم شخص، مجیدی داشته باشد، نصف او را می‌گیرند به حکم شریف مکه؛ چون ورود مجیدی به حجاز ممنوع است.

غرض، بعضی را پیدا نمودند، مجیدی‌هاشان را گرفتند و بعضی را پیدا نمودند، و از ما هم تقریباً نود [و] شش مجیدی گرفتند؛ ولی مقداری دیگر هم داشتیم، پیدا نمودند و قبضی به ما دادند که نود [و] شش مجیدی از بابت گمرک [۶۷] گرفته‌اند.

بعد از تفتیش، اّحمال و اّثقال خودمان را بیرون بردیم و وکیل مطوف ما که

۱. سکه رایج در عثمانی که منسوب به سلطان عبدالمجید عثمانی بود.

عبدالرحیم است، آمد گاری از جهت ما گرفت؛ احمال و ائقال ما را ریخت در گاری. ما را بردند به منزل، قدری راحت شدیم و عصر هم رفتیم در لب دریا، قدری از احمال و ائقال و خودمان را تطهیر نمودیم، مراجعت به منزل نمودیم. و امروز که ورود به جدّه نمودیم، از دریا خلاص شدیم.

یوم پنجشنبه، بیست [و] پنجم شهر شوال است و مقدار توقف ما در کشتی از بمبئی الی جدّه، نوزده یوم بود. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم جمعه، بیست [و] ششم شوال، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم در لب دریا قدری گردش نمودیم و کربلایی محمد ملازم، قدری از احمال ما را آورد در لب دریا تطهیر نمود. مراجعت به منزل نمودم. و این جدّه در واقع قصبه‌ای است، ولی خیلی آباد، و چون بندرگاه است و عمارات پنج مرتبه - شش مرتبه دارد و دارای محوطه نمی‌باشد، به مثل بمبئی.

### اقتصد مدینه پیش از مکه و قبل از شروع اعمال حج

و بعد، تحقیق از راه مدینه نمودیم؛ معلوم شد که شریف، اجازه رفتن حجاج را به مدینه منوره نداده و همچو قرار داده است که اول، حجاج بیایند به مکه، بعد بروند به مدینه؛ ولی قبل از موسم اوقات حج. شب را آقای داداش و به اتفاق آقای آقا سید حسن استرآبادی که یکی از وعاظ معتبر کربلا است و از بمبئی در یک کشتی به اتفاق بودیم و سید نجیب خوبی است، و مع چند نفر از اعراب کاظمین رفتند نزد قایم مقام [۶۷] حاکم جدّه و با او صحبت نمودند از جهت رفتن به مدینه.

به اجازه و دستور او تلگرافی به شریف زدند که تقریباً عدّه حجاج مذهب جعفری، دویست نفرند و با جهاز همایون آمدند؛ اجازه حرکت به مدینه را بدهد.

و در ساعت هفت از شب، جواب آمد که دو روزی صبر کنید؛ جهاز دیگر هم از

## ۱۴۰ سفرنامه عتبات، هندوحج

بمبئی می‌آید، به اتفاق بروید؛ ولی فقط ملت مذهب جعفری، لاغیر. و امروز هم جهاز بصره که در عدن و قُمران دیدم، وارد شدند. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم شنبه، بیست [و] هفتم شوال، صبح از خواب برخاستیم و حاج صالح صحاف حمله‌دار که از بمبئی در کشتی با هم بودیم، آمد منزل ما که ما در حمل او برویم و در واقع آدم خوبی است و صاحب سفره است نسبت به اعراب. و با او عمل را ختم نمودیم که هر نفری سی لیره عثمانی کرایه بگیرد و ما را به مدینه ببرد، بعد به مکه و بعد به جدّه. بعد امروز را هم به گردش در میان جدّه و منزل بعضی از آقایان گذرانیدیم و آقای اسدالسلطنه قزوینی که با کشتی بصره آمده بودند، عصر تشریف آوردند منزل ما. بعد از صحبت دوستانه و دیدن، تشریف بردند و شب را بعد از صرف غذا، خوابیدیم.

و صبح یوم یکشنبه، بیست [و] هشتم شوال، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم بیرون، قدری از احوال و ائصال که از جهت راه مدینه لازم بود، گرفتیم و یک گکامی<sup>۱</sup> هم به امضای حاج صالح حمله‌دار<sup>۲</sup> خودمان، امروز گرفتیم از جدّه به مدینه و مکه الی عودت به جدّه.

و عصر رفتیم به منزل آقای اسدالسلطنه قزوینی. بعد از مراجعت، آمدیم منزل. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [زیارت حضرت حوّاؑ]

صبح یوم دوشنبه، بیست [و] نهم شوال، از خواب برخاستیم. بعد از صرف غذا رفتیم به گردش و قدری لوازمات بین راه مدینه خریدیم. ظهر بعد از صرف ناهار و

۱. عکام: کسی که بار به روی شتران می‌بندد (ناظم الاطباء)؛ باربند (منتهی الارب).

۲. کاروان سالار؛ قافله‌دار.

چایی، به اتفاق بعضی از آقایان و رفقا رفتیم به زیارت جدّه عالمیان، حضرت حوا. رفتیم که از دروازه شهر خارج شویم، چون مقبره و ضریح حضرت حوا در بیرون شهر [بر] دروازه سمت مکه می‌باشد. پلیس‌های جلوی دروازه مانع شدند که شما باید با مطوف خودتان بروید [و] بدون مطوف، از شهر نمی‌گذاریم خارج شوید. مراجعت نمودیم، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم سه‌شنبه، غره ذی‌القعدة از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم منزل حاج صالح حمله‌دار که تحقیق حرکت به مدینه را معین نماییم. بعد از تحقیق، اظهار داشت که هنوز شتر از مکه نیامده است؛ چون در دو روز قبل از جانب شریف مکه آمدند تعداد حجّاج را [شماره] نمودند که چه‌قدر شتر از جهت راه مدینه لازم است. باری، عصر را هم رفتیم بیرون گردش؛ مغرب مراجعت نمودیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم چهارشنبه، دوم ذی‌القعدة از خواب برخاستیم. بعد از صرف [۷۰] چایی رفتیم لب دریا. قدری خود را تمیز نمودیم و در آب غوطه خوردیم؛ ولی امروز خیلی هوا گرم است؛ گرچه همه روزها هوا گرم است.

و خیلی بدهوا می‌باشد. شب را شبنم زیادی دارد و روز، آفتاب گرمی، و بعضی از شب‌ها فی‌الجمله نسیمی هست، ولی در خود نسیم که از سمت دریا می‌آید، رطوبتی است که حساً مشاهده می‌شود. و ظهر مراجعت به منزل نمودیم و عصر، باز هم رفتیم به گردش در خیابان وسط شهر.

### [مختصری از اوصاف جدّه]

و این جدّه، دارای یک خیابان است که در وسط شهر است و قهوه‌خانه‌های زیادی در جدّه هست که بیرون قهوه‌خانه اعراب نشسته‌اند در روی نیمکت‌ها و مشغول کشیدن قلیان نی‌پیچی و خوردن چایی هستند. گویا اعراب یک عشقی به قهوه‌خانه دارند. در تمام

عربستان معمول است [و حتی] اشخاص محترم اعراب هم در قهوه‌خانه می‌روند. و مغرب مراجعت به منزل نمودیم. شب بعد از صرف غذا خوابیدیم. صبح یوم پنجشنبه، سوم ذی‌القعدة از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، به اتفاق آقای آقا سید حسن استرآبادی و جمعی از همسفران و عکّام، از جهت راهنمایی رفتیم به زیارت حضرت حوّا [که] تقریباً پانصد قدم از بیرون شهر است.

### تکدی به بهانه زیارت‌نامه خوانی

به درگاه که رسیدیم، جمعی از اعراب و زن‌های اعراب جلو آمدند، کفش‌های ما را درآوردند با پای برهنه داخل شدیم. و در صحن مبارکشان [۷۱] قبرستان اعراب است و خود قبر در میان صحن است و شخصی عرب آمد مجبوراً برای ما زیارتی خواند، تمام به غلط. غرض او پول گرفتن بود، و بعد از خواندن زیارت، جمعی اعراب دور ما جمع شدند، پول می‌خواستند. چاره نداشتیم، الا پول دادن؛ دادیم و بعد رفتیم.

از سر [مزار] حضرت حوّا گذشتیم، رسیدیم به ماف. بقعه مختصری بالای ماف ساخته بودند؛ وارد شدیم. جمعی دیگر از اعراب آمدند یک زیارت دیگری خواندند و پول گرفتند. و در بقعه، دو رکعت نمازی خواندیم، بیرون آمدیم، رفتیم به پایین. در آن‌جا جمعی از طایفه زن‌های اعراب آمدند مطالبه پول نمودند.

باری، طول قامت حضرت حوّا، تقریباً یکصد [و] سی زرع بود و عرض او که شبهه قبری است، پنج زرع؛ ولی اگر قامت حضرت حوّا یکصد [و] سی زرع تقریباً باشد، مسلماً عرض و پهنای او باید بیشتر باشد. معلوم است در واقع قبر واقعی نیست، شبه‌قبری است.

باری، بیرون آمدیم. در جلوی در، در کفش‌دارها مطالبه پول نمودند، دادیم، بیرون

آمدیم. فقرای<sup>۱</sup> زیادی الی جلوی دروازه بودند؛ قدری پول دادیم، ولی این پول‌ها که می‌گیرند، یک جزء او جبری است که مردم به واسطه ازدحام و اصرار آن‌ها می‌دهند. آمدیم شهر و نقل نمودند که در دو شب قبل، طرف مغرب [۷۲]، یک زن بیچاره هندی را در بیرون صحن حضرت حوّا، همین فقراء و خدمه سر بریده بودند. در واقع همان هیاکل آن‌ها، مثل هیاکل دزدان است، از وجهه‌شان معلوم است. باری، وارد شهر شدیم. بعد از صرف ناهار و چایی رفتیم منزل حاج صالح حمله-دار جهت تحقیق حرکت به مدینه منوره. شب را مراجعت نمودیم به منزل. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم جمعه، چهارم شهر ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم بیرون گردش و ظهر، بعد از صرف ناهار و چایی، باز رفتیم بیرون. امروز را هم به گردش گذرانیدیم.

یوم شنبه، پنجم شهر ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم، رفتیم بیرون، منزل بعضی از دوستان و هم‌سفرها. بعد عودت به منزل نمودم. بعد از صرف ناهار و چایی، عصر را رفتیم گردش. شب را مراجعت به منزل نمودیم. بعد از خوردن غذا خوابیدیم. یوم یکشنبه، ششم ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی آمدند خبر نمودند که امروز باید حجّاج بروند بیرون شهر، شب را بمانند که فردا حرکت به مدینه منوره نمایند.

ما مشغول جمع‌آوری احوال و ائصال شدیم. تقریباً دو ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم، رفتیم بیرون. و اعراب بحرین و کاظمین، دیروز بیرون رفته بودند [۷۳] به حکم قائم مقام حاکم جدّه، آن‌ها در بیرون شهر، وصل به بقعه حضرت حوّا چادر

---

۱. نسخه: فقراء.

## ۱۴۴ سفرنامه عتبات، هندوچ

زده بودند و چادرهای ما را هم؛ یعنی تمام حجّاج ایران را وصل به چادر اعراب زده بودند به ترتیب خیلی قشنگی. هر حمله‌داری، حجّاج خود را جمع نموده و چادر زده بودند.

وارد شدیم به چادر خودمان. شب را قدری گردش در میان خیمه‌گاه نمودیم و چند چراغ گازی در میدان[ی] که در وسط چادرها بود، نصب نموده بودند. بسیار مصفاً بود و هوای بسیار خوبی داشت.



## دوسیرمدینه

باری، از جدّه خارج شدیم ولکن خیلی هوای جدّه گرم است و اشخاص بی‌انصافی دارد. در این چند روزه توقف ما در جدّه، چند کشتی از حجاج از طرف مصر و بمبئی و بصره وارد شدند. اشیاء از قبیل<sup>۱</sup> خوراکی و غیره را در قیمت، دو مقابل نمودند. خیلی بی‌انصاف و بی‌مروت‌اند و سیاه‌چهره و کم‌مو می‌باشند. از بشره این‌ها آثار وحشی‌گری و بی‌رحمی هویدا است. در واقع، انسان بعد از دیدن این اشخاص، می‌فهمد که پیغمبر اکرم با این اشخاص، چه‌طور زندگی نموده! مسلماً این خبر معروفی که در لسان و افواه است، از اخبار صحیحیه است:

### ما أودی نبی مثل [ما] أودی [ت]<sup>۲</sup>

شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم دوشنبه، هفتم [ذی‌القعده] از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم [۷۴] به اتفاق آقای داداش منزل رفقای رشتی‌های. به واسطه کدورتی که دیروز بین ایشان آمده بود، می‌خواستند فصل نمایند؛ رفتیم شاید وصل نماییم.

۱. نسخه: + و.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶؛ تفسیر رازی، ج ۴، ص ۱۷۵.

بعد رفته در شهر، به واسطه بعضی از چیزهای مختصر که فراموش شده بود. خریدیم، مراجعت به خیمه‌ها نمودیم. ظهر بعد از صرف ناهار و چایی، تقریباً سه ساعت به غروب، شتر آوردند؛ حمل‌ها را بستند و کجاوه‌ها را بار نمودند. تقریباً دو ساعت به غروب مانده، حرکت نمودیم، ولی خیلی به آهستگی شترها را می‌رانند. قریب غروب بود که کجاوه ما که هم کجاوه بودم با آقا سید عباس کربلایی، نزدیک بود که از پشت شتر به زیر بیاید، فوراً یک‌مرتبه با آقا سید عباس به زیر آمدیم. جمّال‌ها آمدند کجاوه را درست نمودند.

ما قدری پیاده مشی نمودیم تا مغرب شد. یک‌مرتبه تمام حجاج و قافله ایستادند [و] از محمل‌ها به زیر آمدند از جهت ادای<sup>۱</sup> عشائین. بعد از خواندن، مردم سوار شدند، ما هم سوار شدیم. کربلایی محمد ملازم در میان کجاوه، شام از جهت ما آورد و آقای داداش هم با متعلقه خودشان هم کجاوه بودند. ایشان هم شام خوردند، ولی کجاوه خیلی حرکت دارد و زحمت و تکان می‌دهد. باری، اِلی صبح در حرکت بودیم. فی‌الجمله خواب ناراحتی در کجاوه نمودم و قبل از طلوع آفتاب، محمل‌ها را نگه داشتند و نماز صبح را حجاج خواندند [۷۵]، سوار شدیم.

### [منزل ذهبان در مسیر مدینه]

یوم سه‌شنبه، هشتم [ذی‌القعدة]، دو ساعت [و] نیم تقریباً از آفتاب گذشته، رسیدیم به منزل و اسم این منزل ذهبان<sup>۲</sup> است و آبادی در این نزدیکی معلوم نیست باشد، ولی چند چاه آبی هست که پول می‌گیرند به حجاج می‌دهند؛ ولی هندوانه الحمد لله هست به قیمت اعلی، ولیکن خیلی خسته هستیم.

۱. نسخه: اداء.

۲. کوهی است چهینه را به اسفل مروه، به ساحل میان جده و قدید و بین مروه و سقیا. (لغتنامه دهخدا).

خواستم بخوابم، از کثرت خستگی خوابم نبرد. شکر خدا که الحمد لله به این فیض عظمی که زیارت حضرت رسول باشد، ان شاء الله می‌رسیم. این خستگی و این زحمات، مطلبی نیست. و امروز هشت فرسنگ پیمودیم. بعد از صرف ناهار، فی‌الجمله خوابیدیم. یوم سه‌شنبه، هشتم ذی‌القعدة، تقریباً سه ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم؛ همه جا در سیر بودیم.

فی‌الجمله در بین راه، کجاوه بنده شکست؛ به یک طور مختصر بستیم، آمدیم در مغرب پیاده شدیم. ادای عشائین در بیابان نمودیم، سوار شدیم، حرکت کردیم. کربلایی محمد، امشب شام ما را در میان کجاوه داد، خوردیم، ولی امشب شب ماهتاب و شب باصفایی است. بسیار مصفاً است و شترها هم امشب از شب گذشته تندتر حرکت می‌نمایند.

خیلی با صفا است. یک بیابان پر شده است از صدای عرعر شتران. در واقع تماشایی است. خداوند خودش به همه مسلمانان قسمت فرماید. و این قافله ما تقریباً هزار نفر حجاج هستند از اعراب و ایران، ولی تقریباً هفتصد نفر ایرانی هستند. تمه [۷۶] اعراب، و تقریباً هفتصد یا هشتصد نفر شتر در زیر حمل حجاج است.

### اُكْظِيمَه، منزل بعدی

باری، نماز صبح را هم در میان بیابان خواندیم و دو ساعت از آفتاب گذشته، رسیدیم منزل و اسم منزل، اُكْظِيمَه<sup>۱</sup> است و هشت فرسنگ پیموده‌ایم و منزل که رسیدیم، آقای اسدالسلطنه قزوینی عقب مانده بودند، بعد از مدتی رسیدند. معلوم شد

---

۱. نقل از «داستان بار یافتگان»، ص ۷۸: «اُكْظِيمَه» بالتصغیر که تا «ذهبان» هفت فرسخ فاصله دارد و ما در ظرف پانزده ساعت طی کردیم. کَظِيمَه در واقع قصبه‌ای است که ده پانزده باب دکاکین و چندین خانه خشت و گلی دارد. هیزم و علوفه و نان و هندوانه و خربزه و لیمو و انواع آذوقه در آن جا بود. (میرسید احمد هدایتی/ به اهتمام سیدعلی قاضی عسکر؛ داستان بار یافتگان، نشر مشعر، چ ۴، سال ۱۳۸۴ ش).

که دیشب گذشته، شتر کجاوه ایشان در میان راه خوابیده است و ایشان عقب مانده‌اند تنها و چند نفر اعراب هم در خیال ایشان بوده‌اند،<sup>۱</sup> ولی خداوند خودش حفظ نموده است. باری، در این منزل، راه دوتا است: یکی راهی است که ما از سمت جدّه آمدیم. و یکی راهی است که از سمت مکه می‌آید و می‌روند به مدینه. و یک قافله هم در این جا دیدم که قبل از ما رسیده بودند که از سمت مدینه آمده‌اند، به سمت مکه می‌روند. ولی هوا هم امروز مثل دیروز باد گرم است؛ بد هوایی است. بعد از صرف چایی و نهار، فی‌الجمله خوابیدیم.

یوم چهارشنبه، نهم ذی‌القعدة، تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، اعراب حرکت کردند رفتند و قافله حجاج عجم‌ها ماندند. اجماعی نمودند، مقوم‌ها را جمع نمودند. مقوم‌ها [ها] کسانی هستند به قول اهل ایرانی، جلودار شترها. این‌ها هم جلودار شترها هستند و هم از جانب شریف مکه، رئیس قافله.

## اخذِ اخوه از حجاج

و حمله‌دارها جمع شدند؛ بعد از گفت‌وگوی زیاد، اظهار نمودند [۷۷] که این اعراب که جلو رفتند، عشیره در این نزدیکی هست؛ از این‌ها مطالبه اخوه<sup>۲</sup> خواهند نمود.

۱. یعنی قصد تعرض داشتند.

۲. اصطلاحی تنها مرتبط با حج نبود؛ اما بعدها تنها در خصوص حجاج به کار رفت. از جمله در سفرنامه مکه ظاهرالملک چنین آمده است: «در بین حرب و دولت قیصری، مبالغ زیادی به مشایخ، اولاد، اقوام و رؤسای طوایف می‌رسید. به اسم اخوه، تنخواه مطالبه گرفته و می‌گیرند و آن ۳۲ اخوه است که هریک دو قران و نیم می‌باشد. علاوه بر این چون اشتر و اشتربانان حصر به اینان دارد، بر حسب طمع خود کرایه زیاد می‌گیرند». گرفتن اخوه گاهی صورت غیر انسانی داشت؛ چنانچه در همین سفرنامه و سفرنامه میرزا عبد الغفار نجم الدوله آمده است. اعراب به‌طور ناحق، در طول مسیر، در هر شهر، گذر و پل، اخوه می‌گرفتند (سفرنامه میرزا نایب‌الایاله ص ۱۸۳ و ۲۷۲)؛ خصوصاً از ایرانی، رسم اخوه مثل جزیه گرفتن بود (سفرنامه میرزا علی اصفهانی ص ۱۹۹). نقل با اندکی تغییرات از: تاریخ حج‌گزاری ایرانیان؛ اسرا دوغان.

اخوه پولی است که عشایر اعراب بین‌الحرمین از حجاج عجم‌ها، هر نفری دو لیره می‌گیرند، ولی از اعراب نمی‌گیرند.

باری، از اعراب که مطالبه اخوه نمودند، یعنی به لفظ دیگر پول حراسه مطالبه می‌نمایند و این اعراب نمی‌دهند. محتمل است که زد و خوردی بین حضرات بشود؛ مبدا پای ما هم داخل بشود و نزد شریف مکه مسؤول شویم؛ چون عجم‌ها در جدّه توسط حمله‌دارها، اخوه خودشان را ردّ نموده‌اند و قبض دارند.

باری، به هر نحوی و هر زبانی بود، امروز را لنگ کردند، حرکت نکردند. شب را در کُطَیمه ماندیم و شب هم مجلس روضه [ای] حجاج تشکیل دادند<sup>۱</sup>، ولی از اول شب چند نفر از اعراب از جانب شیخ آن زمین، با اسلحه در دور زوآر گردش نمودند. الی صبح، جهت حراست حجاج و الی صبح، صدای برّه برّه در اطراف خیمه‌ها بلند بود. لفظ برّه در عربی، یعنی دور برو و بیابان برو.

باری، صبح را که یوم پنجشنبه، دهم است، بعد از صرف چایی و طبخ شام، تقریباً یک ساعت به ظهر مانده، حرکت کردیم. و چون این منزلی که در مقابل داریم، از قرار اظهار مقومین و حمله‌دارها خیلی دزدگاه<sup>۲</sup> و مخوف است، این است که زودتر از سایر روزها [۷۸] حرکت کردیم. الی عصر در سیریم.

و تمام این اراضی، این چند روزه ریگزار و نمکزار است و در کنار ساحل دریا، خطّ سیر ما می‌باشد و دریا در دست چپ ما واقع است که به سمت مدینه می‌رویم و تقریباً از جاده که در سیریم الی لب دریا، یک فرسنگ [و] نیم مسافت دارد.

---

۱. متن: دارند.

۲. جایی که دزدان پنهان شوند؛ جای دزدان؛ محلی که عبور و مرور در آن کم باشد و دزدان به آسانی در آن جا دستبرد بزنند یا کسی را لخت کنند. (فرهنگ لغت عمید).

## [رابوق، منزلی مخوف]

و عصر نزدیک غروب، پیاده شدیم؛ نماز خواندیم و فی‌الجمله پیاده راه رفتیم. مغرب شد؛ نماز مغرب و عشاء را هم خواندیم؛ بعد سوار شدیم. اذان صبح بود که رسیدیم به رابوق<sup>۱</sup> و نماز صبح را در رابوق رسیدیم، ولی امشب را اغلب در بین راه، عگام‌های حجّاج و حمله‌دارها، صدای برّه برّه را بلند نمودند و مشعل‌ها در میان قافله روشن نمودند و چند تیر تفنگ انداختند، ولی با وجود این مطلب، یک نفر که فی‌الجمله از قافله عقب مانده بود، با سنگ (سیارحتن؟) اطراف قافله که همیشه در این طور منازل مخوف و دزدگاه در اطراف مواظب هستند که هرکس عقب مانده باشد، فوراً او را مقتول نموده و اموال او را می‌برند، با سنگ سر آن شخص مجروح نموده.

و یک نفر دیگر از عگام‌های حجّاج که به فاصله پنجاه قدم عقب مانده بود، فوراً پنج شش نفر او را محاصره نموده و یک نفر با چوب به پای او زدند<sup>۲</sup> [۷۹] و یک نفر دیگر با قداره به بالای پیشانی زده و یک نفر دیگر با قداره به گردن او زده که یک‌باره قطع نماید؛ او گردن خود را کنار کشیده که نوک قداره به پشت گردن او خورده - که خودش اظهار نمود - و فرار نموده بود و زخم‌هایش را عیناً مشاهده نمودم. و یک نفر دیگر را خورجین او را از نصفه قطع نموده و برده بودند.

باری، این منزل خیلی مخوف و دزدگاه است و یک نفر از اهل طهران، دیشب گذشته از میان کجاوه هفتصد رویه در میان بسته بوده،<sup>۳</sup> افتاده بود و صبح که منزل رسیدیم، در میان چادرهای حجّاج جار زدند. یک خراسانی پیدا نموده بود، ردّ نمود.

۱. در منابع «رایغ» معرفی شده که شاید به دلیل لهجه مؤلف یا اصطلاح بومی آنجا، «رابوق» آورده شده است. در معجم جغرافی عربستان سعودی، قسم ثانی ص ۶۱۳ چنین آمده: «بلدة فیها إمارة یتبعها قرى من إمارات منطقة مكة المكرمة وسكانها العوانم من زبید وأحلاط کثیرون».

۲. در نسخه مخطوط، «زنده» مشهود است.

۳. به کمر بسته بوده.

## اشرحی در باب رابوق

اما این رابوق قصبه‌ای است و حکومت‌نشین است و بازار مختصری دارد، ولی خیلی کثیف است و از کسبه بازار و اهالی و فقرا، تمام یک خنجر بزرگی در کمر زده و بعضی‌ها هم تفنگ بسته بودند و آثار شقاوت از ناصیه همه پیدا است. و صبح بعد از رسیدن به منزل، شیخ رابوق که در واقع از جانب شریف، حکومت هم دارد در این قصبه، آمد به چادر حاج صالح حمله‌دار. گرچه خود حاج صالح، هنوز در جلد است، نیامده، ولی نایب از جانب خودش گذارده. و شیخ چایی خورد و تعداد نفوس حجّاج را تحقیق نمود از جهت حراسه که هر نفری را [۸۰] از حجّاج، ربع مجیدی<sup>۱</sup> می‌گیرند؛ یعنی در تمام منزل‌ها می‌گیرند. در واقع کرایه زمین است که فرود می‌آیند می‌گیرند و تعداد نفوس نمود، نوشت و رفت. و اعراب حجّاج که دیروز از کُطیمه از ما جلو رفته<sup>۲</sup> بودند، در رابوق لنگ نموده، به آنها رسیدیم.

## سه راهی رابوق

و در رابوق، راه مدینه سه شعبه می‌شود:

یکی راه جبل است که حایر می‌گویند. یکی راه سلطانیه، و یکی راه فرع؛ ولی راه

---

۱. مجیدی: نام سکه‌ای معادل پنج قران از نقره در عثمانی است، منسوب به سلطان عبدالمجید. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). قطعه‌ای از نقره و ارزش آن بیست قرش خالص است و به عبدالمجید از سلاطین عثمانی منسوب است و گویند: «ریال مجیدی». (از اقرب الموارد). مجیدی بر دو نوع است: مجیدی بزرگ و مجیدی کوچک و هر دو از سکه‌های نقره رایج در ترکیه و عراق است. مجیدی بزرگ به ارزش ۸۰ قرش و مجیدی کوچک به ارزش ۸۰ قرش رایج است. نصف مجیدی به ارزش ۴۰ قرش و ربع مجیدی به ارزش ۲۰ قرش نیز داشتند و مجیدی منسوب است به سلطان عبدالمجید (۱۸۶۱، ۱۸۲۳ م) که به سال ۱۸۳۹ م. عهده دار سلطنت گردید. (النقود العربیه، ص ۱۸۴).

۲. نسخه: + رفته.

سلطانیه از حیث آب و معبر - از قرار تقریر - بهتر است از راه جبل. با مقومین قرار چنین شد که از راه سلطانیه برویم.

### امستوره در شش فرسنگی رابوق، منزل بعدی]

باری، یوم جمعه، یازدهم شهر ذی القعدة، تقریباً سه ساعت به غروب مانده، از رابوق حرکت کردیم، ولی خیلی به زحمت چون می خواستند باز هم مقومین لنگ نمایند. عذرهای نامعقول می آوردند.

حجاج اجتماعی نمودند، حرکت کردند، ولی یکی از حمله دارها، حاج حسون نام، با حجاج خودش ماندند. تقریباً پانزده - بیست چادری بود و نماز مغرب را هم پیاده شدیم در میان بیابان خواندیم و بعد، شام را در میان کجاوه خوردیم. باری، تقریباً یک ساعت به اذان صبح مانده، رسیدیم به مستوره<sup>۱</sup>، فرود آمدیم. و [امروز] شش فرسنگ پیمودیم.

یوم شنبه، دوازدهم ذی القعدة، یک ساعت به اذان مانده، [۸۱] وارد به مستوره شدیم. و امروز خودم حال درستی ندارم؛ کسل هستم و تب نموده ام.

گمان من این است که از حرارت و صفرا باشد؛ چون گرمی هوا و حرارت آفتاب، تولید حرارت و صفرا می نماید لابد<sup>۲</sup>. باری، امروز را خوابیدم إلى موقع حرکت. تقریباً چهار ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم و هوا در شدت گرمی است و باد گرم هم می وزد.

۱. مستوره: قرية من قری زُبید من حرب بمنطقة رابغ فی إمارة مكة المكرمة (المعجم الجغرافی للبلاد العربية السعودية القسم الثانی ص ۱۱۵۲)

۲. نسخه: لا ید.



## ابتر شیخ و بئار احسانی، دو منزل دیگر

حرکت کردیم الی اذان صبح یوم یکشنبه، سیزدهم، رسیدیم به منزل بئر شیخ<sup>۱</sup>. و حال من امروز خیلی خراب‌تر و سنگین‌تر است؛ یکسره افتادم؛ به طوری که از دیروز صبح، غذا نخورده بودم و امروز هم هیچ میل به چیز خوردن ندارم و شب شدت نمود. عصر، قریب حرکت ما بود که یک نفر از حجّاج خراسانی‌ها، بیچاره فوت نمود.

و امروز شش فرسنگ پیمودیم.

یوم یکشنبه، سیزدهم، چهار ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم. از بئر شیخ به زحمتی در میان کجاوه نشستیم و حرکت کردیم. مغرب آمدیم پایین از جهت ادای عشاءین. بعد از خواندن عشاءین سوار شدیم. کربلایی محمد ملازم، شام آورد در میان کجاوه، نخوردم، میلم نبرد.

تقریباً سه ساعت [و] نیم از شب گذشته، رسیدیم به منزل بئار احسانی. و این منزل، خیلی مسافتش کم بود؛ تقریباً سه فرسنگ [و] نیم طی مسافت نمودیم.

---

۱. از ینبع الی مدینه منوره شش منزل مسافت است... منزل دویم: بئر شیخ ابراهیم است که از «قریه مسهله» هفده ساعت مسافت دارد. هشت ساعت که از مسهله دور می‌شوند، به دامنه کوه ملحیه می‌رسند که تقریباً هفت الی هشت ذرع مرتفع است و از دامنه کوهسار معروف «نصح» محسوب است که بین «ینبع» و «صفر» است و از اینجا تا منزل نه ساعت مسافت است که همه را باید از میان کوهستان عبور نمود که سنگلاخ زیاد هم در بین راه دارد، یک ساعت تقریباً به منزل مانده به «بئر سعید» می‌رسند که آن هم منزل است. از «مسهله» الی «بئر شیخ ابراهیم»، تمام این مسافت آب و آبدی ندارد و خار شتر بسیار دارد. و جبل صبح در پهلولی راه واقع شده و به تدریج عقب می‌ماند. و بئر مذکور چاهی است که عمقش پانزده ذرع و آبش شیرین و شیخ ابراهیم، قائم مقام حالیه ینبع، در آنجا احداث کرده است و خود شیخ مشارالیه مرد معقولی و خیلی با اهل حاج با سلوک است. [نقل از به سوی ام‌القری، ص ۲۹۶]

باری، فوراً خوابیدیم إلى صبح، ولی امروز الحمد لله فی الجمله حالتی بهتر است و سبکتر هستیم. در این منزل معلوم شد که بیچاره که دیروز در منزل بئر شیخ فوت شده بود، غسل درستی نداده‌اند و نماز بر او نکرده‌اند. [۸۲] در واقع، این راه، هنگامه‌ای است. خداوند قسمت نماید به طالبینش بیایند ببینند.<sup>۱</sup>

باری، عده [ای] از اعراب حربی رفتند جلو [ی] راه را بریدند از جهت گرفتن اِخوه. مقومین رفتند حضرات را دیدند، آمدند گفتند: قرار داده‌ایم که هر نفری یک مجیدی [و] نیم بدهیم. ولی امروز منزل ما در پای کوه واقع است و در ذیل کوه‌ها، درخت‌های جنگلی است و آب این منزل هم عیب ندارد؛ از سایر منازل بهتر است. یوم دوشنبه، چهاردهم ذی القعدة، تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم. طرفین خط راه ما، کوه‌هایی است، تمام از سنگ؛ فی الجمله که طی مسافت نمودیم، در ذیل یک کوهی اعراب حربی آمدند جلوی قافله را بریدند و بنا نمودند به شمردن قافله؛ سوای عکام‌ها هر نفری یک مجیدی گرفتند. معلوم شد که مقوم‌ها دروغ گفته بودند و خیال داشتند که از هر نفری، نیم مجیدی حیف میل نمایند.

### [به سمت شُقیه و مطالبه مکرر اِخوه از سوی اعراب بومی]

باری، گذشتیم، فی الجمله که طی طریق نمودیم. مجدداً یک عده دیگری از اعراب حربی مکمل آمدند مطالبه اِخوه نمودند. آن‌ها هم گرفتند، رفتند. مغرب شد؛ شترها را باز هم نگه داشتند. حجاج نماز خواندند. باز یک عده اعراب دیگر آمدند، مطالبه اِخوه نمودند و چند تیر تفنگ انداختند.

غرض، إلى ساعت شش از شب رفته، چند دفعه مکرراً آمدند جلو [۸۳] اِخوه

۱. متن نسخه: به ببینند.

گرفتند و بعد که منزل رسیدیم، بعد از فی الجمله توقفی، خوابیدیم. و اسم این منزل، شُفیه<sup>۱</sup> است و تقریباً چهار فرسنگ [و] نیم طی مسافت نمودیم. صبح از خواب برخاستیم؛ خواستند اول آفتاب حرکت نمایند، مجدداً گفتند: بعد از ظهر حرکت می‌نماییم.

و نقداً در این منزل عده دیگر از اعراب حربی آمده‌اند، مطالبه هر نفری پنج مجیدی پول اخوه می‌نمایند و هنوز مشغول گفت‌وگو هستند.

یوم سه‌شنبه، پانزدهم شهر ذی‌القعدة، تقریباً شش ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم و محل منزل ما طوری بود که چهار اطراف کوه بود و یک راه باریک مختصری داشت و بایستی عبور از آن نقطه بشود و خواستیم که عبور نماییم.

اعراب حربی در آنجا حاضر بودند؛ حجاج را یک یک می‌شمردند و پول اخوه را هم کم [و] زیاد نموده، گرفتند و تقریباً بیست [و] پنج نفر از اعراب حربی تفنگ‌دار، همراه ما آمدند که از قرار تقریر می‌آیند که ما را از حدود خاک خودشان ردّ نمایند. مقدار مختصری که راه آمدیم، عده [ای] از اعراب دیگر آمدند، مطالبه اخوه نمودند. آن‌ها هم گرفتند.

مقداری هم که طی مسافت نمودیم، یک مرتبه از کوهی که در روبه‌روی ما واقع بود، صدای شلیک تفنگ بلند شد؛ چند تیر رها نمودند. بعد از ساعتی، مجدداً مشغول شدند تا این که مقومین و حمله‌دارها [۸۴] که در عقب بودند، توسط شتر ذلول که شتری است [که] سرعت سیر او از سایر شترهای دیگر به درجات بیشتر است، راندند در جلوی قافله.

---

۱. نقل از فرهنگ اعلام جغرافیایی. تاریخی در حدیث و سیره پیامبر ﷺ ص ۲۴. امروزه میان مسافران و بومیان به نام «شفیه» مصغر «شفه» معروف است. بلادی محل آن را در ۳۴ کیلومتری بعد از مسجید تعیین کرده است. مسجید در راه شوسه مدینه به بدر قرار دارد.

بعد از مدتی، آن‌ها را هم رضا نمودند، حرکت کردیم؛ ولی امروز طریق ما، تمام از میان کوه‌ها است و ما از وسط کوه‌ها راه می‌رویم، ولی از پریروز، از میان کوه‌ها سربالا می‌آمدیم، امروز تمام راه‌ها را سراشیب می‌رویم. ولی کوه‌ها این‌جا برخلاف کوه‌های ایران است. درّه هیچ ندارد؛ بین کوه‌ها هر قدر که مسافت است، زمین مسطح است و کوه‌هایش هم از کوه‌های ایران کوچک‌تر است و لکن کوه‌های زیادی است و صل به یکدیگر و تمام از سنگ است، ولی قطره [ای] آب چشمه از این کوه‌ها جاری نیست. بیابان و کوهستان گرم بی‌آبی است. باری، شب را ساعت چهار، به منزل رسیدیم. بعد از صرف چایی خوابیدیم.

### اشمه‌ای در شقاوتِ اخوه بگیران در مسیر وطر]

مجدداً صبح از خواب برخاستیم. عده [ای] از اعراب آمدند از جهت پول اخوه. در واقع انسان که به این‌ها نگاه می‌کند، یک نوع از حیوان مخصوص ملاحظه می‌نماید. اشخاص لاغر و سیاه و باریک، ولی در شقاوت و خباثت، در تمام عالم نظیر ندارند. اسمی دارند که مسلمان‌اند،<sup>۱</sup> ولی اسلامی است که فقط اسم است [و] رسمیت ندارد. آدم کشتن نزد این‌ها، به قدر کشتن یک گوسفند، اهمیت بیشتر ندارد؛ بلکه کشتن خصوص [۸۵] طایفه شیعی را بر خود لازم می‌دانند.

و آب این منزل، با وجودی که دو سه چاه آب دارد، بسیار کم است. گرچه تمام منازل آب از چاه می‌کشیدند، ولی نسبتاً از این‌جا بیشتر است و تقریباً چهار فرسنگ مسافت این منزل بود و اسم این منزل وطر است. شب را خوابیدیم.

یوم چهارشنبه، شانزدهم شهر ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف

۱. متن نسخه = + و.

چایی خواستیم حرکت نماییم؛ اعراب نگذارند از جهت پول اخوه. رئیس قافله، محمد مقوم رفت که با شیخ اعراب، عمل خاوه<sup>۱</sup> را تمام نماید. و روز را تمام در منزل بودیم، خبری نشد. دو از شب گذشته، مقوم آمد. حجّاج اجماعی نمودند که بار نماییم<sup>۲</sup>، او قول داد که صبح بار می‌کنیم. باری، امشب را هم خوابیدیم.

### اماجرای حجّاج در منزل وطر از مزدوران خودی و زورگیری اعراب شقی<sup>۱</sup>

یوم پنجشنبه، هفدهم ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، حجّاج اجماع نمودند به حرکت. حمل‌ها را بستند، سوار شدیم. مقداری که طی مسافت نمودیم، جلوی قافله را اعراب حربی نگاه داشتند. معلوم شد که دیروز محمد مقوم رفته است عمل اخوه را با حضرات اعراب ختم نموده است.

مجدداً مقوم رفت و پولی که از جهت اخوه جمع نموده بودند، برد که بدهد. تقریباً سه ساعت حجّاج پیاده در میان آفتاب ایستادند و شترها در زیر بار ایستاده، در واقع [۸۶] خیلی به ما سخت گذشت. تمام حجّاج با حواس‌های پریشان و هرکس به حسب عقل خود حرفی می‌زند. بعضی می‌گویند: مراجعت به مگه نماییم، به مدینه نمی‌رویم. بعضی می‌ترسند بیچاره‌ها؛ چون وقت ضیق است، مباد به حج نرسند. بعضی گریه می‌نمایند.

بعد از سه ساعت، قافله راه افتاد. گفتند: اجازه آمده، حرکت کنید. مقدار جزئی که طی مسافت نمودیم، یک مرتبه از بالای کوه، چند تیر گلوله در جلوی قافله زدند و امر نمودند که قافله پایین بیایند. تمام آمدند پایین، خیمه هم نزدند. گفتند نیم‌ساعت

۱. اخوه دادن.

۲. متن نسخه: ثمانیم.

دیگر عمل می‌گذرد، می‌رویم. باری، همین‌طور الی غروب ماندیم. بعد از غروب، آدم آمد که این شیوخ شش نفرند؛ با دو نفر عمل نگذشته است.

باری، معلوم شد که امشب هم ماندنی هستیم، ولی به قدری حجّاج بیچاره مستأصل شده‌اند که بعضی مشغول گریه‌وزاری شدند. معلوم شد که حمله‌دارهای بی-انصاف نمی‌خواهند پول بدهند و مقوم‌های متقلب هم می‌خواهند زیادتر بگیرند که یک قدری خودشان حیف [و] میل نمایند.

باری، شب را هم در همان نقطه، چاه آبی بود، ماندند. تقریباً امروز نیم‌فرسنگ طی مسافت نمودیم و یک نفر از حجّاج در منزل وطرّ، از قافله عقب مانده و گم شده بود. دو نفر و سه نفر فرستادند دنبال او، پیدا نمودند. معلوم نیست که به مدینه رفته، یا در بین راه او را کشته‌اند. مطلب معلوم نیست!

[۸۷] یوم جمعه، هیجدهم ذی‌القعدة<sup>۱</sup>، صبح از خواب برخاستیم. حجّاج محض عدم اطمینان به حمله‌دار و مقوم، آمدند نزد آقای آقا سید حسن استرآبادی که این آقا با عده دیگر از حجّاج، خودشان بروند نزد شیوخ. بیچاره حجّاج، تمام با یک حال پریشانی که چون وقت ضیق است می‌ترسند به اعمال حجّ نرسند.

باری، آقا سید حسن به اتفاق چند نفر دیگر رفتند نزد شیوخ. تقریباً ظهر گذشته بود که آمدند در وقتی که تمام حجّاج حالت انتظاریه آن‌ها را دارند. باری، بعد از آمدن، اظهار داشتند که این شیوخ، هفت نفرند؛ با یکی از آن‌ها را قرار دادیم پنجاه لیره بدهیم؛ با یکی یکصد [و] هشتاد لیر[ه] و با یکی نهصد لیره.

باری، هرکدام را یک مقداری قرار داده بودند. یک مبلغ کلّی می‌شد. مشغول جمع شدن لیره از حجّاج شدند و قرار داده بودند که تا عصر اگر پول‌ها را نیاوردید، قافله

۱. در متن دستنویس، به اشتباه، شوال درج شده است.

را تیرباران می‌نماییم و چپاول می‌کنیم.

یک حالت ثانوی از برای حجّاج پیدا شد. خداوند می‌داند به حجّاج چه گذشت! بعضی از حجّاج بی‌انصاف هم دلشان نمی‌خواست پول بدهند و حمله‌دارهای بی-انصاف گفتند: دیناری ما نداریم، خود حجّاج بدهند.

باری، آقای آقا سید حسن، با عده دیگر مشغول جمع‌آوری لیره شدند و حساب نمودند هر نفری پنج لیره بدهند و اغلب حجّاج هم لیره نداشتند، روپیه کاغذی داشتند و روپیه هم اعراب حربی بر نمی‌داشتند. هنوز مشغول جمع‌آوری بودند که یک مرتبه از بالای کوهی که مشرف به حجّاج بود، صدای [۸۸] شلیک تفنگ به سمت حجّاج بلند شد. یک مرتبه بیچاره‌ها چنان به هم آمدند که دست از پا نشناختند و آقای داداش جستند میان خیمه به یک حال اضطرابی و آقای آقا سید حسن استرآبادی هم خود را انداختند میان خیمه ما؛ در صورتی که دوشک خود را جلوی روی خود گرفته که یعنی خود را از گلوله حفظ نماید؛ غفلت از این که گلوله به دوشک نگاه نمی‌کند؛ یعنی نه این که این مطلب را نمی‌داند، می‌داند، بلکه اضطراب این ترتیب را پیش می‌آورد. هیچ مسلمانی این طور گرفتار نشود!

باری، زن‌ها صدای شیون و ضجّه را بلند نمودند. از قراری که نقل کردند، یک زن بیچاره از حجّاج که بچه شیر می‌داد، شیر او خشک شد. باری، بعد از چند تیر انداختن ساکت شدند و آقایان مشغول جمع‌آوری لیره. بعد از ساعتی قدری جمع شد؛ عده [ای] بردند که مال بعضی از شیوخ‌ها را که کمتر بود، ردّ نمایند؛ آن کلی بماند تا تمام را جمع نمایند.

مجدداً بیچاره حجّاج، یک حالت غیر طبیعی پیدا نمودند و هرکس خیالی می‌نمود. بعضی خیال فرار کردن داشتند، و بعضی پول‌های خودشان زیر خاک دفن نمودند.

باری، تمام حجّاج، دست از جان [۱۸۹] و مال شستند. منتظر بودند که کی می آیند غارت نمایند و صدای شلیک تفنگ بلند شود. و اعراب حربی تفنگدار زیادی متدرّجاً وارد قافله شدند و قافله هم به طور تفرقه، خیمه و خرگاه زده اند و آقای آقا سید حسن بیچاه هم با یک عده از حجّاج، مشغول جمع آوری لیره از حجّاج است، ولی مردم بی-انصاف هم که دلشان نمی آمد لیره بدهند، و بعضی لیره که داشتند، گفتند هر لیره، شانزده و هفده روپیه می فروشیم؛ در صورتی که پانزده روپیه قیمت دارد و اعراب هم دور آقای آقا سید حسن را گرفته، متصل تهدید می نمایند، پول می خواهند.

الی دو ساعت به اذان مانده، پول جمع شد، ولی دویست لیره کسر داشت.

باری، ناچاراً آقای آقا سید حسن و ما و دو نفر دیگر از خودمان، قرب سه هزار روپیه کاغذی [ی] از خودمان دادیم، از مقومین لیره خریدیم، روی سایر لیره ها گذاردیم، تحویل اعراب نمودیم. بعد اجازه حرکت دادند، ولی خدا می داند به زوآر چه گذشت! ولی تمام حجّاج عازم بازگشتن شدند به مکه و می ترسیدند که به حج نرسند<sup>۱</sup>.

و نقل کردند که اعراب زیادی در جلوی قافله سر راه هستند، آن ها هم پول و لیره می خواهند، در صورتی که هیچ لیره در میان حجّاج نیست. مشغول بارکردن شدند تا زمان حرکت.

### **انصراف حجّاج از عزیمت به مدینه و تأکید مقومین بر ادامه مسیر**

یوم شنبه، نوزدهم، آفتاب طلوع نمود و حجّاج اجماع نمودند [۹۰] به حالت گریه که مراجعت به مکه نماییم. مقومین گفتند: نمی شود؛ راه امن است، باید به مدینه برویم.

۱. متن: برسند.



باری، به یک دل مضطرب و پر از خوف و بیم، سوار شدیم، حرکت به سمت مدینه نمودیم. همین که راه افتادیم، مجدداً از بالای کوه مُشرف به جادّه، صدای شلیک تفنگ بلند شد. باز دل رمیده حجّاج بیچاره از حال رفت و گفتند: عشیره دیگر [ی] از اعراب هستند، پول می‌خواهند.

حضرات مقومین و حمله‌دارها جلو رفتند؛ بعد از ساعتی، پولی دادند، راه افتادیم. چند قدمی که رفتیم، باز صدای تفنگ از بالای یک کوه دیگر بلند شد. باری، الی چهار ساعت از آفتاب رفته، نیم‌فرسنگ بیشتر طی مسافت نکردیم. سه - چهار نقطه از اطراف جاده که تمام کوه است، در دو طرف راه به ضرب گلوله پول از ما گرفتند. بعد گفتند: در جلو، یک عشیره بزرگ دیگری هست که پول کلی می‌خواهند.

### [عزم مجدد بازگشت به مکه]

مقومین و حمله‌دار به تنگ آمده، قضیه را از برای حجّاج نقل نمودند، گفتند: برمی‌گردیم به مکه، ولی شما به ما کاغذی بدهید که به میل خود مراجعت کردیم که نزد شریف مکه مسئولیتی از برای مقومین نباشد.

حجّاج قبول نمودند، عازم بازگشت شدیم. همین که شترها را به سمت مکه برگردانیدند [۹۱] صدای ضجّه و شیون از حجّاج بلند شد. صدای یا رسول الله و ناله و گریه در میان درّه پر شد. به طوری حالت گریه به مردم دست داد که به جمال‌های عرب بی‌انصاف حالت رقت دست داد و دعا می‌کردند.

تقریباً هزار قدمی که به سمت مکه مراجعت نمودیم، یک مرتبه قافله ایستاد. معلوم شد که یکی از شیوخ اعراب حربی که دیروز پول گرفته بود، مطلب را فهمیده، آمده جلوی قافله را نگاه داشته که نمی‌گذارم برگردید و یکصد [و] هشتاد لیره از پول‌های

دیروز، حق من بود، گرفتم، ردّ می‌کنم و تمام مصارف قافله را می‌دهم و خودم قافله را به مدینه می‌برم؛ در واقع این شیخ جوانمردی است. و مقومین و حمله‌دارها هم پشیمان شدند، دومرتبه سرقافله را برگردانیدند به سمت مدینه.

باری، آمدم تقریباً یک فرسنگ [و] نیم که طی مسافت نمودیم، منزل انداختند، ولی چهار طرف ما کوه است. از میان درّه که راه ما بود، خارج شدیم و این شیخی که جلوی قافله ما را گرفته برگرداند، آمد منزل ما و جناب آقای آقا سید حسن استرآبادی، چایی خورد و دلداری داد و نزد شیخ صاحب این زمین، میهمان بود، رفت منزل او.

### اهمکاری سید وهابی با حجّاج ایرانی]

عصر به اتفاق شیخ صاحب زمین آمدند نزد آقای آقا سید حسن و این شیخ زمین، سید است و چپی عگال سبز بر سر دارد و از جمله وهابی‌ها است [۹۲] و سایرین خیلی از او احترام می‌نمودند.

و او اظهار نمود که: چرا از این راه آمدید؟ چند سال است که قافله حجّاج از این راه نیامدند. باری، به آقای آقا سید حسن رسانیدند که این سید خیلی محترم است و خیل او بشوید، او بیاید شما را به مدینه برساند. آقا دست به دامان او زد و بعضی از حجّاج هم معاونت نمودند؛ قبول نمود که: همراه شما می‌آیم.

باری، شیخ سابق که جلوی قافله را برگردانید و همراهی نموده، او خداحافظ نموده، با چند نفر از تفنگچی‌های خودش رفت و بار کردیم، غروب راه افتادیم، ولی شیخ سید هم با ما نیامد، فقط سفارشی به بعضی نمود. قدری که راه رفتیم، تاریک شد؛ باز از سمت کوهی صدای شلیک تفنگ بلند شد.

## ارسیدن به بئر درویش پس از چهار روز<sup>۱</sup>

غرض، الی صبح یکشنبه، بیستم که به منزل بئر درویش<sup>۱</sup> رسیدیم، پنج - شش جا هم پول گرفتند.

از آن منزلی که اسم او وطر بود الی این جا، یک منزل بود. چهار روزه آمدیم که سه روز لنگ ما در این بین‌ها شد و متجاوز از ده نقطه پول گرفتند با آن نقطه که سه روز سرگردان شدیم، با آن تفصیل زیاد. و از منزل وطر الی این منزل بئر درویش، هفت فرسنگ طی مسافت نموده‌ایم. الحمد لله راحت شدیم. در واقع این منزل، آتش بود از برای حجاج و از میان آتش عبور نمودند.

[۹۳] یوم یکشنبه، بیستم، تقریباً سه ساعت به غروب مانده، از منزل بئر درویش حرکت کردیم و قدری هم لیره از میان حجاج جمع نمودند از جهت یک عشیره از اعراب که در بین راه هستند.

همه جا آمدیم، تقریباً نیم‌ساعت به غروب مانده، رسیدیم به کوهی که طرفین جاده کوه بود و جاده از بین دو کوه می‌گذشت؛ یک‌مرتبه صدای تفنگ از بالای کوه بلند شد. قافله ایستاد؛ پول می‌خواستند.

الی نیم‌ساعت از شب گذشته، سرگردان شدیم. قدری پول دادند، خلاص شدیم، راه افتادیم. تقریباً یک ساعت و نیم از شب گذشته، یک مرتبه از بالای کوهی صدای شلیک بلند شد؛ قافله ایستادند. بعد از مدتی دیدم یک قافله از سمت مدینه می‌آید،

---

۱. امروز چهارشنبه بیست و نهم محرم، مطابق «بیست و دوم میزان»، اول طلوعه فجر به منزل رسیده، پیاده شدیم. این منزلگاه موسوم به «بئر درویش» است، به مناسبت چاهی که در این جاست، و کفایت از شرب و مصارف تمام قافله می‌نماید. علائم و آثار آبادانی دیده نشد. هوا نسبت به هوای «مدینه» خنک‌تر بود. (نقل از داستان باریافتگان، ص ۲۱۳)؛ در این محل قبایل «احامده» و «رخله» (به کسر راء و فتح حاء) زندگی می‌کنند. (به نقل از سفرنامه حجاز: محمد لیبب بتنونی مصری، ترجمه هادی انصاری، ص ۳۴۰).

ولی خیلی [به] سرعت؛ چون شب تاریک بود، نمی‌شناختم. از هرکسی می‌پرسیدیم شما اهل کجا هستید، مراجعت از مدینه می‌نمایید، هیچ‌کس جواب نمی‌داد. بعد شخصی گفت: قافله خودمان است، برمی‌گردند. در جلو، اعراب حربی راه گرفتند، فرار می‌نمایند. قافله بعد، شترهای ما را هم مراجعت دادند، ولی به چه حال! خیلی سرعت قافله درهم ریختند؛ شلوغ<sup>۱</sup> شد و چنان مهمهمه در میان قافله پیچید که حدّ وصف ندارد. خیلی سرعت می‌رانند شترها را. زن‌ها گریه می‌نمایند. بعضی هم از بالای شتر خود را به زیر انداختند، فرار نمودند؛ چون می‌ترسیدند اعراب بریزند از دنبال، قافله را چپاول نمایند و گلوله بزنند.

[۹۴] و خودم هم کفش‌های خودم را در میان کجاوه پوشیدم و خیلی مواظب خودم بودم. مستعداً این شدم که هر وقت اعراب ریختند، فوراً خودم را از کجاوه بیندازم، فرار نمایم. باری، به همان حال پریشان، مقداری که طی مسافت نمودند، بعد قافله ایستاد و بعد از اندکی توقف، اعراب حربی رسیدند؛ با مقوم ما بد گفتند که چرا مراجعت نمودید؟ ما کاری با شما نداریم؛ قدری پول می‌خواهیم.

باری، زبان الکن است در وضع و ترتیبات که چه بر سر ما آمده، بگویم و بنویسم! بعد از گرفتن پول، مراجعت نمودیم. باری، الی صبح، چند دفعه دیگر از ما در بین راه پول گرفتند و تفنگ انداختند.

### [مسجد شجره و ختم شرّ زورگیران]

صبح، تقریباً دو ساعت از آفتاب که شد، یوم دوشنبه بیست [و] یکم رسیدیم به مسجد شجره<sup>۲</sup> که در سمت دست راست جاده واقع است و قدری هم اشجار و سبزی

۱. متن نسخه: شلوق. البته در تمام متن، به همین شکل نگاشته شده که اصلاح گردیده است.

۲. فاکهی آورده است: از جمله مساجدی که نماز خواندن در آنها مستحب است و از آثار رسول خدا ﷺ ←

در دور مسجد واقع است.

باری، در آنجا پیاده نشدیم؛ آمدیم و کوه‌های زیادی در طرفین جاده واقع است و خود مدینه در گودال واقع است و کوه مستطیلی در بالای سر شهر واقع است. بعد از تحقیق، معلوم شد که کوه اُخْد است.

باری، تقریباً پنج ساعت از روز گذشته، رسیدیم به شهر. وارد شدیم، [۹۵] از میان شهر عبور کردیم الی آخر شهر. حاج صالح حمله‌دار که بعد از ما از جدّه از راه رابوق آمده، آمد جلو اظهار کرد که از جهت شما منزل گرفته‌ام و اعراب بحرین و حجاج ایرانی که در حمل حاج حسون بودند، از راه رابوق از آن‌ها جدا شده بودیم و آن‌ها از راه دیگر، سه روز قبل از ما وارد شده بودند.

---

→ به شمار می‌آید، مسجدی است که آن را «مسجد شجره» می‌نامند. این مسجد در قسمت بالای مکه، در پشت دار منارة البیضاء، در کنار کوه و در برابر حجون، مقابل مسجدالخرّس (مسجد الجن) است. در آنجا درختی بوده که رسول خدا ﷺ آن را صدا کرده و درخت از جای خود حرکت کرده، نزد آن حضرت آمده است. وی سپس پنج روایت درباره این معجزه پیامبر ﷺ در محل مسجد مزبور نقل کرده است. (اخبار مکه، فاکهی، ج ۴، ص ۳۰ - ۲۷)

در یکی از این روایات آمده است که پیامبر رُکّنه، بن عبدیزید بن هاشم را به اسلام دعوت کرد. او گفت: ایمان نخواهم آورد تا درخت را صدا کنی و آن نزد تو آید! حضرت رو به درخت کرده، فرمودند: به اذن خداوند نزد من آی، و درخت نزد آن حضرت آمد! ازرقی هم از مسجد شجره یاد کرده و نوشته است که آن مسجد در برابر مسجدالجن است. آن‌گاه اشارتی به معجزه حضرت رسول ﷺ در آنجا کرده است. (اخبار مکه، ازرقی، ج ۲، ص ۲۰۱)؛ عبدالله غازی نوشته است: این همان مسجد الحوطه است که پشت مسجد الجن در سمت معابده قرار دارد. (افاده الانام، ج ۲، ص ۴۰). سه مسجد با این نام شهرت دارد: نخست مسجد شجره در مدینه که میقات است؛ دوم مسجد شجره در داخل مکه نزدیک پل سلیمانیه؛ سوم مسجدی با همین نام که در منطقه خُذیبیه در نزدیکی مکه بوده است. نام این منطقه برگرفته از درخت حذباء است؛ همان درختی که عمر دستور قطع آن را داد. این منطقه در ۲۴ کیلومتری غرب مسجدالحرام است و در حال حاضر به آن «شُمُیسی» گفته میشود.

آمدند جلو با ما دیدنی نمودند و خیلی از سلامتی ما خوشحال شدند و اظهار نمودند که: ما آمدیم دیدیم شما نیامدید، مشوئش شدیم و از برای شریف مگه تلفون نمودیم. او جواب داده به شریف مدینه و عسکر و توپ<sup>۱</sup> معین نموده بیایند دنبال شما، و اگر امروز نمی‌آمدید، دنبال شما عسکر و توپ می‌آمد.

باری، آمدیم منزل و عده حاجاجی که با حاج حسون آمده بودند، قدری از آن‌ها در همان منزلی که ما منزل نمودیم، در آن‌جا منزل داشتند و دیدیم مشغول رفتن هستند. حرکت نمودند و اعراب هم فردا حرکت می‌نمایند و آن یک نفر حاجی از قافله ما که در بین راه گم شده بود، در سه روز قبل وارد به مدینه شده از بیراهه، ولی ده لیره در جیب خودش پول داشته، اعراب حربی در بین از دست او گرفته‌اند.

### [توفیق زیارت پیغمبر ﷺ و ائمه بقیع ﷺ]

غرض، رفتیم حمام؛ عصر را رفتیم به زیارت حضرت [۹۶] پیغمبر ﷺ. از زیارت بازگشتیم و زخم‌های دل خود را در حرم مطهر پیغمبر ﷺ و ائمه بقیع ﷺ مرهم گذاردیم. شب را مراجعت به منزل نمودیم، استراحت نمودیم.

صبح یوم سه‌شنبه، بیست [و] دوم ذی‌القعدة، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل ما، نزد آقای آقا سید حسن استرآبادی و اجماعی نمودند و حاج صالح هم آمد مشغول صحبت شدند از جهت ترتیبات رفتن به مگه. بعد از رفتن آقایان، رفتیم به حرم؛ بعد رفتیم به بازار از جهت خرید لوازمات راه، مراجعت به منزل نمودیم و عصر را در خدمت آقای آقا سید حسن و آقای اخوی و بعضی از حجّاج که تقریباً سی نفر بودند، پنج گاری کرایه کردیم، رفتیم به زیارت شهدای اُحد.

۱. در نسخه، «توپ» دیده می‌شود.

## [زیارت شهدای احد]

در واقع عجب جای باصفایی است! خصوصاً روضه منوره حضرت حمزه سیدالشهداء، ولی خود شهر نیم‌فرسنگ مسافت دارد و قبور شهدای احد، در تحت کوه احد اتفاق افتاده و در بین راه، بعضی از نخلستان‌های خوبی است. باری، عصر مراجعت به منزل نمودیم. شب را حاج صالح آمده منزل، تمه و جه حمله‌داری او که باقی بود، گرفت. بعد شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم چهارشنبه، بیست [و] سوم ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم و گوسفندی [۹۷] آقای داداش نذر داشتند، خریدند، قربانی نمودند. بعد رفتیم منزل حاج صالح از جهت حرکت که بنا هست امروز بعد از ظهر حرکت کنیم. بعد از گفت‌وگوی زیاد، معلوم شد به واسطه فراهم نیامدن کارهای حاج صالح، فردا حرکت می‌نماییم با عده [ای] از حجّاج هندی‌ها.

## [دستور استرداد پول حجّاج از طرف شریف مکه]

و امروز هم تلگراف از شریف مکه جهت حاکم مدینه آمد که البته پولی که از حجّاج در بین راه گرفته‌اند، به آن‌ها تمام را ردّ کنید.

چون حاکم مدینه، قضیه قافله را به شریف مکه اطلاع داده بود و حکومت این‌جا فرستاده از تجّار پول قرض نماید، پول حجّاج را بدهد، ولی تجّار، پول حاضر نداشتند. قرار شده است که در مکه عوض دهند.

این مطلب، از قرار قول یکی از تجّاری است که حاکم نزد او فرستاده بود، از جهت گرفتن پول؛ الخبر یحتمل الصدق و الکذب.

## [توصیف شهر مدینه و حرم نبوی ﷺ]

باری، این شهر مدینه، شهر کوچکی است، ولی آباد است و خیلی خوش آب‌وهوا می‌باشد و دو خیابان قشنگ دارد که من دیدم؛ ولی از قرار تقریر اهالی، از جنگی که

فخری پاشا در چند سال قبل نموده و خیلی قتل و غارت نموده، خراب شده و قبل از جنگ، هفتاد هزار نفر عده نفوس اهالی بوده، ولی حالیه، خیلی کمتر از این میزان است. و عمارات خرابی دیروز در بیرون شهر دیده شد که در زمان جنگ خراب نموده‌اند و دالّ بر آبادی سابق شهر می‌باشد، ولی حرم حضرت پیغمبر [ص] بسیار بزرگ و با روح است.

[۹۸] بنای حرم و مسجد حضرت پیغمبر، برخلاف سایر حرم [ها] و رواق‌های سایر از مشاهده مشرفه است. حرم و مسجد را یکی نموده‌اند؛ فقط حرم و مسجد را که وصل به ضریح حضرت است، یکصد [و] شصت ستون سنگی در وسط دارد و متجاوز از یکصد ستون سنگی هم در طرفین و روبه‌روی حرم و اطراف صحن مبارک است.

در واقع خیلی باصفا و دیدنی است و روح انسان تازه می‌شود وقتی که داخل می‌شود. و خدّام و زیارت‌نامه‌خوان زیاد دارد، ولی عده [ای] هستند که معروف‌اند به خواجه‌های حرم؛ خیلی خوش لباس، به نحو دیگری است لباس‌های آن‌ها و عمامه‌های آن‌ها، و بلندقد و سیاه‌چرده هستند و یک قدرت فوق‌العاده دارند نسبت به دیگران.

دیشب را که رفتم به حرم، دیدم در یک سمت از صحن مبارک، صدای چوب می‌آید؛ رفتم دیدم کسی را انداخته‌اند خواجه‌های<sup>۱</sup> حرم، چوب می‌زنند. پرسیدم علت را، گفتند: از حرم پیغمبر ﷺ دزدی نموده است. از همه حیث منظم و مرتب است.

### [غربت بقیع]

ولی بقیع در بیرون شهر مدینه واقع است؛ وصل به دروازه شهر است و محصوره است.

۱. متن نسخه: خواجه‌های.



بقعه مطهره چهار امام علیهم‌السلام و بیت الأحزان حضرت فاطمه علیها‌السلام و قبر ابراهیم، پسر پیغمبر و عمات و زوجات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قبور مخالفین، تمام در بقیع در جنب یکدیگر است و قبر أم‌البینین، مادر حضرت عباس علیه‌السلام، وصل به بقیع در محصوره [۹۹] دیگر است، ولی افسوس، تمام غریب‌اند؛ مطابق شئونات هریک از بقعه و بارگاه و زیارت رفتار نشده و نمی‌شود. باری، بعد از ظهر رفتیم به حرم. شب را بعد از زیارت، حجّاج مجلس روضه در بقیع ترتیب دادند. بعد از روضه آمدیم منزل، خوابیدیم.

یوم پنجشنبه، بیست و چهارم ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم به حرم مطهر حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به بقیع. بعد از زیارت، آمدیم منزل، ولی در راه منزل، راه را گم کردم؛ چون کوچه‌های باریک و ضیقی دارد؛ به اندک غفلتی، انسان گم می‌نماید.

و کوچه‌های خیلی کثیف دارد و خود شهر مدینه، چند قلعه وصل به یکدیگر است و مابین خانه‌ها [ها] که قبل از جنگ دائر بوده الی شام، در بیرون شهر است و عمارات عالیه دارد، ولی حالیه به واسطه نداشتن ذوغال و متصل نبودن خط آهن در بین راه به یکدیگر، کار نمی‌کند و اعراب خط یمن را خراب نموده‌اند.

و اغلب مستخدمین این شهر از نوع مملوکین هستند و باغات خوبی در میان شهر و بیرون شهر است که سبزی‌کاری می‌نمایند و اغلب و اکثر میوه شهر، خرما می‌باشد.



## درسیرمکه وانجام اعمال حج

### [بازگشت از راه غائر]

باری، عصر را قرب چهار ساعت به غروب مانده، شتر آوردند که حرکت کنیم،  
إلی دو ساعت به غروب مانده، معطل و سرگردان شدیم. دو ساعت به غروب مانده  
سوار شدیم إلی در دروازه شهر.

تقریباً در دو - سه نقطه [۱۰۰] ما را نگه داشتند و حجّاج را شماره نمودند. هر  
نفری ربع مجیدی که به حساب پول ایران، دو قران باشد، گرفتند؛ از شهر خارج  
شدیم، ولی نه از راه سلطانی که آمده بودیم؛ از راه غائر آمدیم. این راه غائر سخت تر  
است، ولی اعراب حربی او از قرار تقریر، بهتر است و کم تر هستند.

باری، که از دروازه شهر خارج شدیم، تقریباً قریب نیم فرسنگ راه را از میان باغات

---

۱. در حدیث قافله‌ها ص ۲۰۲ چنین آمده است: «مسافری را تماماً پیاده کردند و شترها را در یک قطار ردیف  
نمودند. این کوه موسوم به «جبل‌غایر» است و به همین مناسبت این راه از مکه به مدینه را «طریق‌غایر»  
می‌گویند. معابر کوه غایر نه فقط تنگ و پست و بلند و پیچ در پیچ است بلکه آن قدر سنگلاخ و پرتگاه دارد و  
آن قدر طولانی است که جان مسافر را به لب می‌رساند. تا صبح ما و تمام مسافری پیاده می‌رفتیم و در هر  
قدمی شترهای افتاده و نیمه‌جان و یا تلف شده در کنار راه می‌دیدیم...».

و نخلستان شهر عبور نمودیم. مغرب که شد، پایین آمدیم، نماز مغرب را خواندیم، حرکت کردیم. از اول شب الی آخر شب، صدای برّه برّه عکام‌ها و جمّال‌ها بلند بود. دزد زیادی خود را به قافله می‌زدند و اسباب وحشت قافله بودند.

### مسجد شجره و نیت احرام در راه بازگشت

باری، نیم ساعت، شاید قدی هم بیشتر از شب گذشته بود، رسیدیم به مقابل مسجد شجره که احرام‌گاه و میقات‌گاه است؛ چون از مدینه به صیغه نذر مُحَرَّم شده بودیم، ولی مقابل مسجد شجره که رسیدیم، خبر نمودند؛ دو مرتبه تجدید نیت نمودیم و تلبیه گفتیم و مسجد شجره در سر راه سلطانی واقع است که ما آمدیم و در این جا در مقابل او باید احرام بست.

### بئر ماشیه، توقفگاهی دیگر

باری، صبح را تقریباً رسیدیم به منزل نیم‌ساعت از آفتاب گذشته بود و اسم این منزل، بئر ماشیه است. منزل که رسیدیم، معلوم شد که دیشب با وجود این همه مواظبت، هزار [و] صد رویه یک نفر از اهل طهران را از میان بار برده‌اند و یک‌بار برنج و بعضی از لباس و خورد [و] ریز [۱۰۱] آن‌ها را با بار از میان قافله برده‌اند. و یک شیخ دیگر را از اهل نجف که حاج شیخ عباسعلی نام دارد، یک خزی داشته است، در وسط قافله، ده نفر ریختند سر او، با قداره به بالای پیشانی او زده و با چوب به سر و مغز بیچاره، گرفتند تمام اَحْمال و اَثقال او را از میان بار، با احرام که در برداشته، بردند.

و پیشانی آن بیچاره خون زیادی آمده بود و عریان کرده بودند، که یک نفر یک ساتر به او داده بود که خود را حفظ کند.

باری، به زحمت زیاد وارد منزل شدیم، به یک حالت پریشانی. و چند نفر دیگر را اسباب زحمت‌شان شده بودند و زخم زده بودند و از قرار تقریر، اِلی دو - سه منزل دیگر راه شلوغ<sup>۱</sup> است و دزد زیادی دارد. و امروز هفت فرسنگ پیمودیم.

یوم جمعه بیست [و] پنجم ذی‌القعدة، تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، از منزل بئر ماشیه حرکت کردیم. مسافت خیلی کمی که طی نمودیم، یک مرتبه از کوهی که روبه‌رو بود، صدای شلیک تفنگ بلند شد. اعراب حربی بودند، پول می‌خواستند. تقریباً یک ساعت [و] نیم در میان آفتاب با سر برهنه، تمام حجّاج ایستادند تا این‌که مقومین و حمله‌دارها رفتند، پولی که می‌خواستند دادند، بعد حرکت کردیم، ولی به سمت جاده فرع، قافله را بردند که از آن‌جا بروند.

### ادامه مسیر باز هم از غائر [

مقدار خیلی کمی که طی مسافت نمودند، دو مرتبه از برای مقومین تجدید رأی حاصل شد؛ بنا شد که باز هم از راه غائر [۱۰۲] بروند. سر شترها را برگردانیدند به سمت راه غائر؛ چون از این منزل، راه دو تا می‌شود: یکی به سمت غائر و یکی به سمت فرع می‌رود، و راه غائر در بین راه سلطانی و فرع واقع است.

باری، به سمت غائر روانه شدیم. مغرب شد، رسیدیم به رشته‌کوهی که بایست از میان آن کوه‌ها عبور نماییم. همین‌که وارد در میان کوه‌ها شدیم و طرفین جاده هم کوه است که ما باید از میان درّه عبور نماییم، یک مرتبه صدای برّه برّه عکّام‌ها و حمله‌دارها بلند شد و سارقین زیادی از اطراف به قافله هجوم آوردند.

متصل صدای برّه برّه از جلو و عقب و طرفین قافله بلند بود و تقریباً اِلی صبح،

۱. نسخه: شلوق.

قرب دویست تفنگ انداختند در میان قافله، چون در میان قافله، قرب ده پانزده نفر تفنگ‌دار هستند، با وجود این مطلب، هجوم سارقین از اطراف زیادتر شد. یک‌مرتبه صدا از عقب قافله بلند شد که بایستید. چند کجاوه با شکاف از عقب قافله با حاجیان و شتران او، سارقین بردند.

عده [ای] از تفنگداران قافله با عده [ای] از پیادگان رفتند عقب قافله و قافله هم ایستاد. باری، بعد از ساعتی، قافله راه افتاد؛ باز مجدداً صدا بلند شد که چند کجاوه و شکاف دیگر را بردند.

### اسطحه غائر، منزلی در هشت فرسنگی بئر ماشیه

باری، الی صبح، صدای قیل [و] قال «برندند! کشتند!» از میان قافله بلند بود و اهل قافله، بیچاره‌ها تمام از خوف، [۱۰۳] دلشان می‌لرزید. تقریباً دو ساعت از آفتاب گذشته بود، رسیدیم منزل و اسم این منزل را سطحه غایر می‌گویند. و تقریباً هشت فرسنگ پیموده‌ایم.

بعد از رسیدن [به] منزل، معلوم شد که کجاوه و شکاف‌هایی که دیشب برده بودند، خورد [و] ریز آن‌ها را گرفته و چند نفر از حجاج کجاوه و شکاف‌ها را زخم زده، سر داده بودند.

باری، عده زخم‌داران دیشب، سه - چهار نفر می‌شد و قرار شد که امروز زودتر حرکت نمایند و این دو - سه منزل که شلوغ است، روز حرکت نمایند.

این قدر این سارقین بی‌حیا و بی‌شرم بودند که دیشب چند نفر از آن‌ها با قافله آشکار راه می‌آمدند. مردم که صدا می‌زدند بروید، می‌گفتند: خانه خودمان و زمین خودمان است، راه می‌رویم.

## ادامه مسیر به سمت شقیه، صعوبت راه و قتل چند حاجی]

باری، یوم شنبه، بیست [و] ششم، قرب شش ساعت به غروب مانده، از منزل سطحه غایر حرکت کردیم، ولی بایست از منزل یک فرسنگ پیاده طی مسافت نماییم؛ چون راه سرازیر می‌رود و خیلی سخت و از میان درّه بایست یک شتر - یک شتر عبور نماید.

راه افتادیم، تمام حجّاج از زن و مرد پیاده راه افتادند؛ وارد درّه شدیم. در واقع راه صعوبی است؛ خیلی به سختی طی مسافت نمودیم. تقریباً دو ساعت پیاده رفتیم تا این‌که رسیدیم به پایین کوه، ولی در میان راه، شکاف‌های زیادی [۱۰۴] و شترهای کثیری در میان درّه افتاده و شکسته و مرده بودند. همین، دلیل بر کثرت سختی راه است، ولی الحمد لله از قافله ما، به کسی زحمتی نرسید و شتری سقط نشد.

واقعاً اگر این قطعه از راه را شب می‌رفتیم، مسلماً شترهای زیادی سقط می‌شد و زحمت کثی به حجّاج می‌رسید و سارقین هم لابتاً خیلی از خود حجّاج و مالشان تلف می‌نمودند. و چیزی که در این قطعه از راه، اسباب پریشانی ما شد، این بود:

در بین درّه که رسیدیم، دیدیم عده [ای] از حجّاج جلو نشسته‌اند. آن‌ها اظهار کردند که یک نفر از حجّاجی که در چهار روز قبل که در حمل حاج حسّون حمله‌دار بودند و حرکت نموده بودند، در این‌جا کشته‌اند، زیر خاک نموده‌اند، در کنار جاده.

نشان دادند، رفتیم مشاهده نمودیم. دیدم یک بیچاره را زیر خاک نموده‌اند؛ مختصری از خاک روی او ریخته‌اند و پاهای او و ران‌های او و سینه او نمایان است و لباس احرام هم دربر دارد و باد و ورم نموده است و خیلی کلفت شده است و آفتاب، پوست بدن او را سوزانیده. یک حال رقت و افسردگی از برای من دست داد و تکلیف

شرعی هم گردنم وارد آمد، ولی خیلی اوقاتم تلخ شد از اشخاصی که می‌بینند این بیچاره را با این حال و نشسته‌اند، هیچ [۱۰۵] در خیال نیستند.

باری، حاج حسین نامی که اصلاً از اهل ایران است و سال‌ها است در حجاز وطن نموده و از جانب شریف مکه با قافله ما به مدینه آمده بود، او رسید؛ التماس به او نمودم که کسی را و [۱] دار نما قبری ترتیب بدهد و پول او را من می‌دهم.

خیلی سفارش به او نمودم و پولی هم دادم، چون بیشتر از این قدرت نداشتم که خودم بایستم، و قافله هم در حرکت بودند. باری، بعد از مدتی، حاج حسین آمد اظهار نمود که ایستادم دو نفر را گذاردم قبری ترتیب دادند و شخصی هم از حجّاج نماز به او خواند، دفن نمودیم.

خیلی خوشوقت شدم، ولی فراموش کردم که به او بگویم عوض غسل، تیممی به او بدهند و او هم نقل نمود که بیچاره را با سنگ، سر او را کوبیده بودند. باری، آمدیم در میان دره دیگری رسیدیم. دیدیم دو نفر دیگر را کشته‌اند، در شکاف کوهی گذارده‌اند، ولی روی آن‌ها را با حصیر و سنگ و ریگ پوشانیده بودند. معلوم نشد که این‌ها از کدام قافله بودند.

باری، گذشتیم، رسیدیم پایین کوه. سوار شدیم، حرکت کردیم. تقریباً یک ساعت از شب گذشت، از کوهی که مقابل بود، صدای تفنگ بلند شد، معلوم شد که اعراب حربی هستند، پول می‌خواهند. رفتند مقومین پول دادند، گذشتیم، ولی امشب را [۱۰۶] قافله فی‌الجمله نظمی دارد. به سعی حاج صالح حمله‌دار، مشاعل چندی در جلوی قافله و عقب و میان قافله روشن نموده‌اند و الحمد لله دزد و سارقى هم معلوم نشد. قرب شش ساعت از شب گذشته، رسیدیم به شُفیه.

تقریباً پنج فرسنگ پیموده‌ایم، و این منزل، همان منزلی است که زمان آمدن از راه



سلطانی، به مدینه می‌رفتیم و از این منزل رفتیم به وَطْر. اعراب حربی ما را محاصره نمودند و پول زیاد گرفتند و در معرض تلف بودیم و از بیراهه راه غایر آمدیم، به این منزل ورود نمودیم. باری، بعد از صرف چایی، الی صبح خوابیدیم.

یوم یکشنبه، بیست [و] هفتم ذی‌القعدة، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و خواب، تقریباً بعد از ظهر، پنج ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم. همه جا آمدیم و راه ما از میان درّه می‌باشد که طرفین، کوه‌های بلندی است تمام از سنگ، ولی امروز چند قطعه زمین مزروع دیده شد.

از جلّه الی مدینه و از مدینه الی این‌جا، زمین مزروعی در بین راه، چندانی دیده نشده بود، مگر امروز که چند قطعه دیده شد. همه جا آمدیم، تقریباً قرب سه ساعت از شب گذشته، از کوه‌ها خارج شدیم؛ ولی یک‌مرتبه صدای شلیک تفنگ بلند شد. اعراب حربی، جلو را [۱۰۷] گرفته بودند. بعد، مقومین رفتند، پولی دادند حرکت کردیم.

### ادامه مسیر و بئار ابن حسانی

قرب پنج ساعت [و] نیم از شب گذشته، رسیدیم به منزل بئار ابن حسانی. بعد از صرف چایی خوابیدیم.

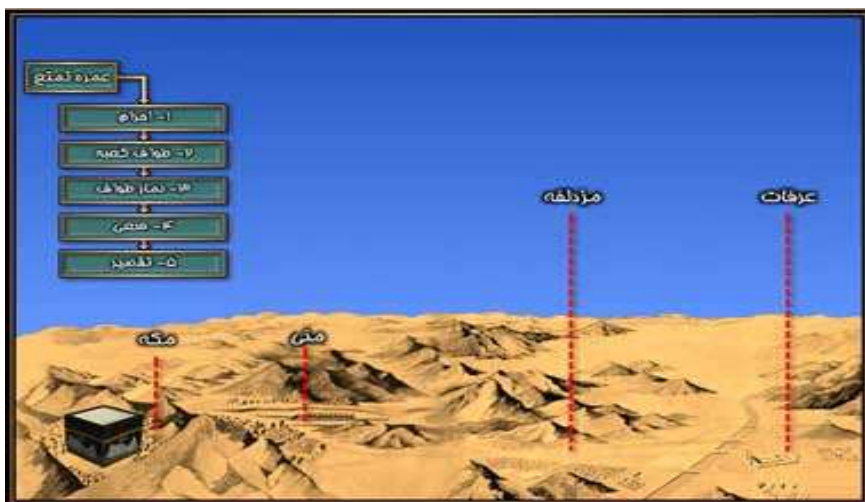
صبح یوم دوشنبه، بیست [و] هشتم، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، با آقایان رفقا مشغول صحبت شدیم. شخص خراسانی که در دو شب گذشته که با شکاف برده بودند و مالش را برده بوده، سر داده بودند، آمد منزل ما؛ اظهار کرد که من دزد خودم را می‌شناسم؛ جمّال‌های خودمان است، ولی از ترس اظهار نکردم.

گفتیم: اظهار به کسی ننما، باشد - ان شاء الله - تا مکه، ولی آقای آقا سید حسن، کسی را فرستاد که در میان حجاج دوران نماید، پول جمع نماید از جهت سه نفر: یکی همین شخص خراسانی که تمام پولش که ششصد روپیه بوده، برده بودند؛ یکی جهت حاج شیخ عباسعلی نجفی که در منزل اول خروج از مدینه، او را سارقین لخت نموده بودند؛ یکی جهت اخوی زاده مرحوم حجة الاسلام، آقای آقا سید محمد کاظم یزدی که سید فقیری است. باری، یکصد [و] شش روپیه هم از جهت آن‌ها جمع شد. مجدداً از جهت یک نفر خراسانی که سارقین، اموال او را برده بودند، دوران زدند، بیست [و] هشت روپیه دیگر جمع نمودند. عصر دوشنبه، بیست [و] هشتم، تقریباً سه ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم، آمدیم از بئر ابن حسانی. [۱۰۸] امشب هم الحمد لله دزد و سارقین نبودند و در تمام قافله هم پنجاه - شصت مشعل روشن است.

### ابئر شیخ و مستوره، دو منزل دیگر

باری، ساعت چهار الا کسری از شب گذشته، رسیدیم منزل بئر شیخ؛ بعد از راحت شدن، خوابیدیم.

صبح یوم سه شنبه، بیست [و] نهم شهر ذی القعدة از خواب برخاستیم. هنوز چایی صرف نموده بودیم [که] قافله حجاج هندی‌ها که یک روز بعد از ما، یوم جمعه از مدینه حرکت نموده بودند، رسیدند؛ نزد قافله ما منزل نمودند. و یک نفر هم از آن‌ها مرده بود؛ غسل دادند، دفن نمودند. تقریباً چهار ساعت به غروب مانده، به اتفاق هندی‌ها حرکت نمودیم. شب را الی ساعت هشت از شب گذشته در سیر بودیم. ساعت هشت، به منزل مستوره رسیدیم، خوابیدیم الی صبح.



اعمال فمسه عمره تمتع و موقعیت برقی اماکن مرتباً با مناسک



اعمال ۱۳ اگانه مع تمتع

صبح یوم چهارشنبه، سلخ ذی القعدة از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل ما. آقای آقا سید حسن استرآبادی، مناسک حج فرمودند؛ بعد تشریف بردند. حاج صالح حمله دار ما با اعراب این منزل نزاع نمود از جهت پول حراسه؛ یک توسری هم به او زدند؛ یعنی آثار شقاق و نفاق هم از جبهه این‌ها نمایان است.

### اشعری از آقای استرآبادی در وصف اعراب مستوره]

آقای آقا سید حسن استرآبادی، به مناسبت حال این اعراب، چند شعر عربی [۱۰۹] انشاد فرمودند که به عین در این ورقه نوشتیم؛ و چون آب این جا هم تلخ است، اشاره فرمودند:

لا ستر إلا لله مستورة      فيها مياه طعمها مرٌ  
اجتمع اللثوث من حولها      كأنما حصاتها درٌ  
و هم عبيدٌ للذنائب      و يزعمون أنهم حرٌ  
قد ابتلاء الحجاج في ظلمهم      عم أذيبهم جانب البر  
إن حل ركب أرضهم أمنأ      يفور من أطرافهم شرٌ  
لكل حاج نازل عندهم      قد ظهر الفساد و الجور  
و يبل لقوم أصلهم فاسدٌ      إذا رأوا قبائحاً سر  
أسئل ربّي أن يجازيهم      الأخذ بالبأساء و الضر

و چند روزی است که ظهر می شود، باد گرم می وزد إلى عصر و امروز هم به طریق همه روزه، باد وزید از بعد از ظهر، ولی الحمد لله از فضل خدا، صدمه به حجاج از گرما وارد نمی آید.

قرب پنج ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم الی مغرب، پایین آمدیم، نماز خواندیم، سوار شدیم؛ چون چند شب است که جمّال‌های ما، شترهای ما را با شترهای آقای آقا سید حسن و رفقای ایشان، عقب قافله نگاه می‌دارند و می‌رانند و همه شب به آن‌ها گفتیم که جلو بیندازند، گوش نمی‌نمودند.

باری، امشب چون نزدیک رابوق مخوف و دزدگاه است، امشب هم هرچه به جمّال‌ها گفتیم که جلو بیندازید شترهای ما را، گوش ننمودند. بالاخره [۱۱۰] از کجاوه‌ها جمعی به زیر آمدیم با جمّال‌ها مختصر نزاعی نمودیم؛ شترها را راندیم به وسط قافله و به آن‌ها گفتیم که فردا در رابوق ما شما را نمی‌خواهیم؛ شتر علی حده کرایه می‌نماییم.

### [هجوم مجدد راهزنان در نزدیکی رابوق]

باری، مقداری که راه طی نمودیم، همین که نزدیکی‌های قصبه رابوق رسیدیم، صدای برّه برّه عکّام‌ها و اهل قافله بلند شد و سارقین و حرامی‌ها از اطراف هجوم نمودند، جلو آمدند، با وجود این که از سر قافله الی آخر، تمام مشعل است، آمدند به وسط قافله، حجاج هجوم نمودند، سارقین فرار نمودند.

باری، مدتی تمام حجاج مشغول دزدها بودند تا این که راه را از هجوم سارقین گم کردند. تقریباً نیم‌فرسنگی بیراهه طی نمودیم. بعد یک مرتبه داخل نخلستان‌های رابوق شدیم، ولی خوف حجاج را گرفت، چون اعتباری در میان نخلستان‌ها نیست.

باری، الحمد لله به سلامتی راه را پیدا نمودیم و لکن صدای تفنگ از میان قافله

---

۱. عبارت نسخه بطور صحیح واضح نیست، ولی شبیه دو کلمه «نمودند» و «چنان» در بالای آن دیده می‌شود که از لحاظ محتوایی، کلمه اول، مناسب دیده شد.

حجّاج بلند بود [که] به سمت بیابان می‌انداختند. تقریباً پنج ساعت از شب گذشته، وارد رابوق شدیم. بعد از صرف چایی خوابیدیم.

یوم پنج‌شنبه، غره شهر ذی‌الحجه از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل ما جهت حساب نمودن پول‌هایی که در رفتن به مدینه، حجّاج داده بودند، کم و زیاد او را درست نمایند، الی ظهر؛ بعد تشریف بردند. رفتیم بازار، فی‌الجمله لوازمات خریدیم، [۱۱۱] مراجعت نمودیم.

بعد از صرف نهار، فوراً حرکت کردیم. بعد از زوال ظهر، بار کردیم آمدیم، ولی هوا خیلی گرم است. مغرب که شد، نماز خواندیم، سوار شدیم؛ در میان کجاوه من خوابیدیم. بعد از چندی که از خواب برخاستیم، دیدم حجّاج صحبت گم شدن راه را می‌نمایند.

### اوصول به کُظیمه پس از گم کردن راه

بعد از تحقیق، معلوم شد که امشب هم راه گم شده است. بعد از مدتی راه را پیدا نمودند. رسیدیم بعد از مدت قلیلی به کُظیمه. تقریباً هشت ساعت [و] نیم از شب گذشته بود، خوابیدیم الی صبح.

یوم جمعه، دوم ذی‌الحجه، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، حاج صالح حمله‌دار، آمد چادر ما اظهار کرد که می‌خواهیم از راه جدّه برویم؛ چون از این منزل، راه یکی به سمت جدّه و یکی به سمت مکه می‌رود و کاغذی از مقومین جلو، از جهت مقومین ما آمده است که از راه مکه نیابید، از راه جدّه بروید به مکه. و یک عشیره هستند که با شریف، یاغی هستند و قافله و حجّاجی هم که از منزل شفیه مراجعت نموده‌اند، به مدینه رفته‌اند، این‌ها عداوت نموده‌اند. صدمه کلی از برای حجّاج دارد. حال خیال داریم که از راه جدّه برویم؛ آن راه امن‌تر است؛ الحکم لله.

[۱۱۲] قبل از ظهر حرکت نمودیم از کُطَیمه<sup>۱</sup> به سمت جدّه. همه جا سیر نمودیم الی عصر؛ پایین آمدیم، نماز ظهرین را خواندیم، سوار شدیم. شب را هم همه جا در سیریم. تقریباً شش ساعت از شب گذشته بود، در میان کجاوه در خواب بودم، یک مرتبه شتر ما زمین خورد، ولی الحمد لله صدمه و زخمی نرسید، مگر فی الجمله خراشی.

### [ذهبان در مسیر بازگشت از مدینه]

باری، الی هشت ساعت از شب گذشته، رسیدیم به منزل ذهبان. بعد از صرف چایی خوابیدیم.

صبح، بعد از خواندن دوگانه از برای خالق یگانه و صرف چایی، آفتاب بلند شد و خیام حجّاج را نرده بودند که شاید زودتر حرکت نمایند، ولی بعد از آن که آفتاب بلند شد، خیلی گرم بود. بعضی از خیمه‌ها را زدند، ولی در این منزل، همه حضرات مقومین و حمله‌دارها باز خوف می نمودند که مبادا اعراب راه مگّه که بایستی ما از آن راه برویم، نرفتیم، خبر بیابند<sup>۲</sup>، سر راه را بگیرند.

علت آن که چون مقومّی که با حجّاج و قافله بوده که از شفیه مراجعت به مگّه نموده‌اند، به علت جلوگیری عشیره حامده از قبیله بین راه مگّه بوده که از کُطَیمه می‌رود و مقومّ ما از قبیله حامده می‌باشد و اعراب با قبیله حامده عداوت نموده که چرا قافله حجّاج که به سمت مدینه می‌رفتند و مقومّ از قبیله ما بوده و حجّاج را [۱۱۳] قبیله حامده که از خویشان مقومّ ما بوده، مانع از زیارت مدینه شده‌اند؟! و حالا هم ما قافله را که مقومّش از خویشان قبیله حامده است، مانع از حجّ می‌شویم.

---

۱. در متن دستنوشته، «کظیمه» درج شده است.

۲. در متن مخطوط، «بیابند» دیده می‌شود.

باری، خداوند خودش رحم فرماید! این اعراب خبیث، عداوتی که با هم دارند، می‌خواهند تلافی به حجّاج بیچاره نمایند. باری، چه قدر بیچاره حجّاج‌ها باید رنج کشیده و غصه خورده از دست این خبیث‌ها.

باری، عصر یوم شنبه، سوّم ذی‌الحجّه، از منزل ذهبان، تقریباً یک ساعت به ظهر مانده حرکت کردیم، ولی خیلی گرم [است] و باد گرم هم می‌وزد.

### [جدّه در مسیر بازگشت از مدینه]

و همه جا آمدیم؛ ساعت هفت از شب گذشته، رسیدیم به جدّه. ما بایستی در ساعت سه از شب گذشته، به جدّه برسیم، ولی راه<sup>۱</sup> [را] گم کردند. تقریباً چهار ساعت بیراهه رفتیم و معلوم است که باید بیچاره این حجّاج و این قافله، همه نوع صدمه و زحمت دیده باشند.

بعد از صرف چایی خوابیدیم، ولی الحمد لله از زحمت و ترس اعراب ملعون بین الحرمین، فی‌الجمله راحت شدیم، ولی در این منزل، تشنگی در بین راه فی‌الجمله زحمتی به حجّاج داد؛ چون قبل از ظهر حرکت کردیم و هوا هم گرم بود، آب زیاد مصرف شد. از یک ساعت به غروب مانده الی منزل که جدّه باشد، تشنه بودیم.

### [شایعه قتل تمامی حجّاج در بین راه]

صبح یوم یکشنبه، چهارم ذی‌الحجّه در منزل بیدار شدیم. بعد از صرف چایی [۱۱۴] رفتیم به دریا، خود را شست‌وشو<sup>۲</sup> دادیم و احرام خود را هم در آب شستیم. من باب الإستحباب، نیت جدید از برای احرام نمودیم و تلبیه مجدّد گفتیم و یکی از حجّاج کربلایی‌ها رفت در میان شهر، در منزلی که سابق از رفتن مدینه منزل داشتند، صاحب‌خانه او را نشناخته که از حجّاج است که در خانه او منزل نموده بود. هرچه

۱. نسخه: راهها.

۲. نسخه: شست شو.



گفته بود که ما مستأجر خانه تو هستیم که قبل از رفتن به مدینه در خانه تو بودیم، اظهار کرده بود که آن حجّاج را در راه مدینه تمام کشته‌اند.

بالاخره توسط بعضی از علامات و نشانه‌ها شناخته بود. در میان شهر پراکنده شده بود خبر مصیبت در راه. باری، تقریباً در پنج ساعت به غروب مانده، از جدّه حرکت کردیم، ولی چون منزل نزدیک و امن است، خیلی به آهستگی طی مسافت می‌نمودیم. از جدّه که بیرون آمدیم، متصل در بین راه از اهل جدّه توسط قاطر و اسب و یابو، به سمت مکه می‌رفتند. گویا متجاوز از نصف جدّه به حجّ می‌روند و اغلب از دکاکین هم در جدّه بسته بود.

باری، طریق ما از میان کوه‌ها می‌باشد که در طرفین جاده می‌باشد و ما از میان کوه‌ها عبور می‌نماییم، ولی کوه‌های این جا به مثل کوه‌های ایران نیست؛ کوچک‌تر است و در بعضی از کوه‌های کنار جاده قراول‌خانه‌ها ساخته بودند، ولی بعضی خراب شده بود [۱۱۵] و در کنار جاده، قهوه‌خانه‌های حصیری بود.

و این راه امن است و از جانب شریف در بین راه عسکر گذارده‌اند. با وجود این مطلب، شتر ذلول و شمشیر ما [را] در شب، اعراب گرفته بودند. باری، در دو ساعت از شب گذشته رسیدیم به دو قهوه‌خانه در کنار جاده، به مثل قهوه‌خانه‌های جاده‌های ایران که سفید و ساخته از آجور و خشت و گل بود.

### **بُحره در پنج فرسنگی جدّه**

ساعت هفت از شب گذشته رسیدیم به منزل بُحره.<sup>۱</sup> بعد از راحتی خوابیدیم الی صبح. و [امروز] پنج فرسنگ پیمودیم.

---

۱. سفرنامه میرزا داوود وزیر و ظایف، ص: ۹۲ «بحره» جای بزرگی [است]، سربازخانه بزرگی دارد، کاروانسرای کم خرج و... [نقل از: سفرنامه میرزا داود وزیر و ظایف ص ۹۲]؛ «بحره» در بین راه جدّه- مکه بود، آبی داشت ناگوار، مثل آب جدّه. [نقل از: پا به پای امین جَبَل. سفرنامه حجّ علامه سید محسن الامین، مؤلف اعیان الشیعه. ترجمه: جواد محدّثی، نیز فصلنامه میقات حج، ج ۷ ص ۲۳۵].

صبح یوم دوشنبه، پنجم ذی القعدة از خواب برخاستیم و چایی صرف نمودیم. این بُوهره، قریه بزرگی است و دکاکین زیاد دارد و آب او فی الجمله بدطعم است و اطراف، کوه است و بُوهره در دشت کوچکی واقع است.

باری، تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، حرکت کردیم. هوا خیلی گرم است. تقریباً یک فرسنگ که طی نمودیم، رسیدیم به جدّه که به قولی محاذات یکی از میقات گاه است. تجدید نیت نمودیم، ولی اطراف راه هم کوه است.

### [علمین، علامت ابتدای حرم]

باری، تقریباً دو ساعت [و] نیم از شب گذشته، رسیدیم به حرم که در دو سمت جاده، دیواری مختصر ساخته‌اند. علامت اول حرم است [و] معروف است به علمین<sup>۱</sup>. پیاده شدیم؛ دعایی<sup>۲</sup> دارد، خواندیم. تقریباً سه ربع فرسنگ، پیاده طی مسافت نمودیم، [۱۱۶] بعد سوار شدیم، تقریباً هشت ساعت از شب گذشته، رسیدیم به شهر مکه. از جاده بزرگی مثل خیابان وارد شدیم و اطراف، تمام عمارات است، ولی شهر

۱. حدود حرم نزد شیعه: ۱. حدّ شمالی از جانب مدینه منوره، «تعنیم» است و به آن «مسجد عمره» نیز می‌گویند. فاصله بین آن تا مسجدالحرام چهار میل است. هر میل ۱۶۰۹ متر می‌باشد. ۲. حدّ غربی از ناحیه جدّه، «علمین» است که به آن «حدیبیه» نیز می‌گویند. فاصله بین آن تا مسجدالحرام حدود ده میل می‌باشد. [نقل از: حج از دیدگاه مذاهب اسلامی، ص ۳۳]؛ فاسی در بیان محدوده حرم از جهت طائف از راه عرفه می‌گوید: از دیوار بنی شیبیه [در مسجد الحرام] تا عَلمین - که نشانه حدّ حرم هستند - از طرف عرفه، سی و هفت هزار و هفده ذراع کوچک (فاصله سر انگشت تا آرنج) است. [نقل از: حج و عمره در قرآن و حدیث ص ۴۳]؛ ظاهراً مراد از علمین، دو تنگنای واقع بین عرفات و مشعر و بین مکه و منی است که مأزَمین نیز گفته می‌شود. [نقل از پاورقی «حج برنامه تکامل»، ص ۲۴۱]؛ در اول خاک عرفات، عَلمین برای حدود آن وضع کرده‌اند؛ از آنها که داخل شوند، اول عرفات است. [نقل از «سفرنامه مکه حسام السلطنه

کثیفی است.

همه جا آمدیم از پهلوئی مسجد الحرام گذشتیم، رفتیم اِلی میدان، پایین آمدیم. شخصی آمد، رفتیم توسط او منزلی گرفتیم. تقریباً نیم ساعت از آفتاب گذشته، رفتیم منزل.

### [ششم ذی الحجّه و انجام اعمال عمره تمتع]

یوم سه شنبه، شش ذی الحجّه، بعد از رفتن به منزل، چایی را صرف نمودیم [و] با آقای آقاسید حسن استرآبادی رفتیم به برکه ای که از آب چاه می کشند [و] در میان دو حوض آب می ریزند و مردم می روند به آب غسل می کنند.

ما هم غسل کردیم، رفتیم به بیت الله. ادعیه جات مستحبه که وارد بود، خواندیم. مطوّف ما آمد از جهت طواف عمره تمتع که از جمله واجبات و رکن عمره است. هفت شوط طواف نمودیم؛ بعد دو رکعت نماز طواف عمره که آن هم واجب است، در مقام ابراهیم خواندیم. بعد رفتیم به صفا و مروه. از درجات صفا بالا رفتیم؛ نیت نمودیم. هفت دفعه هم سعی بین صفا و مروه نمودیم که آن هم از واجبات عمره تمتع است.

بعد از سعی، محلّ نشدیم که عصر هم خودمان احتیاطاً تجدید طواف و سعی بنماییم. رفتیم منزل، بعد از صرف نهار و چایی، خوابیدیم. بعضی از آقایان تشریف آوردند [۱۱۷] منزل ما، بعد از تشریف بردن آقایان رفتیم به بیت الله و حاج شیخ علی اصغری از اهل کربلا که حجّ آمده بود، او همراه ما آمد، مواظب طواف ما بودند! هفت شوط صحیحاً - إن شاء الله - طواف نمودیم و دو رکعت نمازش را هم در مقام ابراهیم خواندیم.

۱. دو کلمه اخیر به قرائن خوانده شده و عبارت متن مخطوطه، به درستی واضح نیست.

## ابیان اختلاف در فرعی فقهی]

بعد رفتیم سعی هم بین صفا و مروه نمودیم. مجدّد رفتیم به مسجد الحرام جهت طواف نساء. گرچه مستحب است، ولی چون در سابقین از علماء اختلاف بوده بین وجوب و استحباب طواف نساء بعد از عمره تمتع، لذا احتیاطاً طواف نساء هفت شوط مانند طواف عمره نمودیم و نماز او را هم دو رکعت در مقام ابراهیم خواندیم. بعد نیابتی هم دادیم به حاج شیخ علی اصغر مذکور که دو رکعت نماز طواف عمره و دو رکعت نماز طواف نساء [هم] او بخواند من باب الإحتیاط و تصحیح قرائت؛ بعد محلّ شدیم. باری، اد[ای] عشائین هم در مسجد نمودیم. تقریباً دو ساعت از شب گذشته، آمدیم منزل. بعد از صرف غذا، چون خیلی خسته بودیم، خوابیدیم.

## امنی و عرفات، ادامه اعمال حج]

یوم چهارشنبه، هفتم [ذی الحجّه]، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم بیرون. بعضی از لوازمات جهت منی و عرفات خریدیم، ولی چون در جلدّه و مکه، ماه را در ليله چهارشنبه دیده بودند، لذا امروز که چهارشنبه است، هشتم است که - إن شاء الله - منی و عرفات باید رفت.

[۱۱۸] بعد از ظهر رفتیم به برکه، غسل احرام مستحبی نمودیم. بعد رفتیم به مسجد الحرام، فریضه ظهر را خواندیم. بعد محرم شدیم و تلبیه گفتیم و قدری از آب زمزم خوردیم و به خود پاشیدیم. آمدیم شتر آوردند، بار کردند کجاوه‌های ما را؛ تقریباً نیم ساعت به غروب حرکت کردیم. در اواخر شهر نزدیک به آخر، حجّاج را تماماً شماره نمودند، ولی متصل کجاوه و قاطر سوار و چاپار سوار می‌روند به سمت عرفات؛ یعنی از روز اول ماه، جاوه [ای]ها که اهل چین و ماچین هستند، می‌روند به عرفات إلى روز هشتم، ولی جماعت شیعه، روز هشتم از مکه حرکت می‌نمایند.

باری، بیرون آمدیم از شهر و طریق ما هم کوه است در اطراف و جنبین جاده. همه جا آمدیم تا این که دو ساعت از شب گذشته، رسیدیم به منی. و یک فرسنگ پیمودیم. اوّل حدود منی که داخل خاک منی می شویم، در دست چپ جاده در بغل کوه، عمارت مختصری ساخته اند، علامت حدود منی است. از او که عبور کردیم، عمارات عالیّه بسیاری خیلی قشنگ، به طرز عمارات خود مگّه ساخته اند از جهت حجّاج و سکنه اهالی خود منی.

و در تحت عمارات، تمام دکاکین عمارتی و حصیری و چادری است که اهالی جدّه و مکه، متاع خود را آورده، به فروش می رسانند. و در وسط این عمارات، یک خیابان خوبی شده است و عقبات که رمی می نمایند، در وسط این خیابان است، به فاصله زیادی از یکدیگر. و چراغ های [۱۱۹] متعدد از گاز و غیره در جلوی دکاکین گذارده بودند.

باری، از عمارات که خارج شدیم، دره وسیع شده. چادرهای حجّاج را زده بودند و حمله دارها به هم چشمی یکدیگر چراغ های زیادی هر کدام در محوطه خودشان که از جهت حجّاج خود تهیه نموده بودند، زده بودند از گاز و غیره که بیچاره حجّاج را گول بدهند.

### آورد محمل عایشه با ساز و موزیک از مصر<sup>۱</sup>

پیاده شدیم. بعد از صرف چایی و ساعتی بعد، از دور<sup>۱</sup> صدای موزیک و ساز بلند شد از سمت مگّه. رفتیم جلوی جاده، دیدیم محمل مصری را می آورند. در جلوی او یک دسته موزکچی می زدند و در اطراف او دو عرّاده توپ که به قاطر بسته بودند و اطراف خود محمل را تفنگچی زیادی از پیاده و قلبلی از سواره گرفته بودند.

و این محمل، محملی است که عایشه می گویند بر او نشسته است و چیزی مثل اطاق کوچک مربع مستطیلی و چهار گوشه او مع بالای قُبه او که سقف او است، طلا گرفته

۱. عبارت نسخه: ورد.

بودند و محمل پوش از گلابتون است و جواهر نشان است، و شتری که در زیر محمل بود، شتر قوی هیکل بزرگی بود و او را زینت نموده بودند؛ به طوری که افسار شتر هم از طلا و نقره بود و در دنبال محمل شتری دیگری بود. چیزی به مثل بیرق بسته بودند، ولی بیرق نبود. رفتند به عرفات [و] در منی پیاده نشدند. و در دنبال محمل، حجّاج زیادی گویا از اهل مصر بودند، و چون شب بود، بعضی از جزئیات را ملتفت نشدم.

### اقامه عشاءین در مسجد خیف و حرکت به سمت مشعر<sup>۱</sup>

باری، به اتفاق همراهان [۱۲۰] بعد از رفتن محمل، رفتیم مسجد خیف<sup>۱</sup>، نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم، آمدیم منزل، خوابیدیم.

۱. مسجد خیف، مهم ترین مسجد در منطقه منا است. درباره فلسفه پیدایش آن مسجد، روایت جالب توجهی وجود دارد. می دانیم که در سال پنجم هجرت، مشرکان مکه به تحریک یهودیان، پیمان اتحادی را با برخی از قبایل عرب امضا کردند تا به مدینه حمله کنند و ریشه اسلام را از اساس برکنند. محلی که آنان برای امضای این پیمان انتخاب کردند، جایی بود که بعدها مسجد خیف در آنجا بنا گردید. این بدان معناست که در محل پیمان مشرکان بر ضد اسلام، مسجدی بنا شد تا شکست اتحاد قریش با قبایل عرب را یادگار باشد. خیف به محلی گویند که از شدت کوهستانی بودن آن کاسته شده؛ اما هنوز به صورت دشت در نیامده است. چنین منطقه‌ای در دامنه کوه صفایح قرار گرفته و مسجد خیف در همین جا ساخته شده است. بر اساس برخی روایات، مسجد خیف شاهد خطبه مهم رسول خدا ﷺ در حجة الوداع بوده است که متن آن خطبه در روایات نقل شده است. همچنین در روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام توصیه شده است که: کسی که در منا است، بکوشد تا نمازهایش را در مسجد خیف بخواند، چرا که در آن هفتاد پیامبر نماز خوانده‌اند. در نقلی هم آمده که مسجد خیف مدفن آدم علیه السلام بوده است، چنان که قبر حوا در جده است. در دعای سمات نیز به این مسجد اشاره شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: در مسجد خیف که مسجدی در منا است، نماز بگزارید. مسجد (محل نماز) رسول خدا ﷺ در زمان حیاتشان نزدیک مناره مسجد به سمت قبله و چپ و راست آن تا سی ذراع بوده است... اگر توانستید در آنجا نماز بخوانید، چنین کنید که هزار پیامبر علیهم السلام در آنجا نماز خوانده‌اند. به هر روی، مسجد خیف از دیر زمان بنا شده و از قرن سوم، نخستین گزارشهای تاریخی از آن را در دست داریم. مورخان نوشته‌اند که در سال ۲۴۰ قمری سیل آن را تخریب کرد، سپس به جای آن مسجدی بنا گردید و سیل‌بندی ساخته شد تا حفاظت مسجد باشد. مساحت مسجد در آن زمان ۱۵۰۰ متر مربع بوده است. [نقل از: آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۱۷۰، ۱۷۲].

صبح، قبل از آفتاب از خواب برخاستیم. نیم ساعت از آفتاب گذشته، سوار شدیم. بعد از ساعتی رسیدیم به مشعر و مسجدی در مشعر بود که مناره هم داشت. از آنجا عبور نمودیم. ولی در طریق، حجّاج متصل به یکدیگرند و اشخاص سودانی که تمام سیاه هستند، بیرقی داشتند در جلوی خود پیاده و اشعاری می خواندند و تفنگ می انداختند، طی طریق می نمودند همه جا. رسیدیم به حدود عرفات.

### [صحرای عرفات در ادامه مناسک]

چند مناره کوچکی از برای علامت ساخته بودند؛ وارد به عرفات شدیم. در تحت کوه عرفات که کوه کوچکی است، در تحت کوه بزرگی پیاده شدیم و چادرهای ما را قبلاً زده بودند. رفتیم و در تحت کوه، حجّاج چادرهای خود را زده بودند؛ لا تُعدّ و لا تُحصی. و شریف مکه هم دیروز به اتفاق چندصد سوار، تقریباً و بار خانه زیاد در عرفات آمده. و نیت وقوف به عرفات را نمودیم، از اول زوال ظهر الی مغرب شرعی. قدری که استراحت شدیم، رفتیم که غسل روز عرفه را بنماییم.

### [قنات زبیده، همسر هارون الرشید]

رفتیم الی کوه عرفات و این کوه عرفات، کوه کوچکی است، تمام از سنگ و در تحت کوه بزرگی واقع شده است. و در بالای کوه عرفات، مناره ساخته اند و گنبد نموده اند و قناتی که زبیده<sup>۱</sup> زن هارون الرشید احداث کرده از برای مکه، از تحت کوه

---

۱. راجع به قنات زبیده: چون آب آشامیدنی در «مکه» منحصر بود به آب بارانی که در گودالها جمع می شد، و غالباً کثیف و متعفن بود و آن هم کفاف از تمام مردم، خاصه در موسم حج نمی نمود، و از این جهت «حجاج بیت الله» در نهایت شدت و زحمت و سختی بودند و بسا اوقات که دسته دسته مردم از عطش هلاک می شدند. «زبیده» دختر «ابوجعفر منصور» زوجه «هارون الرشید»، در حدود سنه ۱۸۰ هجری، مهندسین و مغبّیان ماهر به «مکه» فرستاد که به هر وسیله و به هر قیمتی که هست، از اطراف، آب شیرین و گوارایی به «مکه» برسانند، و مأمورین مزبور پس از طراحی و دقت کامل، اراضی «حنین» را که در طریق ←

بزرگ پشت [۱۲۱] کوه عرفات جاری است و در دور کوه عرفات دور می‌زند، و در کوه عرفات نهری ساخته است که تقریباً سه زرع از زمین بلند است و وصل به کوه عرفات است. هر چند قدمی روی او را باز نموده که مردم می‌روند غسل می‌نمایند و پله می‌خورد از تحت کوه، می‌رود بالای نهر.

و در تحت نهر که تحت کوه عرفات است، چند برکه‌های آبی است که از همین نهر، آب پر می‌کنند از جهت غسل و شست‌وشو کردن مردم خود را. و این عرفات دشت کوچکی است که چهار سمت او را کوه محاصره نموده، مقداری از آن دشت، زمین عرفات است. تتمه زمینی است خارج از زمین عرفات.

### اختلاف فریقین در حرکت از عرفات

باری، هوا خیلی گرم است. دو ساعت به غروب مانده بود که حجّاج سنّی‌ها تلبیسه‌های بلندی گفتند و مشغول کوچ از عرفات شدند، ولی حجّاج شیعی می‌مانند الی مغرب شرعی،

---

→ «طایف» واقع، و غزوه معروفه «حنین» بدان منسوب است تحت نظر گرفته، و آب آن را که صرف مزارع و باغاتی چند می‌شد، توسط مجراهای تحت‌الجالی به «مکه معظمه» رسانیدند، و در طرفین این قنات هر کجا گودالی دیدند که قابلیت جمع آب باران دارد، چاهی کنده و به قنات اتصال دادند که آب باران نیز کمکی به آب «حنین» بنماید. [نقل از: داستان باریافتگان ص ۲۳۱]؛ قنات حُنَین که به قنات زبیده نیز معروف است، از کوه بزرگی به نام «طاد» که میان کوه‌های گردنه قرار دارد، سرچشمه می‌گیرد. نام طاد تا به امروز به همین نام مشهور بوده و نزدیک مزارع شرایع، کنار راه ماشین‌رو میان مکه و طائف واقع شده است. آب از کوه طاد به نخلستان و مزرعه حنین می‌رسیده و زبیده‌خاتون آن بوستان را خریداری و آب را در جوی‌های مخصوصی به مکه منتقل ساخت. زبیده قنات دیگری نیز در وادی نعمان، کمی بالاتر از عرفات احداث نموده که به نقل مورخان احداث این دو قنات، حدود یک میلیون و هفتصد هزار مثقال طلا هزینه در برداشته است. وقتی مباحران، دفاتر ثبت هزینه‌ها را به زبیده ارائه کردند، او در کاخ خود مشرف بر دجله بود، فرمان داد تا دفاتر را به دجله بیاورند و گفت: «این حساب را برای روز حساب درافکنندیم» و فرمان داد به آنان جمله‌ها و هدایای گران‌بها بخشیدند. دولت سعودی نیز، مسیر قنات را از وادی نعمان تا مکه، لوله‌گذاری کرد و در ابتدای منطقه ابطح در سمت منا، مخزن‌هایی احداث نمود تا بتواند از این طریق و با لوله‌کشی کردن خانه‌ها، آب را به منازل مردم برساند. [نقل از: حج در اندیشه اسلامی، ص ۱۸۸]



بعد، از حدود عرفات خارج می‌شوند. ما ماندیم إلى مغرب شرعی حرکت کردیم. تقریباً سه ربع ساعت از شب گذشته بود، از اراضی عرفات خارج شدیم، ولی حجّاج سنی‌ها از دو ساعت به غروب مانده، مشغول رفتن شدند و بعد از ما هم بودند که می‌آمدند.

### [زیبایی شب مشعر الحرام]

عده حجّاج بسیار است، ولی هنوز تعداد نفوس حجّاج معلوم نشده است. وقت حرکت محمل نیم‌ساعت به مغرب بود؛ حرکت دادند [...] حرکت دادند، اما [۱۲۲] تفنگ در عرفات و در بین طریق إلى مشعر، زیاد انداختند. و دو چراغ گاز در جلوی محمل می‌کشیدند با دو عرّاده توپ، و در جلو هم، دسته موزکچی مشغول موزیک بودند، همین‌طور طی طریق می‌نمودند إلى مشعر الحرام. تقریباً سه ساعت از شب گذشته بود، فرود آمدیم، ولی خیلی باصفا است.

تمام بیابان پر است از جمعیت چادر و دستگاه زیادی است و چراغ‌های گاز متعدد و چراغ‌های دیگر، هر قدر چشم می‌دید، معلوم و پیدا بود و مردم، لاله به دست در کمره‌های کوه از جهت جمع نمودن سنگریزه رمی جمرات در منی، مشغول بودند. بعد از صرف چایی، مختصری دعا خواندیم؛ چون خیلی خسته بودیم، خوابیدیم.

### [اختلاف فریقین در وقوف به مشعر الحرام]

اذان صبح دهم بود که از خواب برخاستیم. وقت حرکت، محمل مصری تقریباً بیست [و] یک توپ انداختند. تقریباً نیم‌ساعت از آفتاب گذشته بود، سوار شدیم. بودن در مشعر از طلوع فجر روز دهم است إلى طلوع آفتاب که باید آفتاب طلوع نماید. حرکت کردیم، ولی باز سنی‌ها از قبل از طلوع آفتاب مشغول رفتن شدند إلى بعد از حرکت ما هم مشغول آمدن بودند.

---

۱. چند کلمه به دلیل کم‌رنگی دست‌نوشته، ناخواناست.

### ابقیه مناسک: رمی و قربانی و تقصیر

تقریباً یک ساعت [و] نیم از آفتاب گذشته بود که به منی رسیدیم. بعد از آن که فرود آمدیم، رفتیم رمی جمره عقبه نمودیم، به هفت سنگریزه‌هایی که در مشعر جمع نموده بودیم. آمدیم رفتیم گوسفند خریدیم، قربانی نمودیم، بعد تقصیر نمودیم به نیت [و] قدری از موی سر و ریش [۱۲۳] به مقرض قطع نمودیم، آمدیم در چادر. بعد از صرف چایی و قدری [که] استراحتی کردیم، رفتیم به اتفاق همراهان چهارپا گرفتیم برویم به مکه از جهت طواف و سایر اعمال. در بین راه، چارپای ما راه نمی‌رفت، قدری پیاده رفتیم؛ بعد تا این که چارپای دیگر در بین راه رسید، کرایه کردیم، سوار شدیم.

### بازگشت به مکه و ادامه مناسک

ظهر بود که رسیدیم به مکه، رفتیم منزل. بعد از صرف ناهار و چایی و خواب، رفتیم به برکه، غسل طواف نمودیم، رفتیم به مسجدالحرام. نیت کردیم [و] هفت شوط طواف حج تمتع نمودیم [و] دو رکعت نماز در مقام ابراهیم خواندیم. بعد رفتیم به صفا، نیت نمودیم [و] هفت سعی بین صفا و مروه نمودیم. بعد آمدیم به مسجدالحرام، هفت شوط بعد از نیت، طواف نساء نمودیم و دو رکعت نماز طواف نساء هم در مقام ابراهیم خواندیم.

### انیابت احتیاطی و بیتوته در منی

به حاج شیخ علی اصغر کربلایی هم نیابت دادیم که نماز طواف حج تمتع و نماز طواف نساء را هم او بخواند؛ مراجعت به منزل نمودیم. بعد، از آن جا رفتیم چارپایی کرایه نمودیم، رفتیم شب را به منی از جهت بیتوته به منی، شب دوازدهم و یازدهم را

که از جمله واجبات حج تمتع است. دو ساعت الا کسری از شب گذشته بود که رسیدیم به منی. نیت بیتوته را نمودیم، ماندیم. چون خیلی خسته بودیم، فوراً شام خوردیم، خوابیدیم.

### [رمی جمرات سه گانه]

[۱۲۴] یوم شنبه، یازدهم [ذی الحجه]، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان تشریف آوردند چادر ما، مراجعت نمودند. رفتیم جهت رمی جمرات. اول ابتدا از جمره اولی که سمت منی و عرفات است نمودیم. نیت نمودیم [و] هفت سنگریزه انداختیم. بعد از انداختن، رفتیم جمره وسطی، نیت نمودیم [و] هفت سنگریزه هم آن جا زدیم.

بعد رفتیم جمره عقبه که دیروز در آن جا رمی نموده بودیم و در سمت مکه است. جمره عقبه، اول از جمرات است که از سمت مکه می آیند. آن جا هم نیت نمودیم [و] هفت سنگریزه زدیم، آمدیم منزل.

### [وصف شریف مکه]

آقای داداش رفتند تلگراف به قزوین نمودند و امروز عصر هم شریف سوار شد، نائب به اتفاق پنجاه - شصت سوار در عقب و جلو او و از عقب هم یک نفر چتر زرنگاری بالای سرش نگاه داشته بود و در دنبال خودش هم، پسرش شریف علی سوار بود، می رفت. رفت رمی جمرات نمود، مراجعت نمود. رفت منزل و چادر چند نفر از حجاج، قهوه خورد، ولی نشناختم آن ها که بودند.

از آن جا بیرون آمد، پیاده رفت، [...] خیمه های خودش را در بالای سگویی زده بودند. خیمه بسیار بزرگ عالی بود و خیمه های زیادی از اشخاص مربوط به خودش

در اطراف خیمه او زده بودند، ولی شخص صحیحی است. پیرمرد و موقر است و از قرار مسموع هم شیعه است، ولی مخفی است.

باری، شب را آتش‌بازی در جلوی خیمه شریف نمودند، [۱۲۵] ولی نه به طور آتش‌بازی‌های ایران که از روی تربیت باشد؛ تمام از روی بی‌تربیتی و مختصر هم بود. و آتش‌بازی‌های ایران به درجات بهتر و برتر است. رفتن قدری تماشا نمودم، مراجعت نمودم و در این دو - سه روزه توقف حجاج در منی، همه روز، طلوع فجر بیست [و] یک توپ و ظهر بیست [و] یک توپ و عصر که مغرب باشد، بیست [و] یک توپ از سمت خیام شریف مکه و از سمت محمل مصری می‌اندازند. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم یکشنبه، دوازدهم، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل ما، مراجعت نمودند. بعد به اتفاق آقای آقا سید حسن استرآبادی و آقای سید گلستانی خراسانی و آقای مدرّس خراسانی و آقای داداش رفتیم به دیدن شریف، ولی نبود؛ رفته بود به بازدید اشرف مکه و اشخاص معتبری که دیدن او رفته بودند؛ مراجعت به منزل نمودیم.

بعد از صرف نهار و فی‌الجمله خواب، شترها را آوردند که برویم به مکه. کجاوه‌ها را بار کردند، ما رفتیم پیاده جلو که رمی جمرات خودمان را بنماییم. رفتیم رمی نمودیم. کجاوه‌ها رسیدند، سوار شدیم. تقریباً دو ساعت به غروب داشتیم که به مکه رسیدیم، ولی از منی تا مکه کجاوه و شکاف؟ متصل به یکدیگر بود. از کثرت شتر و چارپا و اسب، بین راه به صعوبت طی می‌نمودیم.

پیاده شدیم [۱۲۶] رفتیم منزل. بعد از صرف چایی رفتیم به مسجدالحرام، طوافی نمودم؛ مراجعت به منزل نمودم؛ بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم دوشنبه، سیزدهم شهر ذی الحجّه، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، آقای گلستانی و آقای مدرّس و غیره تشریف آوردند منزل ما و آقای آقا سید حسن استرآبادی هم تشریف داشتند، فرستادند نزد عبدالرحمن مطوّف. آمد، با او مذاکره کردند از جهت رفتن نزد شریف و تظلم واقعات بین الحرمین از او دستوری خواستند. او اظهار کرد که من می‌روم نزد شریف، اجازه می‌گیرم، بعد شما را خبر می‌دهم. رفت، بعد از ساعتی آدم فرستاد که شریف، یوم پانزدهم فرمودند که بیایید.

بعد من رفتم به مسجد الحرام طواف نمودم، مراجعت به منزل کردم. بعد از صرف نهار و خواب و چایی، رفتم به بیت‌الله، طوافی نمودم. شب، یک ساعت گذشته از شب، آمدم منزل. بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم سه‌شنبه، چهاردهم [ذی الحجّه]، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، مانند منزل آقای داداش؛ چون دو روز بود مسجد الحرام نرفته بودند به واسطه کسالتی که دو روز بود عارض ایشان شده بود، رفتند به مسجد. بعد از مدتی هم بنده رفتم طوافی نمودم، مراجعت به منزل نمودم.

### [آغاز بازگشت متناوب حجّاج به اجازه شریف]

و دیروز، شریف، اجازه رفتن حجّاج جاوه [ای]ها را که اهل چین و ماچین هستند، داده و از امروز کم‌کم مشغول رفتن هستند، ولی هنوز اجازه رفتن حجّاج اعراب و عجم را نداده. محتمل است - إن شاء الله - که ما بعد از عید غدیر حرکت کنیم و شریف اجازه [۱۲۷] بدهد. باری، تا خدا - إن شاء الله - چه خواهد. و عصر را رفتم به حرم، طوافی نمودم، مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم چهارشنبه، پانزدهم شهر ذی الحجّه، صبح از خواب برخاستم، رفتم حمام. آقای آقا سید حسن استرآبادی هم تشریف آوردند حمام. بعد از استحمام، آقای آقا

سید حسن به اتفاق آقای داداش و جمعی از آقایان و محترمین رفتند به نزد شریف، حسب وعده که پریروز شریف داده بود. خودم رفتم منزل عراقی‌ها، مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف نهار خوابیدم.

### [تظلم نزد شریف از اعراب بین‌الحرمین]

از خواب برخاستم. آقای داداش از نزد شریف آمده بودند؛ تظلم اعراب بین‌الحرمین را نموده بودند؛ خصوصاً از بابت وجوهاتی که اعراب گرفته بودند. اظهار نموده بود که صورت پولی که به اعراب داده‌اید بیاورید.

عصر، آقای آقا سید حسن، سیاهه گرفتند. به اصرار، بنده هم رفتم در خدمت ایشان با سید گلستانی و مدرّس خراسانی رفتیم منزل عبدالرحمن مطوف که در جلوی عمارت دولتی و خود شریف است، نشستیم. او اظهار کرد که الآن موقع نیست؛ صبح تشریف بیاورید. مراجعت به منزل نمودیم. مغرب بنده رفتیم بیت‌الله الحرام. بعد از نماز و طواف مراجعت به منزل نمودم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

صبح یوم پنجشنبه، شانزدهم ذی‌الحجه، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی [۱۲۸] آقای داداش رفتند حکیم، به واسطه مختصر کسالتی که دارند، حکیم دوا داد.

### [زیارت بزرگان منسوب به پیامبر اسلام ﷺ]

بنده رفتم بیرون. به اتفاق حاج اعتمادالشریعه خراسانی که شخصی مقدسی است، رفتم به زیارت حضرت ابی طالب، پدر حضرت امیرالمؤمنین و زیارت عبدمناف و حضرت عبدالمطلب و حضرت خدیجه و حضرت آمنه، والده حضرت پیغمبر ﷺ و این قبور در بالای مکه واقع است و حضرت عبدمناف و عبدالمطلب، بقعه آنها یکی است، ولی ضریح علی حده است، ولی سایرین، بقعه علی حده هر یک دارند؛ در

واقع روح انسان تازه می‌شود.

بعد از زیارت، رفتم به حرم، طوافی نمودم، مراجعت به منزل نمودم. و دیروز گذشته چند تویی انداختند؛ نفهمیدم مطلب و علت چه بوده است. امروز معلوم شد که گویا محمل مصری را به سمت جدّه حرکت داده بودند و توپ از جهت حرکت حمل مصری بوده است.

به واسطه اغتشاش راه از حیث اعراب، به مدینه نمی‌روند؛ گرچه گویا از قرار معلوم چند سال است که محمل به مدینه نمی‌رود.

### آرائه صورت پرداختی حجاج به اعراب زورگیر جهت شریف مکّه

باری، امروز صبح، آقای آقا سید حسن استرآبادی با چند نفری رفتند نزد شریف، صورت مأخوذی اعراب بین‌الحرمین لیره که چه قدر گرفته بودند، بردند. تقریباً دوهزار [و] یکصد [و] شصت [و] هفت لیره بود که از حجاج گرفته بودند؛ سوای پولی که از حمله‌دارها [۱۲۹] در بین راه، قبل از عشیره حامده و در وقت مراجعت گرفته بودند، بوده.

صورت را شریف دیده بوده، رجوع به ولی‌عهدش که شریف علی بوده باشد نموده و او صورت را دیده و مقومین قافله را که چهار نفر بودند، [به] حضور خواسته، بسیار اوقات تلخی نموده که شما بی‌عرضه و هوچود (؟) بودید. باری، بعد از تحقیقات از مقومین، به آقایان اظهار نموده که من خودم ترتیب می‌دهم، به شما خبر می‌دهم.

غرض، مغرب را رفتم به حرم، طوافی نمودم، مراجعت به منزل نمودم، ولی جمعیت خیلی توفیر نموده، کم شده‌اند؛ چون دو - سه روزی است حجّاج جاوه [ای]ها مشغول رفتن هستند. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

## اقربانی دو گوسفند جهت کفاره احتیاطی]

صبح یوم جمعه، هفدهم شهر ذی الحجّه، از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی رفتم احتیاطاً دو گوسفندی از جهت کفاره احرام عمره گرفتم، در مکان معینی که از برای کشتن گوسفند مهیا نموده‌اند کشتم و به فقرای حجّاج قسمت نمودم. بعد رفتم به زیارت حضرات عبدمناف و عبدالمطلبّ و ابوطالب، مراجعت نمودم به منزل. چون هوا خیلی گرم بود، رفتم به برکه آب سرد، مراجعت نمودم؛ رفتم در خدمت آقای آقا سید حسن به مسجد، طوافی نمودم. چون امروز را در منزل یکی از دوستان کربلایی‌ها میهمان بودیم، ناهار را در آنجا صرف نمودیم، آدمم منزل. بعد از صرف چایی رفتم به بیت‌الله، ولی هنوز از بابت پول حجّاج که بنا بود شریف بدهد، خبری نشده است.

[۱۳۰] و در این چند روز که در مکه هستیم، از ظهر إلى عصر باد گرم می‌وزد [و] هوا خیلی کثیف می‌شود، ولی الحمد لله به حجّاج صدمه و زخمی نرسانده و الحمد لله آقای داداش و متعلقه ایشان امروز حالشان بهتر است، تبی نموده‌اند.

## انماز جمعه اهل تسنن در مسجدالحرام]

و امروز قبل از ظهر که رفتم به بیت‌الله، چون روز جمعه بود، جماعت اهل تسنن از جهت نماز جمعه به مسجد حاضر شده‌اند. اطراف مسجد در میان طاق‌ها مطروس از جمعیت بود. هر نقطه که در مسجدالحرام سایه و دیوار، آدم حتی در میان کفش‌داری‌ها نشسته بودند از جهت نماز جمعه.

جماعت اهل تسنن چنان مواظب نماز جمعه و سایر از احکام شرعیه هستند که حد وصف ندارد؛ حتی آن‌که در آن حین رفتم در جلوی دوکان حکاکی، خواستم یک مهر قیمت نمایم، اولاً اعتنائی به من نمود؛ بعد از اصرار من، به تعرض جواب داد که



موقع نماز جمعه است، موقع بیع نیست، به موجب آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ بلی، ما جماعت شیعه، هیچ کارمان مطابق شرع نیست، ولی جماعت سنی بسیار مواظب احکام شرعیه هستند و همه روزه هم از جهت نماز مغرب در میان خود صحن مسجد، مطروس از جمعیت می‌شود.

بعد از خواندن نماز مغرب، جماعت عامه می‌نشینند الی دو ساعت از شب گذشته که نماز عشاء را هم بخوانند، بعد متفرق می‌شوند.  
باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### اعید غدیر و زیارت غدیریه

یوم شنبه، هیجدهم ذی‌الحجه، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، [۱۳۱] چون امروز روز عید است، بعضی از آقایان تشریف آوردند منزل ما. بعد از وقتی که تشریف بردند، رفتیم به اتفاق آقای داداش و آقای اسد السلطنه به بیت‌الله، طوافی نمودیم. بعد، زیارت غدیریه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در بیت‌الله خواندیم. خودم رفتم منزل عبد الرحمن مطوف که عریضه بنماییم به شریف از جهت مجیدی‌های [سی] که در جدّه گرفته بودند در گمرک‌خانه، عبد الرحمن اظهار نمود که به حکم شریف، بایستی تمام را در جدّه بدهند؛ لازم عریضه نمودن به شریف نیست؛ در روزنامه هم درج نموده‌اند.

آدم بیرون، رفتم در مطبعه، یک ورقه از روزنامه گرفتم و در آنجا درج نموده بود که تمام مجیدی‌های حجّاج را در جدّه به موجب قبوضاتی که در دست دارند حجّاج بدهند. مراجعت به منزل نمودم.

بعد از مدتی، یک مرتبه آقای آقا سید حسن استرآبادی که تشریف برده بودند

صبح به اتفاق بعضی از آقایان از جهت گرفتن پول حجّاج که در بین‌الحرمین به اعراب حربی داده بودند، چند روز بود که رفت [و] آمد نزد شریف می‌نمودند، وارد منزل شدند که پولی که از شریف گرفته‌اند، در منزل ما قسمت نمایند.

### [قائله تقسیم مجیدی‌ها بین حجّاج]

و عده کثیری هم از حجّاج در دنبال بودند که یک مرتبه ریختند در اطاق. [۱۳۲] من وحشت نمودم. همین که نشستند، صدای قیل و قال بلند شد.

اولاً تقریباً قرب نوزده هزار مجیدی در راه اعراب گرفته بودند که تخمیناً هفده هزار او را خود حجّاج داده بودند و دو هزار او را حمله‌دارها. در مدت این چند روز که رفت و آمد نزد شریف می‌نمودند، امروز خود شریف خیلی به عذرخواهی و معذرت از آقای آقا سید حسن که من این پول را در عوض به شما نمی‌دهم، بلکه هدیه است، از برای حجّاج می‌دهم.

باری، بعد از تفصیل زیاد، هفت هزار مجیدی داده بود که توسط حمال با آقای آقا سید حسن آوردند منزل ما. یک مرتبه تتمه حجّاج خبر شدند؛ به مثل یک مرداری که مردارخورها بریزند سر او، ریختند منزل ما. صداها بلند شد؛ سینه‌ها تنگ گشت؛ رنگ‌ها برافروخته شد؛ هجوم عام نمودند. لاعلاجاً در منزل را بستیم که مباد جمعیت زیادتر شود، بریزند قطع نظر از پول، اموال ما را غارت نمایند. و در صورتی که عبدالرحمن مطوّف هم از جانب شریف از جهت تقسیم آمده بود، به او نگاه نکردند. هرقدر خواستیم ساکت نماییم، نشد.

بالاخره دو - سه مرتبه خواست عبدالرحمن پول را عود بدهد، ببرد. بالاخره به یک افتضاح بزرگی [۱۳۳] فی‌الجمله ساکت شدند. یک مرتبه دیدیم از میان کوچه، جلوی درب منزل صدا بلند شد. در را خواستند بشکنند؛ ریختند در را باز کردند.

عکام ما با کربلایی محمد ملازم رفتند مانع شوند؛ آن‌ها را هم زدند ریختند، اطاق مملو شد. باری، به هزار زحمت، قدری از جمعیت را بیرون نمودیم. هر کس می‌گفت: این قدر پول من دادم، بدهید.

هر چه می‌گفتیم صبر کنید از روی صورتی که در دست است، بعد از وضع دیون، حساب می‌کنیم می‌دهیم، کسی صدای ما را نمی‌شنید، باز هر کسی حرفی می‌زد. و عبدالرحمن مطوف هم دید عجب مردمان وحشی هستند؛ هیچ چیز ملتفت نیستند، او هم رفت. آخر، کار به جایی رسید که حمله‌دارها با چند نفر از ترک‌های تبریزی در میان اطاق، همدیگر را کتک زدند.

بلی؛ درست مثل امروز، مثل مردار و مردارخورها بود. در مدت عمرم چنین روزی ندیده بودم، و هر کس این قدر داد و قیل و قال نموده بود که صدایش گرفته شده بود. بالاخره<sup>۱</sup> آقای آقا سید حسن و آقای گلستانی و مدرس خراسانی و آقای داداش و بنده و حاج میرزا محمدعلی جواهری خراسانی و یک نفر از اعراب سنی‌های بغدادی که به همراه ما در راه مدینه بود، نشستیم، حساب نمودیم.

بعد از وضع دیون، هر کسی به حسب تقسیم، سهمش را دادیم، الی غروب تمام شد، [۱۳۴] ولی به قول معروف چنین مجلسی «مسلمان نشنود کافر نبیند»<sup>۲</sup>؛ هر قدر از وصف امروز بنویسم، عسری از اعشار او نوشتم. عصر که حضرات رفتند، این چند نفر چنان گنگ و بی‌شعور شده بودیم که می‌توان در آن ساعت ما را از بهائم شمرد. باری، مغرب رفتیم به بیت‌الله، بعد از ادای عشاءین و طواف مستحبی، مراجعت به منزل نمودیم، باز چند نفری آمدند منزل؛ هر کدام اظهاری نمودند.

---

۱. عبارت متن: بالاخره.

۲. در متن نسخه چنین مشهود است: نه بیند.

باری، هرکس که امروز از این مجلس دور بود، از هزار بلا دور بود. خوش به حال کسانی که در این مجلس نبودند. گویا بعد از یک ماه دیگر - که خداوند إن شاء الله عمری بدهد - نمی شود ما را از اشخاص عاقل شمرد.

باری، شب را بعد صرف غذا خوابیدیم.

یوم یکشنبه، نوزدهم ذی الحجه، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفته بازار؛ مجیدی هایی که از بابت رویه های خودمان و لیره های خودمان که گرفته بودیم، فروختم، رویه کاغذ [ی] خریدم، مراجعت به منزل نمودم. إن شاء الله امروز خیال داریم حرکت به سمت جدّه نماییم.

### مختصری از سیاحت مکه

اولاً شهر مکه در میان درّه مستطیلی واقع است و اطراف شهر را تمام کوه احاطه نموده و کوه های بلندی است و کوه ابوقییس در سمت بین شرقی و غربی است [۱۳۵] و قریب به وسط شهر در دست راست اتفاق افتاده و بالای او مختصر بنایی ساخته اند، ولی به واسطه گرما نتوانستم بروم بالای کوه.

در واقع این کوه ها یک قلعه بسیار خوبی از برای شهر است، ولی دره [ای] که شهر واقع است، باریک [و] مستطیل است و در بعضی از جاهای شهر هم عمارات را در کمره کوه ساخته اند. و خود شهر، شهر کثیفی است و عمارات مثل جدّه پنج مرتبه و شش مرتبه است، ولی از عمارات جدّه، عالی تر و قشنگ تر است.

و یک خیابان بزرگی از اول شهر الی آخر شهر است، ولی دکاکین اطراف، مغازه طور نیست! دکان معمولی است.

### اموقعیت آب و هوایی و وضعیت عمومی، اقتصادی و بهداشت مکه

و خود اهالی، لاغر اندام و زرد چهره هستند، به واسطه حدت گرما، و شب ها به واسطه این که اطراف شهر کوه است و سمت نسیم او بسته است و به علاوه، کوه ها

سنگ است، حرارتی که از آفتاب در روزها کسب می‌کند، شب حرارت را پس می‌دهد، خیلی گرم می‌شود.

و باغات و اشجار در این شهر کم است، الا چند نقطه؛ آن هم به طور اختصار. ولی اهالی خیلی بی‌انصاف می‌باشند نسبت به حجّاج؛ با وجود این که مبالغات کَلّی، همه ساله به واسطه حجّاج در این شهر مگّه در تمام حجاز می‌آید و فرو می‌رود، باز اهل مگّه، بلکه تمام اهل حجاز در حالت فقر هستند؛ و ذلك فضل الله تعالى علی الحاج؛ لَأَنَّ «الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَئِيفٌ» \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى<sup>۱</sup>. و در تمام شهر مگّه یک حَمَّام می‌باشد؛ آن هم در واقع حَمَّام نیست، اسم او حمام است.

و عده نفوس خود شهر را [۱۳۶] معلوم نکردم، ولی عده نفوس حجّاج به موجب روزنامه «قبله»<sup>۲</sup> خود مکه که نوشته به موجب احصائیه دولتی، دویست هزار بودند در هذه السنه. و از حیث ارزاق، حجاز کلیه ارزاق خود را نمی‌تواند تهیه نماید؛ محل زراعت او خیلی کم است؛ بلکه اکثر ارزاق حجاز از هندوستان و عراق عرب و شامات می‌آید.

ولی کلیه اهل حجاز هم وحشی صفت و غیر متمدن هستند و از درجه انسانیت سایر ممالک دیگر کمترند، و لکن خود شریف، خیلی نسبت به حجّاج مهربان و مشفق

۱. علق: ۷.

۲. شریف حسین بن علی در دوران خود روزنامه «قبله» را برای دفاع از حرکت خود و تبلیغ آن ایجاد کرد. ریاست تحریریه را به شیخ محب الدین خطیب سوری سپرد. سپس شیخ حسین الصبان را به عنوان مدیر آن تعیین کرد و شیخ طیب الساسی را رئیس تحریریه گذاشت و خود بر سیاست‌های آن نظارت می‌کرد. حتی گفته شده است که خودش برخی از مقالات را می‌نوشت. وی به شیخ عمر شاکر از سوریه اجازه داد نشریه‌ای با نام «الفلاح» ایجاد کند که دقیقاً مانند قبله بود. یک مجله کوچک کشاورزی هم به راه افتاد.

هر دو روزنامه و نیز این مجله در چاپخانه‌ای که میراث دولت ترک‌ها بود چاپ می‌شد. محل این چاپخانه پیش از توسعه، برابر باب الملک بود. [برگرفته از: تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ ه. ق.) ص ۷۱۸]

است. اگر یک نفر از حجاج از دست اهالی شکایت نماید به شریف، حرف حاج را ترجیح می‌دهد به اهل شهر.

### [وصف اولاد ذکور شریف مکّه]

و خود شریف چهار پسر دارد:

بزرگ‌تر از همه، شریف علی است که حالیه، ولی عهد است و همیشه در نزد شریف است. و پسر دیگر او شریف زید است که حالیه سپهسالار قشون حجاز است و در طائف، دو منزلی مکه می‌باشد. و پسر دیگر او امیر فیصل است که الآن سلطان عراق عرب است. و پسر دیگر شریف، شریف عبدالله است که الآن در حدود شام است.

و دو اتومبیل شریف دارد از جهت سواری خود و کسانش. در حجاز، فقط همین دو اتومبیل است. و اغلب مال سواری اهل حجاز، شتر ذلول است؛ حتی عساکر دولتی، و اسب و قاطر سواری خیلی کم است به واسطه قلت علوفه. فقط خود شریف و شرفای مکه، اسب [۱۳۷] و قاطر سوار می‌شوند.

و راه منی و عرفات از بالای شهر است؛ از سمت قبرستان حضرت عبدمناف و عبدالمطلب و حضرت ابوطالب و آمنه و خدیجه کبری علیها السلام.

و همه روزه از روز سیزدهم الی یوم خروج ما که امروز است، حاج به سمت جدّه حرکت می‌نمایند. باز عده کثیری هستند، ولی حجاج این دویست هزار گویا متجاوز از صد هزارش اهل جاوه که از اهل چین و ماچین و سمت شرقی هستند. تتمه از شامی و مصری و هندی و جزئی اهل عراق عرب و اهل ایران هستند و شیعه گمانم این است [که] ده الی پانزده هزارش بیشتر نباشد. تتمه سنی هستند.

## اذکر برخی اوصاف ظاهری مسجد و بیت الله الحرام

ولی خود بیت الله در وسط شهر واقع است. مسجد بزرگی است و چهل [و] دو در دارد، از چهار طرف وارد مسجد که می شوند، از چهار طرف بعضی از جهات دو طاق، بعضی از جهات سه طاق عرض اوست و مسقف است و طول و عرض او به طول و عرض مسجد است و تمام ستون های وسط از سنگ است. لوله بعضی از ستون هایش با سنگ مثل آجری ساخته اند. و خود مسجد الحرام طولانی است. مرتع نیست و کعبه من حیث العرض مسجد، در وسط واقع است، ولی از حیث طول، مسجد در وسط نیست.

و عرض و طول خود کعبه ده زرع در ده زرع است. تقریباً با پرده سیاهی از بالای بام الی زمین او را پوشانیده اند و تقریباً ارتفاع او هم [از] ده زرع متجاوز است. و همه ساله پرده از مصر می آورند می پوشانند [و] پرده سال قبل را باز می کنند [و] به مردم می فروشند و حجاج هم به قیمت گزاف جهت تیمن و تبرک [۱۳۸] می خرند و درب خود کعبه از زمین، قرب دو زرع بلندتر است و وصل به حجر الاسود است.

و در چهار طرف کعبه چهار مقام است. هر کدام مختص یک مذهب: حنبلی، شافعی، مالکی، حنفی؛ و سیمی در این چهار مقام متصل به یکدیگر است؛ به طور مدوری که چراغ های برق به آن سیم آویخته اند و در بعضی از کنارهای مسجد هم چراغ های برق آویخته اند و خود کارخانه چراغ برق هم در گوشه مسجد در میان حجره است که شبها وقتی که کارخانه را راه می اندازند، چراغ های او می گردد و صدا می نماید و چند چراغ برقی هم از همان کارخانه مسجد منشعب شده از برای دکاکین خیابان پشت دیوار مسجد الحرام.

و خدام بیت الله الحرام، خواجه های چندی هستند به مثل خواج [ه] های حرم

حضرت پیغمبر ﷺ به همان لباس و همان هیكل.

و خود زمین مسجدالحرام را در میان طاق‌های او را با سنگ سیاه فرش نموده‌اند و وسط مقام ابراهیم را هم با سنگ سیاه فرش نموده‌اند. از قرار معلوم مرحوم حجة الاسلام سید مرتضی علم الهدی که مسجدالحرام را تعمیر نموده، او به این سنگ‌ها فرش نموده از جهت سجده؛ چون تتمه دور خود کعبه با سنگ مرمر فرش است و سجده نمودن در نماز به سنگ معدنی صحیح نیست، این سنگ‌ها را فرش نموده از جهت جماعت شیعه؛ چون مهر به واسطه جماعت اهل سنت نمی‌توانند شیعی‌ها بگذارند سجده کنند؛ این است که سید مرحوم در واقع خیلی زحمات از برای جماعت شیعه کشیده، ولی الحمد لله از زمان مشروطه به بعد، جماعت شیعه [۱۳۹] فی‌الجمله آزاد شده‌اند. [با] دست باز [و] علنی در مسجدالحرام نماز می‌کنند، ولی در مسجدالحرام از حیث مهر گذاردن فی‌الجمله احتیاط می‌نمایند، ولیکن در غیر از مسجد، مهر هم می‌گذارند [و] نماز می‌کنند.

### هنگام وداع با سرزمین وحی]

باری، بعد از ظهر، سه ساعت به غروب مانده، رفتیم به حرم طواف وداعی نمودیم، مراجعت به منزل نمودم. کجاوه‌های ما را بسته بودند، سوار شدیم. حاج محمد ملازم رفت طواف وداع نماید که در بین راه، جلوی درب مسجد به ما برسد. او رفت [و] ما حرکت کردیم، ولی از راه مسجد کجاوه‌های ما [را] نبردند؛ از جلوی عمارات دولتی شریف آمدیم. کربلانی محمد ملازم ما را گم نمود ایلی دو ساعت، که سه ساعت از شب گذشته [بود] که از شهر خارج شدیم. چون حجاج خیلی حرکت کردند، [در] کوچه‌ها و خیابان عبور ممکن نبود. هر چند قدمی که کجاوه‌ها را می‌کشیدند، باز نگه می‌داشتند از کثرت شتر و کجاوه و شکاف. باری، به هزار زحمت تقریباً سه ساعت از شب گذشته، از شهر خارج شدیم. دو -



سه نفر را هم فرستاده بودیم از عکام‌های خودمان دنبال حاج محمد تا این‌که از شهر خارج شدیم، پیدا نمودند آوردند و عکام‌ها را هم انعامی دادیم، مرخص نمودیم؛ چون عکام‌ها را اِلی مکه گرفته بودیم. بیرون شهر پیاده شدیم، نماز خواندیم، سوار شدیم [و] در میان کجاوه شام خوردیم، حرکت کردیم، ولی به قدری حجّاج حرکت کرده بودند که در راه، عبور به زحمت می‌نمودیم.

باری، اِلی سه ساعت از آفتاب گذشته، در سیر بودیم. [۱۴۰] آن وقت رسیدیم به بُحره، ولی چون چادر و خیمه نداریم، چون چادر و خیمه مال حاج صالح بود، در منی و عرفات و راه مدینه، این یک منزل لازم نبود، مطالبه خیمه نمودیم؛ گرچه جلوی شهر هم که حجّاج خارج می‌شدند، از جانب شریف نمی‌گذارند. مأمور بود جلوی شهر که خیمه از شهر خارج نکنند. منزل هم نبود؛ گرچه قریه بزرگی است بُحره، ولی تمام خانه‌های خودشان و دکانین آن‌ها از حصیر و علف است.

باری، به هزار زحمت رفتیم یک دوکان گرفتیم ما و آقای اسد السلطنه به کرایه گزاف؛ همان قدر [که] محفوظ از آفتاب بود، ولی خیلی گرم بود. باری، قدری راحت که شدیم، خواستیم بخوابیم؛ اولاً به واسطه گرما، ثانیاً به واسطه ضیق مکان ممکن نبود. رفتیم و بعد از تفحص زیاد در یک قهوه‌خانه به قدر سه نفر جا گرفتیم به قیمت گزاف که اقلّاً ساعتی بخوابیم. فرش انداختیم، بنده به اتفاق آقای آقا سید حسن استرآبادی و آقای داداش رفتیم خوابیدیم.

### **[شرح قهوه‌خانه‌ای در بُحره]**

اولاً شرحی از توصیف این قهوه‌خانه بنویسم: این قهوه‌خانه تقریباً ده زرع در هشت زرع است. ستون‌های بسیار عالی در وسط زده‌اند. بسیار عالی و معتبر است. از چوب جنگلی کِج و معوج است و گویا در هریک از ستونی، یک من تبریز چرک و

کثافت چسبیده است که انسان رغبت دست زدن ندارد.<sup>۱</sup>

و اما سقف قهوه‌خانه، چوب‌های نازک کج جنگلی است که روی آن‌ها را با حصیر و علف و آشغال صحرا [۱۴۱] پوشانیده‌اند و خیلی سقف هم پست است و یک سمت از جلوی قهوه‌خانه باز است و سمت دیگر که مقابل این سمت است، از علف دیواره دارد [و] بسته است، مگر دو سه سوراخی باز است از جهت نسیم و دو سمت دیگر او بسته است از علف.

اما زمین قهوه‌خانه، زمین رطوبت‌دار عالی است و خود قهوه‌خانه هم مملو است از عرب حجاز که در واقع حیوان درست هستند و عرب مصری و شامی که فی‌الجمله تفاوتی با حجازی‌ها دارند. و اهل چین و ماچین و اهل هند که جمیع این اشخاص معدن کثافات هستند. در واقع بدخوراک‌تر از این اشخاص تصویر نمی‌شود و هر ساعتی هم بوی کثافتی می‌آید که حالت استفراغ دست می‌داد. نمی‌دانم بوی کثافات بیرون بود یا از کثافات خود این اشخاص بود که از بخار معده آن‌ها بلند بود. احوط جمع است؛ گویا هر دو بود. با وجود این محسّنات، ظرف آب‌های قهوه‌خانه هم نزدیک ما بود. متصل، اهل قهوه‌خانه و حجاج آب برمی‌داشتند می‌ریختند سر ما [!]

با وجود این همه مطالب، همین که از خستگی خوابیدیم، یک مرتبه یک عرب بدوی آمد آسیاب خودش را انداخت روی پاهای من؛ از خواب جستم، گمان کردم که قهوه‌خانه خراب شد. باز مجدّد خوابیدم؛ مجدّداً شخص دیگری خود را انداخت روی من؛ من هم از اوقات تلخی با لگد زدم به پهلوی عرب که صدای عرب بلند شد. من خود را به خواب انداختم، مثل این که نفهمیدم، [۱۴۲] خواب بودم.

بعد از مدتی رفتم قدری بغلطم از پهلو به پهلوئی، دیدم سمت دست راستم گیر

۱. نگارنده در این جا با لحن کنایه و تمسخر نوشته است.

کرد؛ نگاه کردم دیدم یک نفر از اهل هند کثیف پهلوی من روی فرش من خوابیده و سر خود را پهلوی سر من گذارده؛ مثل این که گویا خیال مضاجعت دارد. لاعلاجاً چاره ندیدم؛ راضی به همان منزل تنگ و گرم خودمان شدیم؛ برخاستیم رفتیم منزل سابق. دیدم صاحب دوکان که منزل داشتیم در آن جا گوشت گوسفندی که از صبح داشت، نفروخته و بوی عفونت گرفته. چاره ندیدم، آمدیم بیرون دوکان در سایه علف‌های دوکان نشستیم. باری، امروز را به این نحو گذرانیدیم.

یوم دوشنبه بیستم، تقریباً دو ساعت به غروب مانده، از بُحره حرکت کردیم، ولی امروز به قدری هوا گرم است که در این مدت آمدن ما به حجاز، به این گرمی ندیده بودیم. باری، حرکت کردیم. شب را در سیریم، ولی از شدت گرما، متصل از قهوه‌خانه‌های بین راه آب می‌خریم؛ فوری به مصرف می‌رسد تا این که صبح به جدّه رسیدیم.

یوم سه‌شنبه، بیست [و] یکم، تقریباً یک ساعت به آفتاب مانده، وارد جدّه شدیم. جلوی دروازه حجاج را شماره می‌نمودند، ولی به قدری حجاج در میان خیابان و کوچه‌ها مملو بود که عبور ممکن نبود. شکاف و کجاوه‌ها را مثل تخته روی هم ریخته بودند.



## کاروان در مسیر بازگشت از حج

### [تصمیم‌گیری درباره مسیر بازگشت]

باری، به هزار زحمت، این مسافت قلیل را از دروازه اِلی منزل در دو ساعت طی کردیم و نماز صبح را در میان خیابان خواندیم، [۱۴۳] تا این‌که وارد منزل سابقی شدیم. قدری که استراحت نمودیم و چایی صرف نمودیم، اخوی آقای حاج مدرّس خراسانی تشریف آوردند منزل ما از جهت حرکت که آیا به سمت بمبئی برویم یا به سمت بصره؟

بعد از مشورت، رأی قرار گرفت که به سمت بصره حرکت نماییم. رفتیم بیرون که تحقیق نماییم که کشتی بصره در چه وقت حرکت می‌کند. معلوم شد که یوم پنج‌شنبه، بیست [و] سوم ذی‌الحجّه حرکت می‌نماید.

فوراً بلیط اطاق سالون گرفتیم، به اتفاق آقای مدرّس خراسانی و اخوی ایشان و آقای آقا سید حسن استرآبادی خیال حرکت به بمبئی داشتند. استخاره نمودند، بمبئی را استخاره مساعد نیامد؛ ایشان هم عازم بصره شدند، بلیط گرفتند.

بعد رفتیم به اداره مالیه از جهت اخذ مجیدی‌هایی که در زمان ورود به جدّه از ما گرفته بودند. رئیس اظهار کرد که چون شما نصف گرفته‌اید و نصف دیگر جزء مال

گمرکی شده، اگر تمام را نگرفته بودید، به رسم امانت سپرده بودید [و] تمام را به شما رد می نمودیم؛ مثل بعضی اشخاص که این طور نموده اند.

مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف ناهار و چایی رفتم بازار، تهیه حرکت به سمت بصره را دیدیم. شب را مراجعت به منزل نمودم، ولی چند روز است که کسالت دارم و حال درستی ندارم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [ذلت قونسولی ایران]

یوم چهارشنبه، بیست [و] دوم ذی الحجه، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتم بیرون قدری گردش نمودم. از آن جا رفتم به قونسول خانه ایران. [۱۴۴] بعد از زحمات، آن را پیدا نمودم. بعد معلوم شد که قونسول ایران در قونسول خانه انگریزی نشسته است. ای خاک بر سر ایران و ایرانیان که در همه جا خود را ذلیل نموده و در تحت تبعیت دیگری قرار داده!

باری، تذکره ها را دادم که امضاء نماید. مطالبه وجه امضاء نمود؛ دیدم مبالغی از قراردادی که در پشت ورقه تذکره وجه امضاء نوشته، اضافه مطالبه می نماید. بعد از گفت و گوی زیاد، آخر به خشونت کشید؛ تعرض نمودم؛ امضاء نکرده بیرون آمدم. آمدم منزل. بعد از صرف ناهار، عصر را بیرون رفتم. بعد از فی الجمله گردش، شب را مراجعت به منزل نمودم.

یوم پنجشنبه، بیست [و] سوم ذی الحجه، صبح از خواب برخاستم. ملازم ما رفت گاری کرایه نمود، آورد احوال و ائقال خودمان را حمل نموده، سمت گمرک خانه حرکت نمودیم و اظهار نمودند که تمام احوال و ائقال را تفتیش می نمایند از جهت طلا و نقره که نباید از جدّه خارج نمایند، ولی نمی دانم علت چه بود که تفتیش ننمودند.

## حرکت با کشتی اکبری به سمت بصره

باری، حجّاج هم زیاد بودند. خیلی شلوغ<sup>۱</sup> و ازدحام بود؛ چون امروز دو کشتی حرکت می‌نماید: یکی به سمت مصر، یکی به سمت بصره که همان کشتی ما می‌باشد و موسوم به کشتی اکبری است.

باری، طرّاده گرفتیم به اتفاق آقای مدرّس و آقای آقا سید حسن استرآبادی سوار شدیم به سمت کشتی حرکت نمودیم. چون در جدّه مثل [۱۴۵] بصره و بمبئی اسکله ندارد، کشتی دور می‌ایستد، به توسط طرّاده حمل [و] نقل بار می‌کنند و مسافر می‌برد. باری، بعد از ساعتی رسیدیم به کشتی. ازدحام غریبی در کشتی بود و کشتی پر شده بود از حجّاج. به زحمت رفتیم بالا و آحمال و اّقال را بالا بردیم، دیدیم عجب هنگامه [ای] است! در کشتی، ممکن نیست که انسان راه برود تا چه رسد به نشستن. بیچاره‌های حجّاج اغلباً پریشان و سرگردانند [و] جای نشستن ندارند. رفتیم نزد قاپودان<sup>۲</sup> کشتی بلیط سالون خود را نشان دادیم؛ اظهار کرد که سالون پر شده است. ناچار شدیم یک‌هزار و پانصد روپیه هم علاوه بر بلیط‌های خود دادیم در مرتبه فوق کشتی، جلوی اطاق خود قاپودان را از قاپودان خریدیم، به اتفاق آقای آقا سید حسن استرآبادی و برادرزاده‌های اسدالسلطنه قزوینی رفتیم آنجا.

منزل بسیار خوبی است. مرتبه‌ای است که دیگر فوق او اطاقی نیست و تمیز و سرد و خوش‌منظره است و ملازمین ما را هم در همان مسطحه فوق کشتی جا دادند،

---

۱. نسخه: شلوغ.

۲. آنچه در لغت‌نامه دهخدا (ج ۱۰ ث ۱۵۲۴۹، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش) آمده، قاپو به معنی دروازه و چی به معنی مدیر است و قاپوچی را حاجب و دربان دانسته است. به نظر می‌رسد همان ناخدای کشتی منظور مؤلف بوده باشد.

ولی به قدری هوا گرم و جاهای حجّاج بد و گرم است که اندازه ندارد. باری، آن روز و آن شب را در کشتی ماندیم و کشتی حرکت ننمود. یوم جمعه، بیست [و] چهارم ذی‌الحجه، اول آفتاب کشتی حرکت نمود از جدّه به سمت بصره، ولی این کشتی سرعت سیر او از کشتی همایونی که از بمبئی آمدیم، بیشتر است.

### امرگ یک نفر از عمله کشتی در دریا و انداختن مرده اهل تسنن به آب]

بعد از سه ساعت که راه افتاده بودیم، یک مرتبه [۱۴۶] صدای قیل و قال بلند شد. قاپودان با اوقات تلخی، زنگی زده، کشتی را نگه داشت. معلوم شد که یک نفر از درجه پایین تر ما در میان دریا افتاده.

یک طرّاده پایین نمودند؛ یک نفر معلّم به اتفاق پنج نفر دیگر از عملجات کشتی نشستند در میان طرّاده، رفتند ساعتی در میان دریا گردش نمودند، پیدا ننمودند، مراجعت نمودند و قاپودان تمام عملجات را جمع نمود از روی دفتر، اسماء آنها را مطابق نمود؛ معلوم شد که از اجزاء و عملجات خود کشتی است، ولی افسوس که از اهل هند و مسلمان بود.

باری، بعد از یأس، قاپودان، کشتی را راه انداخت. هوا خیلی گرم است، بیچاره مسلمان‌هایی که در خن<sup>۱</sup> کشتی هستند، بسیار به آنها سخت می‌گذرد.

یوم شنبه، بیست [و] پنجم هم یک نفر از حجّاج عرب اهل تسنن مُرد؛ در دریا انداختند از شدت گرما و ضیق مکان؛ چون این کشتی نسبت به کشتی که از بمبئی

---

۱. «خن» انبار کشتی و اطاق که زیر کشتی قرار داشته باشد را گویند، مخفف خانه است. (نقل از داستان باریافتگان به اهتمام سید علی قاضی عسکر، ص ۱۳۰).



سوار شدیم، کوچک‌تر و پرجمعیت‌تر است. تقریباً سیزده زرع عرض این کشتی است و یکصد [و] ده زرع طول این کشتی است و قرب دو هزار نفر از حجّاج و عمله‌جات در این کشتی می‌باشد؛ مخلوط از عرب و عجم هستند.

### [جزیره قُمران در مسیر بازگشت]

باری، همه جا در سیریم تا این‌که صبح یوم یکشنبه، بیست و ششم شهر ذی‌الحجه به قُمران رسیدیم، کشتی لنگر انداخت.

و این قُمران جزیره‌ای است آباد و جمعیت‌دار. اهل او عرب هستند [۱۴۷] و همان مکانی است که در زمان رفتن ما را در این‌جا پیاده نمودند و بیست [و] چهار ساعت قرنطینه نمودند. بعد از اندک مدّتی حکیم توسط ماتورهای آبی که توسط بخار حرکت می‌کند [و] به قدر بلم و طرّاده می‌باشد، آمد در میان کشتی؛ بعد از رؤیت، اجازه حرکت داد. گویا قاپودان چیزی مایه گذاشت که ما را قرنطینه ننماید و معطل و سرگردان نشویم.

حرکت کردیم، ولی یک نفر هم از شدت گرما ناخوش شده بود، فوت کرد؛ غسل دادند، کفن نمودند، پای او را آهن بستند [به] میان دریا انداختند. امروز عصر هم مجدّد یک نفر دیگر مُرد، دریا انداختند.

### [عدن در ادامه مسیر بازگشت]

یوم دوشنبه، بیست و هفتم، قریب ظهر بود که به عدن رسیدیم. کشتی لنگر انداخت، ایستاد. بعد از ساعتی چهار طرّاده بسیار بزرگ، ذوغال‌سنگ آورد، ریختند در میان انبار آب کشتی و طرّاده کوچک زیادی هم اهل عدن نشسته بودند، متاع و خوراکی آوردند از جهت حجّاج و حجّاج هم خیلی خریدند.

باری، الی دو ساعت از شب گذشته، کشتی توقف نمود، بعد حرکت کرد، ولی از دیشب، نصف شب کم کم هوا خوب شد و قدری سرد شد.

صبح یوم سه شنبه، بیست و هشتم، قاپودان امر نمود که پنج نفر از اهل عدن را که از عدن بی بلیط و بی تذکره به عنوان قاچاق در میان کشتی مخفیاً آمده بودند، بعد از شناختن گرفتند، هرچه داشتند در میان [۱۴۸] دریا ریخت؛ فقط یک پیراهن و یک شلوار که در برداشتند، باقی گذارد. بعد امر نمود آن‌ها را بردند به میان کارخانه کشتی<sup>۱</sup>، ذوغال به آتسخانه بریزند و بیرون بیاورند.

### گذر از بحر احمر و ورود به دریای هند

غرض، یوم پنجشنبه، سلخ ذی الحجه، یک نفر از اهل مسقط مُرد؛ در دریا انداختند، ولی از عدن که گذشتیم، بعد از یک روز راه که از بحر احمر خارج شدیم، وارد به دریای هندوستان شدیم. آب دریا بسیار مواج بود و باد زیادی داشت؛ ولی باد در عقب کشتی بود، [و] خیلی مساعد با حرکت کشتی بود؛ به درجات به سیر کشتی افزوده بود و چنان هوا هم سرد بود که گویا هوای برج قوس ایران است، ولکن چندان انقلاب و تلاطمی نداشت که اسباب زحمت بشود.

### سوت زدن مکرر کشتی به جهت هوای ابری

یوم جمعه، غره محرم که از خواب برخاستیم، هوا مه زیادی داشت؛ به طوری که از صد زرع جلوی کشتی را ممکن نبود دیدن و از صبح مشغول زدن سوت<sup>۲</sup> کشتی

۱. موتورخانه کشتی.

۲. نسخه: صُوت.

شدند. متصل سوت<sup>۱</sup> کشتی را می‌زدند و حضرات حجاج خیلی افسرده و پریشان حال شدند. بعضی گفتند که راه را گم نموده است، سوت<sup>۲</sup> می‌زند که کشتی که از جانب دولت انگلیس که همیشه در میان دریا در سیر است، از جهت گم کردن کشتی‌های دیگر راه را یا خراب شدن کشتی‌ها، که او می‌آید درست می‌کند.

بلی، چند کشتی، دولت معین نموده فقط از برای همین مطالب [که] متصل در میان [۱۴۹] دریا سیر می‌کند؛ در همچو مواقع یا موقع غرق خود را می‌رساند؛ بعد از آن‌که توسط تلگراف، بی‌سیم و یا سوت<sup>۳</sup> که این کشتی می‌کند و می‌زند، نجات می‌دهد. باری، هرکس به خیال خود حرفی می‌زد تا این‌که از معلّم پرسیدم، اظهار نمود که چون هوا ابر است و جلوی کشتی را نمی‌شود دید، مبادا که کشتی دیگری از دور برسد، ملتفت نشود، سوت<sup>۴</sup> را می‌زنم که توسط سوت<sup>۵</sup> زدن، کشتی مقابل را خبر می‌نماییم که ملتفت بشود به یکدیگر نخورند.

معلوم است که در موقع ابری هوا و مه، این مطلب در میان ملاح و کشتی‌بان‌ها معمول است، ولی خیلی حواس‌ها پریشان بود، إلی ظهر فی‌الجمله که مه برطرف شد، دیگر سوت<sup>۶</sup> نزدند؛ معلوم شد که مطلب همان بوده که معلّم اظهار نموده است. ظهر که شد، یک‌مرتبه کشتی لنگر انداخت. بعد از تحقیق معلوم شد که چرخ کشتی شکسته است. تقریباً دو ساعتی توقف داشتیم تا این‌که چرخ را درست نمودند، بعد راه افتاد.

---

۱. نسخه: صُوت.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

و تلگرافی هم حضرات حجّاج نجفی‌ها داشتند به بصره؛ دادند به قاپودان، توسط قوه برق و تلگراف، بی‌سیم به بصره از میان کشتی زدند.

باری، همه جا آمدیم از روی آب، تا این‌که لילה یکشنبه، سوم [محرم]، نیم‌ساعت از شب گذشته، وارد به بندر مسقط شدیم. اولاً این بندر مسقط، سرحدّ بین دریای هند و خلیج عمان و فارس است که ما امشب از دریای هند خارج شدیم، وارد به خلیج عمان و فارس شدیم.

### [پیاده شدن عمانی‌ها در بندر مسقط]

و بندر [۱۵۰] مسقط به مثل بغازی<sup>۱</sup> است که از دو طرف کوه است. در واقع در میان دره واقع است که کشتی از میان دریا ورود به میان این دره می‌نماید.

طول این درّه تقریباً هزار قدم است که کشتی در میان درّه می‌ایستد، بعد توسط طرّاده و بلم، حمل و نقل بار و مسافر می‌نمایند و در لب آب در آخر درّه، عمارات عالیّه ساخته‌اند و بعد از پشت عمارات، از بین کوه، راهی است که به سمت شهر می‌رود و شهر در پشت کوه واقع است و اهل شهر، عرب وهّابی و اغلب خوارج هستند و دولت او مستقل است [و] مربوط به دولت عثمانی و انگریز نیست، ولکن حالیه از آن‌جایی که نفوذ انگلیس در همه جا کار می‌کند، در مسقط هم کار می‌کند.

باری، کشتی ما در میان دره لنگر انداخت، ماندیم؛ و چون از اول شهر محرم، شب‌ها همه شب اهل کشتی مشغول خواندن روضه و سینه‌زدن در دو سه نقطه هستند، ما هم صبح یکشنبه، سوم محرم، حکیم آمد، حجّاج اهل مسقط را معاینه نمود و تعداد کرد، یکصد [و] پنجاه نفر بودند. بعد توسط طرّاد[ه]‌هایی که از جهت حجّاج

۱. تنگه.

آورده بودند، پیاده نمودند، رفتند به مسقط.

و کشتی پنج ساعت از آفتاب گذشته، حرکت نمود و کم و کم هم هوا از مسقط گرم شد و برصات دریا تمام شد؛ چون داخل خلیج عمان [و] فارس شدیم و خلیج عمان [و] فارس برصاتی ندارد [۱۵۱] و برصات در دریای هند است.

### امروارید دُبیل در سواحل خلیج فارس [

باری، یوم دوشنبه، چهارم [محرم]، عصر، قریب به دُبیل، یک نفر از حجّاج مُرد، به دریا انداختند. یک ساعت [و] نیم به غروب مانده، به دُبیل رسیدیم. و این دُبیل در ساحل دریای فارس واقع است و جزو بحرین است و در این جا غوص مروارید می‌نمایند و کم‌کم از این فصل مشغول می‌شوند و اصل موقع غوص در ماه تموز رومی است که مطابق با اول پائیز می‌شود. و این مروارید در میان شکم صدف پرورده می‌شود که در میان آب است. در ماه نیسان که باران می‌آید، این حیوان سر را بیرون می‌آورد از باران می‌خورد و آن باران در میان شکم آن حیوان می‌ماند الی اول پائیز، کم‌کم مروارید می‌شود، بیرون می‌آید.

و ترتیب غوص او این است که تجّار از اطراف می‌آیند غواصان را قراردادی می‌گذارند، بعد می‌روند غواصان میان آب، صدف را می‌گیرند، بیرون می‌آورند، به تجّار می‌دهند. بعد حکومت حقی دارد، می‌گیرد؛ یعنی مالیات او را می‌گیرد؛ بعد صدف را می‌شکنند، مروارید را بیرون می‌آورند.

باری، کشتی بعد از لنگر انداختن، سوت زد و تقریباً در هزار قدمی ساحل ایستاد؛ چون این جا هم اسکله ندارد، کشتی دور می‌ایستد و طراد[ه]های چندی از خشکی شراع را بلند نموده، آمدند از کشتی ما گذشتند. معلوم شد که غواصان هستند، از

جهت غوص به دریا می‌روند.

بعد، چند طراده [۱۵۲] دیگری آمدند. نود [و] هفت نفر حجّاج از اهل دُبیل بودند [ند]، پیاده نمودند بردند. باری، دُبیل قصبه‌ای است در کنار دریای فارس واقع است و خشکی او متصل است به خار و مسقط و عدن. جزء عربستان است و اهالی عرب‌اند و حکومت او شیخ آن‌ها است، از جمله وهّابی‌ها می‌باشند و انگریز تصرفاتی در این‌جا ندارد و خیلی مقتدر و مستقل است شیخ آن‌ها.

باری، در زمان حرکت کشتی به دُبیل، یک نفر از اعراب بغداد که از زمان رفتن از بصره ناخوش بود اِلی این‌جا، فوت شد و همراهان او هرچه کردند، به قاپودان که چیزی به او بدهند نعش او را ببرند به دُبیل در خشکی دفن نمایند، قبول ننمود؛ لابداً بعد از تغسیل و تکفین، به دریا انداختند. یک ساعت [و] نیم از شب گذشته بود که از دُبیل حرکت کردیم و مدت توقف ما در دُبیل سه ساعت بود.

یوم سه‌شنبه، پنجم [محرم]، از بندرعباس گذشتیم و لیله چهارشنبه ششم [محرم] هم از بندر بوشهر گذشتیم. به قدری هوا گرم بود که اندازه نداشت. اهل کشتی خیلی در زحمت بودند و عده [ای] از حجّاج بوشهر و شیراز و اصفهان هرچه کردند که کشتی را در بوشهر نگه دارند که آن‌ها پیاده شوند، قاپودان قبول ننمود؛ اظهار کرد که اجازه ندارم.

### لنگر انداختن در دهنه فو به خاطر جزر دریا

باری، یوم چهارشنبه ششم [محرم الحرام]، فی‌الجمله هوا از آن حدّت و حرارتی که داشت، قدری بهتر شد و تقریباً عصر روز چهارشنبه، سه ساعت به غروب مانده، رسیدیم [۱۵۳] به دهنه فو. کشتی لنگر انداخت، ایستاد و دو نفر از اهل ایران که اهل

شیراز و بوشهر بودند، در میان کشتی کوچکی بودند که در آن جا لنگر انداخته بود، آمدند توسط طرادده به میان کشتی ما.

بعد از تحقیق معلوم شد که این‌ها هم قاپودان هستند و چون این دهنه فو جایی است آخر خلیج فارس که شط بغداد و فرات و دیاله و محمّره و کارون که چند شط بزرگ هستند، از بصره الی نزدیک دریا متصل به یکدیگر می‌شوند، بعد تمام یک شط شده، داخل دریای فارس می‌شوند و این خط را غیر از قاپودان‌های ایرانی نمی‌توانند بروند و انگریزی‌ها، این راه‌ها را نمی‌دانند، از جانب دولت ایران مأمورند که هر کشتی که به این دهنه می‌رسد، می‌ایستد و قاپودان ایرانی آمده، کشتی را می‌برد الی بصره و همچنین از بصره الی این‌جا.

باری، این دو نفر داخل کشتی شدند. هنوز کشتی راه نیفتاد و چند کشتی دیگر هم در همان نقطه لنگر انداخته بودند. علت [را] پرسیدم، معلوم شد که آب دریا در جزر است؛ یعنی پس رفته است؛ چون از اول مغرب آب دریا جلو آمده و آب شط بالا می‌آید؛ به طوری که از بصره هم سیزده فرسخ تقریباً بالاتر، آب بالا آمده، شط پر می‌شود [و] نمی‌گذارد که شط جاری شود و این را مدّ می‌نامند، و از اول آفتاب در جزر است؛ یعنی آب دریا پس می‌رود و آب شط جریان [۱۵۴] می‌نماید و شط خالی می‌شود؛ یعنی آب پایین می‌رود و کشتی به زمین می‌نشیند نمی‌تواند سیر کند؛ این است که به این علت، کشتی‌ها در دهنه فو (؟) لنگر می‌اندازند تا این‌که موقع مدّ آب بشود، بعد حرکت نمایند.

## اعبادان و برخی اوصاف آن

باری، تقریباً ساعت هفت از شب بود که کشتی حرکت کرد. صبح یوم پنجشنبه، هفتم محرم که از خواب برخاستیم، کشتی در میان شط عبور می‌نمود؛ ملتفت نشدم که در چه وقت داخل شط شدیم، ولی مقدار مسافت دهنه فو که اول شطّ است الی

بصره، دوازده فرسنگ است. مقداری که طی نمودیم، به عبّادان که خاک ایران است رسیدیم.

و در این عبّادان انبارهای نفت<sup>۱</sup> زیادی انگریزی ساخته است که نفت او را به هند می‌برند و معدن نفت در هفت فرسنگی شوشتر است که انگریزی‌ها از دولت ایران اجاره نموده است و از آن‌جا توسط لوله آهن به عبّادان آورده و از عبّادان توسط کشتی حمل می‌کنند و کشتی چندی هم لنگر انداخته بود.

### محمّره و قصر در ادامه مسیر دریایی

از عبّادان گذشتیم، ولی در دو سمت شطّ، تمام نخلستان و اشجار زیادی است و خیلی خوش منظره و باصفا است و کشتی را هم قاپودان‌های ایرانی می‌رانند. بعد از ساعتی به محمّره رسیدیم و محمّره قصبه بزرگی است که داخل در عربستان ایران است. بعد از اندک مسافتی، رسیدیم به قصر شیخ خضعل؛ در واقع قصر [۱۵۵] خوش منظر و باصفایی است در کنار شطّ ساخته است.

### امرزد دریایی ایران و عراق

مقداری که از قصر گذشتیم، شطّ<sup>۲</sup> کوچکی نمایان شد که یک میل کوچکی در لب آن شطّ ساخته و آب آن شطّ داخل این شطّ بزرگ می‌شد.

بعد از تحقیق معلوم شد که سرحدّ بین ایران و عراق عجم است؛ چون دست چپ ما که از سمت خلیج فارس می‌آمدیم، خاک عربستان است و دست راست ما خاک

۱. نسخه: نطق.

۲. نسخه: شطّی.



ایران است، الی این میل خاک ایران تمام شد. حالیه دو سمت شط، خاک عراق عرب است.

### [مارگیر بصره در ادامه بازگشت]

باری، تقریباً پنج ساعت به غروب مانده، رسیدیم به مارگیر بصره. چند نفر پلیس بالا آمدند، تذکره‌های حجاج را قول کشیدند، بعد اجازه پایین آمدن از کشتی دادند. حجاج احوال و ائقال خود را پایین دادند، ما هم پایین دادیم، خود هم پیاده شدیم. خورد [و] ریز خود را بردیم به گمرک‌خانه، بعد از زحمات زیاد و رشوه، گمرک‌چیان که تمام یهودی بودند، آمدند تفتیش نمودند؛ بعد هر نفری هم یک روپیه گرفتند، پاس دادند.

### [عشّار، مقصد بعدی]

از برای پاس و بلیط گمرکی الی نیم‌ساعت به غروب مانده، سرگردان شدیم. بالاخره بعد از زحمات [۱۵۶] زن‌ها توسط اتومبیل با زنانه آقای اسد السلطنه رفتند به عشّار بصره؛ خودمان هم با بلم و طرّاده رفتیم به عشّار. تقریباً یک ساعت از شب گذشته بود که به عشّار رسیدیم، پیاده شدیم، منزلی گرفتیم. چون خسته بودیم، فوراً بعد از صرف غذا و چایی خوابیدیم.

### [چندی در باب بصره]

صبح یوم بیستم [محرم] از خواب برخاستیم. در میان شط خود را تطهیر نمودیم. رفته من به اتفاق دو نفر از دوستان به بصره، توسط اتومبیل، و از بصره الی عشّار نیم‌فرسنگ مسافت دارد، ولی از یک سمت، شط متصل است به بصره و از سمت

دیگر او متصل به نخلستان است.

باری، اصلاً بناء خود شهر بصره به طرز قدیم است، ولی بناهایی که حالیه بنا می‌شود، به طرز جدید و قشنگ است. و در کنار بصره، خیابانی است که از عشارِ اِلی بصره است، خیلی قشنگ است و زمین خیابان را قیر ریخته‌اند. و اغلب کسبه بصره، یهودی می‌باشند و تتمه سنی و شیعه هستند، ولی در بصره شیعه او کمتر است و در عشار بیشتر است [و] آزادانه مشغول تعزیه‌داری هستند.

باری، بعد از فی‌الجمله گردش، مراجعت نمودم به عشار، آمدم منزل. بعد از صرف<sup>۱</sup> چایی، آقای داداش از بیرون آمدند. بلیط ماشین<sup>۲</sup> گرفته بودند که امشب حرکت نماییم که شاید - إن شاء الله - از جهت یوم عاشورا به کربلا برسیم. عصر تهیه رفتن امشب را دیدیم.

آقای آقا سید حسن استرآبادی تشریف آوردند منزل ما، خداحافظی نمودیم. تقریباً نیم‌ساعت به غروب مانده، توسط اتومبیل از عشار حرکت [۱۵۷] کردیم. از عشار اِلی پای ماشین، تقریباً یک فرسنگ مسافت است. بعد از طی مسافت رسیدیم به عشار. مسافری از حجاج و غیره زیاد بودند. بعد از آن‌که نماز مغرب را خواندیم، اَحمال و اَثقال را بردند میزان نمودند، کرایه را گرفتند.

ساعت دو از شب گذشته، اجازه سوار شدن ماشین را دادند. آقای مدرّس که بعد از حرکت ما از بصره، آمدند پای ماشین، به اتفاق آقای داداش رفتند اطاقی گرفتند، اَحمال و اَثقال حمل به ماشین نمودیم، رفتیم در میان اطاق نشستیم.

تقریباً نوزده نفر جمعیت بودیم. چند نفر از ما عرب بودند، ولی چون هنوز ماشین

۱. نسخه: + و.

۲. در این‌جا منظور قطار است.

حرکت ننموده بود، اطاق خیلی هوایش گرم بود، متصل عرق می ریختیم. یک دفعه دیدم از زیر صندلی که در روی او نشسته بودیم و جلوی او را احوال و احوال گذارده بودیم، یک تکانی خورد، سر آدمی بیرون آمد. نگاه کردم دیدم زنی است عربیه و آن زن بنا نمود از کار خود خندیدن. معلوم شد که بی بلیط است؛ در زیر صندلی پنهان شده است و از کثرت گرما نتوانسته است طاقت بیاورد، سر را بیرون آورد. و بیچاره زن کلافه شده بود از گرما؛ شربتی آوردند بفروشدند، یک گیلان خریدیم ترخماً به حال او به او دادیم.

در این بین مفتش آمد که بلیطها را ببیند، فوراً تمام اهل اطاق او را گفتیم، رفت در زیر صندلی که مفتش او را نبیند. در واقع همه دلشان به حال او سوخت، حرفی به مفتش نزدند.

### شب زفاف در ماشین پستی

بعد از رفتن مفتش، مجدداً بیرون آمد، نشست و ما هم صرف شام نمودیم. ساعت [۱۵۸] چهار از شب بود که ماشین حرکت کرد، ولی اتفاقاً این ماشین امشب پستی است که در هفته دو شب به سمت بغداد و حله حرکت می نماید و خیلی به سرعت سیر می کرد. تقریباً ساعت پنج از شب گذشته بود که خوابیدیم؛ بلکه تمام اهل اطاق خوابیدند. بعضی روی صندلی ها، بعضی به واسطه ضیق مکان در زمین اطاق بین صندلی ها. اندک مدتی بود خوابیده بودم که از صدای قیل و قال از خواب جستم. همان که چشم باز کردم، دیدم جمعیتی در میان اطاق ایستاده اند.

فوراً یک نفر از ترکها یک سیلی شدیدی زد به روی یکی از عربی و ماشین هم در حرکت است و مردم هم فحش و بد به آن عرب می گویند. گمان کردم که دزد

است، به اطاق آمده.

بعد از تحقیق از کربلایی محمد ملازم، معلوم شد که من در اشتباهم و امشب شب عروسی است در میان این اطاق. از قرار تقریر او، آن زن که بی‌بلیط در اطاق آمده، در زیر تخت خوابیده بوده و یک نفر از اعراب که مسافر بوده و حاجی هم بوده، در زمین اطاق بین صندلین خوابیده؛ همان‌که حضرات اهل اطاق خوابیدند، آن زن [و] مرد مدتی مشغول صحبت شدند تا این‌که مطلب رضایت انجام گرفته و مشغول انجام امر معهودشان شده‌اند که آن حاجی ترک بلند شده، سیلی به او زده، آن بیچارگان<sup>۱</sup> بدبخت را از حال غیر طبیعی به حال طبیعی آورده؛ ولی از شلوغی، مطلب معلوم نشد که زفاف هم واقع شده یا نشده؛ ولی گمان بنده این است [۱۵۹] که قریب به انجام بوده، [اما] زفاف واقع نشده؛ چون اهل خبره نبودند کشف مطلب نمایند.

باری، همان‌قدر نوشتم مطالعه‌کنندگان بدانند که همچو حاجی هم پیدا می‌شود در همچو شبی در شب تاسوعاء، در همچو مکانی و در همچو مجمعی مرتکب این‌طور اعمال می‌شود، ولی استبعاد ندارد؛ در این زمان شاید از این اشخاص بدتر هم پیدا بشوند. باری، بعد از مجلس زفاف، مجدداً خوابیدیم.

صبح یوم شنبه، نهم [محرم]، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، در میان اطاق ماشین در حال سیر، نمازی خواندیم. همان‌قدر که آفتاب بالا آمد، هوا گرم شد و باد گرم مشغول وزیدن شد، ولی ماشین از دیشب سست‌تر حرکت می‌کند.

باری، قرب یک ساعت به غروب مانده، به حله رسیدیم. مدت سیر ما از بصره الی حله نونزده ساعت بود. از ماشین پیاده شدیم، احوال و ائصال ما را که توسط اطاق

۱. نسخه: بیچاره‌گان.

باری حمل نموده بودند، رفتیم گرفتیم، از ماشین خانه بیرون آمدیم. توسط حمّال خورد [و] ریز خود را بردیم به آن طرف جسر که وصل به شهر است.

آفتاب نزدیک بود که غروب نماید، فوراً نماز خواندیم. بعد از تفحص از برای وسایل نقلیه، معلوم شد که آنچه اتومبیل و عربانه بوده است، زوّار عاشورا برده‌اند به کربلا و چون ما هم سعی داشتیم که از برای روز عاشورا شاید خود را به کربلا رسانده باشیم، لاعلاجاً چند چارپا و یابو گرفتیم. آقای مدرّس خراسانی هم با ما آمدند، به اتفاق ایشان سوار شدیم، حرکت نمودیم.

هوای [۱۶۰] خوش ماهتابی و لطیفی بود، ولی از آنجایی که در شب عاشورا و روز عاشورا باید به واردین به کربلا فی‌الجمله سختی و تعب عارض شود، به ما هم فی‌الجمله زحمتی وارد شد از حیث زمین خوردن از مال و دچار تعب شدن.

### [شب عاشورا در کربلا]

الحمد لله یک ساعت به آفتاب مانده، وارد شدیم به کربلا. اولاً من رفتم به حرم حضرت ابوالفضل زیارتی نمودم؛ ولی از حیث خستگی و شدت تب که در بین راه عارض شده بود، مراجعت به منزل نمودم، نتوانستم حرم حضرت خامس آل عبا [علیه السلام] بروم. بعد از صرف چایی خوابیدم.

یوم یکشنبه، دهم شهر محرم، تقریباً سه ساعت از آفتاب رفته بود که از خواب برخاستیم. الحمد لله فی‌الجمله عرق نموده بودم، حالتی بهتر بود. رفتم به حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام، بعد از زیارت، مراجعت به منزل نمودم، ولی چند دسته تعزیه‌داران ملاقات نمودم. دیدم مثل تعزیه‌داری‌های ایران تعزیه‌داری نمی‌نمایند؛ گرچه در این مکان مقدس، لازم تعزیه‌داری صوریه نیست، [چون] خود صاحب تعزیه، حاضر است.

## ادرگیری عزاداران حسینی

باری، بعد از صرف ناهار در منزل، فی الجمله استراحتی نمودم، رفتم بیرون در حرمین شریفین، اما امروز در میان خیمه‌گاه دسته سینه‌زن‌های اهل طویرج که سه فرسنگی کربلا است و قریه بزرگی است، با اهل سایر قراء کربلا که آنها هم دسته‌بندی نموده بودند، نزاعی نمودند، چند تیر تفنگ انداختند؛ چند نفری هم از خنجر و گلوله زخم‌دار شدند. پلیس‌ها رسیدند، طرفین را گرفتند، غائله را خاموش<sup>۱</sup> [۱۶۱] نمودند، اما الحمد لله کسی تلف نشد.

و عصر رفتم به خیمه‌گاه، دیدم عده [ای] از آقایان هم مشغول نوحه‌خوانی و سینه‌زنی می‌باشند و آقایان خدام حرمین هم هرکدام علی‌حده دسته‌بندی نموده، آمدند به خیمه‌گاه سینه زدند. خوش ترتیبی و تعزیه‌داری نمود. إن شاء الله که معنویت هم دارد. شب مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم دوشنبه، یازدهم [محرم]، صبح از خواب برخاستم رفتم بیرون. بعد از زیارت، مراجعت به منزل نمودم و عصر هم بعد از زیارت مراجعت به منزل نمودم. شب را خوابیدیم.

یوم سه‌شنبه، دوازدهم [محرم]، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان دوستان تشریف آوردند منزل. بعد از تشریف بردن ایشان، بیرون رفتم و امروز قبل از ظهر، حضرات حججاج کربلائی‌ها که در بصره مانده بودند، وارد شدند. عصر هم بعد از زیارت و گردش، مراجعت به منزل نمودم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

۱. نسخه: خاموش.

### [امیهمانی فرزندان سید هاشم قزوینی]

یوم چهارشنبه، سیزدهم [محرم الحرام]، صبح از خواب [برخاستیم]، بعد از شرفیابی خدمت بعضی از آقایان و دوستان در منزل خودمان، بیرون رفتیم، ظهر مراجعت به منزل نمودم. بعد از فی الجمله استراحت، عصر، آقای حاج سید محمدرضا و اخوی ایشان که از اهل قزوین اند و پدرشان مرحوم حاج سید هاشم قزوینی که از جمله علمای معتبر بوده و مجاور در کربلا بوده و ایشان هم از جمله علماء و مجاورین هستند، تشریف آوردند منزل ما. سیدهای مقدّس و نازنینی هستند. بعد از درک خدمت ایشان و [۱۶۲] و تشریف بردن ایشان، رفتیم به حرم. شب را مراجعت به منزل نمودم.

یوم پنجشنبه، چهاردهم محرم، صبح از خواب برخاستیم. رفتیم منزل آقای حاج سید عباس کربلائی که از جمله<sup>۱</sup> حجّاج و دوستان بین راه بود و مجلس فاتحه هم داشتند؛ چون در نبودن ایشان، اخویشان فوت نموده بود.

### [اضیافت میهمانی در مقام حضرت حرّ]

بعد از مراجعت از آنجا چون روز قبل، حاج مدرّس خراسانی را به حضرت حرّ دعوت نموده بودیم، تشریف آوردند منزل ما، به اتفاق اخوی ایشان و دو - سه نفر از دوستان. گوسفندی هم تهیه نموده بودیم؛ توسط عربانه رفتیم به حضرت حرّ و تمام دست راست راه از کربلا الی حرّ، نخلستان است متصل به یکدیگر و تقریباً یک فرسنگ [و] نیم مسافت دارد.

بعد از وصول به آن مقام مبارک، رفتیم به میان نخلستان. بعد از صرف نهار و

۱. نسخه: + و.

چایی که در واقع جای باصفائی است و جای بعضی از دوستان سبز بود، مراجعت نمودم به حرم محترم حضرت حرّ. بعد از زیارت مراجعت نمودیم به کربلا. تقریباً یک ساعت به غروب مانده بود، بعد از مشرف شدن به حرمین شریفین، مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف غذا، خسته بودم؛ زودتر خوابیدم.

یوم جمعه، پانزدهم محرم، صبح از خواب برخاستیم. در خدمت آقای اخوی رفتیم منزل آقای حاج سید محمدرضای قزوینی به روضه. در واقع عجب مجلسی بود! معنوی داشت. فقط یک روضه خوان خواند، نه مثل بعضی از مجالس های ایران که روضه خوان های او لا تعدّ ولا تحصى است که هم خود صاحب [۱۶۳] روضه و هم مستمعین و هم صاحب اصل روضه که حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد، ملول و کسل شوند. در این مجلس روضه، کسی ملول و کسل نشد.

### [شایعه قتل زوّار بین کربلا و کاظمین]

بعد از ختم روضه و صرف چایی، آقایان که تشریف بردند، قدری نشستیم؛ بعد بیرون آمدیم رفتیم به حرمین. بعد از زیارت، مراجعت به منزل نمودم، ولی امروز شهرتی دارد که در دو روز قبل چند عربانه از زوّار در بین کربلا و کاظمین [را] سارقین زده اند و زوّارهایش را اذیت نموده و دو - سه نفر هم مقتول شده اند و عسکر هم از جهت دستگیر [ی] سارقین فرستاده است دولت، ولی هنوز معلوم نیست که چه نموده اند. عصر را رفتیم بیرون، بعد از زیارت در حرمین شریفین، مراجعت به منزل نمودم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [زیارت های مکرر حرمین و دید و بازدید از دوستان و مهمانی ها و...]

یوم شنبه، شانزدهم، صبح از خواب برخاستم، بعد از مشرف شدن به حرم، چون ناهار را در منزل حاج سید عباس کربلایی رفیق راه مگّه میهمان بودیم، رفتیم ناهار را



صرف نمودیم. زمان مراجعت اصرار نمودند که باید شب را هم بیاید. هرچه معذتر شدیم، قبول نمود، لابتاً قبول نمودیم، آمدیم بیرون. بعد از زیارت و گردش، شب را رفتیم به منزل حاج سید عباس، بعد از صرف شام، مراجعت به منزل نمودم خوابیدم.

یوم یکشنبه، هفدهم، صبح از خواب برخاستم. کاغذی از جهت قزوین نوشتم، بعد رفتم به زیارت حرمین شریفین، مراجعت به منزل نمودم. [۱۶۴] مجدداً عصر را مشرف شدم به حرم. بعد از زیارت، رفتم به گردش. شب را مراجعت به منزل نمودم. چون چند روز است که متعلقه آقای داداش حال ندارند، کسالت دارند، ولی الحمد لله امشب را بهتر می‌باشند. شب را بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم یکشنبه، هفدهم [محرم]، صبح از خواب برخاستم. بعد از تشریف به زیارت، رفتم به اتفاق آقای داداش، منزل آقای آقا سید حسن استرآبادی، رفیق راه مکه، دیدنی از آقا نمودیم، مراجعت به منزل نمودم. عصر را رفتم گردش. شب را مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم دوشنبه، [هیجدهم محرم] هم صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، رفتم به زیارت حرمین، ظهر مراجعت به منزل نمودم. عصر را هم رفتم زیارت حرم مطهر. شب را مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم سه‌شنبه، نوزدهم [محرم]، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتم به حرم. امروز را ظهر میهمان بودم منزل یکی از کربلائی‌ها، رفیق و همسفر بین راه مکه. رفتم در شهر نو، منزل او؛ ولی شهر نو بسیار خوش‌هوا و خوش‌منظره است؛ هیچ نسبت به شهر کهنه ندارد. عصر را که خواستیم بیرون بیایم، به اصرار زیاد که باید شب را هم بیاید.

باری، بعد از زیارت حرمین، شب رفتم منزل آن‌ها در ساعت چهار [و] نیم از شب

گذشته، مراجعت به منزل نمودیم، خوابیدیم.

[۱۶۵] یوم چهارشنبه، بیستم [محرم]، صبح از خواب برخاستیم. تشرّف به حرمین شریفین، بعد رفتیم منزل آقای آقا اسدالسلطنه قزوینی که دیروز از نجف مراجعت نموده، بعد از ساعتی مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف ناهار و استراحت و صرف چایی، به اتفاق آقای داداش رفتیم منزل آقای حاج سید حسن استرآبادی. بعد از مراجعت، رفتیم به حمام. بعد از حمام، رفتیم به حرمین به زیارت. شب را عودت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم پنج‌شنبه، بیست [و] یکم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از چایی رفتیم آستان‌بوسی سیدالشهداء و حضرت ابا الفضل علیه السلام، بعد از تذلّلی به آن در خانه، مراجعت نمودم و چون ظهر را در منزل آقای آقا سید حسن استرآبادی موعود بودیم، رفتیم منزل آقا. عصر مراجعت نمودم، رفتیم به حرم مبارک شب را مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم جمعه، بیست [و] دوم محرم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم به حرمین شریفین چون امروز را عصر خیال داریم برویم - إن شاء الله - به نجف اشرف، زودتر به منزل معاودت نمودیم، جمع خورد [و] ریز نمودیم. دیروز گذشته، عده [ای] از حجّاج از حلّه آمدند. در بیست [و] هشتم ذی‌الحجه حرکت نموده بودند. بنا بود [ه] که در بیست [و] پنجم ذی‌الحجه کشتی کویت از جدّه حرکت نماید؛ دو روز بعد از حرکت ما. کشتی کویت حرکت ننموده، در عوض [و] [۱۶۶] کشتی [ای] که اسم او جدّه بوده است، در بیست [و] هشتم حرکت کرده و در بیست [و] یکم<sup>۱</sup> به

۱. این کلمه در متن بصورت «یکيوم» دیده می‌شود که اگر منظور همان بیست‌ویکم باشد، پس مربوط به ماه بعدی خواهد بود؛ چون بیست‌وهشتم حرکت کرده‌اند، پس در بیست‌ویکم ماه دیگر به مقصد رسیده‌اند.

بصره وارد شده و خیلی هم سخت گذشته بود به حجّاج و یک‌هزار [و] هشتصد نفر حاجی داشته [و] دیگر دنبال حاجی نبوده، تمام توسط این دو کشتی ایرانی و عراقی آمدند. مقداری هم از حجّاج ایرانی از راه بمبئی رفته‌اند.

### مختصری از سیاحت کربلا

اولاً شهر کربلا از جمله بلاد عراق است و شهر جدیدی است. از بعد از زمان بنی‌العباس، کم‌کم روی به آبادی نهاده و در چهل - پنجاه سال قبل، بنای شهر نویی در سمت قبله شهر کهنه گذارده‌اند. حالیه عمارات بسیاری در شهر نو بنا شده است که در سابق، نخلستان و باغ بوده است و هوای شهر نو بهتر است از هوای شهر کهنه و عمارات او عالی‌تر و وسیع‌تر است و خیابان‌های متعدد ساخته‌اند. گرچه در چند سال قبل، در زمان طرفیت عثمانی با اهل شهر، فی‌الجمله خراب شده است، ولی به درجات، باز هم از شهر کهنه بهتر است.

و تعداد نفوس اهالی کربلا از قرار تقریر اهل اطلاع اهالی در چند سال قبل که تعداد نموده‌اند، تقریباً سی‌وچهار هزار [و] کسری اعراب بوده و نونزده هزار الا کسری اهل ایران بوده و یک‌هزار [و] پانصد نفر تقریباً هندی بوده و پانصد نفر چیزی بالا، تبعه دولت روس بوده که مجموع، تقریباً پنجاه [و] پنج‌هزار نفر بوده‌اند؛ ولی حالیه از ایام جنگ، [۱۶۷] لابدّ کسر و نقصانی پیدا نموده.

### [حرکت به سوی نجف]

عصر را تقریباً سه ساعت [و] ربع به غروب مانده، توسط اتومبیل حرکت کردیم، ولی حاج محمد ملازم ماند که فردا حرکت نماید. اتومبیل جا نداشت بیشتر از چهار نفر؛ چون خیاطه خودمان را که تقریباً سه سال است مجاور در کربلا شده است، او را

هم همراه بردیم. باری، از کربلا که مقدار جزئی دور شدیم، سیاه چادرهای زیادی در طرفین جاده پیدا شد که الی سه فرسنگی نجف، هر میدانی، هر نیم فرسنگی پنجاه شصت چادر، بلکه صد چادر به قول کردهای ایرانی، آوبه آوبه زده‌اند. بعد از تحقیق از اتومبل، معلوم شد که اعراب بدوی راه جبل و حجاز هستند که همه‌ساله در این فصل که قریب پاییز است، می‌آیند به عراق، گندم و جو و برنج و خرما از جهت آذوغه<sup>۱</sup> خودشان خریداری نموده، می‌روند.

### [خان شور در هفت فرسنگی کربلا]

باری، یک ساعت [و] نیم به غروب مانده، رسیدیم به خان شور که هفت فرسنگی کربلا است. بعد از صرف چایی، حرکت نمودیم. مقدار خیلی مختصری که از خان شور دور شدیم، لاستیک چرخ پاره شد [و] چون دو لاستیک هم قبلاً الی خان شور پاره شده و عوض نموده بود، دیگر لاستیک نداشت؛ ناچاراً پیاده شدیم، سرگردان در میان بیابان ماندیم که شاید اتومبل<sup>۲</sup> دیگری برسد، شوfer از او لاستیک بگیرد.

اعراب بدوی هم آمدند جهت تماشای ما از بچه و بزرگ دور ما را گرفتند؛ ولی از آنجایی که در راه بین‌الحرمین زهر چشم از ما [۱۶۸] گرفته بودند، بسیار از ایشان خوفی داشتیم. باری، بعد از مدتی، سه اتومبل از طرف نجف پیدا شد، یک لاستیک شوfer ما از آن‌ها گرفت، انداختیم.

تقریباً سه ربع به غروب داشتیم، حرکت کردیم، ولی در خیالم که آیا این لاستیک

۱. در نسخه اینچنین آمده است.

۲. نسخه: اتومبلی.

هم پاره شود، شب را در میان بیابان با این اعراب بدوی‌ها چه کار کنیم و اتومبیل‌چی هم خیلی به سرعت اتومبیل را می‌راند؛ ولی الحمد لله دیگر خرابی وارد نشد. تقریباً نیم‌ساعت از شب گذشته، وارد به نجف اشرف شدیم. پسر آقا شیخ لطیف خدام را پیدا نمودیم، توسط حمّال، خورد [و] ریز را حمل به خانه حاج شیخ امینی قزوینی که در اجاره آقا شیخ لطیف است نمودیم و خود هم دنبال رفتیم. شب را بعد از صرف چایی و غذا، چون خسته بودیم، خوابیدیم و حرم هم مشرف نشدیم.

### آنجف، پای درس آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در مسجد طوسی]

یوم شنبه، بیست و سوم شهر محرم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از خوردن چایی، رفتیم به حمّام از جهت غسل زیارت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام. بعد رفتیم به حرم، زیارتی نمودم در آستان مقدس علوی، بعد از زیارت بیرون آمدم. در خدمت آقای داداش، رفتیم به مسجد طوسی. دیدم حضرات آقایان علماء و طلاب جمع‌اند. تقریباً یکصد و پنجاه نفر و آقای حجة الاسلام آقا سید ابوالحسن اصفهانی - ادام الله عمره - در بالای منبر تشریف دارند و تدریس [۱۶۹] می‌نمایند. ما هم نشستیم قدری که گوش دادیم، دیدیم یک مرتبه صدای قیل و قال آقایان بلند شد.

باری، آقا هم هریک را جوابی می‌دادند و آقا هم اغلب عربی می‌فرمودند [و] خیلی به اختصار گاهی به زبان فارسی تکلم می‌فرمودند. هنوز آقا مشغول صحبت بودند که یک مرتبه آقایان بلند شدند. معلوم شد که درس آقا تمام شد.

ما هم بیرون رفتیم، رفتیم در میان صحن نشستیم. آقایان طلاب و علماء هم آمدند در میان صحن نشستند، جوقه - جوقه مشغول مباحثه شدند و خود آقا هم تشریف آوردند صحن. بعد، جنازه هم آوردند آقا نماز گزارند<sup>۱</sup> رفتند به سمت منزل، ولی

۱. نسخه: گذاردند.

هرچند قدمی، اعراب دور آقا را می‌گرفتند مسأله می‌پرسیدند، دست آقا را می‌بوسیدند.

### [وادی السلام، بر سر مزار حاج آقا]

باری، ما هم آمدیم بعد از صرف ناهار خوابیدیم. از خواب بیدار شدیم، چایی صرف نمودیم. حاج محمد ملازم هم آمد از کربلا. بعد از صرف چایی، عصر رفتیم به وادی السلام نجف، فاتحه نثار روح مرحوم حاج آقا نمودیم، مراجعت کردیم، رفتیم به حرم. بعد از زیارت، رفتیم به منزل. بعد از صرف غذا خوابیدیم، ولی امشب هوا گرم است.

یوم یکشنبه، بیست و چهارم شهر محرم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی بیرون رفتیم به زیارت. باری، إلی شب به ترتیب همه‌روزه گذرانیدیم و یوم<sup>۱</sup> دوشنبه، بیست [و] پنجم را به ترتیب روز سابق تمام نمودم.

یوم سه‌شنبه، بیست [و] ششم، صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی و زیارت، عازم بودیم که برویم به مسجد کوفه. آقا سید مرتضی، پسر مرحوم حجة الاسلام آقای آقا میرزا [۱۷۰] که یکی از فامیل<sup>۲</sup> است، به اتفاق اخوی خودشان آمدند منزل ما و این آقا سید مرتضی، تقریباً پنج سال بود که از قزوین رفته بود به سیاحت ایران و اغلب ایران را سیاحت نموده است.

### [عزیمت به کوفه]

باری، بعد از رفتن ایشان، به اتفاق آقای داداش و جمیع همراهان رفتیم بیرون شهر که از آنجا توسط واقون حرکت به کوفه نماییم و از نجف إلی کوفه، تقریباً یک

۱. نسخه: + یوم.

۲. نسخه: فامیلی.

فرسنگ [و] نیم مسافت دارد. خط آهن واقون کشیده‌اند که توسط دو اسب حرکت می‌کند و هر نفری یک قران کرایه می‌گیرند.

باری، سوار شدیم، حرکت کردیم. در بین راه لوله‌های آهن زیادی ولی خیلی بزرگ ریخته بودند الی کوفه. علت پرسیدم، معلوم شد که در زمان حکومت عثمانی، چند نفر کمپانی شده که از کوفه از شط فرات با این لوله‌ها توسط مکینه ترمبه الی نجف آب بیاورند. در واقع نهر آبی است این لوله‌ها، ولی چون به واسطه بلند بودن اراضی نجف و پست بودن اراضی کوفه نسبت به نجف آب جاری نمی‌شود به توسط مکینه جاری نمایند. ولی بعد از زمان عثمانی، چون جنگ‌های متعددی در عراق شده، به واسطه بودن جنگ و اغتشاش هنوز هم درست ننموده و اغلب لوله‌های او را انگریز برده، در راه بصره جهت شمندفر کار زده و بعضی از او هم در زیر خاک پنهان شده است. خیلی خرج نموده‌اند. در واقع حیف است که این لوله‌ها تلف شود.

باری، بعد از ساعتی رسیدیم به مسجد کوفه و در روبه‌روی مسجد کوفه چند خانواری هم [۱۷۱] آبادی بود و در جنب درب مسجد هم چند باب دوکانی هم بود. باری، بعد از گرفتن وضو، داخل شدیم و شخصی از اعراب هم آمد اذن دخول از برای ما خواند، وارد شدیم. حجره [ای] از حجرات مسجد گرفتیم و چند نفر زواری هم بودند. ولی هوا خیلی گرم بود، نتوانستیم بیرون بیاییم. در حجره ماندیم الی عصر. بعضی از زواریها در آنجا بودند، رفتند جهت مسجد سهله. به ما هم تکلیف نمودند، ولی به واسطه حرارت آفتاب نرفتیم، ماندیم.

تقریباً دو ساعت چیزی بالا به غروب مانده، به اتفاق آقای داداش و حاج محمد ملازم رفتیم به سمت شهر کوفه، تقریباً از مسجد الی کوفه یک میدان کوچکی راه هست و خط واقون از پهلوئی مسجد که عبور می‌نماید، می‌رود الی آخر شهر که لب

شط است، پیاده می‌نماید مسافرین را. و طرفین جاده از مسجد اِلی کوفه، نخلستان‌های خرماي خوبی است که در واقع این جاده به مثل خیابان شده است. باری، رفتیم ورود به شهر نمودیم، ولی قلعه و برج به مثل نجف ندارد. قدری گردش نمودیم. بازارهای زیاد متعددی دیدیم که تمام تازه بنا شده است و عمارات جدید خوبی ساخته‌اند. در واقع شهر کوچک خوبی است. از بازارها که گذشتیم، رسیدیم به شطّ فرات که در کنار شط، سراهای خوبی و قهوه‌خانه زیادی بود که منظره آن‌ها شطّ فرات بود.

و جبری بسته بودند که عبور به آن سمت شطّ می‌نمود که در میان باغ‌ها و نخلستان‌ها می‌رود. و کشتی جنگی کوچکی هم در نزد جسر، مال انگریزی‌ها [۱۷۲] غرق شده بود که در دو سال قبل در زمان طرفیت عراق با انگریزی‌ها، اعراب غرق نموده بودند، معلوم بود. و شطّ از سمت شمال به جنوب جاری است با فی‌الجمله انحراف، نه به خطّ مستقیم.

### [شنا در شطّ فرات]

چون هوا خیلی گرم بود، عریان شدیم با آقای داداش، غوطه‌[ای] در میان شطّ خوردیم، ولی این شطّ، نصف آب فرات است که از مسیب نصفی به سمت طویرج می‌آید و از طویرج به کوفه و نصف دیگر هم از مسیب به سمت حلّه می‌رود که تقریباً چهار فرسخی که در کوفه پایین می‌رود، شطّ حلّه با شطّ کوفه متصل به یکدیگر شده، یک نهر می‌شود و به سمت بصره می‌رود.

باری، بعد از بیرون آمدن از آب، چایی از قهوه‌خانه که در لب شطّ بود، خوردیم، آمدیم به میان شهر، لوازماتی که از جهت شب حاج محمد لازم داشت، خرید[ه] به سمت مسجد حرکت کردیم.



## اندکی از اوصاف مسجد کوفه<sup>۱</sup>

تقریباً قریب غروب به مسجد رسیدیم و این مسجد بسیار بزرگ است. تقریباً بیست [و] یک طاق طول مسجد است و بیست طاق عرض مسجد است و سه سمت مسجد حجراتی است که زوآر منزل می نمایند و یک سمت قبله او هم شبستانی است به عرض مسجد و مقامات متعدده دارد در وسط مسجد، که محراب مختصری ساخته اند که در نزد هر کدام نمازی و دعایی<sup>۱</sup> دارد.

باری، رفتیم به زیارت حضرت مسلم که از همین مسجد از طرف شرقی او بیرون می رود [و] داخل صحن حضرت مسلم می شود. در سمت دست راست صحن، روضه حضرت مسلم است و در سمت دست چپ، روضه حضرت هانی است، روبه روی یکدیگر. بعد از زیارت [۱۷۳] آمدیم مشغول اعمال شدیم. بعد از به جا آوردن اعمال و نماز، صرف غذا نمودیم، ولی زوآر زیاد شدند، از نجف آمدند. باری، شب را در میان صحن مسجد خوابیدیم.

صبح یوم چهارشنبه، بیست و هفتم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، چند چارپایی کرایه نمودیم، رفتیم به مسجد سهله که در سمت غربی مسجد کوفه واقع است و تقریباً یک میدان مسافت دارد. اعمالی هم آن جا وارد است، به جا آوردیم و این مسجد سهله جدیدالبناء تر است از مسجد کوفه و فی الجمله کوچک تر است و از آن جا بیرون آمدیم، رفتیم به مسجد صعصعه که روبه روی مسجد سهله است. آن جا هم دو رکعت نمازی خواندیم، سوار شدیم به سمت مسجد کوفه رفتیم. بعد از رسیدن به مسجد، خورد [و] ریز را آوردیم لب راه واقون نشستیم.

حاج محمد رفت به شهر [و] با واقون آمد. پنج بلیط از جهت ما خریده بود و جا

۱. نسخه: دعوائی.

گرفته بود. نشستیم به واقون. تقریباً یک ساعت به ظهر مانده، به نجف رسیدیم. بعد از صرف نهار و خواب و چایی، عصر بیرون رفتیم. بعد از زیارت، شب مراجعت به منزل نمودیم.

صبح یوم پنج‌شنبه، بیست‌وهشتم، از خواب برخاستیم و آن روز را هم به زیارت و گردش گذرانیدیم.

صبح یوم جمعه، بیست‌ونهم [محرم]، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتم به زیارت. بعد از زیارت رفتیم به گردش در میان بازار. باری، امروز را هم به زیارت و فی‌الجمله گردش گذرانیدیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [دریافت رساله آقا سید ابوالحسن]

[۱۷۴] صبح یوم شنبه، غره صفر، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتم به زیارت حرم مطهر. بعد، به اتفاق آقای داداش رفتم منزل آقای حجة الاسلام آقا سید ابوالحسن - مدّ ظلّه - و عده [ای] هم از آقایان و طلاب در خدمت آقا بودند. بعد از اظهار مرحمت آقا، چند نفر آمدند زوار، از آقا رساله خواستند. چون إلی حال، رساله مخصوص خود آقا چاپ نخورده بود، چند رساله تازه چاپ، آقا مرحمت فرمودند به زوارها، ما هم درخواست نمودیم، دو رساله هم به ما مرحمت فرمودند و دو رساله عربی هم مرحمت فرمودند از جهت دو نفر از آقایان قزوین که بدهیم به آنها. بعد از ساعتی رفتیم منزل. بعد از صرف نهار و چایی و زیارت عصر، شب را مراجعت به منزل نمودیم. و دو شب است که هوا بسیار هوای سرد و لطیفی شده است. باری، بعد از غذا خوابیدیم.

صبح یوم یکشنبه، دوم صفر، از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی و تشریف به حرم، امروز را هم گذرانیدم.

### [عزم مجدد کربلا]

صبح یوم دوشنبه، سوم، از خواب برخاستیم. چون روز قبل، اتومبیل کرایه نموده بودیم از جهت کربلا، بعد از تشریف به حرم، آمدیم به اتومبیل‌خانه سوار شدیم، حرکت کردیم. تقریباً سه ربع به ظهر مانده، وارد کربلا شدیم. بعد از صرف ناهار و چایی، از منزل آقا سید محمدرضا بیرون آمدیم، رفتیم از جهت گرفتن منزل. بعد از رؤیت چند جا، یک منزل گرفتیم؛ ولی چون نزدیک اربعین است، منازل را خیلی به قیمت اعلا کرایه می‌دهند. باری، یک منزل درستی گرفتیم به پنج لیسه‌ای. بعد از اربعین. باری، شب را [۱۷۵] در منزل آقا سید محمدرضا بودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### مختصری از سیاحت کلیات نجف اشرف<sup>۱</sup>

اولاً نجف شهر کوچکی است و قلعه بسیار محکم عالی دارد. تمام از پایین‌الی بالا از آجور و گچ ساخته شده است و تقریباً شش‌الی هفت زرع ارتفاع دیوار قلعه است؛ بلکه بعضی از نقاط او به نُه زرع هم شاید برسد و لکن در بعضی از دیوار و جاهای او شکست پیدا شده است، ولی با این شکست‌ها خراب نمی‌شود؛ بسیار محکم است.

---

۱. بهتر بود که مؤلف محترم در همان بخش مربوط به نجف و در ضمن توضیحاتی که ایراد فرموده‌اند، این بخش را نیز می‌آوردند، شاید مطالبی که درین زمان یادشان آمده و یا تحقیق کرده‌اند، مربوط به هنگامی است که دیگر از نجف گذشته و مآقع آن را نگاشته بودند.

و چهار درب دارد: دو درب او در سمت شرقی است که خیلی به یکدیگر نزدیک است و محل ورود و خروج زوآر، اکثر از این دو در است، و دو درب او در جهات دیگر است.

و عمارات کثیری از سراها و خانه جدیداً در بیرون شهر در سمت شرقی که سمت کوفه است، بنا نموده‌اند؛ ولی بعضی از آن عمارات در زمان طرفیت و نزاع اعراب با دولت عثمانی و دولت انگریزی خراب شده است و دستگاه عمارات واقون<sup>۱</sup> که به سمت کوفه می‌رود، تمام در بیرون شهر است و اداره حکومتی و نظمی او هم در بیرون شهر است.

و اصل قلعه را یکی از رجال دولت ایرانی ساخته است و بسیار کهنه هم نمی‌باشد و وادی السلام، یعنی آن نقطه که الآن قبور مسلمانان است، از سمت شرقی که سمت کوفه است، الی سمت غرب از طرف شمال کشیده شده است. در بیرون شهر و قبرستان بسیار بزرگ عالی است و مقابر بسیاری در سر مزارها ساخته‌اند. چون اغلب علماء و اشخاص بزرگ هستند که از شهرهای دیگر می‌آورند، واقعاً خیلی باصفا می‌باشد.

و در جلوی شهر در سمت کوفه، تپه بزرگی است [۱۷۶] که او را کوه طور می‌نامند و عمارات خود شهر، متصل به یکدیگر و کوچک و دو مرتبه است و کوچک[ه]های بسیار باریکی دارد، ولی هوا و زمین نجف مثل کربلا رطوبی نیست و اغلب عمارات او پرعمرتر از عمارات کربلا می‌شود و دو درجه سرداب دارد و آن زیرین او، معروف به سرداب سن<sup>۲</sup> است و بسیار پایین می‌رود.

و اغلب اهالی عرب‌اند. عجم او کمتر از کربلا است و اهالی، تندخلق و غیورتر از اهالی کربلا هستند و تعداد نفوس اهالی را به پنجاه هزار نفر می‌گویند که در زمان

۱. منظور ایستگاه قطار است.

دولت عثمانی تعداد نموده بودند. و یک بازار بزرگ وسیع و مرتفع و مستقیم دارد، از درب صحن مبارک الی درب شهر که بازار سلطانی می‌گویند و دولت عثمانی بنا نموده است و دکانین دیگری هم از بازار و غیره دارد، غیر این بازار.

### [وضعیت حوزه علمیه و علمای برجسته نجف]

و دوره علمیه حالیه در نجف بسیار کم شده است نسبت به زمان سابق و عده طلاب تقریباً به ششصد نفر می‌رسد و مدرس رسمی حالیه در نجف، آقایان حجة الاسلامین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا میرزا حسن نائینی و آقای آقا سید محمد فیروزآبادی و آقا شیخ احمد عرب و آقا ضیاء عراقی، این چند نفر هستند. و آب خوراکی را در پشت شهر که جدولی است از پایین کوفه [و] از شط جدا شده، می‌آید به نجف، از آن جا می‌آورند جماعت سقاها.

یوم سه‌شنبه، چهارم [صفر]، صبح از خواب برخاستم. امروز را هم به زیارت و گردش گذرانیدم.

### [بازدید از دو کارخانه در کربلای معلی]

یوم چهارشنبه، پنجم و پنج‌شنبه ششم [صفر] را هم به زیارت و گردش گذرانیدم الی عصر [۱۷۷] و عصر یوم پنج‌شنبه رفتم به گردش الی کارخانه و مکینه آرد و یخ که گندم آرد می‌نماید و آب را یخ می‌نماید. هر دو کارخانه یکی است، ولی اصل خود کارخانه آرد علی حده و مال یخ علی حده است.

این که عرض می‌نمایم یکی است اصل کارخانه، آتش او یکی است و این کارخانه مال یک نفر از اهالی است که قیمت او از چهارده هزار الی پانزده هزار رویه می‌باشد. در کربلا چند کارخانه همین طور هست که راجع به اهالی است [و] مربوط به دولت

نیست و تقریباً هر روزی چهارده خروار آرد می‌کشد.

باری، مراجعت نمودم و چند روز بود که خبری از قزوین نداشتیم؛ یعنی از زمان ورود به کربلا. می‌خواستم امروز تلگرافی به قزوین نمایم. از قضایای محسنه، از قزوین امروز عصر تلگراف سلامتی اهل بیت آمد. بعد از زیارت حرمین، مراجعت به منزل نمودم شب را.

یوم جمعه، هفتم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از تشریف به حرم مطهر رفتم بیرون، الی ظهر گردش نمودم. عصر را هم به اصرار دو نفر از دوستان کربلائی و همراهان راه مکه، ما را بردند به یکی از باغ‌های وصل به شهر؛ باغ مصفای خوبی بود. میوه و چایی هم صرف شد. غروب را مراجعت به منزل نمودم.

### [عزم مجدد به مقام حضرت حرّ]

یوم شنبه، هشتم، صبح از خواب برخاستیم. چون خیال رفتن به حرّ را داشتیم، بعد از تشریف به حرم مراجعت به منزل نمودیم. در خدمت آقای آقا سید محمدرضا و آقا داداش و زنانه، به توسط چارپا سوار شدیم، به سمت حرّ حرکت نمودیم. از راه نخلستان، راه بسیار مصفاً و خوبی بود. خط راه الی حرّ در جنب نهر حسینی عبور می‌کرد [۱۷۸] و طرفین راه، تمام باغ و نخلستان بود. بعد از رسیدن به حرّ، زیارتی نمودیم، رفتیم در میان یکی از باغ‌ها که در کنار نهر فرات واقع بود، الی عصر در آن‌جا بودیم. خوش گذشت، مراجعت نمودیم.

### [کربلا و زیارت و روضه]

بعد از زیارت، تقریباً یک ساعت [و] نیم به غروب مانده، سوار شدیم. قریب غروب وارد کربلا شدیم، ولی بنده و تمام همراهان بسیار خسته بودیم. مختصر

زیارتی در حرمین شریفین نمودیم، مراجعت به منزل [نموده]، بعد از صرف مختصر غذایی خوابیدیم.

یوم یکشنبه، نهم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت حرم مطهر، مراجعت به منزل نمودیم. چون بعضی از دوستان، ظهر به ناهار تشریف می آوردند منزل ما، لذا منزل ماندم الی عصر. عصر بیرون رفتم؛ بعد از زیارت در حرمین، شب را مراجعت به منزل نمودم.

یوم دوشنبه، دهم، صبح را از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، رفتم به اتفاق آقای داداش منزل حاج تقی نامی از اهل کربلا، روضه. آقای حاج سید حسن استرآبادی هم در آن جا می خواندند با آقازاده خودشان.

بعد از تفریق مجلس روضه، به اتفاق آقای حاج سید حسن رفتیم به قونسولگری ایران، از جهت ترتیب تذکره؛ چون در جلّه ندادم تذکره[های خودمان را امضاء نماید قونسول، به تفصیلی که در چند ورق قبل نوشتم؛ لذا چون در این جا از جهت تفتیش لازم بود که در سرحدّ [۱۷۹] مباد[۱] ایراد نمایند.

بعد از رؤیت قونسول تذکره را، اظهار داشت که عیبی ندارد و خودم هم دو روز مانده به حرکت خودتان، بیاورید امضاء نمایم.

### آگشتی به سمت راه بغداد و گزارش مشاهدات

بعد از صرف قهوه آمدم منزل. بعد از صرف ناهار، قدری استراحت نمودم. عصر را به اتفاق و آقای داداش رفتیم به گردش به سمت راه بغداد. و خیابانی که از سمت بغداد می آید، آب پاشی نموده بودند و اداره نظمی هم در آن خیابان بود. رفتیم همین طور الی نهر حسینی که از شهر خارج است و چند قهوه خانه هم در لب نهر بود. رفتیم الی پل که بر سر نهر بسته اند و از سمت بغداد که عابرین می آیند از این پل

عبور می نمایند.

در طرف دیگر پل، عمارتی ساخته اند که مکینه آب است و کارخانه در عمارت است و بیرون از عمارت، انبار آبی ساخته اند و لوله کشیده اند الی میان نهر که به توسط مکینه، آب از لوله داخل انبار آب شده و از آنجا توسط مکینه و لوله، آب را می برند به انبارهای آهنی که به توسط منجنیق در هشت زرع - ده زرع بالا که چند انبار است، داخل نموده؛ یعنی انبارهای آهنی در روی منجنیق است و در این چند انبار آهنی و زمینی آب را تصفیه نموده، یعنی لات و کثافت او را گرفته و از آنجا توسط لوله به حرمین شریفین آب داخل می شود. و این مکینه را تاجری تمام نموده، ولی خیلی به تفصیل است. در واقع مباحث هم ندارد، به واسطه علل هایی که ذکر می نمایند اهل کربلا در ابتدای بنای این مکینه.

[۱۸۰] و فی الجمله در کنار آب نشستیم و از قهوه خانه که در آن نزدیکی بود، چایی آوردند، صرف شد، ولی بسیار هوای لطیفی داشت به واسطه آب و نخلستان - های زیاد که موجود بود در اطراف نهر. از آنجا مراجعت به حرم نمودم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم سه شنبه، یازدهم صفر، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و تشریف به حرمین، چون ناهار را هم در منزل یکی از دوستان کربلائی موعود بودیم، رفتیم به آنجا الی عصر، مراجعت نمودم به اتفاق پسر مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا آقای خودمان رفتیم به گردش الی نهر حسینی.

امروز مکینه آب کار می کرد و از نهر داخل انبار می شد، ولی آب خیلی کم بود نسبت به روز قبل؛ چون از مسیب که این آب از نهر فرات جدا می شود، شده و دربی ساخته اند که کم و زیادی آب به اختیار است، امروز خیلی کمتر شده بود. باری، قدری



نشستیم، مراجعت نمودیم؛ ولی چند روز است که زوار عرب و عجم زیاد می‌آیند. توسط مال و عربانه رفتیم به حرم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم چهارشنبه، دوازدهم صفر، صبح بعد از صرف چایی رفتیم به حرم. بعد از زیارت، ظهر را مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف نهار و چایی رفتیم به حرم. بعد از زیارت، شب را به اتفاق آقای داداش [۱۸۱] و آقا سید محمدرضا رفتیم در شهر نو گردش. هوای لطیفی بود و مهتاب خوبی هم بود.

در این بین، رفقای خراسانی که در جدّه عقب مانده بودند [و] با کشتی بعد آمده بودند، توسط عربانه آمدند. معلوم شد که حضرات از بصره به کاظمین و بغداد و سامره رفته، از آنجا توسط شمندفر به حلّه رفته و از آنجا به نجف و از نجف به کوفه و از کوفه در روی شط آمده به طویرج و حال از طویرج می‌آیند. بعد از روبوسی و تعارفات و تحقیق از حالشان، معلوم شد که در کشتی به آن‌ها بسیار بد گذشته است.

باری، خداحافظی نمودیم، به سمت منزل آمدیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [دفع نحوست سیزده صفر]

صبح یوم پنج‌شنبه، سیزدهم صفر، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم به زیارت در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام، نحوست سیزدهم ماه صفر را به توسط زیارت خامس آل عبا علیهم السلام دفع نمودیم.

ظهر را مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف نهار و استراحت، عصر را رفتیم بیرون به حرم. بعد از زیارت مغرب، نماز را در پشت آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی خواندیم. آقا امروز از نجف تشریف آوردند جهت زیارت اربعین. بعد از

نماز رفتن در شهر گردش نمودم؛ مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف غذا مجدّد رفتم بیرون.

چون شب جمعه بود، در میان صحن سیدالشهداء علیه السلام در چند نقطه اهل کربلا مشغول سینه زدن بودند و اعراب بدوی‌ها هم از جهت زیارت آمده بودند در میان زمین صحن، وصل به یکدیگر خوابیده بودند. بعد از فی‌الجمله [۱۸۲] گردش مراجعت به منزل نمودم، خوابیدم.

یوم جمعه، چهاردهم صفر، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی رفتم به زیارت حرمین مطهرین، ظهر را مراجعت به منزل نمودم. عصر را بیرون رفتم، قدری گردش نمودم، ولی به قدری زوآر زیاد آمده‌اند که حدّ وصف ندارد.

### ادر پی علت کم خوابی]

شب را مراجعت به منزل نمودم. بعد از غذا چند نفر از دوستان کربلایی‌ها آمدند منزل ما. بعد از رفتن آن‌ها خوابیدم، ولی نمی‌دانم علت [چه] چیز است که از زمانی که آمدیم به کربلا، خوابم بسیار کم شده است. به قول خود اهالی می‌گویند هوای کربلا رطوبی است. نمی‌دانم به واسطه رطوبت است یا به واسطه دیگر و شاید به واسطه خوردن خرما می‌باشد. غذای خوراکی، غذای معمولی خودمان در قزوین است. فقط چیزی که در غذا برخلاف معمولی قزوین صرف می‌شود، معمول عادت طبیعت نبوده، خرما می‌باشد.

باری، علت تاّمه کم خوابی را نمی‌دانم. ساعت هشت از شب بود که فی‌الجمله خوابیدم؛ مجدّد اذان صبح را از خواب برخاستم. گرچه آقای داداش و متعلقه ایشان هم همین حال کم خوابی را پیدا نموده‌اند.

یوم شنبه، پانزدهم صفر، از خواب برخاستم، تشریف به خدمت حضرت ابوالفضل

حاصل شد، مراجعت به منزل نمودم. بعد از صرف چایی، عصر را بیرون رفتم. باری، امروز را هم گذرانیدیم.

یوم یکشنبه، شانزدهم را صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی و زیارت، امروز را هم الی شب گذرانیدیم.

[۱۸۳] یوم دوشنبه، هفدهم، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، بعضی از رفقای در راه همراه مگه و دوستان کربلائی‌ها تشریف آوردند منزل ما. بعد از سیاحتی تشریف بردند. رفتم به حرم مطهر، ولی زوآر بسیاری آمده که عبور از میان بازار و صحن به صعوبت می‌شود، ولی اغلب زوآر عرب هستند؛ گرچه عجم هم بسیار است، ولی نسبت به عرب کمترند. باری، الی شب، امروز را هم گذرانیدیم.

یوم سه‌شنبه، هیجدهم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از تشریف به حرم مطهر، قریب ظهر مراجعت نمودم به منزل، ولی عبور در میان حرم و صحن و بازار خیلی صعوبت داشت.

بعد از صرف نهار و چایی، یک نفر زوآر از اهل قزوین آمد، سنگ مرمری از جهت قبر مرحوم حاج آقا، آقای آقا سید عباس آقای خودمان داده بودند، آورد؛ چون سنگ مرمر در عربستان نمی‌باشد. بعد از صرف چایی رفتم به منزل یکی از دوستان کربلائی که وعده داده بودیم.

بعد، از آنجا مشرف شدیم به حرم حضرت عباس. از آنجا رفتم قدری در میان خیابان‌ها گردش نمودم، آمدیم سمت منزل. شب را چند نفر از دوستان کربلائی‌ها منزل ما دعوت داشتند، تشریف آوردند. نقل نمودند که در میان صحن، اهل نجف با اهل کاظمین نزاع نموده‌اند و چند نفر هم زخم‌دار شده‌اند. بعد از تشریف بردن میهمانان، آقای داداش مع اهل بیت رفتند به حرم. چون بنده کسالتی داشتیم، نرفتم، خوابیدم.

### [آقای آسید ابوالحسن در نجف]

[۱۸۴] یوم چهارشنبه، نوزدهم صفر، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، با آقای داداش رفتم خدمت آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی که چند روزی است از نجف تشریف آورده‌اند.

بعد از ساعتی برخاستیم آمدیم در میان صحن. عده [ای] سینه می‌زدند، ولی خیلی به صعوبت بنده خودم را رسانیدم به حرم، زیارت مختصری نمودم، بیرون آمدم، رفتم به حرم حضرت عباس. خیلی به زحمت در آن جا هم زیارتی نمودم، بیرون آمدم، آمدیم منزل. بعد از صرف نهار و چایی، رفتیم منزل آقا سید محمدرضا. یکی از منسوبان از قزوین آمده بود منزل آن جا نموده بود، دیدنی از او نمودیم.

### [نزاع سینه‌زنان نجف و کاظمین]

در این بین خبری آوردند که بین دسته سینه‌زن‌های کاظمین و اهل نجف نزاع واقع شده و یک نفر از اهل کاظمین را کشته‌اند.

بعد از اندکی بیرون رفتم؛ دیدم در میان مسجد کوچک در صحن کوچک، نعش او را گذارده‌اند و در صورت او آثار ضرب هم نمودار است و جمعیت دورش را گرفته و چند زن هم شیون می‌نمایند.

بعد از رؤیت، بیرون آمدم. بعد از اندکی، عده [ای] از پلیس‌ها با یکی از صاحب‌منصب [ها] رفتند رؤیت نمایند. بعد از اندک مدتی تابوت آوردند، جنازه او را پلیس‌ها حمل به دوش خود نموده و به قدر بیست نفر شاید هم بیشتر بودند، پلیس تفنگدار جنازه را [۱۸۵] احاطه نموده و جمعیت کثیری هم در دنبال او بردند به غسل‌خانه.

## افزونی زوآر کربلا از حجّاج

بعد رفتن قدری گردش در میان خیابان‌ها در بیرون شهر، در میان خرابه‌های بزرگ و نخلستان‌ها چادر دستگاہ زده بودند. هر فرقه و اهل هر محلی علی‌حده مطبخ‌خانه و دستگاهی برای خود داشتند. در میان خیابان‌ها راه عبور نبود از کثرت جمعیت و تمام، سراپا پر شده، جای مال پیدا نمی‌شود. ناچاراً زوآر و مکاری‌ها، مال‌های خود را در کنار خیابان‌ها راحت نموده، در واقع هنگامه‌ای است. جمعیت حجّاج مکه که به موجب تعداد و احصائیۀ دولتی روزنامه نوشته بود، دویست هزار نفر بودند، ولی به درجات جمعیت زوآر کربلا در این اربعین زیاد و بیشتر از مکه بود و خود اهالی می‌گویند چند سال است به این مقدار جمعیت نشده بود.

باری، شب را بعد از صرف غذا رفتیم به حرم، زیارتی نمودم، آمدم خوابیدم.

## اربعین حسینی در کربلا

یوم پنج‌شنبه، بیستم صفر از خواب برخاستم، بعد از صرف چایی به اتفاق آقای داداش رفتیم به حمام، غسل زیارت روز اربعین نمودیم، وضو گرفتیم، از حمام بیرون آمدیم، سمت صحن حضرت سید الشهداء علیه السلام روانه گردیدیم، رسیدیم درب صحن. دسته سینه‌زن‌های اهل مسیب عبور می‌نمودند، مانع بودند؛ ربع ساعت صبر نمودیم. بعد از رفتن حضرات، وارد صحن شدیم [۱۸۶]، به زحمت هرچه تمام‌تر داخل رواق شدیم.

آقا سید محمدرضای خدام در شب اظهار داشته بود که در بالای بام حرم و رواق، از جهت شما جای نگه می‌دارم و کلید بام را هم کلیددار به او داده بود. رفتیم به بالای بام، به دلالت آقا سید محمدرضا، جای خوبی بالای ایوان گرفته بودند.

جمعیت دیگر هم بودند، ولی نه بی اندازه که اسباب زحمت یکدیگر بشوند. الی قریب ظهر مشغول بودند. دسته سینه‌زن‌های هر شهری آمدند [د]؛ از جمله [از] بغداد دو دسته، و [از] کاظمین و نجف و حلّه و بصره و کوفه و جعاره و حمیدیه، از تمام عراق عرب آمده بودند، مگر جاهای دور. هرکدام با تشریف و تجملات زیادی، ولی تجملات سینه‌زن‌های ایران بیشتر و بهتر از این جا است؛ مگر محمل‌های این جا و هودج‌های این جا را در ایران ندارد.

باری، قریب ظهر که جمعیت در حرم فی‌الجمله که خلوت‌تر بود، رفتم در حرم زیارت نمودم و از آن جا رفتم به [حرم] حضرت عباس زیارت نمودم، آدمم منزل، ولی آقای داداش با زنانه در بالای بام بودند و حاج محمد ملازم، نهار آن‌ها را برد. باری، بعد از صرف غذا در منزل خوابیدم. عصر هم به اتفاق آقای داداش رفتیم به بیرون شهر گردش. شب مراجعت نمودیم، چون کسالت داشتیم، زودتر خوابیدم. یوم جمعه، بیست [و] یکم، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، [۱۸۷] رفتم به زیارت حرم مطهر؛ از آن جا رفتم به گردش. ظهر را مراجعت به منزل نمودم.

### امریضی و کسالت چند روزه

عصر را به اتفاق آقای داداش رفتیم به حمام. بعد از استحمام بیرون آمدم، ولی سرم زیاد درد می‌کرد، به طوری که نتوانستم تشریف به حرمین حاصل نمایم، مراجعت به منزل نمودم، شب را خوابیدم.

یوم شنبه، بیست و دوم صفر، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی رفتم به حرم مطهر، ولی تب هم نموده بودم و سینه‌ام هم درد گرفته بود. باری، الی عصر گذرانیدم، ولی شب را حالتی خراب‌تر و سنگین‌تر شد. باری، زوآر عرب اغلب

رفته‌اند[و] خمس زوَّار باقی مانده است و سینه‌زن‌های اعراب هم امروز رفتند.  
یوم یکشنبه، بیست و سوم صفر، رفتم به زیارت حرم مطهر، از آن جا رفتم به گردش. ظهر را مراجعت به منزل نمودم، عصر را به اتفاق آقای داداش رفتم به حمام. بعد از استحمام، بیرون آمدم، ولی سرم زیاد درد می‌کرد؛ به طوری که نتوانستم تشریف به حرمین حاصل نمایم، مراجعت به منزل نمودم، شب را خوابیدم.  
یوم یکشنبه، بیست و سوم صفر، صبح از خواب برخاستم. تبم زیاد شده، بیرون نتوانستم بروم، خوابیدم. حتی آقای آقا سید محمدرضا، پسر مرحوم آقا سید هاشم قروینی که یکی از علماء می‌باشد، تشریف آوردند منزل ما، نتوانستم خدمت ایشان بنشینم.

باری، الی بعد از ظهر، قدری عرق نمودم، حالتم قدری بهتر شد. عصر را رفتم در خدمت آقای داداش بیرون، قدری گردشی نمودم، حالتم بهتر شد. مغرب رفتم به حرم، زیارتی نمودم، مراجعت به منزل نمودم، شب را خوابیدم.  
یوم دوشنبه، بیست و چهارم، صبح از خواب برخاستم. حالتم بهتر شده بود، ولی هنوز قطع تب نشده است و سینه‌ام هم باز درد می‌کند. گویا در هوا علتی پیدا شده باشد که اغلب، سینه‌هاشان در [د] می‌کند. باری، [۱۸۸] بعد از صرف چایی رفتم به زیارت، الی عصر آن روز را هم گذرانیدیم.

یوم سه‌شنبه، بیست و پنجم، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، بنا بود که امروز به سمت کاظمین حرکت نمایم و عرابانه هم گرفته بودیم؛ ولی از دیروز حال متعلقه آقای داداش خراب شد و سینه ایشان درد می‌کرد. امروز را عقب انداختیم؛ آن روز را هم به زیارت و گردش گذرانیدیم. شب، بعضی از دوستان کربلائی‌ها آمدند جهت خداحافظی. بعد از رفتن آن‌ها قدری خوابیدیم.

### از یارت وداع سیدالشهداء علیه السلام

یوم چهارشنبه، بیست و ششم صفر، دو ساعت به اذان صبح مانده، از خواب برخاستیم، چایی حاضر بود، صرف شد. یک ساعت به اذان صبح مانده، رفتیم به حرم جهت زیارت وداع. درها بسته بود. از درب قبله داخل شدیم. او را هم تازه باز کردند، داخل شدیم، وارد حرم گردیدیم. بعد از زیارت و وداع با حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدیم خیابانی که احمال و انتقال ما را برده بودند پای عربانه. قدری نشستیم، نزدیک به اذان صبح مجدد آمدیم به صحن حضرت سیدالشهداء علیه السلام. بعد از طلوع فجر نماز را خواندیم، آمدیم جلوی عربانه. بعضی از دوستان کربلائی‌ها آمده بودند جهت مشایعت، خداحافظی نمودیم، حرکت کردیم.

### آبارگاه عون، مسیب و محمودیه در مسیر کاظمین

تقریباً نیم ساعت از آفتاب گذشته، رسیدیم به بارگاه عون علیه السلام و تقریباً ده عربانه بودیم و چند عسکر هم همراه بود. پیاده شدیم، زیارت نمودیم، سوار شدیم. مقداری که راه آمدیم، گاری دیگری از سمت بغداد رسید، اظهار [۱۸۹] نمود که مرا سارقین لخت نمودند، شما نروید؛ عربانه‌ها را نگاه داشتند.

۱. آرامگاه عون بن عبدالله؛ در نسبت این امامزاده تردیدهایی وجود دارد که آیا وی همان عونی است که در کربلا شهید شد و یا نواده امام حسن علیه السلام است؟ امروزه وی دارای بقعه و بارگاه باشکوهی در ۱۱ کیلومتری شمال غربی کربلا و در آغاز بزرگراه کربلا- بغداد می‌باشد. این امامزاده بسیار مورد توجه مردمان عراق و دارای نذر مجربی است؛ از این رو همواره مزار او مملو از زائر و نذورات آنان است. (اماکن زیارتی و سیاحتی عراق، ص ۵۲)؛ علت این که خیلی از آستانه حسینی دور افتاد این است که روز عاشورا همراه حبیب ابن مظاهر اسدی رفته بود که طائفه‌ای از بنی اسد را که در نزدیکی کربلا سکنی گزیده بودند به یاری سالار شهیدان دعوت کنند. پس از آن که آنها جواب مثبت گفته و عازم اردوگاه امام حسین علیه السلام بودند، جنگی میان آنها و لشکر عمر سعد رخ می‌دهد و در این بین عون بن عبدالله شهید شده و بعدها در همان جا دفن می‌شود. (سیمای کربلا حریم حریت، ص ۸۴).



باری، به امر عسکرها بعد از اندک مدتی حرکت دادند، ولی فی الجمله اختلال حواس فراهم شد. همه جا آمدیم إلى مسيب و الحمد لله چیزی ندیدیم. در مسیب پیاده شدیم، از جسر عبور نمودیم، أحمال و أثقال خود را هم توسط حَمَال عبور دادیم در میان عربانه دیگری، در آن سمت جسر گذاردیم، حرکت نمودیم. چهار ساعت به غروب مانده، وارد محمودیه شدیم؛ مالها را عوض نمودند. ما هم نمازی خواندیم، حرکت کردیم و آقای داداش هم از شب گذشته کسالتی دارند، تب کرده اند.

### [کاظمین و کمرونقی مراسم عزاداری صفر]

باری، تقریباً یک ساعت از شب گذشته، وارد کاظمین شدیم. توسط حَمَال، أحمال و أثقال را حرکت دادیم، رفتیم منزل آقا سید مرتضی سرکشیکزاده خادم که زمان رفتن منزل داشتیم و آقای داداش به واسطه کسالتی که داشتند، فوراً خوابیدند و ما هم بعد از صرف چایی و مختصر غذایی خوابیدیم.

یوم پنجشنبه، بیست و هفتم صفر، صبح از خواب برخاستیم و آقای داداش سنگین تر و خراب تر شده بودند. باری، رفتیم به حمام. بعد از غسل زیارت، مشرف شدم به حرم. بعد از زیارت آمدم به منزل و عصر را هم رفتیم گردش نمودم، ولی زوار بسیاری از جماعت آذربایجان می آیند. شب را مراجعت [۱۹۰] به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم جمعه، بیست و هشتم صفر، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی رفتیم بیرون، ولی الحمد لله حال آقای داداش قدری بهتر شده بود، ولی گویا در امروز که بیست و هشتم است، مثل ایران، تعزیه داری و سوگواری معلوم و معمول نیست. قریب ظهر بود که بیرون رفتیم. چند دسته سینه زن مختصری آمدند در میان صحن سینه زدند، رفتند. ظهر مراجعت نمودم به منزل. عصر رفتیم بیرون در کنار شط دجله،

قدری نشستیم، ولی آب از زمان آمدن ما به عربستان که بهار بود، به درجات کمتر شده است. باری، آمدم شب را بعد از زیارت، منزل. بعد از صرف کردن غذا خوابیدیم.

یوم شنبه، بیست [و] نهم صفر، صبح از خواب برخاستیم، ولی الحمد لله امروز حال آقای داداش به درجات از دیروز بهتر است و صبح هم آقای اسدالسلطنه قزوینی تشریف آوردند منزل ما؛ چون خیال دارند فردا بروند به سمت قزوین؛ آمدند خداحافظی نمایند. و ما هم - إن شاء الله - خیال داریم فردا برویم به سامره. سید خدام آمد پول گرفت که بلیط ماشین بگیرد، فردا صبح زودتر حرکت نماییم. باری، عصر را رفتیم منزل آقای اسدالسلطنه. کاغذی هم جهت قزوین نوشته بودیم، دادیم به ایشان، خداحافظی نمودیم. بعد از زیارت در حرم، شب را آمدم منزل خوابیدیم.

### اقصد سامره و ماجراهای آن

[۱۹۱] یوم یکشنبه، غره ربیع الاول، صبح از خواب برخاستم. بعد از صرف چایی، نماز خواندیم. هنوز قرب یک ساعت به آفتاب مانده بود، سید خدام آمد که حرکت نمایم. حرکت کردیم و دو مال هم کرایه نموده بود، آقای داداش و متعلقه ایشان سوار شدند، ولی احوال و اثقالی همراه نداشتیم، مخففاً حرکت نمودیم.

ماشین خانه قرب یک میدان کوچکی از شهر خارج بود. رسیدیم، جمعیت هم زیاد بودند. بعد از مدتی ماشین از سمت بغداد آمد سوار شدیم. قرب یک ساعت از آفتاب گذشته بود حرکت کردیم. مقدار یک فرسنگ [و] نیم که طی کردیم، یکی از مسافرینی که در اطاق ما بود، بیرون نگاه کرد، اظهار نمود که یک بچه از ماشین افتاد به بیرون. بعد از چند دقیقه ماشین را نگه داشت؛ چون تا زمانی که ماشین چسی مطلب را ملتفت بشود، قرب یک فرسنگ ماشین حرکت نموده بود.

باری، ماشین را از پس حرکت داد؛ یعنی به سمت کاظمین، قرب یک فرسنگ پس رفت، بعد نگه داشت، بچه را با مادر آوردند. تحقیق نمودیم، معلوم شد که بچه در میان اطاق نشسته و تکیه به درب اطاق داده و درب اطاق هم مقفل نبوده، باز شد، بچه به بیرون پرتاب شده و مادر او هم طاقت نیاورده، خود را دنبال بچه خود به بیرون پرتاب نموده، ولی الحمد لله هیچ یک صدمه نخورده بودند.

باری، مجدداً به سمت سامره رهسپار شدیم، ولی این ماشین، ماشین آلمانی است که در زمان دولت عثمانی کشیده شده و فاصله بین خط‌های آهن او [۱۹۲] زیادتر از خط‌های انگریزی است و معتبرتر و بهتر از ماشین انگریزی است، ولی اطاق‌های خوب او را انگریز نمی‌بندد و می‌گویند برده است.

باری، رسیدیم به آستان سید اول؛ بعد از فی الجمله تأملی حرکت نمود و شط دجله در دست چپ ما واقع است و با خط راه، بعضی از مکان‌ها یک فرسنگ، بعضی از مکان‌ها دو فرسنگ، بعضی بیشتر از دو فرسنگ مسافت دارد و دورتر است و اراضی بیابان طرفین راه، هرچه به نظر می‌رسد، لم یزرع است، ولی اراضی خوبی است؛ اگر زراعت بشود، محصول خیز است، ولی چون آب نمی‌گیرد از شط، این است که اراضی را زراعت نمی‌نمایند.

### آبارگاه عسکریین عليه السلام و شمه‌ای از اوضاع سامره

باری، ساعت شش رسیدیم به سامره. تقریباً هم چهار ساعت طی مسافت نمودیم و قرب بیست فرسنگ مسافت است. پیاده شدیم، از سمت دست چپ، گنبد و بارگاه حضرت عسکریین عليه السلام آشکار و نمایان بود. از محصوره سیم‌خاردار ماشین بیرون آمدیم، عربانه و مال حاضر بود، کرایه نمودیم، سوار شدیم. قرب نیم‌فرسنگ چیزی بالا که طی نمودیم، به دجله رسیدیم. پیاده شدیم، توسط جسر عبور به آن طرف نمودیم.

و این جسر دو بلم است که به یکدیگر بسته‌اند و روی آن‌ها تخته ریخته، مردم روی تخته‌ها می‌روند. بعد، توسط سیمی که از آن سمت شط به این سمت بسته‌اند و در میان چرخ آهنی که وصل به همین بلم‌های جسر است، می‌افتد. بعد، دو نفر قوت می‌نمایند به آن سمت جسر حرکت می‌کند و هر نفری یک آنه به پول انگریزی می‌گیرند.

عبور نمودیم تقریباً و پانصد قدمی که طی کردیم، پیاده [۱۹۳] به کنار شهر رسیدیم. داخل قلعه شدید، ولی این شهر در واقع شهر نیست؛ قصبه خیلی کوچکی است و قلعه محکمی از آجور دارد و چهار دروازه دارد، در واقع در بالای کوه واقع است و کوه کوچکی و پستی است که از لب شط کشیده شده‌ است بیرون شهر و قلعه در بالای کوه واقع است.

باری، منزلی گرفتیم نزدیک به حرم. بعد از صرف ناهار و چایی، عصر رفتیم به حمام، غسل زیارتی نمودیم، رفتیم به حرم زیارت. بعد از حرم، رفتیم به سرداب<sup>۱</sup> حضرت صاحب الأمر، آنجا هم زیارت خواندیم، بیرون آمدیم. قریب غروب بود، مراجعت نمودیم منزل. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم دوشنبه، دوم ربیع الأول، صبح از خواب برخاستیم. بعد از زیارت در حرم، قدری در میان قلعه گردش نمودم. ظهر مراجعت به منزل نمودم و عصر هم بعد از زیارت و گردش، مراجعت به منزل نمودم، شب را خوابیدیم.

یوم سه‌شنبه، سوم [ربیع الاول] هم صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت، آن روز را هم إلى شب گذرانیدیم.

۱. نسخه: سردات.

## [صعوبت بازگشت به کاظمین]

یوم چهارشنبه، چهارم ربیع‌الأول، صبح از خواب برخاستیم و امروز، ماشین از کاظمین می‌آید و بعد از ظهر مراجعت می‌کند. بعد از صرف چایی و زیارت، به سمت ماشین‌خانه حرکت کردیم، از جسر عبور نمودیم. عربانه حاضر بود، سوار شدیم به ماشین‌خانه رسیدیم، پیاده شدیم و جمعیت بسیار بود، قرب یک‌هزار نفر بیشتر بودند زوآر، [۱۹۴] و هنوز ماشین هم نیامده بود و چند چادر هم زده بودند و جمعیت پر شده بود و اغلب زوآر ترک اهل آذربایجان بودند.

غرض، در جایی سایه نشستیم. بعد از ساعتی اجازه دادند که بلیط بگیریم و پلیس نزدیک اطاق بلیط‌خانه ایستاد و یک‌یک مردم را می‌فرستاد بلیط بگیرند تا این‌که درب اطاق بلیط‌خانه جمعیت زیاد شد، مردم شلوغ نمودند و پلیس‌ها با چوب می‌زدند.

باری، به زحمتی هر چند نفری که پول و رشوه به پلیس می‌دادند، می‌رفتند بلیط می‌گرفتند تا این‌که قریب بعد از ظهر بود ماشین از سمت بغداد آمد و مردم ازدحام نمودند، ریختند در میان اطاق‌ها نشستند؛ بلیط‌دار و بی‌بلیط، و قرب سیصد نفری بیرون ماندند و ما هم بلیط نگرفته بودیم. باری، خیلی زحمت و مشقت و افتضاح به مردم رسید و ما هم در کمال یأس ماندیم. گفتند که در ساعت شش از شب، ماشینی از سمت موصل می‌آید به سمت بغداد می‌رود، با او می‌رویم. آمدیم یکی از چادرها را گرفتیم نشستیم، ناهاری خوردیم و نماز هم خواندیم و هنوز ماشین حرکت نکرده بود.

رفتیم جلوی ماشین گردش می‌کردیم. سید خدّامی از اهل سامره بود، به او اظهار کردیم و چیزی هم وعده کردیم و او پلیس را دید، اجازه داد که بیایید من از برای شما جا پیدا می‌نمایم. فوراً آمدیم نشستیم در میان یکی از اطاق‌ها به زحمت. فوری ماشین حرکت کرد، ولی به قدر سیصد نفری ماندند که شب حرکت کنند.

آمدیم به آستان سید اول، سید با پلیس آمدند چهار رویه به آن‌ها دادیم [۱۹۵] و آن‌ها از همان آستان سید از جهت ما بلیط گرفتند.

باری، قرب نیم‌ساعت از شب گذشته بود که رسیدیم به کاظمین. پیاده شدیم داخل محصوره سیم‌خاردار<sup>۱</sup> شدیم و جلوی درب چند نفر ایستادند مردم را یک‌یک بلیط-هاشان را می‌دیدند، بیرون می‌کردند. ولی اشخاص بی‌بلیط زیاد بودند؛ از زیر سیم‌های خاردار<sup>۲</sup> فرار می‌کردند، ولی چند نفر را دیدند، گرفتند.

باری، ما هم بلیط خود را نشان دادیم، عبور کردیم. قرب یک ساعت [و] نیم از شب گذشته بود که رسیدیم به منزل. بعد از فی‌الجمله صرف غذا و چایی خوابیدیم.

### مختصری از سیاحت سامره

اما مختصری از سیاحت سامره این است که:

اولاً در روی کوه کوچکی اتفاق افتاده و در کنار شط دجله و قلعه کوچکی از آجور دارد و چهار دروازه دارد و هوای او لطیف و بسیار خوب است. اهل عراق عرب از جهت هواخوری به سامره می‌آیند؛ خوش آب‌وهواست و اهالی اغلب اهل تسنن هستند؛ قلیلی شیعه دارد.

### اندکی از وضعیت شهر، خرید و فروش سیادت

و خدام سامره و سادات سامره از قرار تقریر خود اهالی، سیادت خود را خرید و فروش می‌نمایند و سید سامره معروف است در همه‌جا. اغلب اهالی فقیر هستند و دو نقطه بازار خیلی کوچکی که یکی معروف به بازار نوآب است، قرب هفتاد درب دوکان است، ولی اغلب خراب است و هیچ آباد و باز نیست و نقطه دیگر او

۱. نسخه: خواردار.

۲. همان.

فی الجمله دکاکین او باز است و در دو درب صحن، دکاکین چندی است که خرید و فروش آنجا می‌شود.

[۱۹۶] و دارای دو مدرسه است: یکی مال اهل تسنن که وصل به صحن است، و یکی را مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی بنا نموده است، ولی هر دو بی‌طلبه است، الا چند نفری، و در زمان مرحوم حجة الاسلام خیلی آباد بود و در زمان جنگ دولت عثمانی با انگریز، اهالی اغلباً هجرت نموده‌اند و حالیه خیلی کم جمعیت است و خرابه و زمین‌های زیادی در میان قلعه است که بنائی در او نشده است.

و اما سه صحن دارد: یکی جدید است و دو عتیق، و خدام آستانه مقدسه از سایر آستانه‌ها کمتر است، ولی مردم را اذیت می‌نمایند؛ مخصوصاً عده [ای] از اتراک را دیدم که از درب حرم نمی‌گذارند داخل شوند تا پول ندهند؛ خیلی به طور سختی ممانعت می‌نمودند. و تقریباً دویست عسکر همیشه در این جا مقیم هستند، از پیاده و سواره. و دارای دو حمام است: یکی مردانه و یکی زنانه.

و گنبد مطهر طلا می‌باشد، ولی خیلی قشنگ و بزرگ است. در هیچ‌یک از مشاهد مشرفه، گنبد به این بزرگی و قشنگی ندیدم. خداوند - إن شاء الله - به طالبینش روزی فرماید؛ ولی از حیث نعمت، همه چیز فراوان و ارزان است؛ ربطی به سایر از شهرهای عراق عرب ندارد. و از خط شمندر این جا می‌روند به موصل و تکریت و کرکوک و تمام این‌ها در کنار شط دجله اتفاق افتاده است.

### **[گزارشی مختصر از وضعیت بغداد]**

یوم پنج‌شنبه، پنجم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم به زیارت. بعد به اتفاق آقای داداش، توسط واقون اسبی رفتیم به بغداد [۱۹۷]، بعضی از لوازمات خریدیم و ناهار را هم صرف نمودیم، ولی خیلی صعب است که انسان باید خود را

مواظبت نماید که نجس نشود؛ چون در خیابان‌ها و بازارها از همه ملتی می‌باشد. انسان اگر غفلت نماید، فوراً نجس می‌شود.

اهالی خیلی بی‌انصاف هستند در معامله؛ همین که بدانند که شخص غریب است، قیمت متاع را اضافه می‌کنند، ولی چاق و خوش‌ترکیب هستند، خصوصاً یهودی‌ها. باری، عصر را توسط واقون مراجعت نمودیم.

یوم جمعه، ششم شهر ربیع‌الاول، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت، مجدداً رفتیم امروز را هم به بغداد، بعضی از اجناس خریدیم و ناهار را هم در جایی صرف نمودیم و بعد از ظهر قدری گردش نمودیم. دو ساعت به غروب مانده توسط واقون مراجعت نمودیم.

### [عزم مراجعت به ایران]

فردا - إن شاء الله - خیال داریم حرکت به سمت ایران نماییم، ولی چون دو روزی است متعلقه آقای داداش حال ندارد، مشکل است. اگر - إن شاء الله - حال آن‌ها بهتر شد، حرکت می‌نماییم. عصر مشرف به حرم شدیم. بعد از زیارت، شب را مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [قبر ابوحنیفه در معظم]

یوم شنبه، هفتم ربیع‌الاول، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت، الحمد لله حالت مریضه فی‌الجمله بهتر شده است؛ عازم حرکت شدیم. ظهر را بعد از صرف ناهار و مرخصی از امامین هم‌امین، مال کرایه نمودیم، احوال و ائصال را [با] حاج محمد ملازم فرستادیم از طریق معظم - که قصبه کوچکی است بین کاظمین و بغداد و قبر ابوحنیفه، رئیس مذهب حنفی‌ها در آن‌جا است - به بغداد و خودمان هم



توسط واقون [۱۹۸] به سمت بغداد حرکت کردیم و از بغداد توسط درشکه رفتیم به ماشین خانه و زوآر هم تقریباً به قدر دویست نفر بودند که عازم بودند.

در ساعت یک از شب گذشته، اَحمال و اَثقال ما را کشیدند بردند انبار که توسط ماشین حرکت بدهند اِلی غوره تو و خودمان را هم در ساعت دو [و] نیم از شب گذشته، به زحمتی هرچه تمام تر در میان ماشین جا دادیم. ساعت چهار از شب گذشته، ماشین حرکت کرد *فِی الْجَمَلِه* اِلی صبح در میان ماشین خوابیدیم.

### اسید قزل رباط و غوره تو در مسیر بازگشت

یوم یکشنبه، هشتم ربيع المولود، صبح از خواب برخاستیم، ماشین در آستان سید قزل رباط ایستاد، چند نفر پلیس آمدند، مسافری را پیاده نمودند بردند جلوی چادری و تذکرها را دیدند، امضاء نمودند و پاس های انگریزی را که در زمان آمدن از کرمانشاهان گرفته بودند، از زوآر گرفتند و هر نفری هم پنج روپیه پول گرفتند و از ما نگرفتند؛ چون زمان حرکت به سمت بمبئی در بصره، تذکره ما را امضاء نموده بودند، پنج روپیه گرفته بودند.

بعد از رؤیت پاس ها و تذکرها سوار شدیم، حرکت کردیم. ساعت شش به غوره تو رسیدیم. پیاده شدیم و مقدار خیلی معطل شدیم. بعد، بلیطها را از ما گرفتند و از بعضی اشخاص که بارهاشان را در بغداد کرایه نداده بودند، قپان نمودند، کرایه گرفتند. و عده کمی هم زوآر رونده به سمت بغداد حاضر بودند، سوار شدند. بعد از ساعتی، آن ها حرکت نمودند، ولی ما به قدر دو ساعتی معطل شدیم تا این که مأمورین گمرک انگریزی ها آمدند [۱۹۹] اَحمال و اَثقال را گمرک نمودند [ند]، ولی خیلی سخت گیری نمودند و جزئی گمرک گرفتند.

## [گزارشی از قصر شیرین و گمرک خانه آن]

مال گرفتیم، دو ساعت [و] نیم به غروب مانده، از غوره[تو] به طرف قصرشیرین حرکت کردیم. مقداری که راه آمدیم، رسیدیم به رودخانه؛ عبور نمودیم. جلوی چادرهای گمرکخانه ایران که زمان آمدن، ما را از جهت نبردن طلا و نقره تفتیش نمودند، ولی مختصری هم جدیداً احداث نموده بودند، فقط در آنجا تذکره ما را دیدند، عبور نمودیم.

یک ساعت به غروب مانده، رسیدیم به قصرشیرین، ولی در بیرون قصر، عمارتی دیدم در کنار جاده که همان قصرشیرین معروف است که در زمان رفتن ندیده بودیم. عمارتی بسیار عالی با سنگ و گچ ساخته بودند. تقریباً هزار [و] چهارصد سال است که از زمان خسرو و شیرین می‌گذرد. هنوز عمارت او در کمال استقامت موجود است، ولی دیوار صحن حیاط، خراب شده بود و فی الجمله هم در خود قصر خرابی وارد آمده و احتمال دارد از استحکام این عمارات سالیان دراز هم باقی بماند.

باری، وارد قصر شدیم؛ بردند ما را به گمرکخانه پیاده نمودند؛ و گمرکخانه سرایی است که دولت اجاره نموده است از مالک او. مقداری از خورد[و] ریز ما را نظر کردند، ولی چیزی نگرفتند؛ فقط مقداری که خرما همراه داشتیم، با چند طاقه عبا و بعضی از خورد [و] ریز، مختصری نگاه داشتند که فردا صبح گمرک نمایند. تتمه را بیرون آوردیم، به زحمتی منزلی تحصیل نمودیم؛ در صورتی که قصرشیرین قصبه‌ای است [۲۰۰] بزرگ، ولی منزل‌های خوبی ندارد. شب را بعد از صرف چایی و غذای فی الجمله خوابیدیم.

یوم دوشنبه، نهم ربیع‌الاولی، صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی رفتیم گمرکخانه. عبا و خرما را کشیدند، چند تومانی گمرک گرفتند، آمدیم منزل و دستگاه فوق‌العاده [ای] [ای] طهران از طریق عراق و قم کرایه نمودیم به یکصد [و] سی تومان

و بارهای خودمان را هم بستیم و دو لاقه اضافه بار داشتیم، رفتیم به پست‌خانه که به پست بدهیم، ببرد<sup>۱</sup> قزوین، ولی چون فهمیدند که ما دستگاه فوق‌العاده گرفتیم و از اداره پست‌خانه دستگاه نگرفتیم، بار ما را قبول نمودند؛ عناد و ملعنیت نمودند. خواستیم به گاری‌چی‌ها بدهیم، آن‌ها هم قبول نمودند. بالاخره ناچاراً سورچی ما یک لاقه را خودش قبول نمود بیاورد و لاقه دیگر را به دستگاه فوق‌العاده دیگر داد که با خودمان حرکت می‌کرد.

باری، عصر را رفتم گردش نمودم. در واقع قصرشیرین قصبه بزرگی است و بازاری در میان شهر دارد که روباز است و ترتیب عمارات او به طرز رعیتی است، ولی عمارات جدیدی که هنوز هم مشغول ساختن هستند، به طرز قشنگ‌تری است؛ ولی عمارات مسافری خوب ندارد.

و رودخانه در پایین عمارات جاری است. آب زیادی دارد؛ در صورتی که الآن هوای پاییز و موقع [۲۰۱۱] کمی آب‌ها است و همان آبی است که از سرپل و پاطاق می‌آید و منبع آن از کوه‌های کردستان و کرمانشاه است که می‌گویند در الفاظ، از ریشاب می‌آید. و حکمران در تحت حکومت کرمانشاه است و آخر خاک ایران است. خود شهر بالای کوه‌ها و تپه‌ها واقع است؛ زمین مسطح ندارد. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [پرداخت رشوه برای جلوگیری از تفتیش]

یوم سه‌شنبه، دهم شهر ربیع‌المولود از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، احمال و ائقال را حمل به کارخانه نمودیم، قیان نمودند، در کالسکه بستند. قریب یک

---

۱. نسخه: به برد.

ساعت [و] نیم به ظهر مانده حرکت کردیم. دو دستگاه کالسکه دیگر هم با ما حرکت کردند؛ یکی ترک‌ها بودند، یکی اهل رشت بودند.

باری، قریب یک فرسنگ که طی کردیم، به زنجیر رسیدیم. پول زنجیر گرفتند [و] مفتشین اداره گمرک آمدند که بایستی احوال و ائصال شما را تفتیش کنیم. گفتیم تفتیش نمودند و گمرکی را هم گمرکش را گرفتند. اظهار کردند: ما مأموریم. باری، هر دستگاهی چهارهزار دینار دادیم رشوه، حرکت کردیم.

قرب یک ساعت به غروب مانده، وارد سرپل شدیم. منزل کثیفی گرفتیم، نماز را خواندیم. مأمورین گمرک آمدند که بایستی تفتیش کنیم، ولی حالا راحت شوید، بعد می‌آییم.

[۲۰۲] باری، بعد از صرف غذا و چایی، شب را خوابیدیم.

یوم چهارشنبه، یازدهم شهر ربیع‌المولود، صبح از خواب برخاستم و چایی صرف شد. تقریباً نیم‌ساعت به آفتاب مانده، حرکت کردیم و مأمورین گمرک هم دیگر نیامدند از جهت گمرک.

### اوصول به میان طاق و ماجرای انجیر طاق فرهاد

قرب یک ساعت به ظهر مانده، وارد میان طاق شدیم، و [آن] قریه کوچکی است [که] در میان دره واقع است. بیرون قریه در زیر درخت‌های چندی نشستیم، نهار و چایی صرف شد. شخصی از اکراد آمد، قدری صحبت نمود و اظهار نمود که انجیرهای خوبی در بین راه در طاق فرهاد<sup>۱</sup> داشتند، نخریدید؟!

۱. طاق شیرین و فرهاد مربوط به دوره ساسانیان است و در استان ایلام، شهرستان ایوان، بخش زرنه، روستای چهل زرعی، تنگ کوشک واقع شده و این اثر در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۸۱ با شماره ثبت ۷۹۶۹ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. طبق روایات که به صورت سینه به سینه نزد مردم محل ←

اظهار کردیم: خیر.

گفت: بلی، آن‌جا می‌فروختند.

آقای داداش میلشان به انجیر کشید، اظهار کردند که این‌جا ندارند؟

آن شخص گفت: لطفعلی نامی در این‌جا دارد، می‌فروشد.

آقای داداش به بنده فرمودند: برخیز برویم بخیریم. رفتیم در میان ده، منزل لطفعلی

را پرسیدیم، نشان دادند. رفتیم منزل او، آقای داداش صدا نمودند: لطفعلی! شخصی از

میان خانه جواب داد. ایشان فرمودند که ما انجیر می‌خواهیم. جواب داد که من ندارم.

اظهار کردیم که منزل شما را نشان دادند که شما انجیر دارید. زنی از میان اطاق

---

→ نقل می‌گردد، بنای طاق در موقع گذر شیرین و فرهاد از این منطقه جهت استراحت شبانه فرهاد در کمتر از یک نیمه روز به جهت آسایش شیرین مبادرت به ساخت بنای مذکور می‌نماید. به همین دلیل اکثر مردم محل به خصوص ریش‌سفیدان این بنا را با نام طاق شیرین می‌خوانند. آنچه که در این بنا قابل توجه بوده و عظمت آن را دو چندان می‌نماید و شیوه معماری آن را منحصر به فرد نموده است، تغییر حالت پشت بام طاق از هلالی به حالت مسطح و یثکنواخت بوده که این مهم معماری بنا را خیره‌کننده نموده است. پشت بام پلکانی بنا قبل از خاکبرداری آن، در زیر لایه‌هایی از خاک و شن کاملاً مدفون بود که پس از خاکبرداری و پاکسازی این قسمت، بخش ناچیزی ولی در عین حال با اهمیت شامل سه قطعه سنگ در دو ردیف (سنگهای رج اول و دوم پشت بام) بدست آمد که با الگو گرفتن از این قسمت باقی‌مانده و بررسی دقیق سنگهای جمع‌آوری شده در حین خاکبرداری، دیگر بخشهای پشت بام بازخوانی و احیاء گردید. با بازخوانی و احیاء پشت بام بنا مشخص گردید که معماران، دور تا دور بنا را به منظور جمع نمودن و خارج کردن زمختی و دید نامناسب منظر بیرونی طاق گهواره‌های با ایجاد یک مربع کامل در حاشیه طاق گهواره ای در پشت بام بنا به ابعاد ۵۳۰×۵۲۰ cm و در ارتفاع ۱۸۰ cm از کف بنا پوشش پشت بام را به صورت یک پوشش پلکانی شامل چهار پله بر روی هم بوجود آوردند.

این بنا در پا دامنه شرقی ارتفاعات صخره‌ای از نوع سنگهای لاشه‌ای قرار گرفته که به علت قرارگیری در مسیر فرسایش صخره‌های متلاشی شده، مدام در معرض مدفون شدن قرار داشته است. این اثر تاریخی در محدوده منابع طبیعی و در منطقه گرمسیری ایوان قرار داشته که هنوز هم عشاير کوچرو از آن به عنوان منطقه قشلاقی از آن استفاده می‌نمایند. نوع پوشش گیاهی منطقه مرتع و نوع بافت خاک مکان و زمین پیرامون آن، شنی سنگلاخی باشد. (دانشنامه تاریخ معماری ایران شهر؛ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ایران، سال ۱۳۹۰ ش)

بیرون آمد در کمال تغییر به ما جواب داد که: هر که به شما این جا را نشان داده، غلط کرده و [...] خورده، هر که نشان داده بگویند بیاید [۲۰۳] این جا. گویا حرف بدی باشد انجیر در این ده، یا این که ضعیفه توهمی نمود<sup>۱</sup>. ما در کمال خوف مراجعت کردیم. به آقای داداش گفتم: زودتر تا کتک نخورده [ایم] برویم. این زن خیال بدی نموده. به عجله مراجعت نمودیم، حرکت کردیم.

### آقرای کِرنَد و هارون آباد در ادامه مسیر بازگشت

قرب یک ساعت [و] نیم به غروب مانده، وارد قریه کِرنَد شدیم. به زحمت منزلی گرفتیم. از کثرت زوآر، منزل نبود. بعد از صرف چایی رفتم بیرون، قدری گردش نمودم. رسیدم به سرای شاه عباس؛ ویران و خراب مشاهده نمودم. خیلی افسرده شدیم، مراجعت به منزل نمودم. از قرار تقریر، اصل آبادی کِرنَد، قدری بالاتر در زیر کوه است و بسیار بزرگ و صاحب دکاکین و تلگرافخانه و پستخانه می باشد. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم پنجشنبه، دوازدهم، قبل از اذان صبح از خواب برخاستیم؛ ولی هوا بسیار سرد بود. آتش روشن نمودیم، چایی صرف شد. نیم ساعت بعد از اذان حرکت کردیم. قرب دو ساعت [و] نیم به ظهر مانده، وارد قریه هارون آباد شدیم.

### منزلی مناسب در ماهی دشت در راه کرمانشاهان

ناهار و چایی صرف شد. ظهر حرکت کردیم؛ همه جا رانندیم. راه سخت و کوه بود. نیم ساعت به غروب مانده، وارد قریه ماهی دشت شدیم. نماز خواندیم، منزلی گرفتیم؛ ولی

---

۱. ظاهراً این لفظ به صورت «انجیل» که با «انجیر» هم آوا است، نزد برخی اقوام ایرانی به معنای زن فاسد و بدکاره است که به نظر، به منظور سرکار گذاشتن و اذیت مسافر حاجی ما و برادرش، آدرس خانه لطفعلی را به او داده اند.

منزل امشب از سایر شب‌ها قدری بهتر است. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم. [۲۰۴] یوم جمعه، سیزدهم ربیع‌المولود، قریب دو ساعت به اذان صبح مانده، از خواب برخاستیم. بسیار بسیار هوا سرد بود؛ آتش نمودیم، چایی صرف شد. قریب یک ربع ساعت قبل از آفتاب، از قریه ماهی‌دشت حرکت کردیم، ولی ماهی‌دشت و هارون‌آباد جزو ایل کلهر می‌باشد و رئیس ایل کلهر، امیر اعظم، پسر داودخان است. باری، همه جا رانیدیم، ولی در میان کالسکه از شدت سرما می‌لرزیدیم تا این‌که آفتاب بلند شد. قدری هوا ملایم شد<sup>۱</sup> تا این‌که رسیدیم به یک فرسنگی کرمانشاهان؛ در همان قهوه‌خانه‌[ای] که زمان آمدن از جهت طلا و نقره خیلی به سختی ما را تفتیش نمودند. مأمور گمرک آمد، ولی آن مأمورین سابق نبودند. یک نفر از رؤسای قزاقخانه بود با دو نفر از اکراد آمدند، ولی قدری به معقولی حرکت نمودند. بلیط گمرکی ما را دیدند، اجازه حرکت دادند، تفتیش نمودند. حرکت نمودیم الی جلوی شهر. مجدداً دو نفر دیگر آمدند که حتماً بایستی تفتیش احوال و ائصال شما را از جهت گمرکی بنماییم<sup>۲</sup>. بلیط را نشان دادیم، با وجود این مطلب، اظهار کردند باید بگردیم. چمدان<sup>۳</sup> ما را باز کردند، نگاه کردند، دیگر متحمل لاقه‌های بار نشدند.

### اتوقفی در کاروانسرای توپخانه و تلگراف به قزوین

حرکت نمودیم. در میان کاروانسرای معروف به توپخانه پیاده شدیم؛ احوال و ائصال را توسط حمّال نقل به خانه سابقی دادیم که منزل نموده بودیم. بعد از قدری

۱. نسخه: شدیم.

۲. روی این کلمه در نسخه خط کشیده شده است.

۳. نسخه: چمه دان.

استراحت، رفته به حمام. بعد از استحمام آمدم منزل، ناهار صرف شد، قدری خوابیدم.

عصر، بعد از چایی، [۲۰۵] صورت تلگرافی نوشتیم به قزوین و کاغذی هم نوشتیم، حاج محمد ملازم رفت تلگرافخانه و پست‌خانه. خودمان هم رفتیم بازار، قدری گردش نمودیم و قدری رویه انگریزی که داشتیم فروختیم، قران ایران گرفتیم، مراجعت به منزل نمودیم. متعلقه آقای داداش نوبه نموده بودند، خیلی به سختی. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم شنبه، چهاردهم ربیع‌الاولی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، خیال [حرکت] داشتیم، ولی سورچی ما خواهش نمود که امروز را لنگ نمایید، فردا صبح حرکت می‌نماییم؛ قبول نمودیم.

به اتفاق آقای داداش رفتیم به بازار، قدری هم رویه داشتیم، فروختیم، پول ایران گرفتیم، مراجعت به منزل نمودیم.

بعد از صرف ناهار و چایی و قدری خواب، عصر بیرون رفتم، گردش نمودم. شب را مراجعت به منزل نمودم؛ بعد از خوردن غذا خوابیدیم.

### انزاع بین مسافرین و حادثه کالسکه

یوم یکشنبه، پانزدهم ربیع‌المولود، نیم‌ساعت قبل از اذان صبح از خواب برخاستم. چایی را صرف نمودم، رفتیم به کاروانسرای که دستگاه کالسکه بود، کالسکه را بستند. علاف آمد از بابت علیق اسب‌ها با سورچی‌ها قدری نزاع نمود؛ بین آن‌ها اصلاح نمودیم. بعد مسافرین ترک‌ها با سورچی خودشان نزاع نمودند؛ بین آن‌ها را هم اصلاح نمودیم. بعد بین مسافرین گیلک‌ها که دستگاه علی‌حده [۲۰۶] داشتند، نزاع شد. یکدیگر را قدری کوبیدند؛ بین آن‌ها را هم اصلاح دادیم تا این‌که نیم‌ساعت از



آفتاب گذشته حرکت کردیم.

از شهر که بیرون آمدیم، یک مرتبه اسب‌های ما دستگاه را برداشتند و یک اسب هرزگی نمود، قوت نمود سایر اسب‌ها را. سورچی هم نتوانست نگره‌داری نماید تا این که یک مرتبه دو اسب کالسکه افتادند میان نه‌ری که در کنار جاده بود و نه‌ر گود و عمیقی بود و کالسکه هم دو چرخ او بین نه‌ر افتاد و دو چرخ بالا ماند. یک مرتبه کالسکه بازگشت به پهلو [و] زمین خورد که ما سه نفر روی یکدیگر ریخته شدیم.

صدای ما بلند شد و آقای داداش استغاثه «وامحمد» شان بلند شد که حاج محمد را صدا می‌زدند؛ غفلت از این که آن بیچاره هم با سورچی، بین اسب‌ها و کالسکه افتاده‌اند. ولی اسب‌ها ایستادند، یعنی دیگر نتوانستند بکشند کالسکه را و درهای کالسکه هم بسته بود، نتوانستیم بیرون بیایم تا این که حاج محمد خلاص شد، آمد جلوی کالسکه را که در پشت سورچی است، پاره نمود، ما را یک‌یک بیرون کشید.

زمانی که آمدیم بیرون، ملاحظه نمودیم الحمد لله هیچ صدمه نه به ما و نه به اسب‌ها وارد آمده بود؛ فوری سورچی اسب‌ها را باز نمود. سورچی‌های دیگر رسیدند، اسب‌ها [را] بیرون آوردند و کالسکه را هم از میان نه‌ر بیرون کشیدند.

یک میل آهن از جلوی کالسکه شکسته بود. تقریباً دو ساعت معطل شدیم تا این که [۲۰۷] یک طوری درست نمودند، سوار شدیم حرکت کردیم، ولی چرخ سمت راست جلوی دستگاه یک پهلو می‌رفت. معلوم شد که میل آهن که متصل به چرخ‌ها است، کج شده است.

### گذر مجدد از بیستون و خرابی کالسکه

باری، رسیدیم به بیستون، از آن جا گذشتیم، ولی تفرقه میان کالسکه‌ها افتاد و یک دستگاه ترک‌ها جلو رفت و دنبال او کالسکه ما حرکت کرد و کالسکه گیلک‌ها هم با

یک دستگاه دیگری که اهل همدان بودند و از کرمانشاه به ما ملحق شدند، عقب ماندند.

قریب نیم فرسنگ که از بیستون دور شدیم، به پلی رسیدیم. قهوه‌خانه مختصری بود، آن‌جا پیاده شدیم، قدری استراحت نمودیم و اسب‌ها را کاه [و] جویی دادند. دو ساعت [و] نیم به غروب مانده، سوار شدیم. قریب یک فرسنگی که طی کردیم، یک مرتبه دستگاه را سورچی نگه داشت، پیاده شدیم. معلوم شد که چرخ‌کی که کج شده است و به او زور آمده است، توپک چرخ بسیار گرم شده و عن قریب است که چرخ آتش بگیرد. و در این بین، دستگاه‌های عقب هم رسیدند، آهن میان توپک چرخ را بیرون آوردند، روغن زدند، درست نمودند، حرکت کردیم.

یک میدانی بیشتر نرفته بودیم [که] آهن میان توپک چرخ بیرون آمد، چرخ افتاد، کالسکه زمین خورد، پیاده شدیم. به زحمتی درست نمودند، سوار شدیم به آهستگی آمدیم.

### [قریه سَمَنقان در دو فرسخی صحنه]

امشب را بایستی برویم به صحنه، ولی به واسطه معطلی و سرگردانی بین راه، شب را در همان قریه نزدیک که دو فرسخی صحنه است و موسوم به سَمَنقان است ماندیم و قریب مغرب بود [۲۰۸] که به آن قریه رسیدیم. و این قریه کوچکی است، ملکی شاهزاده فرمانفرما است و چند خانواری بیشتر نیستند و چند نفر قزاق و ژاندارم مقیم هستند در آن‌جا از جهت حفظ خط راه. باری، منزلی بسیار کوچک [و] محقر بی‌دری تحصیل کردیم، منزل نمودیم؛ ولی امروز بسیار تعب کشیدیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم دوشنبه، شانزدهم، صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی، یک ساعت

به آفتاب مانده حرکت کردیم. قرب یک ساعت از آفتاب گذشته، وارد صحنه شدیم. دستگاه ترک‌ها و گیلک‌ها رفت، ما ماندیم. کالسکه را از یکدیگر جدا نمود [ند]، میل آهن را بردند دوکان حدادی راست نمودند، کالسکه را سوار چرخ نمودند.

### [تعمیر کالسکه و حرکت به سمت اراک و قم]

قرب یک ساعت به ظهر مانده، حرکت کردیم، ولی کالسکه الحمد لله درست شد. قریب سه ساعت به غروب مانده، وارد کنگاور<sup>۱</sup> شدیم. مال‌ها را آب دادند، حرکت کردیم. از خط همدان و قزوین خارج شدیم به سمت عراق<sup>۲</sup> و قم رهسپار شدیم. بالای جاده، و زیر دست جاده تمام آبادی متصل به یکدیگر بود و اراضی خوبی داشتند و آب‌های جاری زیادی بود. قرب یک ساعت به غروب مانده، رسیدیم به دو قریه که تقریباً ششصد - هفتصد قدمی با یکدیگر فاصله داشتند.

خواستیم در این جاها منزل نماییم، منزل خوبی نداشتند. حرکت کردیم از جاده شوسه. همدان [۲۰۹] <sup>۳</sup>إلی این دو قریه، جاده شوسه است که به سمت عراق می‌رود، ولی اسم جاده شوسه است، رسمیت ندارد و هنوز مشغولند به تعمیر جاده <sup>۴</sup>إلی عراق. باری، همه جاطی کردیم و جاده هم سربالا به بالای کوه می‌رود، ولی تخت است، ولیکن به واسطه سربالایی<sup>۳</sup> جاده، دستگاه خیلی سست حرکت می‌کند و هوا هم کم‌کم سرد شد.

---

۱. قصبه مرکز بخش کنگاور واقع در ۹۶ کیلومتری کرمانشاه و ۹۰ کیلومتری همدان. این قصبه یکی از آبادیهای قدیم کشور ایران است و اکنون آثار باستانی آن از قبیل ستون و سرستون در قسمت جنوبی در محله معروف گچکن امامزاده دیده می‌شود. (فرهنگ فارسی: محمد معین، ج ۶، ص ۱۶۱۲)

۲. اراک.

۳. نسخه: سربالایی.

باری، یک وقت جاده را سورچی گم کرد، به راه ضیقی افتاد و اطراف، اراضی مزروع بود. کالسکه را نگه داشت، ولی نزدیک بود که کالسکه معیوب شود. بنده پیاده شدم به اتفاق سورچی، پیاده مقداری جزئی که جلوتر رفتیم، چون هوا تاریک بود، به زحمت، سواد قریه [را] دیدیم. جلوتر رفتیم، شخصی از قریه بیرون آمد، اظهار کرد که منزل می‌خواهید، بیایید به شما منزل بدهیم، ولی هرچه ملاحظه نمودیم، دیدیم کالسکه از آن نقطه که ایستاده، جلوتر راه ندارد بیاید.

### توقفی یک‌شبه در پَرَسَبه ملایر و حرکت به سمت اِخچ آباد و گزارشی مختصر از این دو قریه]

مراجعت نمودیم، کالسکه را برگردانیدیم، جاده را پیدا نمودیم، سوار شدیم، حرکت کردیم. مدتی هم راه آمدیم، رسیدیم به قریه پَرَسَبه که قریه بزرگی است. وارد منزلی شدیم، منزلی گرفتیم، ولی گرچه الحمدلله در راه زحمت دیدیم، ولی منزل ما امشب خوب است. و امروز را قرب ده فرسنگ رانده‌ایم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

[۲۱۰] یوم سه‌شنبه، هفدهم، صبح از خواب برخاستیم، بعد از صرف چایی حرکت کردیم، ولی این قریه پرسبه، قریه بزرگی است، راجع به سهام‌الدوله طهرانی است و جزء خاک ملایر است. قریب سیصد خانوار است؛ در دماغه کوه واقع است و آب بسیاری از رود دارد.

باری، قرب نیم‌ساعت از آفتاب گذشته، حرکت نمودیم. اطراف جاده آبادی‌های چندی به نظر رسید که اراضی خوبی ندارد و راه، اغلب سر به بالا می‌رود.

قریب ظهر بود که از گردنه کوه که بالا رفته بودیم، سرازیر شدیم به پایین کوه در تحت کوه. قریه کوچکی بود موسوم به اِخچ آباد راجع به شاهزاده جعفر میرزای

تویسرکانی. پیاده شدیم و تقریباً سی خانوار دارد. این قریه آب کمی هم دارد و این قریه در دشت کوچکی واقع است که چهار اطراف کوه است و آبادی‌های زیادی در این دشت واقع است و از این قریه اِلی تویسرکان دو فرسنگ مسافت دارد و تویسرکان در سمت شمال واقع است و از این قریه اِلی دولت‌آباد ملایر که شهری است، سه فرسنگ [و] نیم مسافت دارد و در سمت جنوب و شرق این قریه واقع است، و دولت‌آباد دولت‌نشین ملایر است.

### [هفت شتر مرده در حسین‌آباد]

باری، نهار و چایی صرف نمودیم، چهار ساعت به غروب مانده حرکت کردیم و یک فرسنگی که طی نمودیم، به قریه بزرگی رسیدیم موسوم به حسین‌آباد که باغات محصوره و محصولات سبز زیادی داشت و در جلوی آبادی هفت نفر شتر مرده بودند. یک‌دفعه سؤال نمودند [۲۱۱] اظهار کردند که علف خورده‌اند. معلوم است که بعضی از نباتات را اگر حیوان بخورد، فوراً می‌میرد. این مطلب مسلمی است، شبهه ندارد.

باری، مقدار کمی که از این قریه حسین‌آباد دور شدیم، خط شوسه تمام شد. اِلی این نقطه ساخته بودند و مشغول بودند. از این نقطه به بعد، جاده شوسه نمی‌باشد.

باری، قرب یک ساعت به غروب مانده، رسیدیم به قریه بسیار بزرگی که محصولات و باغات بسیاری داشت و منظره خوبی داشت. قاعدتاً بایستی که در بهار خیلی باصفا باشد. و در کوه‌های سمت دست چپ راه، معادن گچ به نظر رسید که در بعضی از نقاط کوه‌ها سنگ‌های گچ پیدا بود. معلوم بود که در این کوه‌ها، معادن گچ است.

## آقرای قوزین، امامزاده و شهوه، منازل بعدی]

رانندیم الی مغرب به قریه قوزین که راجع است به بیگلربیگی<sup>۱</sup> ملایر رسیدیم و تقریباً هشتاد خانوار رعیت‌نشین دارد. منزلی گرفتیم، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم؛ و امروز تقریباً هشت فرسنگ رانندیم.

یوم چهارشنبه، هیچدم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، اول آفتاب حرکت کردیم، ولی هوا بسیار سرد است. اطراف جاده به طور مدوری کوه‌های زیادی است. گرچه از قصر الی این‌جا همین‌طور است، ولی در این نقاط قدری بیشتر است.

همه جا رانندیم، قرب یک ساعت به ظهر مانده، از گردنه یک کوهی که سرازیر شدیم، داخل خاک عراق شدیم و خاک ملایر تمام شد.

[۲۱۲] و مقدار جزئی که طی مسافت نمودیم، به قریه[ای] رسیدیم موسوم به امامزاده. و از همدان، خط جاده الی این‌جا می‌آید، به عراق عبور می‌کند و پست دولتی هم از این خط می‌آید، به سمت عراق می‌رود و از این قریه الی همدان، دوازده فرسنگ مسافت دارد و رودخانه بزرگی در تحت قریه جاری بود، موسوم به رود دیزآباد. از سمت جنوب به طرف شمال جریان داشت و شعبه‌های زیادی از این رود جدا نموده به قراء اطراف می‌برند.

باری، از این قریه گذشتیم. هفتصد - هشتصد قدمی که تقریباً طی نمودیم، به قریه

۱. بیگلربیگی، یکی از منصب‌های لشکری در ایران از قرن هفتم تا دوازدهم هجری، به معنی حاکم و فرمانده نظامی ایالات بزرگ و سرحدات و گاه فرمانده کل قوا. بیگلربیگی (بیگ بیگها) واژه‌ای ترکی است که گاه با امیرالامرا (امیر امیران یا میر میران) و گاه با سردار، امیر آلوس (= قبیله) به گونه‌ای مترادف به کار رفته است. برخی یکی از معانی بیگ را امیر دانسته و برخی دیگر برآنند که واژه «بیگ» به کسی اطلاق می‌شده که قرار بوده در آینده امیر شود. بر پایه شواهد موجود، سابقه کاربرد این واژه به دوره سلطنت علاءالدین کیقباد (۶۱۶-۶۳۴) از سلجوقیان روم بازمی‌گردد. (کلاوس میثائل رهبرین، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۵۷).

دیگری رسیدیم موسوم به شهوه و تقریباً ده - پانزده خانواری سکنه داشت، ولی قریه خرابی بود، راجع به یکی از اهل طهران است.

در آن قریه پیاده شدیم. در جلوی قریه، در زیر درختی ناهار و چایی صرف نمودیم. چهار ساعت [و] نیم به غروب مانده، حرکت کردیم، ولی چون فی الجمله جاده نسبت به روزهای سابق مسطح‌تر است و کوه‌ها هم قدری کمتر شده و دشت زیادتر است، کالسکه تندتر حرکت می‌کند، اما امروز در راه ما نسبت به روزهای سابق، قراء کمتر است و اراضی بعضی نقاط خوب است و بعضی نقاط سنگلاخ<sup>۱</sup> است، و اغلب از قرائی که به نظر رسید، آب‌های او قنات می‌باشد، ولی روزهای سابق که قراء دیده می‌شد، اغلب آب‌های آن‌ها از رود و چشمه بود.

### اگزارشی از قریه ساروق، ملکی احتشام‌نظام عراقی]

قرب نیم‌ساعت از شب گذشته، وارد قریه ساروق شدیم، [۲۱۳] منزل خوبی گرفتیم، اما این قریه ساروق تقریباً سیصد [و] پنجاه خانوار رعیت‌نشین دارد و دو قریه است و ملکی احتشام‌نظام عراقی است و از جمله قراء بلوک فراهان است که از خاک عراق محسوب است و فرش‌های خوبی از قبیل قالی وقالیچه و غیره در فراهان می‌یافتند که معروف است؛ سیما فرش‌های همین قریه ساروق که مشهور و معروف و از فرش‌های سایر محال عراق بهتر است. و ترتیب وضع عمارات این قریه و خود اهالی نسبتاً از سایر قراء که به نظر حقیر رسیده، بهتر است و با ثروت‌تر هستند، به واسطه همین فرش‌بافی. و آب این قریه، آب قنات است و در دشت واقع است خود قریه.

باری، امروز را قرب ده فرسنگ رانده‌ایم. شب را بعد از صرف غذا و شام و چایی

خوابیدیم.

۱. در ادبیات فارسی «سنگلاخ» می‌گویند، و این تعبیر، شاید بیان محلی منطقه نویسنده از این مفهوم باشد.

## امیهمانی‌های متعدد در شهر سلطان آباد عراق عجم]

یوم پنجشنبه، نوزدهم ربیع [الاول]، صبح از خواب برخاستیم. نیم‌ساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم، مقداری که طی مسافت نمودیم، از گردنه کوه کوچکی سرازیر شدیم، وارد به دشت عراق شدیم. در بین راه دو قریه خراب دیدم که سکنه نداشت. از آن‌جا گذشتیم، همه جا رانندیم [تا] چهار ساعت به غروب مانده، وارد به شهر سلطان‌آباد عراق شدیم. بعد از صرف چایی و ناهار برخاستم رفتم در میان شهر قدری گردش نمودم. در این بین آقای داداش هم رسیدند. رفقای عراقی‌ها و همسفرهای مگه را پرسیدیم و دکان‌هاشان را [۲۱۴] پیدا نمودیم. اولاً چهار نفر از عراقی‌ها که در راه مدینه و مکه و کشتی و بمبئی همسفر بودیم و دوستی پیدا نموده بودیم، اسماء ایشان یکی حاج شیخ کاظم و یکی حاج میرزا خداداد و یکی حاج میرزا محمد و یکی حاج حسین که تمام بزّاز بودند، الا آقا شیخ کاظم.

باری، چهار نفر آنها جمع شدند به اصرار زیاد - که در واقع از کثرت اصرار، خجالت کشیدیم - که بایستی برویم منزل آنها. باری، بالاخره به یک نفر از آنها، شب را قول دادیم برویم منزل او. با سایر از رفقا رفتیم، قدری هم گردش نمودیم. شب را رفتیم منزل حاج میرزا خداداد و زنانه را هم با حاج محمد ملازم بردیم؛ و محض خاطر ما هم، چند نفری دعوت نموده بود. شب را بعد از صرف غذا، خواب را هم ما را نگه داشتند، خوابیدیم؛ ولی سایرین از رفقا اصرار داشتند که بایستی چهار شب بمانید که هر شبی، در منزل یکی از آنها برویم، قبول نمودیم. امروز را شش فرسنگ رانندیم.

## مختصری از سیاحت عراق عجم]

اولاً دشت عراق، دشت مسطح بزرگی می‌باشد که چهار اطراف او کوه است و در وسط، قراء زیادی واقع است و در میان آن دشت، زمین نمکزاری است که عبور امکان



ندارد و خود سلطان آباد که حالیه معروف به عراق است، شهر جدیدی است که یوسف خان سپهدار<sup>۱</sup> در زمان سلاطین قاجاریه بنا نموده و در انبار آبی که در میان شهر است، تاریخ بناء شهر را در بالای درب انبار نوشته است:

### نهاد یوسف ثانی بنای مصر جدید

باری، خود شهر، در دامنه کوه واقع است و شهر بسیار خوش طرحی است که سایر از بلاد ایران، این طرح نیستند. [۲۱۵] اولاً وسط شهر، چهارسوق بازار است که از چهار طرف بازار است و چهارسوق، نقطه وسط شهر است و خود کوچه‌های شهر هم کوچه‌های راست است که در بعضی از کوچه‌ها، هر هفتاد زرع و بعضی، هر هشتاد و نود زرع و اغلب، هر صد زرع، چهارسوقی است که از چهار سمت، کوچه است.

و از وسط هر کوچه، نهر آب است؛ عبور می‌کند جهت مشروب شدن خانه‌ها و تمام شهر همین‌طور است. بسیار قشنگ و خوش طرح است، ولی چون اغلب اهالی، وسعت عمارات عالیه ندارند که بنا نمایند، این است که عمارات او خوب نیست. و میدانی دریک سمت از شهر واقع است که تقریباً چهل و دو زرع عرض و یکصد [و] بیست و پنج زرع عرض او است؛ شاید جزئی کم و زیاد هم داشته باشد.

و این میدان، خیابان کم‌عرض در وسط، به طول میدان دارد و طرفین میدان،

---

۱. یوسف خان سپهدار، بانی شهر سلطان آباد عراق (اراک). وی شهر اراک را در سال ۱۲۳۱ ه. ق که به حساب جمل، ماده تاریخ آن می‌شود: «نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید ۱۲۳۱» در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار بنا نهاد. یوسف خان در سال ۱۲۲۲ ه. ق منصب سپهداری یافت و به حکومت عراق (اراک) منصوب شد. در سال ۱۲۴۰ که فتحعلی‌شاه، سلطان محمد میرزا، پسر سی و هشتم خود را در سن سیزده سالگی ملقب به سیف الدوله کرده و به حکومت اصفهان فرستاد، یوسف خان سپهدار به وزارت او تعیین شد و به اصفهان رفت و در همین سال از دنیا رفت و منصب وی را به پسرش غلامحسین خان که آن موقع حاکم اراک بود، دادند. (نامداران اراک، صص ۹۰ - ۹۱)

باغچه‌های چندی است و در چهار سمت، راه عبوری هم دارد و در وسط میدان، خانه حاج سهم‌الملک است که از جمله بزرگان و متمولین عراق است و در ذیل میدان، درگاه بزرگی است که داخل ارگ می‌شود که نظمی و اداره حکومتی و بعضی از ادارات، در ارگ واقع است و عمارات دولتی او تقریباً بیست و دو محوطه است که اغلب خراب است و تعمیر لازم دارد.

باری، علاوه بر طرح و اصل بناء شهر اول، در اطراف هم آباد کرده‌اند که شهر نو است، ولی نه به ترتیب و طرح اصل شهر، [بلکه] به ترتیب عمارات و کوچه‌های سایر بلاد و باغات. [۲۱۶] حصاردار سنگی هم در بالای شهر و سایر اطراف، بزرگان ساخته‌اند و قونسولخانه بسیار عالی و خوبی هم دولت انگریز، در بالای شهر ساخته و در دامنه کوه، وصل به شهر، باغات میوه و انگور به طرح باغات قزوین، عمل آورده‌اند و آب‌های جاری بسیاری در شهر و اطراف جریان دارد.

و هوای خود شهر، قریب به هوای قزوین، سردسیر است و اهالی خون‌گرمی دارد و از حیث ثروت، حد وسط سایر بلاد هستند و تعداد نفوس اهالی را در چند سال قبل که تعداد نموده‌اند، قریب به سی‌وشش هزار نفوس می‌رسیده، ولی شاید که حالیه بیشتر باشد. باری، شهر جمع خوبی است و از بلاد معروفه حاصلخیز ایران است.

یوم جمعه، بیستم ربیع‌المولود، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، حرکت کردیم برای کاروان‌سرای که دستگاه کالسکه آن‌جا بود، میزبان ما هم همراه آمد. تقریباً یک ساعت از آفتاب گذشته، سوار شدیم، با حاج میرزا خداداد میزبان خداحافظی نمودیم، کالسکه راه افتاد. از شهر که خارج شدیم، جاده شوسه بود، ولی نه مثل سایر از شوسه‌ها؛ شوسه ایرانی بود که معلوم است و بسیار گرد و خاک ما را اذیت نمود.

باری، دهات بزرگ خوبی به نظر رسید و اراضی بسیار خوبی داشت و چون امروز، راه مسطح است، کالسکه را سورچی تند حرکت می‌دهد.

## آقرای ابراهیم آباد و راگرد و خروج از اراک

ظهر بود که رسیدیم به قریه ابراهیم آباد که تقریباً دویست خانوار است و خورده<sup>۱</sup> مالک است. بعد از صرف ناهار، حرکت کردیم، ولی بین راه، اراضی اغلباً لم یزرع بود و دهات کم بود. شب را رسیدیم به قریه راگرد که راجع به سپهسالار تنکابنی<sup>۲</sup> است. سپهسالار، دهات چندی در عراق دارد و تقریباً [۲۱۷] یکصدویست خانوار است این قریه، ولی قدری خراب است و انبار آبی در جلوی ده دارد. باری، منزلی گرفتیم؛ شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم و امروز، دوازده فرسنگ پیمودیم.

یوم شنبه، بیست [و] یکم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی سوار شدیم، ولی به قدری هوا سرد بود که اندازه نداشت و آبها یخ بسته بود و از قرار تقریر، سورچی که اظهار می کرد که همیشه این نقطه سرد است و بیلاق غریبی است.

## آورد به خاک قم، منزل طلاب

باری، به قدر دو فرسنگی تقریباً که طی کردیم، از خاک عراق خارج شدیم، وارد به خاک قم شدیم. قرب نیم ساعت از ظهر گذشته، وارد به منزل طلاب شدیم، ولی اغلب راه اِلی این جا که از صبح آمدیم، از دماغه کوه عبور می نمودیم.

باری، این منزل طلاب، قریه‌ای ندارد و فقط سرای شاه‌عباسی است که یک سرای

---

۱. امروزه به شکل «خُرده» نوشته می شود.

۲. محمد ولی خان بن حبیب الله خان سردار بن محمد ولی خان ساعدالدوله تنکابنی، (۱۲۶۴ ق. ۱۳۴۵ ق). وی نخست نصرالسلطنه لقب داشته و مقارن مشروطیت به سپهدار اعظم ملقب بود و بعدها سپهسالار اعظم لقب یافت. وی یکی از دو فاتح تهران است در آخر استبداد صغیر از دست محمدعلی شاه. سپهدار تنکابنی اول بار در ذی القعدة ۱۳۲۷ رئیس الوزراء شد و از این تاریخ تاریخ الثانی ۱۳۳۴. که با لقب سپهسالار اعظم، دولتی دیگر تشکیل داد. ۶ بار دیگر رئیس الوزراء شد. در پایان بر اثر فشارهایی که از جانب دولت وقت جهت وصول بقایای مالیاتی بر او وارد می آمد، انتحار کرد. (فرهنگ فارسی: محمد معین، ج ۵، ص ۷۳۱)

دیگر هم متصل به او ساخته‌اند، ولی سرای شاه‌عباسی را مقداری تعمیر نموده‌اند؛ عیب ندارد و آب مختصری از قنات دارد. بعد از صرف نهار و چایی حرکت کردیم. قرب یک ربع ساعت به غروب مانده، وارد قم شدیم. منزلی در خیابان حضرتی گرفتیم؛ شب را بعد از صرف چایی و غذا و زیارت، خوابیدیم و یکی از دوستان که نسبتی با یکی از فامیل<sup>۱</sup> داشت، تشریف آوردند منزل ما و کاغذی هم از قزوین جهت ما داشتند، دادند. امروز را قرب نه فرسنگ طی نمودیم.

### اعتصاب خبّازهای قم

صبح یوم یکشنبه، بیست و دوم، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و استحمام، مشرف به زیارت شدم. بیرون آمدم در میان صحن نو، اجماعی دیدم. [۲۱۸] تحقیق نمودم، معلوم شد که جماعت خبّازهای قم هستند که اداره ارزاق، فی‌الجمله سختی نموده به آنها و در میان صحن، اجماعی نموده‌اند، ولی یکی از سادات خدام حرم به زبانی آنها را ساکت نمود، فرستاد سر کارشان.

### اخبار ورود رضاخان وزیر جنگ جهت سفر به شیراز برای استقبال از احمدشاه

#### در بازگشت از فرنگ

بعد، حکومت<sup>۲</sup> قم آمد و در میان صحن قدری نشست و امر نمودند به نظافت صحن و حرم. تحقیق نمودیم که برای چه مطلب است؟! اظهار نمودند که آقای رضاخان وزیر جنگ، امروز وارد قم می‌شود که برود الی به شیراز، استقبال اعلیٰ حضرتی احمدشاه سلطان ایران که از سمت فرنگ مراجعت نموده و از خط قم،

۱. نسخه: فامیلی.

۲. حاکم.

به طهران می‌رود. در این بین، از برای حکومت خبر آوردند که وارد شد وزیر جنگ؛ فوراً برخاست با نوکرهای خود رفت.

باری، ظهر را مراجعت به منزل نمودم. عصر رفتم به صحن، معلوم شد که وزیر جنگ واصل [به] شهر نشده و از خارج شهر به سمت شیراز حرکت کرده.

باری، با آقای داداش و یکی از دوستان رفتیم به سمت شهر نو؛ قدری گردش نمودیم، مراجعت به حرم نمودم. بعد از زیارت و نماز، آمدم منزل، شب را بعد از صرف غذا خوابیدم.

یوم دوشنبه، بیست [و] سوم ربیع‌المولود، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتم به حرم زیارت نمودم. در صحن بودم، قریب ظهر آمدم منزل و عصر را به اتفاق آقای داداش، رفتم به امامزاده خاک‌فرج که بیرون شهر واقع است، زیارت نمودیم، مراجعت کردیم.

بعد از زیارت از حرم، شب را آمدیم منزل، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### [۲۱۹] مختصری از سیاحت قم [آب شور قم]

اولاً خود شهر، در اراضی مسطح و دشت واقع است و دو شهر است: شهر نو و شهر کهنه. در وسط، رودخانه آبی واقع است<sup>۱</sup> که بسیار بزرگ است و آب شهر منحصر به همین رود است و تقریباً منبع آب، متجاوز از بیست منزل راه است الی قم

---

۱. توضیح آنکه در سال‌های اخیر به وضعیت این رودخانه. پس از بارها سیل که باعث خسارات و تلفاتی نیز گردیده. که به خیابان جنب آن، خیابان ساحلی گفته می‌شود، سر و سامانی داده شده که از آن بصورت یک راه میانبر از ورودی شهر تا خروجی آن استفاده می‌شود و مشتمل بر فضاهای سبز متعدد در سراسر آن که عملیات احداث خط مونو ریل نیز در وسط این رودخانه در حال اجرا می‌باشد، پل‌های متعددی نیز بر سر این رودخانه قرار دارد از قبیل: پل آهنچی، پل حجتیه، پل بازار و....

و از سمت لرستان می‌آید و به اراضی قم که می‌رسد، چون اراضی قم فی‌الجمله نمکزار است، قدری طعم آب برمی‌گردد به شوری.

و بعضی از سنوات در بهار، چنان آب طغیان می‌نماید که به بعضی عماراتی که در لب رود واقع است، صدمه می‌رساند و از این رودخانه، جداول زیادی جدا نموده به قراء و اطراف می‌برند و حالیه که فصل پاییز است، بایستی آب رود که به اراضی قم می‌رسد، متجاوز از پانزده سنگ رعیتی آب داشته باشد. و همین‌طور شعبات زیادی جدا می‌شود؛ به خود شهر که می‌رسد، قرب چهار سنگ بیشتر نیست که آن را هم در ذیل شهر گرفته، به مصرف باغات و محصولات ذیل شهر می‌رسانند.

باری، پلی در روی رود ساخته، بسیار عالی و بزرگ است و نه چشمه بزرگ می‌باشد. از سمت طهران که می‌آیند، اول وارد به شهر نو شده، بعد از پل عبور نمود[ه] و از دروازه، داخل بازار و شهر کهنه می‌شوند و شهر نو را ابرقوه می‌نامند، ولی اغلب عمارات او، خشت و گلی است.

و دو خیابانی در وسط شهر نو واقع است که یکی به سمت طهران می‌رود و یکی به سمت ساوج، ولی شهر کهنه هم اغلباً عمارات او خشت و گلی است و لکن جلوی شهر که خیابانی است معروف به خیابان [۲۲۰] حضرتی و عمارات اطراف قبرستان و صحن با آجور ساخته شده و خوش‌طرح است، آن هم به واسطه زوآر که کرایه می‌دهند. ولی ذیل شهر، عماراتش اغلب خشت و گلی است.

و بازار بزرگ مطولی در شهر کهنه هست که ذیل بازار، اغلب دکاکین او بسته و خراب است. فقط آبادی عمده قم، در همین جلگه صحن و اطراف صحن است و عمارات عالیه و حمام مرحوم میرزا علی اصغر خان صدراعظم در جنب صحن ساخته، ولی حالیه اغلب را وراثت او فروخته‌اند و اهالی قم، اغلباً فقیرند و اغلب، کسبه و زارعند و عده نفوس او را نفهمیدم.

## وضعیت مدرسه فیضیه و دارالشفاء]

و متولی باشی آستانه مقدسه، سید نجیب و بزرگی است و بسیار باتمؤل است. و خود حرم، دارای سه صحن است: دو صحن کهنه و یکی صحن نو که اتابک ساخته است، ولی بسیار خوش طرح و قشنگ ساخته و دو مدرسه در جلوی صحن کهنه است که یکی موسوم به فیضیه و یکی به دارالشفاء. بسیار مدرسه‌های بزرگی است که در اسفار سابق که آمده بودم، خراب بود و بی‌طلبه، ولی حالیه به واسطه آقای حجة الاسلام آقا شیخ عبدالکریم عراقی که از عراق تشریف آورده‌اند و در قم ساکن‌اند، تمام حجرات را طلاب نشسته و متولی باشی هم تعمیر کلی در مدرسه‌ها نموده و از قرار تقریر، حالیه ششصد نفر طلاب محصل در قم هستند که در خدمت آقا، مشغول تحصیلند و روزها و شب‌ها در مسجد بالای سر، مشغول تدریس می‌باشند. و مدارس دیگری هم در سایر نقاط از شهر موجود است. و اما اهالی فی‌الجمله پردماغند، با وجود این که اغلب فقیرند؛ یعنی قدری کم‌شعور تشریف دارند.

و باغات زیادی از میوه که اغلباً انار و انجیر است، در اطراف شهر واقع است و قرب چهارصد و چهل و هشت [۲۲۱] امامزاده در خاک قم مدفونند و به واسطه شرافت و فضیلت زمین قم، اغلب از سلاطین و رجال و بزرگان ایران در قم مدفونند که در میان حجرات صحن کسی بگردد، معلوم می‌شود از مقابرشان. و اراضی حاصلخیز خوبی دارد و از بلاد گرمسیر محسوب است؛ یعنی نسبت به طهران و قزوین و مشهد.

یوم سه‌شنبه، بیست و چهارم شهر ربیع الاولی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، رفتیم به حرم. بعد به اتفاق آقای داداش، رفتیم به زیارت امامزاده علی

ابن جعفر<sup>۱</sup>، ولی راه بسیار دور بود. به تمام طول شهر عبور نمود [یا-م]، از دروازه معروف به کاشان خارج شدیم و باغات زیادی در بیرون شهر بود و درخت کاج و سرو زیادی داشت.

باری، امامزاده را زیارت نمودیم، مراجعت به منزل نمودیم. بعد از خوردن غذا و چایی و تشریف‌فرمایی بعضی از دوستان قزوینی‌ها و قمی‌ها، بیرون آمدم، در حرم زیارتی نمودم و خداحافظی با بعضی از دوستان نمودم؛ چون فردا صبح، بایستی حرکت نماییم. مراجعت به منزل نمودم، ولی چون امروز از اذان صبح، هوا خراب بود، مختصر بارانی شب را آمد، بعد موقوف شد.

### اباقرآباد در مسیر خروج از قم به سمت تهران به قصد شاه عبدالعظیم حسنی علیه السلام

باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم. فردا را - إن شاء الله - می‌خواهیم به سمت طهران برویم.

یوم چهارشنبه، بیست [و] پنجم ربیع‌المولود، نیم‌ساعت به اذان صبح مانده، از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی و زیارت در حرم، اول آفتاب بود، سوار شدیم حرکت کردیم. قرب نیم‌ساعت به ظهر مانده، به باقرآباد رسیدیم. ناهار خوردیم، [۲۲۲] حرکت کردیم.

این قریه باقرآباد راجع به حاج میرزا علی صراف طهرانی است و چند کاروانسرا و منازل خوبی در لب جاده ساخته است و هنوز ناتمام است، مشغولند و مختصر آب قناتی دارد و قلعه کوچکی در زیر خط راه دارد. دارای سه خانوار رعیت‌نشین است.

---

۱. این امامزاده در حال حاضر در منطقه‌ای به نام گلزار قرار دارد که قبرستانی بزرگ است و پیکر شهدای جنگ تحمیلی نیز در آن به خاک سپرده شده است و از خیابان انقلاب (چهارمردان سابق). که نزدیک حرم و گذر خان واقع است، مستقیم بدین امامزاده منتهی می‌شود.



## اماجرای دریاچه حوض سلطان

باری، قرب چهار ساعت [و] نیم به غروب مانده، حرکت کردیم از گردنه کوهی که آمدیم این طرف، رسیدیم به گل تپه که میهمانخانه مال پستی است، دریاچه حوض سلطان پیدا شد. اولاً حوض سلطان، دریاچه کوچکی است؛ بعضی می‌گویند دریاچه ساوج است؛ بعضی می‌گویند او نیست.

باری، تقریباً ده فرسخ اطراف دریاچه می‌شود که اطراف، کوه و زمین‌های بلند است. وسط زمین پستی است که دریاچه شده و آب او شور است و از اطراف، چند رودخانه داخل می‌شود که دریاچه شده، ولی تقریباً سی سال قبل، دریاچه نبوده.

اشخاصی که به قم رفته‌اند، اظهار می‌کنند که در سی سال قبل، کاروان‌سرای در وسط دریاچه بوده که منزلگاه بوده، ولی به واسطه عناد امین‌السلطان صدراعظم با صاحبان زمین، چند رودخانه را گردانیده به آن زمین انداخته؛ چون زمین گودال و پستی بوده، آب جمع شده، به مرور، دریاچه شده و به واسطه نمک‌زاری خود زمین و داخل شدن بعضی از آب‌های شور، تمام آب شور شده، ولی در سنه هزار [و] سیصد و سی و دو که حقیر مسافرت به قم می‌نمودم، دریاچه از حالیه بسیار بزرگ‌تر بود عرضاً و طولاً، ولی از سال سیصد [و] سی و پنج که سال مجاعه و کم‌آبی بوده، آب او کمتر شده.

## علی‌آباد، در ادامه مسیر

باری، شب را رسیدیم به علی‌آباد. قریه نیست، ولی منزلگاهی است؛ عمارات خوبی دارد و سرای شاه‌عباسی هم موجود است. شب را بعد از غذا خوابیدیم.

[۲۲۳] ولی این علی‌آباد، چند باغ‌های خوبی دارد و چهار دانگ او راجع به معاون السلطنه طهرانی است و دو دانگ راجع به امیرنصرت که محمدحسن‌خان شاهسون قزوینی زهرانی است که در چند ماه قبل در طهران به امر وزیر جنگ، معدوم نمودند.

و خط سیر ما امروز، تمام اراضی لم یزرع بود و قریه و دهات دیده نشد. و صبح که از قم بیرون آمدیم، برف در کوه‌های دست چپ خط شوسه که مسافتی هم به جاده دارد، دیده شد که دو - سه روزی است در کوه باریده و قدری هم هوا به واسطه برودت برف، سردتر شده. و امروز قرب ده فرسنگ رانیدیم. یوم پنج‌شنبه، بیست و ششم ربیع الاولی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، قرب نیم‌ساعت به آفتاب مانده، سوار شدیم، حرکت نمودیم، ولی امروز به واسطه خرابی راه، اسب‌های کالسکه را سورچی به زحمت می‌رانند. قرب ظهر بود که رسیدیم به رودخانه شور که پلی بزرگ دارد و آب رود بسیار شور است و چند چشمه از پل رودخانه خراب شده بود که چوب‌بست نموده، عابرین از بالای چوب‌بست عبور می‌نمودند و مشغول تعمیر هم بودند.

شخصی رسید جلوی کالسکه، ما را در اول پل چوب‌بست گرفت که باید دو اسب را باز نمایید و کالسکه را دو اسبه عبور بدهید. دو اسب باز نمودند، کالسکه را توسط دو اسب، سورچی عبور داد، اسب‌ها را بستند.

### [قریه حسن آباد مؤثق الملک]

بعد از ظهر بود که رسیدیم به قریه حسن آباد که قریه بزرگ آبادی خوبی است و آب قنات خوبی دارد. ملکی مؤثق الملک طهرانی است و چند قریه [۲۲۴] اطراف حسن آباد هم راجع به مؤثق الملک است و خیابان خوبی خود خط شوسه در جلوی ده شده است؛ چون اطراف جاده را نهر آب جاری نموده و درخت‌های زیادی کاشته‌اند و چند باغ‌های خوبی هم در کنار جاده ساخته است.

## [کارخانه قند ناصرالدین شاه در کاریزک]

ناهار ظهر را در حسن آباد صرف نمودیم. قرب چهار ساعت الاربع به غروب، از حسن آباد حرکت کردیم. همه جا رانندیم الی قریه کاریزک که کارخانه قندریزی مرحوم ناصرالدین شاه بنا نموده و یک مدت قلیلی هم مشغول قندریزی بوده‌اند، ولی حالیه، کارخانه کار نمی‌کند و درهای او بسته است.

## [زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مقصد دیگر کاروان حجاج]

باری، گذشتیم، قرب دو ساعت از شب گذشته، وارد به حضرت عبدالعظیم شدیم و امروز، قرب سیزده فرسنگ رانندیم. باری، منزلی گرفتیم، شب را بعد از صرف چایی و غذا، استراحت نمودیم.

صبح یوم جمعه، بیست [و] هفتم، از خواب برخاستیم. قرب یک ساعت [و] نیم از آفتاب گذشته، حرکت کردیم، ولی چون امروز روز جمعه است، اهالی طهران توسط شمندفر و مال و پیاده به سمت حضرت عبدالعظیم به عنوان زیارت می‌رفتند.

باری، قرب ظهر بود [که] وارد طهران شدیم، ولی درشکه و اتومبل زیادی در بین راه دیدیم که به سمت حضرت عبدالعظیم می‌رفتند و ظروفات زیادی هم از طهران می‌بردند. پرسیدیم، اظهار کردند که چند نفر از آقایان طهران از سمت کربلا می‌آیند و امروز وارد به حضرت عبدالعظیم می‌شوند و حضرات [۲۲۵] به استقبال می‌روند و ظروف هم می‌برند از جهت تهیه نهار و غذایی که جهت مستقبلین فراهم نموده‌اند.

باری، در میان کوچه، آقای آقا سید جلال ابن عم، ما را ملاقات نمود؛ به اصرار و به زور آمد در میان سرایی که احمال و ائقال ما بود، توسط دو چرخه حمل نمودیم، ما بردند به منزل خودشان؛ چون خیال داشتیم منزل علی حده بگیریم، ولی نشد.

باری، عصر را آمدم در میان خیابان، قدری گردش نمودم. شب را مراجعت به منزل نمودم. و امروز را قرب یک فرسنگ راندم.

یوم شنبه، بیست و هشتم ربیع الاولی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، به اتفاق آقای آقا سید جلال ابن عم و آقای اخوی بیرون آمدیم، رفتیم یک لاقه از بارهای خودمان که به کالسکه‌چی ترک‌های همسفرهای خودمان در قصر [شیرین] داده بودیم بیاورد به طهران، بگیریم، ولی ممکن نشد. ظهر مراجعت به منزل نمودیم.

عصر را رفتیم منزل آقای شیخ الاسلام قزوینی، تشریف نداشتند. بعد رفتیم در وزارت داخله که آقای آقا میرزا مهدی خان پسر دایی، در آنجا تشریف دارند، ببینیم.

باری، بعد از زیارت ایشان، به اتفاق رفتیم منزل ایشان. شب را دو ساعت از شب گذشته، مراجعت به منزل نمودیم، بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم یکشنبه، بیست و نهم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، با آقای ابن عم، آقا سید جلال برخاستیم، رفتیم لاقه بار خود را از سورچی [۲۲۶] بگیریم. اظهار نمود که من با فنر و کالسکه آورده‌ام؛ کرایه فنری باید بدهید پست‌خانه. کرایه فنر را از قرار تبریزی، سیزده هزار [و] هفتصد دینار می‌گیرد.

باری، چون با او قرار نموده بودیم که از قرار کرایه پستی به او بدهیم و غرض ما پستی معمولی بود، از قصر [شیرین] الی طهران، هر تبریزی، چهار هزار و ده شاهی کرایه می‌گیرند. باری، بعد از تظلم به کمیساریا، مشهدی عباد نامی ترک، اصلاح نمود که یک لاقه را شانزده تومان کرایه بدهیم؛ در صورتی که او بیست [و] نه تومان می‌خواست قبلاً، ولی چون ما کاغذی نگرفته بودیم، اطمینان داشتیم؛ این بود که نتیجه به عکس بخشید.

باری، پول را دادیم، بار را گرفتیم، با لاقه دیگر دادیم توسط گاری آورد قزوین و

وقت ما ظهر شد. با آقای آقا سید جلال موعود بودیم، ناهار را در منزل پسر دایی، آقای آقا میرزا مهدی خان. رفتیم، آقای داداش هم قبلاً تشریف داشتند. باری، بعد از صرف ناهار، اصرار نمود که شب را هم بایست تشریف بیاورید.

از آن جا بیرون آمدیم؛ عصر را قدری گردش در میان خیابان نمودم. شب را به اتفاق آقای داداش و زنانه، رفتیم منزل آقای آقا میرزا مهدی خان و آقای آقا شیخ محمدعلی قزوینی هم شب را تشریف آوردند آن جا به عنوان دیدن. بعد از صرف غذا خوابیدیم و آقای آقا شیخ محمدعلی هم خواب را ماندند.

یوم دوشنبه، سلخ ربیع الاول، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف [۲۲۷] چایی، آمدیم بیرون. دو ساعت به ظهر مانده، رفتیم تلفون خانه؛ چون دیروز غروب را خبر نموده بودیم که آقای آقا سید عباس، آقای خودمان را در قزوین خبر نمایند تشریف بیاورند پای تلفون که شفاهاً احوال پرسى از ایشان بشود. قدری در تلفون خانه معطل شدیم. تلفون چى اظهار کرد که عصر، سه ساعت به غروب مانده بیاید که ما آن وقت، آقا را خبر نمودیم.

باری، مراجعت نمودیم، رفتیم به اداره تجارتخانه شرکت هاشمی؛ مبلغی وجه لازم بود، برات به قزوین نمودیم، وجه گرفتیم. ظهر را آمدیم منزل. بعد از صرف ناهار، رفتیم تلفون خانه، آقای آقا سید عباس آقا هم تشریف آورده بودند پای تلفون. از آقا احوال پرسى نمودیم، قدری صحبت نمودیم.

باری، پنج دقیقه صحبت نمودیم، پنج هزار دینار گرفتند. آمدیم بازار، قدری لوازمات خریدیم و قدری هم در خیابان گردش نمودیم.

شب را مراجعت به منزل نمودیم. بعد از صرف شام خوابیدیم.

یوم سه شنبه، غره ربیع الثانی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، آقای

شیخ الاسلام قزوینی با بعضی از خویشان و دوستان خودشان تشریف آوردند منزل ما. بعد از ساعتی تشریف بردند.

باری، امروز را هم به گردش و غیره گذرانیدیم. شب را به اصرار، رفتیم منزل [۲۲۸] آقای آقا میرزا مهدی خان دایی اوغلی، در همان جا هم استراحت نمودیم. یوم چهارشنبه، دوم ربیع الثانی، صبح را از خواب برخاستیم. بعد از خوردن چایی رفتیم به بازار، قدری لوازمات خریدیم. عصر را بعد از استحمام، با آقای داداش رفتیم در میان خیابان‌ها قدری گردش نمودیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

### امختصری از سیاحت طهران<sup>۱</sup>

اولاً شهر طهران، شهری است که از زمان فتحعلی شاه مرحوم، پایتخت و دارالخلافه ایران است و از زمان ناصرالدین شاه مرحوم، بسیار آباد و پرجمعیت شده، ولی حالیه نسبت به زمان ناصرالدین شاه، بسیار تفاوت کرده است. از قرار تقریر اهل اطلاع، از حیث بعضی مطالب، آبادتر شده است و از حیث بعضی مطالب، خراب‌تر شده است. و شهر بسیار بزرگی است و از جمله شهرهای بزرگ ایران محسوب است و دارای ده دروازه است و خندق بسیار بزرگ خوبی در اطراف شهر حفر نموده‌اند و بعضی از نقاط میان شهر وصل به خندق، هنوز آبادی و خانه نشده است و بعضی از نقاط بیرون شهر که معروف به شهر نو می‌باشد، خانه بسیاری ساخته‌اند.

باری، خیابان‌های متعدد بسیار قشنگ دارد و میدان توپخانه<sup>۱</sup> بزرگ در وسط شهر واقع است که اطراف او در سابق، ذخیره و قورخانه دولتی بوده، ولی حالیه تغییر

---

۱. این میدان را که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نام میدان «امام خمینی» نامیده شده هنوز هم، بیشتر به همان نام سابقش، میدان توپخانه می‌شناسند.

داده‌اند و عمارات چندی در [۲۲۹] اطراف ساخته‌اند و هنوز هم مشغولند از جهت ادارات دولتی.

ولی میدان بسیار قشنگی است و شش خیابان وارد به میدان می‌شود که در سابق، تمام درب بزرگی داشت، ولی حالیه خراب نموده، بی‌دروازه است. و میدان مشقی هم در جنب میدان توپخانه است که در سابق، مختصر عماراتی داشت، ولی حالیه عمارات کثیری در اطراف ساخته‌اند و سمت جنوب میدان که خیابان مریضخانه است، خراب نموده و مقداری خیابان را وسعت داده، از میدان داخل خیابان نموده‌اند و بین میدان و خیابان، طارمی قرار داده و سردرب بسیار عالی و قشنگی ساخته‌اند که هنوز هم مشغول‌ند، تمام نشده.

و چهار برج بزرگی به طرح جدید در چهارگوشه از میدان ساخته‌اند و توپ‌های چندی در میان برج‌ها گذارده و سرتوپ‌ها را بیرون آورده و مشرف به شهر نموده‌اند و کارخانه‌های فشنگ‌ریزی حدیدی و اسباب لوازمات قشونی در اطراف میدان احداث نموده و مشغول‌ند و همه‌روزه قشون دولتی در میان میدان، مشق می‌دهند.

باری، عمارات عالیه بسیاری در شهر است و اغلب عمارات اهالی هم به طرز جدید ساخته شده و بسیار نظیف است و اهالی نسبت به سایر بعضی بلادهای ایران، با ثروت‌ترند، ولی حالیه به‌واسطه کساد [۲۳۰] و بی‌پولی که در ایران است، فی‌الجمله تفاوت نموده‌اند.

و اغلب اهالی، خوش‌گذران و بی‌غصه هستند؛ یعنی اصلاً خاک طهران چندانی غصه ندارد، و لکن فی‌الجمله خودپسند و بی‌عصمت می‌باشند و اغلب به فورم جدید فرنگی‌مآبی حرکت می‌کنند، و از همه بلاد ایران در طهران هستند.

و آرگی در وسط شهر واقع است که تمام عمارات دولتی و سلطانی در ارگ است که حالیه اغلب عمارات، ادارات دولتی شده است و دروازه‌های چندی در اطراف دارد که به میدان توپخانه و خیابان‌های اطراف باز می‌شود و تقریباً همه‌روزه، بیست واقون در شهر حرکت می‌کند توسط دو اسب، ولی بعضی اوقات، فوق‌العاده هم زیاد می‌شود. و تقریباً پانصد درشکه کرایه همه روزه در میان شهر حرکت می‌کند، شاید بیشتر و کمتر هم داشته باشد.

و عده نفوس اهالی که در سابق تعداد نموده بودند، تقریباً چهارصد [و] پنجاه هزار نفر نفوس دارد و بازارهای زیادی در همه جای شهر دارد و در میان خیابان‌ها تمام دکاکین و مغازه‌های زیادی ساخته‌اند که در بعضی از خیابان‌ها، بعضی از دکاکین او خراب و بسته است.

و حمام‌های عالی و مساجد و مدارس زیادی در شهر است که یکی از آنها، مسجد سپهسالار قزوینی است که از تمام مساجد و مدارس، بهتر است و گویا در ایران هم به این طرح و به این تفصیل، مسجد و مدرسه نباشد؛ بسیار عالی است.

[۲۳۱] و آب‌های جاری در همه جای از شهر جاری است و باغات و پارک‌های زیادی در اطراف شهر و خود شهر واقع است که تمام، راجع به رجال و بزرگان شهر است. و قونسولخانه‌های متعددی از دول خارجه به طرح خیلی قشنگ در میان شهر ساخته‌اند و اغلب، در میان خیابان علاءالدوله واقع است.

و کوه بزرگی در سمت شمال شهر واقع است که الآن [که] فصل عقرب است، برف آمده و بسیار هوایش سرد و ییلاق است که دهات و قراء زیادی در دامنه کوه واقع است که در فصل تابستان، بزرگان و اغلب اهالی به ییلاق می‌روند و عمارات عالیه از دولتی و قونسولگری و غیره در آن قراء ساخته شده که آن قراء، معروف به شمیران است و میوه‌جات از همه طور و از همه قبیل، از اطراف شهر و دهات، به



شهر می آورند.

و حضرت عبدالعظیم در یک فرسنگی شهر در سمت جنوب واقع است که در واقع، شهر کوچکی است دارای بازار و دکاکین و حمامات و مساجد زیادی است که در اغلب ایام متبرکه و غیره، اهالی طهران توسط شمندفر از جهت زیارت و تفریح به آنجا می روند، ولی اهالی بسیار فاسقند که حتی به حضرت عبدالعظیم هم بعضی می روند، مشغول فسق و فجور می شوند.

در واقع، طهران دارای همه طور اشخاص است، هم زاهد و عابد دارد و هم فاسق و فاجر. و خیابانی از حضرت عبدالعظیم به طهران، [۲۳۲] مرحوم ناصرالدین شاه ساخته است که در اطراف، غرس اشجار نموده، ولی حالیه به واسطه عدم مراقبت دولت، خراب و اغلب اشجار او خشک شده است، ولکن حالیه مشغول فی الجمله تعمیری هستند و همین طور از خود شهر اِلی شمیرانات، خیابانی ساخته اند، ولکن او بد نیست، خرابی چندانی ندارد.

و امامزاده و زیارت گاه های بسیاری در اطراف و خود شهر است و صفاگاه های زیادی از باغات و کافه ها و میهمان خانه ها در شهر و خارج از شهر واقع است و باغ وحشی در سابق داشته که از همه قبیل از وحوش و طیور داشته، ولی حالیه خراب و موقوف شده است.

### [یادی از مدرسه مروی و مسجد شاه]

یوم پنجشنبه، سوم ربیع الثانی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتم به بازار و خیابان گردش نمودم. بعد رفتم در مدرسه خان مروی<sup>۱</sup>، حجره یکی از

---

۱. این مدرسه علمیه اکنون نیز موجود است که در خیابان ناصر خسرو و در کوچه ای به نام «کوچه مروی» قرار دارد و توسعه یافته و طلاب بسیاری در آن تحصیل می کنند.

آقایان طلاب مدرسه که در سه سال قبل، این بنده مسافرت به قم نموده بودم، با یکدیگر در راه، همسفر بودیم. بعد از ساعتی بیرون آمدم، آمدم منزل. عصر رفتم بیرون، جنب مسجد شاه به سقاخانه رسیدیم که بسیار زینت نموده بودند و زن‌ها اجماعی داشتند؛ شمع روشن می‌نمودند.

باری، گذشتم، داخل مسجد شاه شدم، دیدم عجب بساطی است:  
در یک گوشه حکاک‌های زیادی نشسته‌اند، مهر می‌کنند.  
در یک گوشه دیگر، چایی‌پز، سماورهای متعدد گذارده، قهوه‌خانه راه انداخته.  
در سمت دیگر، پاره‌دوز نشسته، پاره‌دوزی می‌نماید.  
در گوشه دیگر، واکسی نشسته، واکس می‌زند.  
در زاویه دیگر، جماعتی از ملاها نشسته، کاغذ می‌نویسند.  
هرچه ملاحظه نمودم، دیدم در واقع این مسجد، یک راسته بازاری است.

### آگلایه از عدم اهتمام به مساجد و حوزه‌ها و اماکن مذهبی]

بلی، ما مردم ایران و مسلمانان، همین‌طور هم معبدگاه‌های ما، در نزد ما هیچ‌قدر<sup>۱</sup> و منزلتی ندارد. چیزی که در نظر ما اهمیت ندارد، همان معبدگاه‌های ما می‌باشد؛ برخلاف یهود و نصاری که احترام فوق‌العاده از کنایس و معابد خودشان می‌نمایند که همه‌طور ترقیات هم دارند.

باری، بیرون رفتم در مسجد دارالشفاء و مدرسه صدر که در جنب مسجد شاه واقع است؛ قدری گردش نمودم. آن‌جا هم همین بساط بود، متها نحو دیگر. اغلب حجرات از طلاب و اهل علم خالی بود. چند حجره که باز بود و مسکونی بود، یا

۱. نسخه: قبر.

آخوند وکیل و یا لوطی ملبس به لباس نظام و یا این که آخوندی بود که این حجره را از زمان مرحوم والدش ارث برده، به واسطه مختصر موقوفه که دارد. چیزی که در بین نیست، همان تحصیل است.

باری، افسرده شدم، بیرون آمدم. قدری در میان خیابان لاله‌زار که بهترین و قشنگ‌ترین خیابان‌های طهران است، از حیث عمارات و مغازات که در اطراف خیابان است و خیابان نظیفی است که تفریح تمام اهل طهران، عصرها در همان خیابان است، گردش نمودم. باری، شب را مراجعت به منزل نمودم، بعد از صرف غذا خوابیدم.

### ادید و باز دیده‌ها و فتح قرآق‌ها در جنگ با لرها]

یوم جمعه، چهاردهم شهر ربیع‌الثانی، مطابق دوم برج قوس، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، آقای حاج میرزا ابوتراب شهیدی [۲۳۴] قزوینی تشریف آوردند آن‌جا. بعد از ساعتی که تشریف بردند، به اتفاق آقای داداش رفتیم به منزل یکی از دوستان اهل قزوین. بعد از ساعتی بیرون آمدیم، رفتیم به محکمه دکتر نورالحکماء طبیب. چون آقای داداش مدتی است که سینه‌شان درد می‌کند، به راهنمایی یکی از دوستان، رفتیم منزل ایشان، نسخه حَبّ و شربت می دادند.

بعد، از آن‌جا که بیرون آمدیم، ناهار را در منزل یکی از دوستان و رفقای راه مکه که هم از اهل طهران است، دعوت داشتیم؛ رفتیم آن‌جا.

بعد از صرف ناهار، بیرون آمدیم. عبور ما در خیابان بهارستان افتاد. عده زیادی دیدیم از قرآق‌ها به صف نظام در دو سمت خیابان ایستاده‌اند و دسته موزیک‌چی هم در کنار ایستاده. پرسیدیم که برای چیست؟ اظهار نمودند که امروز، هشتصد نفر عده

قزاق عراق که به محاربه جماعت لرها به سمت ملایر و بروجرد و لرستان رفته‌اند، فتح کرده، امروز وارد به طهران می‌شوند و عده [ای] هم در بیرون شهر به استقبال رفته‌اند و اینها هم انتظار آنها را دارند. باری، بعد از مدتی، آمدند دسته موز [ی] یک‌چی و صاحب‌منصبان در جلو و در عقب، عده قزاق‌ها با چند عراده توپ شصت تیره که به اسب حمل نموده‌اند، به ترتیب نظام وارد شدند، گذشتند و در عقب، عده قزاق‌های مستقبلین هم آمدند، گذشتند.

باری، گذشتیم، آمدیم منزل. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

[۲۳۵] یوم شنبه، پنجم، صبح از خواب برخاستیم. آقای شیخ‌الاسلام و آقای آقا سید حسن شوشتری که یکی از علماء محترم طهران هستند و داماد آقای شیخ‌الاسلام می‌باشند، به اتفاق آقای سردار سعید قزوینی با عده [ای] از دوستان طهرانی و قزوینی تشریف آوردند آن‌جا؛ بعد از ساعتی تشریف بردند.

به اصرار زیاد، شب را آقای آقا سید حسن فرمودند بایستی تشریف بیاورید منزل ما. باری، ناهار را هم منزل آقا شیخ محمدعلی دعوت داشتیم، رفتیم آن‌جا، صرف ناهار شد، بیرون آمدیم. بنده رفته قدری در میان خیابان‌ها گردش نمودم، شب را رفتیم منزل آقای آقا سید حسن.

عده [ای] هم تشریف داشتند؛ از جمله: آقای آقا میرزا محمدرضا، پسر مرحوم آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام شیرازی، و آقای حاج بحرالعلوم رشتی، با بعضی از آقایان دیگر. ساعت پنج [و] نیم از شب گذشته آمدیم منزل، خوابیدیم.

### اکرایه درشکه جهت حرکت به سمت قزوین

یوم یکشنبه، ششم، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی رفتیم دو درشکه گرفتیم که - إن شاء الله - فردا حرکت به سمت قزوین نمایم. بعد، رفتیم منزل آقای آقا

سید غلامحسین اجلال الواعظین، پسر ابن عم آقای آقا سید صادق طهرانی. باری، نهار را هم به اصرار نگه داشتند. بعد از صرف نهار، عصر را رفتیم به تلفون خانه که حرکت خود را تلفون نماییم. از قضای اتفاقیه، پسر عم آقای آقا میر بهاءالدین، اخوی خودشان آقای آقا سید جلال را در پای تلفون خواسته بودند؛ چون ایشان هم تشریف داشتند.

بعد از ورود به تلفون خانه، تلفونچی [۲۳۶] به آقای آقا سید جلال اظهار نمودند مطلب را [و] ایشان رفتند پای تلفون با آقای آقا میر بهاءالدین صحبت نمودند و حرکت ما را هم به ایشان اظهار نمودند.

بعد، رفتیم به اداره وزارت داخله، با پسر دایی، آقای آقا میرزا مهدی خان خداحافظی نمودیم، بعد رفتیم منزل آقای شیخ الاسلام، با ایشان هم خداحافظی نمودیم. ساعت یک از شب گذشته مراجعت به منزل نمودیم. شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم.

یوم دوشنبه، هفتم شهر ربیع الثانی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی، بعضی از آقایان دوستان تشریف آوردند و دورشکه‌ها را هم آوردند.

باری، قرب دو ساعت [و] خورده از آفتاب گذشته، سوار شدیم و آقای آقا سید جلال هم سوار شدند به دورشکه جهت مشایعت. حرکت کردیم از دروازه باغ شاه بیرون آمدیم. در میان خیابان و چهارراه حسن آباد نقشه دیر و طاق نصرت می‌ریختند از جهت آمدن اعلیٰ حضرتی از فرنگ.

باری، از بیرون شهر در کنار خندق آمدیم از جلوی دروازه قزوین گذشتیم و آقای آقا سید جلال هم پیاده شدند، خداحافظی نمودیم، حرکت کردیم و دورشکه و کالسکه چندی با چند سوار می‌رفتند به مهرآباد به استقبال زوار خودشان که از کربلا از سمت قزوین می‌آمدند.

## اگرچ و توابع آن در ادامه مسیر بازگشت

و هوا هم ابر است؛ گرچه از روز ورود ما إلى الیوم، همه روزه هوا ابر بود، ولی امروز نم‌باران می‌آید. قرب دو ساعت به غروب مانده، وارد کرج شدیم. و این قریه کرج، تقریباً هزار [و] دویست خانوار رعیت‌نشین دارد. [۲۳۷] و حکومت‌نشین ساوجبلاغ است و دارای دکاکین و تلفون‌خانه و پست‌خانه است و فی‌الجمله مالکین او خورده‌پا است [و] اکثر او خالصه دیوانی است.

رودخانه بزرگی دارد که پلی بزرگ بر روی او بسته‌اند و در بهار، آب زیادی دارد و منبع او از کوه‌های برغان و غیره است.

باری، قرب سه ربع ساعت به غروب مانده، بعد از صرف ناهار و چایی، حرکت کردیم. همه جا رانندیم، ولی از ساعت ورود ما به کرج، باران خوبی می‌آمد، تمام خط راه، گل و آب بود.

همه جا رانندیم، قرب یک ساعت [و] نیم از شب رفته، به گردان<sup>۱</sup> رسیدیم.

این گردان قریه بزرگی است و رود و پل بزرگی دارد و مالکین او خورده‌مالک است. منزل کثیفی گرفتیم و هوا هم سرد بود؛ قدری آتش نمودیم.

امروز، در اغلب راه ما نهرهای آب است که از رود کرج جدا نموده، به قراء اطراف می‌برند. و قهوه‌خانه و سراهای زیاد بود، ولی اغلب، به واسطه عبور قزاق که در این روزها از سمت تبریز به سمت طهران می‌روند، قهوه‌خانه‌ها بسته است؛ چون قزاق‌ها اذیت می‌نمایند، تعدی می‌کنند. باری، شب را بعد از صرف غذا خوابیدیم. امروز را یازده فرسنگ رانندیم.

---

۱. دهی است از دهستان برغان، بخش کرج، شهرستان کرج؛ واقع در ۲۵ کیلومتری شمال باختر کرج؛ دامنه و معتدل. (فرهنگ فارسی: دکتر محمد معین، ج ۶)

یوم سه‌شنبه، هشتم ربیع‌الثانی، صبح از خواب برخاستیم. بعد از صرف چایی حرکت کردیم، همه جا رانندیم. اراضی خوبی در کنار جاده به نظر می‌رسید و دهات زیادی در میان دشت نمایان بود و نهرهای زیادی [۲۳۸] در جریان بود، ولی هوا هم ابر و سرد بود.

قرب ظهر بود که وارد به سرای یانس آباد شدیم. اولاً یانس آباد قریه متوسطی است و اراضی خوبی دارد؛ راجع به وراثت مرحوم آقا میرزا حسین شیخ‌الاسلام است، چهار دانگش، دو دانگ او خورده‌مالک است که مقداری هم تعلق به ما دارد و سرایی هم در کنار جاده دارد که الی خود قریه یانس آباد، یک فرسنگ مسافت دارد. و چند سال است که شیخ‌الاسلام، فوت نموده، حسب‌الوصیه خودش، او را در کنار جاده، جنب کاروانسرا مدفون نموده‌اند و بقعه بارگاهی هم ساخته‌اند.

### **اقریه کوندح و دیزج، استقبال از کاروان حجاج**

باری، مختصر ناهار و چای صرف نمودیم، حرکت کردیم. قرب نیم‌ساعت به غروب مانده، وارد به قریه کوندح شدیم که مقداری از آن قریه هم تعلق به ما دارد و بعضی از دوستان هم استقبال نموده بودند الی کوندح. و قریه کوندح، تقریباً شصت خانوار است. در سابق بیشتر بوده، ولی به واسطه حوادث ایام خراب شده و راجع است به بنی‌اعمام و خودمان. باری، الی شب، چند درشکه از نوچه‌ها<sup>۱</sup> و آقایان فامیلی به‌عنوان استقبال، تشریف آوردند. شب را بعد از صرف غذا فی‌الجمله خوابیدیم. امروز را نه فرسنگ طی نمودیم.

یوم چهارشنبه، نهم شهر ربیع‌الثانی، صبح قبل از اذان از خواب برخاستیم. بعد از

---

۱. نسخه: نچها.

صرف چایی، قرب یک ساعت به آفتاب مانده، حرکت کردیم الی دیزج که یکی فرسنگی شهر ماست. چند درشکه هم از دوستان و فامیلی [۲۳۹] به استقبال تشریف آوردند. دیدنی نمودیم، سوار شدیم الی قهوه‌خانه مختصری که تقریباً در هزار قدمی شهر واقع است، آمدیم.

عده [ای] آقایان سلسله‌گی و دوستان تشریف‌فرما بودند. در آن‌جا پیاده شدیم، دیدنی نمودیم. از آن‌جا به اتفاق، پیاده به سمت شهر حرکت کردیم. قرب دو ساعت به ظهر مانده، وارد به شهر شدیم. امروز را چهار فرسنگ پیموده‌ایم.

### [پایان سفر]

باری، الحمد لله به سلامتی موفق به زیارت دوستان و فامیلی بعد از این مدت مدید شدیم. مدت مسافرت ما تقریباً هشت ماه الا چهار یوم کشید. خداوند اعلی را قسم می‌دهم به حق خمسة النجباء، اسفار متعدده و مفصله همه نقاط از مشاهد مشرفه بعدها قسمت فرماید به اتفاق دوستان و خویشاوندان. و از خوانندگان این مختصر سفرنامه مستدعی‌ام آن‌که نگاه به عبارات بیهوده و مهمله او ننموده و اگر غلطی در مرقومات و سیاحت شده باشد، مورد تنقید و توبیخ این بنده را نفرمایند، بلکه اظهار بزرگی نموده، این بنده را مطلع ساخته که شاید در اصلاح او بکوشم و یا آن‌که خودشان اصلاح نموده؛ چون در ایام مسافرت، انسان همه حال را دارد. اشتباه و سهو به واسطه اغتشاش حواس از شخص مسافر بیشتر ناشی می‌شود؛ گاه خوب است، گاه خراب. و غرض از نگارش این سفرنامه، فقط سیاه نمودن اوراق [۲۴۰] نبوده، و غرض این بوده که شاید مطلب مختصری مسافرینی که خیال مسافرت دارند، درک نموده، شاید نفع معنوی عاید این بنده شود در مورد استعمال آنها.



گرچه مطلبی اهمّ و نفعی اعمّ گمان ندارم شخصی از این سفرنامه کسب نماید، ولی شاید به نظر دقت نگاه کنند، اطلاعات مختصری حاصل نموده، این بنده را به دعای<sup>۱</sup> خیر یاد نمایند. تحریراً فی شهر ربیع الثانی، مطابق برج قوس سنه ایت‌ئیل من هجرت النبوی، یک‌هزار و سیصد و چهل [و] یک قمری<sup>۲</sup>، سنه ۱۳۴۱.

### [بیان منظوم مشکلات منزل و طر در راه مدینه]

[۲۴۱] مختصری از حالات و مصائب بین‌الحرمین که در زمان رفتن به مدینه منوره که در منزل و طر دچار شده بودیم، به رشته نظم کشیده شد، در همین صفحه نگاشتم. گرچه غرض شکایت نیست، بلکه حکایت است؛ خوانندگان حمل به شکایت نمایند:

رفتم به مدینه نبی بهر سلام      باعده [ای] از خواص جمعی از عام  
بس راه بریدیم و رسیدیم و طر      رو کرد به ما مشقت [و] محنت تامّ  
کردند ز ما طلب هزاران دینار      از قوه ما فزون تر اعراب ظلام  
در صورت امتناع غارت گردیم      از البسه و متاع حتی الاحرام  
بودیم سه روز [و] شب به حبس نظری      در جنگل تحت کوه با خوف تمام  
هر ساعتی از صدای شلیک تفنگ      خون گشت دل و بلرزه افتاد اندام  
هر کس به خیال دل خود رأیی داشت      از شورش و عقل و تیرگی و اوهام  
هر لحظه به یک خیال هر دم فکری      از بهر خلاص خویش از خواص عوام

۱. نسخه: بدوعای.

۲. با توجه به ابتدای سفرنامه، تاریخ شمسی صحیح می‌باشد.

یک رأی قرار داد و آن شخص دیگر بر ماندن آن زمین الی خیر ختام  
 بعضی به خیال رجعت از قبر نبی گفتند ببندید از این جا احرام  
 وانگاه از آن میانه برخاست حسن ز اولاد علی سبط نبی صدر انام  
 آقای گلستانی و اصحاب کبار مخصوص مدرّس آن وحید ایام  
 با عده [ای] از خواص حجّاج اسیر از بهر خلاص نزد آن شیخ لثام  
 [۲۴۲] از بعد صد التماس نقضش جمعش بنمودند ز حجّاج کرام  
 آمد عجیب در آن میان از بعضی بودند به فکر نفع در آن هنگام  
 یک شخص تمام هستی و خود می داد و آن یک به خیال خویش بُد  
 تسلیم لعینان دو هزاران دینار کردند خلاص حاج از غارت عام  
 بعد از همه اخذ وجه اذن آمد از او بستند محاملین خود کلّ انام  
 رو سوی مدینه با هزاران تشویش کردیم ولی با دل پر<sup>۱</sup> از اسقام  
 ناگاه به یک دفعه شد آواز تفنگ از کوه بلند لرزه افتاد اندام  
 باری متعدد بگرفتند فلسوس تا آن که ز حاجیان بشد حوصله تام  
 شد صوت رحیل کوچ الرجعه بلند از سمت مدینه سوی بیت الله حرام  
 یک مرتبه صوت گریه از حاج بلند گویی که قیامت بنموده است قیام  
 با حالت حزن گریه طی می کردیم نو مید ز پیغمبر از چارده<sup>۲</sup> امام  
 ناکامی از آن شیوخ یک شیخ بلند بگرفت نگه داشت به صد حيله و

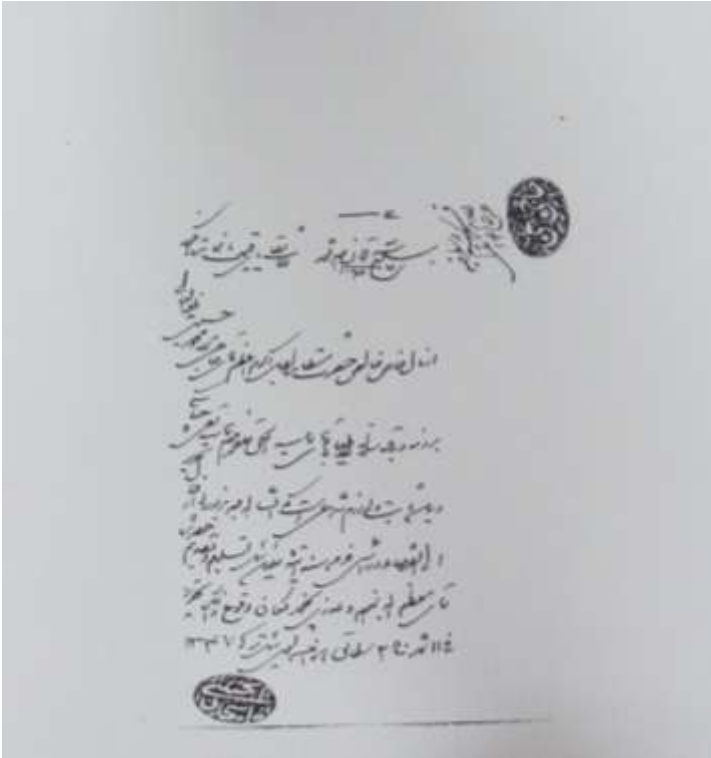
۱. نسخه: دل و پر.

۲. نسخه: چاره.

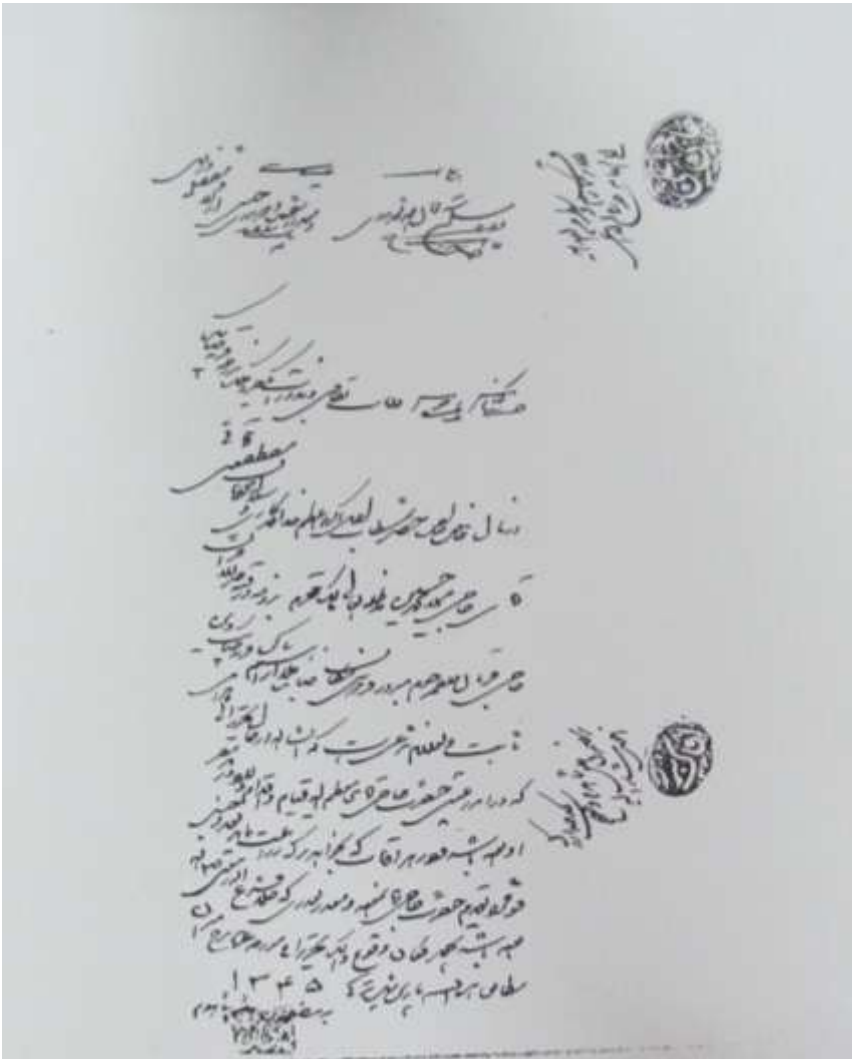
خود شد متعهد که بر قافله را بر سوی مدینه نبی خیر انام  
العود سوی قبر نبی در دادیم ننمود وفا عهد خود آن بدفرجام  
از بعد قضا یا و محن شکر خدا کردیم رسیدیم به آن فیض عظیم  
چون داخل روضه نبی گردیدیم شد محو فراموش بگشت آن آلام  
[۲۴۴] انشاد نموده سید قزوینی این واقعه غریبه را در ایام ۱۳۴۰



## برخے اسناد و اوراق ضمیمہ مرتبہ با مؤلف



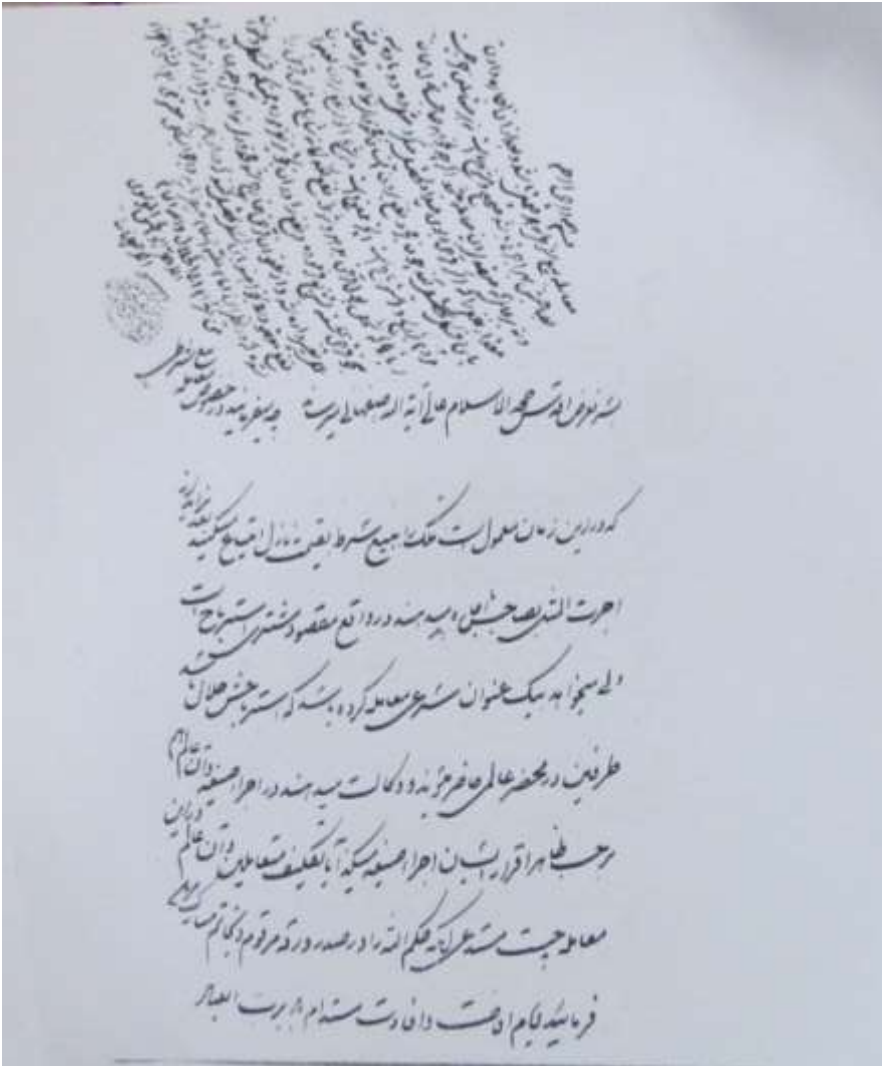
سند استقراض آقای سید اسحاق حسینی بہ سید تقی از مرحوم مؤلف، بہ سال ۱۳۴۷ ش.



سندی دیگر در باب استقراض از مرحوم مؤلف توسط حاجی قربان



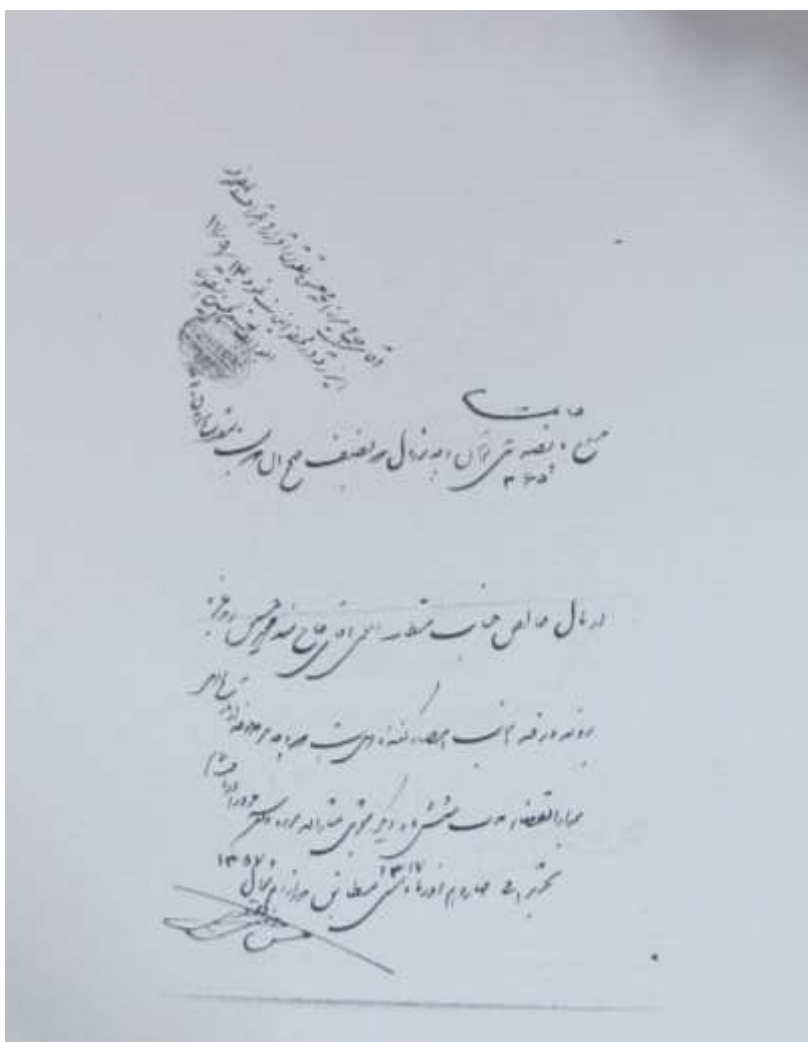
جواب نامه مرحوم قزوینی (مبنی بر جداسازی محل زیارت زنان و مردان) از طرف تولیت آستان قدس، به سال ۱۳۴۶ ش.



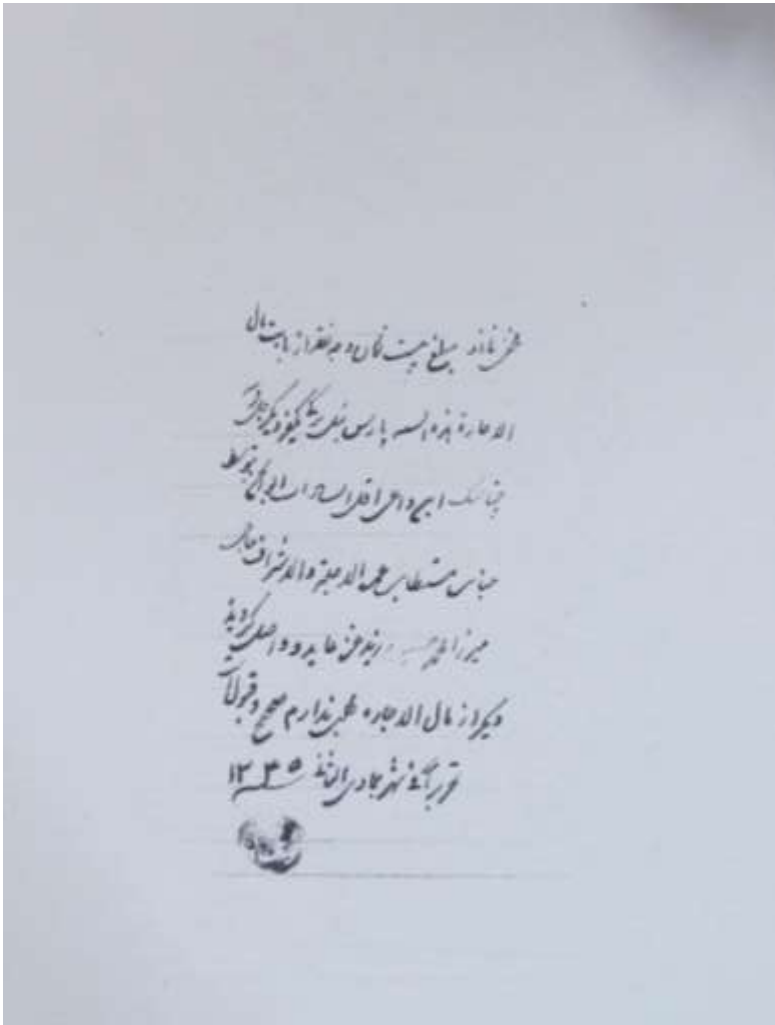
استفتائی به خط مؤلف در باب بیع شرط و اجاره مال به قصد استبراح از آیه الله سید ابوالحسن

اصفهانی که در فراز نامه، فتوای آن مرجع عالی قدر، به همراه مهر ایشان مشهود است

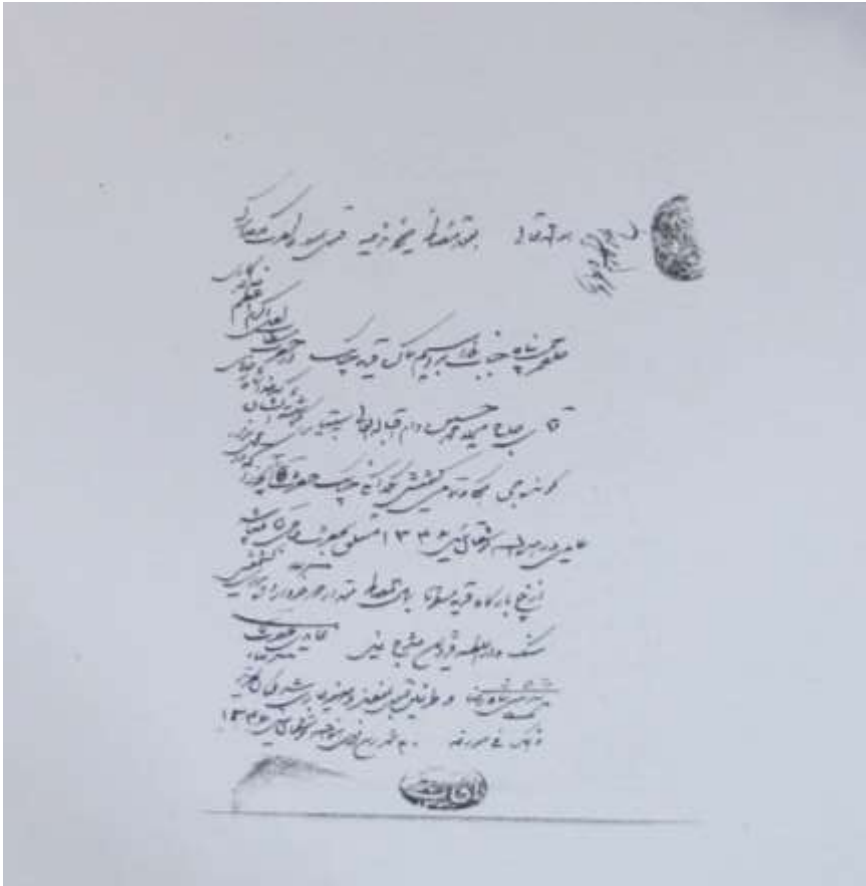




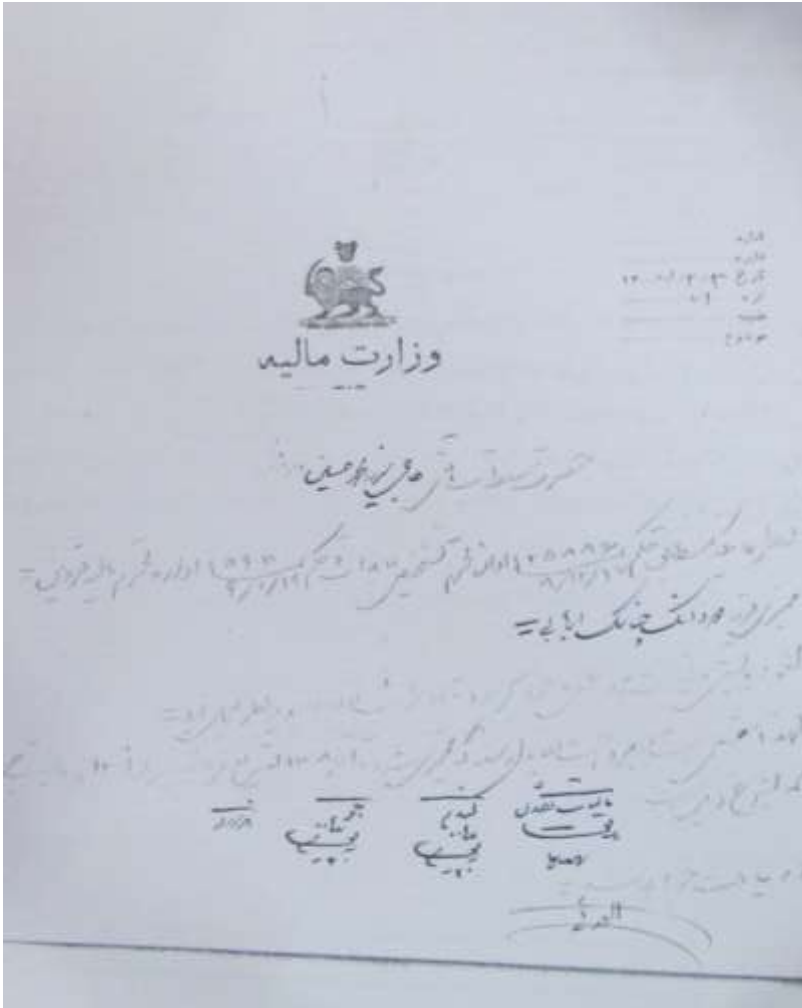
سندی مبنی بر استقرار اخوی نویسنده از وی، به سال ۱۳۱۷ ش



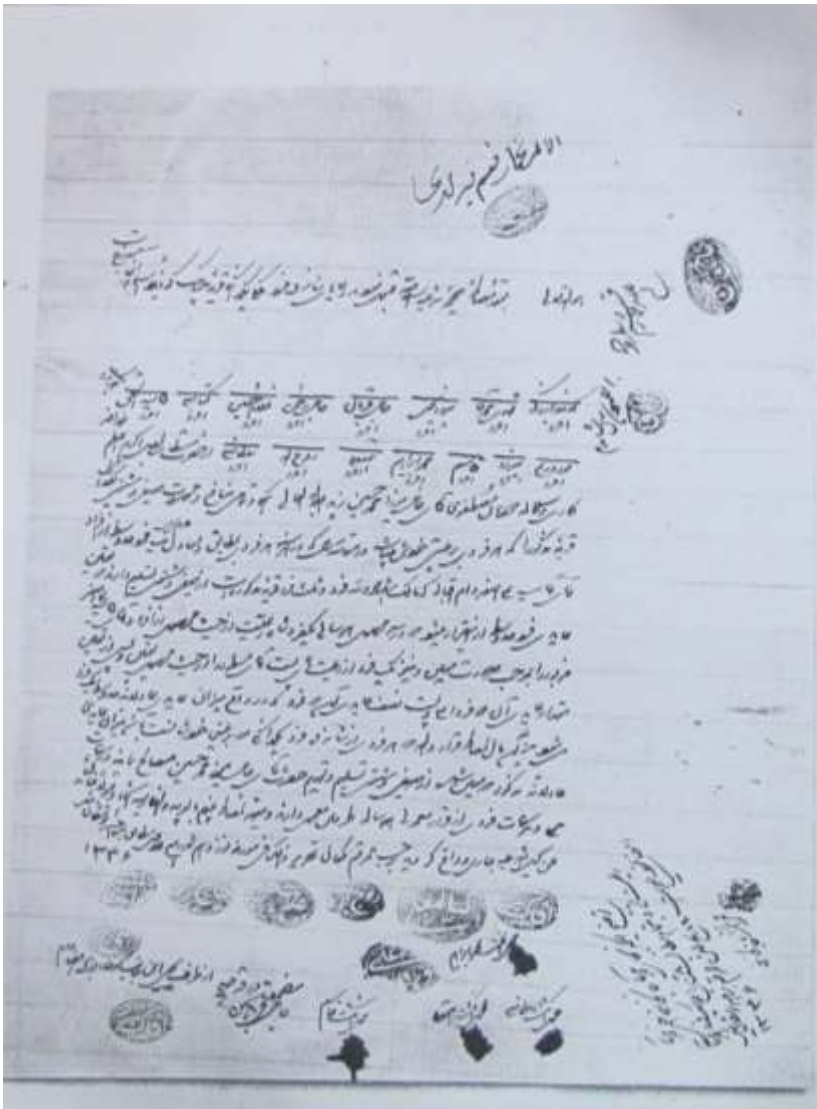
سند پرداخت مال الاجاره قریه چناسک از طرف نویسنده به سال ۱۳۴۵ ق



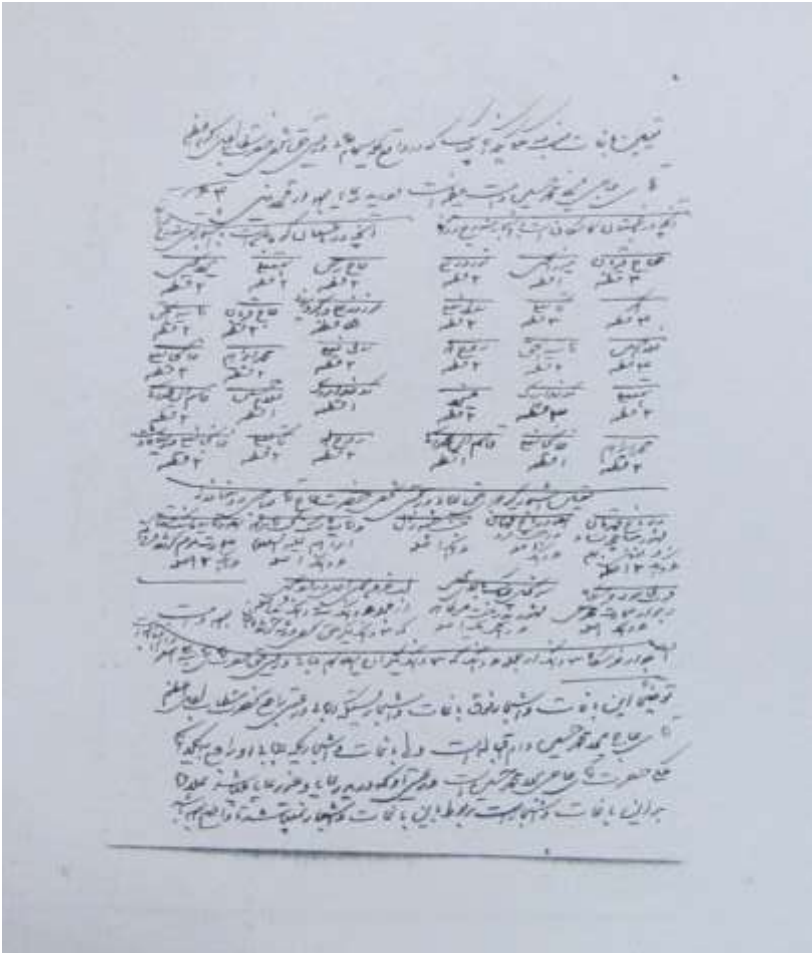
سند مصالحہ بین ملا ابراہیم و میرزا محمد حسین، بہ سال ۱۳۴۶ ق



برگه وزارت مالیه در خصوص پرداخت مالیات قریه چناسک



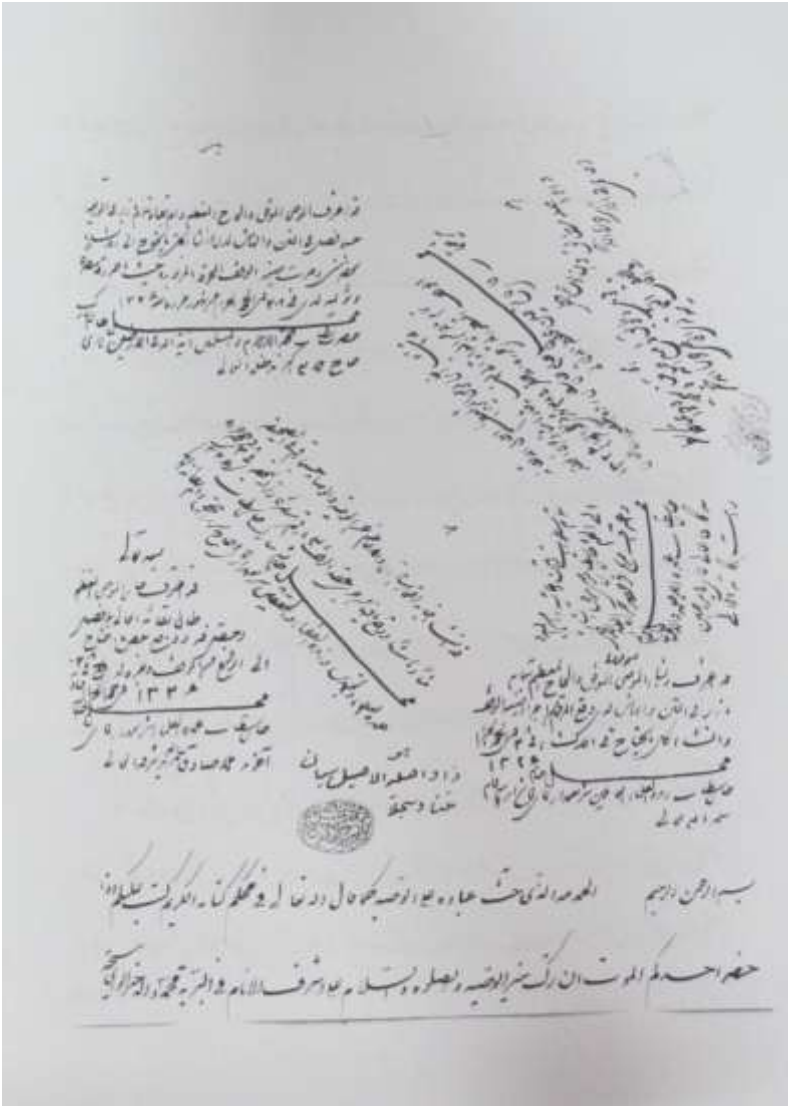
سند مصالحہ رعایای قریہ با حاجی میرزا محمد حسین تقوی، بہ سال ۱۳۴۶ ش



تعیین باغات معنب و اشجار گردوی ملکی حاجی میرزا محمد حسین

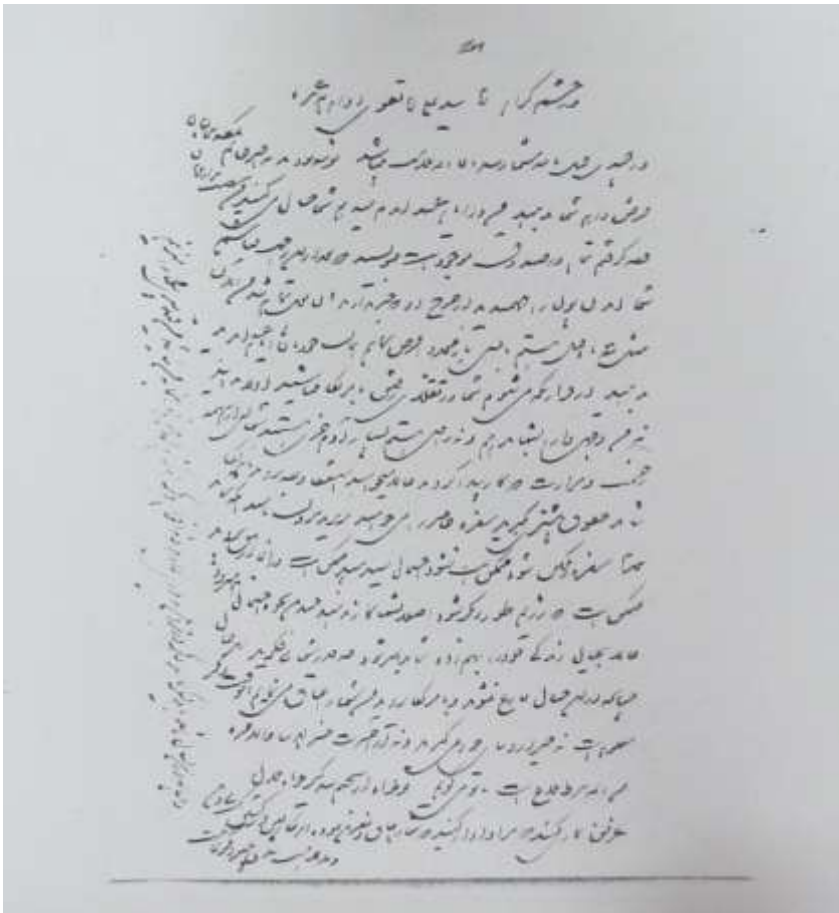


احضاریه اداره اوقاف قزوین در خصوص پرداخت تعهدات اوقافی، به سال ۱۳۴۱ ش.



صفحه نخست وصیتنامه پدر مؤلف میرزا باقر دربارہ حسینیه (وصیتنامه در ۸ صفحه تنظیم شده است)





یکی از نامه‌هایی که مرحوم تقوی به فرزندش دکتر سید علی تقوی نگاشته و مضامین اخلاقی و تربیتی است. این نامه‌ها مربوط به دورانی است که دکتر سید علی در خمین مشغول خدمت بوده که در حاشیه یکی از نامه‌ها آمده: «برو درب خانه آقای خمینی یک بوسه از جانب من بزن»



## کتابنامه

۱. آینه دانشوران، چاپ کتابخانه مرعشی قم، سال ۱۳۷۲ ش.
۲. تاریخ حج‌گزاری ایرانیان؛ اسرا دوغان، نشر مشعر، سال ۱۳۸۹ ش.
۳. تاریخ مکه (از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه - ۱۳۴۴ ه.ق) احمد السباعی، ج ۱، نشر مشعر، تهران، چ ۱، ۱۳۸۵ ش.
۴. تحفة الحرمین و سعاده الدارین، افست چ سنگی هند، تهران، نشر بابک، ۱۳۶۲ ش.
۵. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم. گلشن ابرار، ج ۲، چ ۳، نشر معروف، قم، ۱۳۸۵ ش.
۶. داستان باریافتگان (سفرنامه میرسید احمد هدایتی)، به کوشش سید علی قاضی‌عسکر، نشر مشعر، چ چهارم، سال ۱۳۸۴ ش.
۷. دانشنامه تاریخ معماری ایران‌شهر، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ایران، سال ۱۳۹۰ ش.
۸. راه حج، رسول جعفریان، نشر زیتون سبز، سال ۱۳۸۹ ش.
۹. سفرنامه حاج نجم‌الملک به خوزستان، چ دبیرسیاقی.

## ۳۲۴ سفرنامه عتبات، هندو حج

۱۰. فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی در حدیث و سیره پیامبر ﷺ، محمد حسن شراب، ترجمه: حمید شیخی، تحقیق: محمدرضا نعمتی؛ نشر مشعر، چ اول، سال ۱۳۸۳ ش.
۱۱. فرهنگ فارسی (متوسط): محمد معین؛ نشر امیرکبیر، چ هشتم، سال ۱۳۷۱ ش.
۱۲. کلاوس میسائل رهبرن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران ۱۳۵۷ ش.
۱۳. المعجم الجغرافی للبلاد العربية السعودية: حمد الجاسر؛ نشر دار الیمامة.
۱۴. معجم المئذن والقبائل الیمنیة: ابراهیم احمد المقحفی، منشورات دار الحکمة، صنعاء، سال ۱۹۸۵ م.
۱۵. نسخه خطی سفرنامه قزوینی (موجود در پژوهشکده حج و زیارت).